

الحمد لله
الرحمن
الرحيم

ترجمه منتخب رساله عمليه

سُبُل السلام

مرجع عاليقدر آيت الله العظمي

حاج شيخ محمد يعقوبي (دام ظله)

ترجمہ فارسی رسالہ عملیہ سبیل السلام

مرجع عالیقدر آیت اللہ العظمیٰ شیخ محمد یعقوبی (دام ظلّہ)

۱۴۰۳ شمسی برابر با ۱۴۴۶ قمری

چاپ اول



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا

أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
تقسیم ابواب فقه.....	۵
ابواب فقه.....	۹
کتاب اجتهاد و تقلید.....	۱۲
کتاب طهارت.....	۱۶
اقسام آب و احکام آن.....	۱۷
احکام تخلی.....	۲۲
استبراء.....	۲۴
اجزاء و کیفیت وضو.....	۲۵
وضوی جبیره‌ای.....	۲۶
شرائط وضو.....	۳۰
احکام شک در وضو.....	۳۱
چیزهایی که وضو را باطل می‌کند.....	۳۲
بعضی احکام وضو.....	۳۴
غسل.....	۳۶
غسل جنابت.....	۳۷

۳۷	موجبات غسل جنابت
۳۹	واجبات غسل
۴۰	احکام غسل جنابت
۴۲	خون‌هایی که زنان می‌بینند و احکام آن
۴۳	حیض
۴۴	تعیین زمان حیض
۴۶	کمترین مدت حیض و بیشترین مدت آن
۵۰	پاک بودن در بین دو خون در یک ماه
۵۲	استبراء و استظهار
۵۴	اقسام حائض
۵۷	احکام حیض
۵۸	استحاضه
۵۹	اقسام استحاضه و احکام آن
۶۲	نفاس
۶۵	احکام اموات
۶۵	احکام احتضار
۶۵	غسل میت

- شرط‌های غسل دهنده..... ۶۹
- کفن کردن..... ۷۰
- حنوط..... ۷۱
- نماز میت..... ۷۲
- دفن کردن..... ۷۵
- غسل مس میت..... ۷۸
- تیمم..... ۸۰
- چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است..... ۸۳
- کیفیت تیمم..... ۸۵
- شرایط تیمم..... ۸۶
- احکام تیمم..... ۸۷
- نجاسات..... ۸۸
- سرایت نجاست..... ۹۳
- نجاساتی که در نماز عفو شده‌اند..... ۹۵
- مطهرات..... ۹۶
- کتاب نماز..... ۱۰۳
- نمازهای واجب و وقت‌های آن و پاره‌ای از احکام آن..... ۱۰۴

- ۱۰۴..... نمازهای واجب
- ۱۰۵..... وقت‌های نماز روزانه
- ۱۰۸..... قبله
- ۱۰۹..... لباس نمازگزار
- ۱۱۰..... شرایط لباس نمازگزار
- ۱۱۱..... مکان نمازگزار
- ۱۱۳..... مسائلی درباره محل سجده
- ۱۱۴..... افعال نماز
- ۱۱۴..... اذان و اقامه
- ۱۱۸..... واجبات نماز
- ۱۱۸..... ارکان نماز
- ۱۱۹..... نیت
- ۱۲۰..... تکبیرة الاحرام
- ۱۲۱..... قیام
- ۱۲۲..... قرائت
- ۱۲۳..... قرائت صحیح
- ۱۲۵..... رکوع

- ۱۲۷.....سجود
- ۱۲۸.....سجده واجب قرآن
- ۱۳۰.....تشهد
- ۱۳۱.....سلام
- ۱۳۲.....ترتیب
- ۱۳۳.....موالات
- ۱۳۳.....قنوت
- ۱۳۴.....تعقیبات نماز
- ۱۳۵.....چیزهایی که نماز را باطل می‌کند
- ۱۳۷.....اختلال در نماز
- ۱۳۹.....شک در رکعات
- ۱۴۱.....قضا اجزاء فراموش شده
- ۱۴۲.....سجده سهو
- ۱۴۴.....بقیه نمازهای واجب
- ۱۴۴.....نماز جمعه
- ۱۴۹.....کیفیت نماز جمعه
- ۱۵۰.....نماز عید فطر و قربان

- ۱۵۳..... نماز آیات.....
- ۱۵۳..... اسباب وجوب نماز آیات.....
- ۱۵۴..... وقت نماز آیات.....
- ۱۵۵..... کیفیت نماز آیات.....
- ۱۵۷..... نماز قضا.....
- ۱۵۹..... قضا نماز پدر.....
- ۱۶۰..... نماز جماعت.....
- ۱۶۳..... شرایط نماز جماعت.....
- ۱۶۶..... شرایط امام جماعت.....
- ۱۶۸..... احکام نماز جماعت.....
- ۱۶۹..... نماز مسافر.....
- ۱۷۷..... قواطع سفر.....
- ۱۷۸..... احکام مسافر.....
- ۱۸۲..... نیت.....
- ۱۸۴..... چیزهایی که روزه را باطل می کند.....
- ۱۹۰..... کفاره روزه.....
- ۱۹۳..... مواردی که فقط قضا واجب است.....

- شرایط صحت روزه..... ۱۹۴
- جاهایی که می تواند روزه نگیرد..... ۱۹۵
- ثبوت هلال..... ۱۹۶
- احکام قضاء روزه ماه رمضان..... ۱۹۷
- کتاب اعتکاف..... ۲۰۰
- احکام اعتکاف..... ۲۰۱
- کتاب خمس..... ۲۰۳
- موارد وجوب خمس..... ۲۰۳
- احکام منفعت کسب..... ۲۱۴
- کسانی که استحقاق خمس را دارند و مصرف آن..... ۲۲۰
- کتاب زکات..... ۲۲۳
- زکات طلا و نقره و پول..... ۲۲۷
- زکات غلات..... ۲۲۸
- زکات مال التجاره..... ۲۳۰
- اوصاف مستحقان گرفتن زکات..... ۲۳۳
- زکات فطره..... ۲۳۴
- وقت دادن زکات فطره..... ۲۳۶

۲۳۸کتاب امر به معروف و نهی از منکر
۲۴۰ملاحظه
۲۴۱شرائط این واجب الهی
۲۴۳مراتب این واجب الهی
۲۴۷احکام خرید و فروش
۲۵۰معاملات مکروه
۲۵۰معاملات حرام
۲۶۲شرائط فروشنده و خریدار
۲۶۴شرائط جنس و عوض آن
۲۶۸صیغه خرید و فروش
۲۷۰خرید و فروش سلفی
۲۷۱شرائط خرید و فروش سلفی
۲۷۲احکام خرید و فروش سلفی
۲۷۴خرید و فروش طلا و نقره
۲۷۵خيارات (مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند)
۲۸۵اقاله
۲۸۸احکام شرکت

۲۹۲	احکام شفعه
۲۹۶	احکام صلح
۳۰۰	احکام اجاره
۳۰۷	مسائل متفرقه اجاره
۳۱۵	احکام جعاله
۳۱۸	احکام مزارعه
۳۲۳	احکام مضاربه
۳۲۸	احکام مساقات
۳۲۹	احکام ازدواج
۳۲۹	احکام عقد
۳۳۰	صیغه عقد دائم
۳۳۱	صیغه عقد موقت
۳۳۲	شرائط عقد
۳۳۶	عیوب موجب فسخ عقد ازدواج
۳۴۱	زنائیکه ازدواج با آنها حرام است
۳۴۸	احکام عقد دائم
۳۵۵	ازدواج موقت

- ۳۵۷.....مسائل متفرقه ازدواج
- ۳۶۶.....احکام شیر دادن
- ۳۷۵.....مسائل در احکام شیر دادن
- ۳۷۸.....آداب شیر دادن
- ۳۷۹.....مسائل متفرقه شیر دادن
- ۳۸۱.....طلاق و احکام آن
- ۳۸۴.....عده طلاق
- ۳۸۵.....مسائل متفرقه طلاق
- ۳۸۶.....عده وفات
- ۳۸۹.....طلاق بائن و رجعی
- ۳۹۰.....احکام رجوع کردن
- ۳۹۲.....طلاق خلع
- ۳۹۳.....احکام مبارات
- ۳۹۴.....مسائل متفرقه طلاق
- ۳۹۷.....احکام غصب
- ۴۰۶.....احکام مال گمشده (لقطه)
- ۴۱۲.....مسائل مربوط به حیوانات گم شده

۴۱۸	احکام سر بریدن حیوانات.....
۴۲۰	کیفیت سر بریدن حیوان.....
۴۲۱	شرایط سر بریدن حیوان.....
۴۲۴	دستور کشتن شتر.....
۴۲۵	آداب سر بریدن حیوان و نحر.....
۴۲۶	مکروهات کشتن حیوان.....
۴۲۷	احکام شکار با اسلحه.....
۴۳۰	حکم شکار با سگ.....
۴۳۳	حکم صید ماهی و ملخ.....
۴۳۷	احکام خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها.....
۴۴۵	آداب خوردن و آشامیدن.....
۴۴۹	احکام نذر.....
۴۵۶	احکام قسم.....
۴۶۲	احکام عهد.....
۴۶۴	احکام وقف.....
۴۷۴	احکام وصیت.....
۴۸۹	کفارات.....

۴۸۹.....	احکام کفارات
۵۰۰.....	احکام ارث
۵۰۲.....	ارث طبقه اوّل
۵۰۷.....	ارث طبقه دوّم
۵۱۵.....	احکام ارث خواهر و برادر و اجداد
۵۱۹.....	ارث طبقه سوم
۵۲۴.....	ارث زن و شوهر
۵۲۸.....	مسائل متفرقه ارث
۵۳۲.....	کتاب حدود و تعزیرات
۵۳۵.....	کتاب قضاوت
۵۴۴.....	احکام قسم
۵۵۱.....	احکام تقسیم مال مشترک
۵۵۵.....	احکام مربوط به دعاوی
۵۵۶.....	احکام مربوط به مقاصه (تقاص)
۵۵۸.....	احکام مربوط به دعاوی املاک
۵۶۲.....	احکام اختلاف در عقود
۵۷۰.....	احکام مربوط به دعاوی ارث

مقدمه

«الحمد لله كما هو اهله و صلى الله على سادة خلقه و أكرمهم عنده محمد و آله الطيبين الطاهرين».

رساله عملیه فقیه حاوی احکام شرعی است که با نظر و اجتهاد او از منابع شرع، شامل قرآن کریم و سنت شریفه، به وسیله قواعد و اصول معتبر استنباط شده است. رساله‌های عملیه شاهد تحولی در شکل و محتوا هستند که با توسعه علمی همراه بوده که فقیه برای رسیدن به حکم شرعی بر آنها تکیه می‌کند؛ علمی که در رأس آن‌ها فقه و اصول قرار دارند و با زبانی رسا و عمیق نوشته شده‌اند تا با رسایی و ابتکار این علوم، مخاطب را به اهدافشان نزدیک سازد. این امر کاشف از دستیابی مؤلف به بالاترین مراتب علمی و نمایانگر تلاش‌های مجتهدین و زحمات علمی آن‌ها است. طبیعی است که در هر علمی لغات، اصطلاحات و روش‌هایی وجود دارد که فهم آن برای هرکسی آسان نیست، مگر کسی که به مراتب بالایی از آن علم دست یافته باشد. علم فقه نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ بنابراین، آسان‌سازی با در نظر گرفتن این مؤلفه‌ها و عناصر ممکن نیست. به همین دلیل، هر دعوتی برای نوآوری و نوسازی باید در این چارچوب درک شود.

به همین خاطر دعوت کردیم که بیاییم و آنچه را "فقه اجتماعی" نامیده‌ایم، تأسیس کنیم؛ فقهی که احکام شرعی را در چارچوب نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و انسانی ساماندهی می‌کند. این

گام بعدی برای رساله‌های عملیه متعارف است. ما در این رساله شریفه راه‌های فقه‌های معاصرمان و روش آن‌ها قدس الله ارواحهم جمعین را پیموده‌ایم و تلاش کرده‌ایم که مثال‌های مناسبی برای فرهنگ روز آورده و برخی مسائل را توضیح دهیم. چنان‌که در کتاب اجتهاد و تقلید وعده داده بودیم، نمونه‌هایی مناسب برای گروه‌های معاصر و جنبه‌های سیاسی فقه اجتماعی آورده‌ایم.

همچنین، برخی از مواعظ و فواید اخلاقی و اجتماعی را بیان کرده‌ایم تا همه ابعاد حکم شرعی روشن شود. آنچه که از بیان الهی در قرآن کریم و احادیث شریفه از معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود، تنها بیان حکم نیست؛ بلکه لازم است تمامی مؤثرات عقلی، روحی و قلبی جمع شوند تا مکلف را قانع کنند که به آن‌ها التزام داشته و آن‌ها را اجرا کند. این همان چیزی است که به آن نیاز داریم، چرا که می‌بینیم بسیاری از منحرفین از دین، حکم‌هایی مانند وجوب نماز و حرمت فساد را نمی‌دانند و اراده‌ای برای التزام به آن‌ها ندارند.

شکوه تکلیف: افتخاری فراتر از وظیفه

هنگامی که در این رساله صحبت از مکلف و تکلیف می‌کنیم، منظور سختی، اجبار، رنج و خواری نیست؛ بلکه به معنای عزت است، چرا که خداوند تبارک و تعالی، خالق آسمان‌ها و زمین، این انسان ضعیف را انتخاب کرده تا خلیفه او بر زمین باشد و این رسالت بزرگ را به دوش بکشد. چنان‌که اگر رئیسی از رؤسای دولت‌ها

فردی را به عنوان نماینده خود در قضیه‌ای مأمور کند، او را بی‌نهایت گرمی داشته است، چه رسد به اینکه خداوند تبارک و تعالی انسان را برای این کار شریف برگزیده باشد. از این رو برخی از عرفا برای رسیدن به سن تکلیف شرعی جشن می‌گرفتند، چرا که این روز روزی است که با برداشتن این بار امانت الهی، انسان تکریم می‌شود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۱.

این رساله را "سبیل السلام" نامیدیم؛ چرا که "سلام" از اسماء حسناى خداوند است و سزاوار است که با این راه‌ها بالا رویم تا به خداوند تبارک و تعالی برسیم. سلام، نخستین کلامی است که مسلمان در تحیت خود می‌گوید و بزرگداشت بشریت امروز است، بشریتی که در تنگناهای ترس، سرگردانی و نادانی قرار دارد. اگر به خداوند تبارک و تعالی بازگردند، همانا بر پایه‌ای محکم می‌شنوند که می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲.

ما امیدواریم که این رساله شریفه مصداقی از این راه‌ها باشد تا بتواند اسلام را به پیشگاه مؤمنین و دیگران عرضه کند، همچون

۱ - سوره احزاب، آیه ۷۲

۲ - سوره مائده، آیه ۱۶

حکومتی که شامل تمامی جریان‌های زندگی باشد و قادر به رهبری بشریت به سوی سلامت، سعادت و خیر باشد. این از مواردی است که بشریت به سوی آن حرکت کرده و به دنبال آن است، اما آن را نمی‌یابد مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی به لطف خویش او را به راه‌های آرامش هدایت کند که همه این نتایج به اذن خداوند تبارک و تعالی مورد امیدواری است.

محمد یعقوبی

نجف اشرف

محرم ۱۴۳۰ / ۱/۲ / ۲۰۰۶



تقسیم ابواب فقه

فقه در لغت به معنای فهم، شناخت و رسیدن به حقیقت چیزی است و جزئیات آن از دقت در آن مفهوم گرفته می‌شود؛ چرا که معنای اصلی آن شکاف و گشودن است. بررسی موارد استعمال این کلمه در قرآن کریم نشان می‌دهد که منظور از آن شناخت خاصی است؛ شناخت خداوند تبارک و تعالی که با مجموعه‌ای کامل از عقائد، اخلاق و احکام همراه است. هنگامی که خداوند می‌فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»^۱، این آیه به نقص در شناخت خداوند اشاره دارد، به اینکه او تدبیر کننده حقیقی موجودات است و در آنها تصرف می‌کند. خداوند نشانه‌ها و دلایلی ارائه کرده که بندگان را به آن هدایت می‌کند و آنها را بر استفاده از این نشانه‌ها بر می‌انگیزاند: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ

نُصِرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»^۱؛ و همچنین: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ»^۲.

خداوند در مواردی کسانی را که فاقد شناخت حقیقی از او هستند، توبیخ می‌کند؛ «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»^۳؛ «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا»^۴.

این مضمون در روایات معصومین ع نیز آمده است که فقیه حقیقی کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و آنها را از عذاب الهی ایمن نسازد و آنها را از فیض الهی مأیوس نکند و اجازه گناه ندهد و قرآن را به خاطر تمایلات دنیوی ترک نکند. در عرف متشرعه، فقه به شناخت احکام دینی اختصاص یافته، اما فقه در تمامیت آن تهذیب نفس، پاکی قلب و نظم‌دهی زندگی انسان در

۱ - سوره انعام، آیه ۶۵

۲ - سوره انعام، آیه ۹۸

۳ - سوره اسراء، آیه ۴۶

۴ - سوره كهف، آیه ۵۷

راستای اراده خداوند تبارک و تعالی است.

امروزه، فقه به مجموعه‌ای از اصطلاحات، قواعد و مسائلی بدل شده که گاه فاقد روح عمیق دینی است. این باعث شده است که برخی دانشجویان یک دوره کامل فقه را بدون مطالعه حتی یک آیه یا حدیث یا پند معنوی بگذرانند؛ امری که زیان بزرگی به شمار می‌رود. از این رو، می‌بینیم که این علم همیشه دارنده‌اش را از حسد، پستی، جدال و حب جاه و مقام مصون نمی‌دارد و گاه موجب تمایل او به حکام و ثروتمندان می‌شود.

بنابراین، فقه به معنای رایج برای رسیدن به هدفی که خداوند برای کوچ کردن مؤمنین جهت تحصیل علم و فقیه شدن در دین در نظر گرفته است - یعنی ترس از خدا - کافی نیست. این امر تنها با شناخت حقیقی از خداوند سبحان حاصل می‌شود: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۱.

این مقدمه را برای سه هدف^۱ بیان کردیم:

۱. تبیین مفهوم حقیقی فقه و فقیه در قرآن و سنت: این مقدمه کمک می‌کند تا معنای واقعی فقه و فقیه را در قرآن و سنت درک کنیم و بتوانیم با این معیار، مدعیان فقه را محک بزنیم. بر این اساس، تأکید می‌شود که هر کس که به تبعیت و پیروی از احکام دینی مقید نیست و تنها ادعای دانش فقهی دارد، در واقع مصداق دغل‌باز است.

۲. ترغیب انسان مسلمان به شناخت خداوند متعال: هدف دوم این است که مسلمانان به سوی درک حقیقتی بزرگ، یعنی وجود و شناخت خداوند تعالی، سوق داده شوند. چراکه این شناخت، اساس و بنیان تمام علوم دینی و اخلاقی است و انسان را در مسیر تعالی قرار می‌دهد.

۳. اصلاح مسیر علم فقه و کتب آن: این مقدمه می‌کوشد مسیر علم فقه را به گونه‌ای تنظیم کند که بتواند تمامی ابعاد و اهداف بزرگ دین را در بر گیرد. با توجه به توسعه علوم و گسترش شاخه‌های علمی، فقها به خصوص در دوران متأخر، با این عذر که علم فقه به شاخه‌های

۱ - تفصیل بیشتر را در کتاب شکایت قرآن ص ۹۲ به بعد است و نیز در بحث

(دلیل سلوک المؤمن) در کتاب شهید صدر دوم است.

متعددی تقسیم شده است، عقاید، اخلاق و عرفان را به عنوان علمی مستقل از فقه مطرح می‌کنند و به علم احکام شرعی تنها عنوان فقه را می‌دهند.

از این رو، طالب حقیقی علم باید هر دانشی را از جایگاه خود کسب کند و بین این دو نگرش توازن برقرار کند. در رساله‌های عملیه نیز در برخی موارد به نکات مختصر و مفیدی اشاره می‌شود تا راهنمای افراد به سوی کمال باشد و ایشان را به راه راست، به اذن خداوند متعال، هدایت کند.

ابواب فقه

فقهاء افعال مکلفین را که احکامی برای تنظیم آنها بر طبق شریعت مقدسه رسیده است، تقسیم کرده‌اند به افعالی که قصد قربت به خداوند تعالی در صحت و کفایت آن شرط شده مانند نماز و روزه، و افعالی که قصد قربت در آن شرط نشده اگرچه می‌تواند برای بدست آوردن ثواب آن قصد قربت کند. اولی بنابر اصطلاح فقهاء عبادات و دومی معاملات به معنای عام نامیده می‌شود. معاملات گاهی دو طرفه است مانند خرید و فروش که فروشنده عرضه می‌کند و خریدار رضایت به خرید می‌دهد، یا ازدواج که خانم عقد را می‌خواند و شوهر قبول

می‌کند و مانند این، یا اینکه اینطور نیست؛ اولی را عقود و دومی را، که به فعل یک طرف تعلق دارد مانند طلاق که باید شوهر فقط طلاق دهد بدون اینکه زن در آن دخالتی داشته باشد، ایقاعات گویند. همچنین احکامی مانند ارث و حدود و دیات که به اراده فرد بستگی ندارد احکام نامیده می‌شوند.

محقق حلی، هشت قرن پیش، کتاب "شرائع الاسلام" را بدین گونه تقسیم کرد و آن را در چهار دسته قرار داد و بعد از او فقهای عظام بر طبق آن عمل کردند. چون که عبادات از پسندیده‌ترین افعال است زیرا در آن نزدیکی به خداوند است و بزرگترین عبادات نماز است که ستون دین محسوب می‌شود، آن را مقدم بر سایر افعال قرار داده و چونکه نماز متوقف بر طهارت و شرط آن است، کتاب‌های فقهی را با طهارت آغاز کردند سپس کتاب نماز و سپس بقیه باب‌ها را آوردند و ما هم در این کتاب همراه ایشان می‌شویم.

سزاوار است که مسلمان این تکالیف را با توجه انجام دهد و تنها شکل خارجی آن را به جا نیاورد و هدفش ساختن شخصیت خود بر اساس آن باشد تا سلامت مسیر زندگی و رسیدن به سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت تضمین شود. خداوند تعالی در ذبح قربانی

می فرماید «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ»^۱ و در علت دادن حقوق شرعی می فرماید «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲. از امام صادق ع در مورد شناخت قبولی نماز سؤال شد، امام معیار آن را توانایی نهی از انحراف و نیت پلید دانست و به کلام خداوند تعالی استناد کرد که فرمود «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۳.

۱ - سوره حج، آیه ۳۷

۲ - سوره توبه، آیه ۱۰۳

۳ - سوره عنکبوت، آیه ۴۵

کتاب اجتهاد و تقلید

احکام تکلیفی بر انسان لازم می‌شود هرگاه شرایط عمومی تکلیف در آن شخص وجود داشته باشد، که شامل بلوغ، عقل، و قدرت است؛ بنابراین بر کودک تکلیفی نیست تا به بلوغ برسد، و بر دیوانه تکلیفی نیست تا زمانی که عاقل شود، و بر ناتوان تکلیفی نیست تا زمانی که قدرت آن را پیدا کند. همچنین برای برخی تکالیف، شرایط خاصی نیز لازم است که در جای خود بیان خواهد شد، مانند استطاعت برای وجوب حج و پاک بودن زن از حیض در هنگام روزه‌داری.

مسأله ۱: بلوغ در انسان چه مرد و چه زن با ظاهر شدن نشانه‌های بلوغ جنسی مانند تمایل به جماع و علاقه به جنس مخالف تحقق می‌یابد. همچنین احتلام در پسران، که به معنای خروج منی در خواب یا بیداری است، و حیض در دختران، نشانه‌های قطعی بلوغ هستند. در دختران، بلوغ پیش از پایان نه سال قمری تحقق نمی‌یابد، حتی اگر خون دارای صفات حیض از او بیرون آید. حداقل سن بلوغ برای دختران مشخص است، اما برای پسران وجود ندارد؛ هرچند معمولاً پسران دیرتر به بلوغ می‌رسند. اگر هیچ‌کدام از نشانه‌های بلوغ ظاهر نشود، سن پانزده سال قمری برای پسران و سیزده سال قمری برای

دختران به عنوان سن بلوغ در نظر گرفته می‌شود.

مسأله ۲: مرجع تقلید باید علاوه بر اجتهاد و عدالت، حلال‌زاده باشد، سلامت قوای روحی و عقلی داشته باشد، بالغ، عاقل و رشید باشد، و از مکتب اهل بیت ع باشد. برای مراجعی که مردان از آن‌ها تقلید می‌کنند، شرط مرد بودن مرجع نیز مطرح است. همچنین باید آگاه به زمان خود باشد، زیرا این آگاهی در شناخت موضوعات و تطبیق احکام اثرگذار است. اعلمیت یا احتمال اعلمیت او نیز باید از طریق شهادت اهل علم و اساتید حوزه‌های علمیه ثابت شده باشد. اعلمیت به معنای این است که در کار خود خبره است و قدرت تفکر عمیق در فقه دارد و به مقدمات برای رسیدن به حکم شرعی احاطه کامل دارد، بنابراین وقتی این شروط بطور وافر در مجتهدی وجود داشته باشد و یا ممکن است که آنها را بدست آورد سزاوار است او را برای تقلید انتخاب کند و این معنای گسترده‌ای برای اعلمیت است.

مسأله ۳: اگر مرجع تقلیدی که مکلف از او تقلید می‌کرده از دنیا برود، مکلف باید به مرجع زنده‌ای که شرایط قبلی را دارا باشد، رجوع کند. مرجع زنده تعیین می‌کند که مکلف چگونه به او یا به مرجع متوفی رجوع کند. اگر مکلف به علت غفلت یا سوگواری تأخیر کرد، باید از

مرجع زنده در مورد وظایف خود در این مدت راهنمایی بخواهد.
 مسأله ۴: اجتهاد و اعلیمیت از طریق شهادت افراد اهل علم و اساتید حوزه علمیه ثابت می‌شود؛ افرادی که توانایی فهم دروس مجتهدین را دارند و با دقت علمی و تقوا، دور از هوای نفس و منافع شخصی شهادت می‌دهند.

مسأله ۵: بر هر انسان واجب است احکام دین را به میزانی که او را نزد خداوند بری‌الذمه می‌کند، فراگیرد. بنابراین باید احکام واجبات را بداند تا بتواند آن‌ها را به‌درستی انجام دهد و احکام حرام را بشناسد تا از آن‌ها دوری کند.

مسأله ۶: در عقاید، تقلید کردن جایز نیست؛ بلکه فرد باید با دلیل و برهان قانع شود، حتی اگر این استدلال ساده باشد و او را به توحید برساند. همچنان که در قرآن کریم آمده است: «اگر در آن دو خدایان دیگر جز خداوند بود، همانا نابود می‌شدند»^۱. همچنین، امیرالمؤمنین علی ع به فرزندش امام حسن ع می‌فرماید: «اگر برای پروردگارت شریکی بود، همانا پیامبرانش را می‌فرستاد.»

مسأله ۷: وظائف و مسئولیت‌های مرجع تقلید فراوان است و در ابواب

مختلف فقه بیان شده است؛ اما می توان آن ها را به سه دسته اصلی تقسیم کرد:

۱. فتوا دادن و استخراج احکام: ارائه احکام در حوادث و حالات مختلف از اصول و مبانی دین.

۲. قضاوت و داوری: حکم کردن در دعاوی و اختلافات بین مردم.

۳. ولایت بر امور امت: داشتن مسئولیت سرپرستی و رهبری امت.

مسأله ۸: اجتهاد یک واجب اجتماعی واجب کفایی است؛ یعنی بر جامعه لازم است که شرایط و امکاناتی را برای تعدادی از فرزندان خود فراهم کنند تا به مرتبه اجتهاد برسند و بتوانند رهبری، هدایت، و اصلاح امت را بر عهده گیرند. این وظیفه تنها توسط فردی که این شرایط را داراست، قابل انجام است. خداوند متعال، به زبان معصومین(ع)، وعده داده که زمین هیچ گاه از حجتی خالی نمی ماند تا مردم به او رجوع کنند.

کتاب طهارت

طهارت دو قسم است:

اوّل: طهارت معنوی

طهارت معنوی به پاک کردن قلب انسان از صفات منفی همچون نیرنگ، حسادت، کینه و سایر ناپاکی‌ها و پستی‌ها گفته می‌شود. این طهارت شامل پاکسازی نفس از تبعیت از هوا و هوس، دلبستگی به دنیا، و غفلت از آخرت و خداوند تبارک و تعالی است.

دوّم: طهارت ظاهری

طهارت ظاهری به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱. طهارت از نجاسات: این نوع طهارت شامل پاک کردن بدن و اشیاء از نجاست‌هایی مانند بول، خون و موارد مشابه است و برای از بین بردن اثر آن‌ها، کیفیت‌های خاصی وجود دارد.

۲. طهارت از حدث: طهارت از حدث به فعالیت‌های حیاتی و فیزیولوژیکی انسان مربوط می‌شود که با انجام آن‌ها طهارت نیازمند وضو یا غسل می‌شود. این فعالیت‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- حدث اصغر: شامل مواردی است که موجب وضو یا تیمم در صورت وجود عذر می‌شود، مانند خواب، ادرار، و مدفوع.

- حدث اکبر: شامل مواردی است که موجب غسل یا تیمم در صورت وجود عذر می‌شود، مانند جنابت که از اعمال جنسی است و حیض.

تفصیل این موارد، به یاری خداوند متعال، در مباحث آینده خواهد آمد.

اقسام آب و احکام آن

مابقی که لفظ "آب" بر آن اطلاق می‌شود دو قسم است:

۱. آب مطلق: آبی است که در طبیعت به شکل متعارف یافت می‌شود، مانند آب موجود در رودها، دریاها، شیرهای آب و منابع دیگر.
۲. آب مضاف: مانند آب انار و گلاب، که اطلاق لفظ "آب" بر این موارد به شکل مجازی است؛ زیرا در حقیقت، اینها آب نیستند بنا بر این به آنها آب گفته نمی‌شود مگر چیز دیگری به آنها اضافه شود.

آب مطلق

آب مطلق یا بدون ماده است، یعنی به منبع آبی متصل نیست تا هر مقدار که از آن برداشته شود به سرعت جایگزین گردد؛ یا دارای ماده است، مانند ظرف آبی که به شیر آب متصل است و هر مقدار که از آن برداشته شود، آب جدید جایگزین آن می‌شود. یا چاه یا چشمه‌ای

جوشان از زمین است که هرچه از آن برداشت شود مجدداً پر می‌شود، زیرا به منبع آبی متصل است.

آب بدون ماده غیرمتصل به منبع ممکن است کم باشد، یعنی به حد شرعی کر نرسد؛ در این صورت به آن "آب قلیل" گفته می‌شود. یا ممکن است به مقدار کر برسد که در این حالت، "آب کثیر" نامیده می‌شود. هرکدام از این‌ها احکام خاص خود را دارند. آب‌های متصل به منبع و آب‌های کثیر حتی اگر به منبع متصل نباشند، همچنین آب جاری، "آب معتصم" نامیده می‌شوند و سایر آب‌ها را "آب غیر معتصم" می‌گویند.

۱. آب قلیل: آبی است که به مقدار کر نمی‌رسد و به منبع آبی هم متصل نیست؛ بنابراین، اگر نجاستی به آن برسد، تمام آن نجس می‌شود، حتی اگر تنها گوشه‌ای از آن با نجاست تماس پیدا کند. این حکم شامل عین نجاست یا متنجس اول چیزی که با نجاست تماس داشته می‌شود.

مسأله ۹: آب قلیلی که نجس شده، با متصل شدن به آب معتصم مانند باز کردن شیر آب پاک می‌شود، یا اینکه آب کر یا بیشتر از آن به آب قلیل وصل گردد. همچنین، اگر مقدار قابل توجهی آب باران بر آن

بریزد نه فقط چند قطره، آن را پاک می‌کند.

۲. آب جاری: آب جاری موارد مختلفی دارد، مانند آبی که از ناودان به دلیل بارش باران جاری می‌شود، یا چشمه‌ای که بر روی زمین جریان دارد، یا آبی که از شیرهای آب بر روی زمین جاری می‌گردد. این آب‌ها به دلیل اتصال به منبع، "آب معتصم" هستند و با رسیدن نجاست به آن‌ها نجس نمی‌شوند. آب قلیلی که به شکل جاری باشد، خواه از بالا به پایین بریزد یا برعکس مانند فواره، فقط در محلی که با نجاست تماس پیدا می‌کند نجس می‌شود و تمام آن نجس نمی‌شود. در این حالت، حکم آب قلیل تنها بر بخش تماس گرفته با نجاست جاری می‌شود.

مسأله ۱۰: جریان، این است که در عرف، جاری بودن بر آن صادق باشد؛ و در آن سرعت جریان و مقدار شرط است.

مسأله ۱۱: آبی که از شیر یا دوش جاری می‌شود، تا زمانی که باز است، حکم آب جاری را دارد. اما به محض بسته شدن، حکم آب قلیل را پیدا می‌کند.

۳- آب کثیر:

آب کثیر به آبی گفته می‌شود که به مقدار کر برسد، یعنی وزنی برابر با

۳۷۷ کیلوگرم یا لیتر داشته باشد. بهتر است این مقدار ۴۰۰ کیلوگرم یا لیتر باشد.

مسأله ۱۲ - آب کر با تماس با نجاست نجس نمی‌شود، چه رسد که با متنجس برخورد کند؛ مگر اینکه یکی از اوصاف نجاست رنگ، بو یا مزه را به خود بگیرد.

مسأله ۱۳: هرگاه آب به غیر از رنگ و بو و مزه نجاست تغییر دیگری کند مثل اینکه لجن بگیرد نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۴: اگر آب به دلیل مجاورت با نجاست، و نه از طریق تماس مستقیم، رنگ یا بو و مزه نجاست را بگیرد، آن آب نجس نمی‌شود.
۴- آب باران:

آب باران معتصم است. بنابراین در هنگام باریدن، اگر با نجاست برخورد کند، نجس نمی‌شود و می‌تواند اشیاء دیگر را نیز پاک کند. با این حال، اگر آب باران از سطحی مانند برگ درخت یا سقف جاری شود و سپس بر نجس بریزد، آن آب نجس خواهد شد.

آب مضاف

آب مضاف آبی است که یا از اجسامی که خلقتشان مرطوب است، مانند میوه‌ها، گرفته می‌شود یا با موادی مخلوط شده که در عرف

دیگر به آن آب نگویند، مانند گلاب و سایر مایعات مثل شیر، سرکه و روغن. این نوع آب به مجرد رسیدن نجاست به آن، نجس می‌شود، چه کم باشد و چه زیاد، مگر آنکه بر نجاست با فشار ریخته شود، مانند چیزی که از بالا می‌ریزد یا از فواره بیرون می‌آید. در این حالت، تنها قسمتی که با نجاست تماس پیدا کرده است، نجس می‌شود و نجاست به بقیه سرایت نمی‌کند.

مسأله ۱۵: هرگاه آب مضاف نجس شود، به هیچ وجه پاک نمی‌شود، حتی اگر به آب معتصم، مانند آب باران یا آب کر، متصل گردد. بله، اگر در آب معتصم مستهلک شود، به گونه‌ای که عین آن از بین برود، پاک می‌شود. این حکمی که برای آب مضاف بیان شد، برای سایر مایعات نیز جاری است.

مسأله ۱۶: آب مضاف نجاست را پاک نمی‌کند و وضو و غسل با آن صحیح نیست.

مسأله ۱۷: نیم‌خورده‌ها همه پاک هستند، مگر نیم‌خورده سگ یا خوک. و بنابر احتیاط واجب، نیم‌خورده کافر غیرکتابی نیز نجس است؛ اما کافر کتابی ذاتاً پاک است. همچنین، خوردن نیم‌خورده حیوانی که گوشت آن خورده نمی‌شود، مکروه است، مگر گربه.

در روایات شریفه آمده است که نیم خورده مؤمن شفا است، بلکه در برخی از آنها ذکر شده که شفا برای هفتاد درد است.
 مسأله ۱۸: آب به صرف مخلوط شدن با موادی مانند خاک، صابون یا سدر، مضاف نمی شود؛ بلکه همچنان به عنوان آب مطلق باقی می ماند، حتی اگر با موادی مخلوط شده باشد. تنها در صورتی مضاف شدن تحقق می یابد که بالوجدان مشخص شود آب تغییر کرده و به حالت مضاف درآمده است، مانند آب گِل یا آب صابون.

احکام تخلی

در حال تخلی، چند چیز واجب می شود:

۱. واجب است در حال تخلی عورت را که شامل قبل، دبر، فضای بین این دو و بیضه ها می شود، از دیده شدن هر بیننده ممیزی که خوب و بد را می فهمد، پوشاند؛ مگر بر کسی که استمتاع جنسی از او حلال باشد، مانند زن و شوهر.

۲. حرام است که بدن در حال تخلی رو به قبله یا پشت به قبله باشد، حتی اگر عورت را به سمتی دیگر کج کند، یا تنها عورت رو به قبله یا پشت به قبله باشد و بدن به سمتی دیگر مایل باشد. اما در حال استبراء و شستن، جایز است. و اگر مضطر شود که یا رو به قبله یا

پشت به قبله تخی کند، مخیر است به هر طرف که خواست تخی کند؛ ولی بهتر آن است که از رو به قبله بودن خودداری نماید. مسأله ۱۹: جایز نیست در ملک دیگری تخی کند، مگر اینکه اجازه داده باشد یا رضایت او به نوعی فهمیده شود؛ مثلاً وقتی اجازه ورود به خانه را داده، رضایت به تخی نیز داده است.

تطهیر در هنگام تخی

۱. واجب است محل بول را با آب قلیل غیر جاری دو مرتبه بشوید. مقدار آن باید به حدی باشد که نجاست را از بین ببرد. با آب جاری و کر، یک مرتبه شستن کافی است؛ به شرطی که عرفاً صدق شستن کند. ۲. محل مدفوع اگر از محل خروج تجاوز کرده باشد، باید مانند سایر متنجسات با آب شسته شود. اما اگر از محل خروج تجاوز نکرده باشد، مخیر است؛ یا با آب بشوید تا پاک شود، یا با سنگ یا چیزی که نجاست را برطرف می‌کند، مانند دستمال کاغذی، تطهیر نماید. البته شستن با آب بهتر است، و جمع بین شستن با آب و مسح با سنگ یا دستمال کامل تر است؛ به این صورت که ابتدا نجاست را با چیزی برطرف کند و سپس محل را بشوید.

استبراء

مهم‌ترین نکته در استبراء، تحقق نتیجه آن است که عبارت از خالی شدن مجرای بول از باقی‌مانده ادرار است. با این حال، کیفیت افضل آن، همان است که در روایات شریفه به عنوان "خرطاط نه گانه" ذکر شده است. این روش عبارت است از:

۱. سه بار از مقعد به سمت آلت با انگشت کشیده شود.

۲. سه بار از بیخ آلت تا سر حشفه کشیده شود.

۳. سه بار حشفه کشیده یا فشار داده شود.

مسأله ۲۰: فایده استبراء این است که اگر بعد از آن رطوبتی بیرون بیاید که احتمال دهد بول است، آن رطوبت پاک است، حتی اگر زیاد باشد، و وضو را باطل نمی‌کند. اما اگر رطوبتی قبل از استبراء خارج شود، بنا گذاشته می‌شود که بول است. در این حالت، واجب است آن را بشوید و وضو بگیرید، حتی اگر استبراء را به دلیل عدم امکان آن ترک کرده باشد.

در این فایده، حکم استبراء شامل حال کسی می‌شود که مدتی از بول کردن او گذشته و علم یا اطمینان دارد که رطوبتی در مجرای بول باقی نمانده است.

مسأله ۲۱: استبراء برای زنان لازم نیست، و رطوبتی که از آنها خارج شود، پاک است و وضو برای آن واجب نیست. با این حال، بهتر است که کمی صبر کنند، تنحج کنند و فرج خود را به صورت عرضی فشار دهند.

اجزاء و کیفیت وضو

اجزاء وضو چهار مورد است: شستن صورت، شستن دو دست، مسح سر و مسح دو پا. در اینجا چند امر مورد توجه قرار می‌گیرد:

امر اوّل: شستن صورت

واجب است صورت را از محل رویدن موهای سر تا آخر چانه از نظر طول و آنچه که بین انگشت وسط و شست از نظر عرض شامل می‌شود، بشوید. بیشتر از این مقدار واجب نیست، مگر مقدار کمی از اطراف این محدوده که از باب مقدمه علمی شستن آن واجب است.

امر دوّم: شستن دست‌ها

واجب است دست‌ها را از آرنج تا سر انگشتان بشوید و حرکت شستن باید از آرنج به طرف پایین باشد. شستن به گونه‌ای که به صورت قطعه قطعه انجام شود، یعنی از آرنج شروع کند و تکه تکه بشوید، واجب نیست.

امر سوّم: مسح سر

واجب است جلو سر را مسح کند. این مسح باید در محدوده‌ای باشد که بالای پیشانی قرار دارد و با حرکت کمی در طول و عرض تحقق می‌یابد.

امر چهارم: مسح دو پا

مسح دو پا واجب است و باید از سر انگشتان به طرف دو برآمدگی؛ مفصل ساق باشد. عرض مسح نیز باید به گونه‌ای باشد که صدق مسح کند.

وضوی جبیره‌ای

مراد از جبیره، تکه‌ای از پارچه یا تخته‌ای است که عضو آسیب‌دیده را به خاطر زخم، دُمَل، شکستگی یا بیماری‌ای که آب‌رساندن به آن ضرر دارد، می‌بندند. حکم جبیره شامل هر چیزی می‌شود که مانع رسیدن آب به عضو باشد و برداشتن آن موجب سختی و مشقت زیاد گردد، مثل روغن یا موادی که به پوست تعمیرکاران ماشین‌آلات و بناها می‌چسبد و پاک‌کردن آن دشوار و مشقت‌بار است.

اگر فرد بر برخی اعضای وضویش جبیره داشته باشد و بتواند زیر آن را بشوید، واجب است مانع را بردارد یا عضو را در آب فرو برده و از

بالا به پایین بشوید. اما اگر ترس از ضرر یا سختی داشته باشد، کفایت می‌کند که بر جبیره مسح کند. همچنین، اگر امکان رساندن آب به زیر جبیره نباشد، و مسح بر خود زخم ممکن باشد، باید بر زخم مسح کند، به طوری که همه آن را شامل شود، مگر آنکه مشکلی وجود داشته باشد، مانند وجود سوراخ‌های بخیه و نظیر آن.

هنگامی که وضوی جبیره‌ای کفایت می‌کند، باید علاوه بر اینکه رساندن آب ضرر یا مشقت دارد، چند شرط دیگر نیز محقق شود:

۱. پاک بودن جبیره یا آتل: جبیره باید پاک باشد. اگر داخل آن نجس باشد، ولی ظاهر آن پاک باشد، وضو صحیح است.

۲. متعارف بودن جبیره: ضخامت و مساحت جبیره نباید از حد متعارف بیشتر باشد. و اگر مقداری بیشتر از محل آسیب دیده را شامل شود باید متعارف باشد.

۳. مباح بودن جبیره: مسح بر جبیره یا آتل غصبی جایز نیست. اگر جبیره غصبی باشد و امکان رفع آن نباشد، وظیفه تیمم است.

۴. مربوط بودن عضو آسیب‌دیده به وضو: اگر آب به عضوی ضرر برساند که جزء اعضای وضو نیست، فرد نمی‌تواند به وضوی جبیره‌ای اکتفا کند و باید تیمم نماید.

مسأله ۲۲: اگر جبیره نجس باشد، در صورتی که امکان دارد، باید پارچه‌ای پاک بر روی آن قرار دهد و بر آن مسح کند. اگر این امکان وجود نداشته باشد، تیمم واجب است.

مسأله ۲۳: زخم‌ها و دُمَل‌هایی که بسته شده‌اند، حکم جبیره را دارند. اگر زخم باز باشد و در محل شستن باشد، و شستن آن با سائر عضو ممکن باشد باید در صورت امکان آن را شسته، و اگر شستن آن ممکن نیست و پاک باشد و مسح کردن ضرر نداشته باشد مسح کند. و اگر شستن اطراف آن به اندازه متعارف ممکن نباشد یا بیش از حد نجس شده و شستن آن ممکن نیست وظیفه او تیمم است.

مسأله ۲۴: اگر زخم یا دُمَل باز باشد و در محل مسح قرار گیرد و همه عضو را شامل شود، باید در صورت امکان بر آن مسح کند. در غیر این صورت، که به خاطر ضرر یا نجاست نمی‌تواند مسح کند، تیمم واجب است.

مسأله ۲۵: اگر عضوی شکسته و باز باشد و زخم یا دمل بر آن نیست، در صورتی که شستن محل شکستگی ضرر داشته باشد، وظیفه او تیمم است و وظیفه او شستن اطراف نیست. چنانکه در جایی که زخم و دمل است وظیفه اش شستن اطراف آن است و اگر موضع

شکستگی در محل مسح باشد و مسح ممکن باشد، وضوی عادی کافی است و گرنه وظیفه او تیمم است. بنابراین باید بین عضوی که باز است و زخم و دمل دارد و بین عضوی که شکستگی دارد فرق گذاشته شود.

مسأله ۲۶: اگر جبیره بیش از حد متعارف باشد و در جاهای تیمم نباشد و کوچک کردن آن ممکن نباشد، وظیفه تیمم است. اگر جبیره در محل تیمم باشد، باید وضوی جبیره‌ای و تیمم را با هم انجام دهد. خلاصه: اگر وضوی جبیره‌ای به طور صحیح ممکن نباشد، مانند حالتی که جبیره بیش از حد متعارف باشد، وظیفه تیمم است. اگر جبیره در اعضای تیمم باشد، وضوی جبیره‌ای و تیمم باید با هم انجام شود. به طور کلی، در موارد مشکوک، جمع بین وضوی جبیره‌ای و تیمم نیکو است و به اذن خداوند راهی برای نجات می‌باشد.

مسأله ۲۷: حکم جبیره در تمام غسل‌ها جاری است، به جز غسل میت.

شرائط وضو

شرایط وضو چند مورد است:

۱. آب باید پاک، مطلق و مباح باشد و قبلاً برای شستن نجاست یا رفع حدث اکبر هم استفاده نشده باشد.
۲. محل شستن و مسح باید پاک باشد و مانعی برای رسیدن آب وجود نداشته باشد.
۳. فضایی که در آن عضو وضو شسته می‌شود، باید مباح باشد. در مورد مسح، بنا بر احتیاط واجب، فضای آن نیز باید مباح باشد.
۴. هیچ مانعی برای استفاده از آب نباید وجود داشته باشد، مانند بیماری یا تشنگی که باعث ترس از ضرر به جان خود، جان انسان محترم دیگری، یا حیوانی که در عرف دارای ارزش مالی است، خواه متعلق به خود فرد باشد یا دیگری.
۵. نیت کند و نیت فرد باید این باشد که اعمال وضو را به قصد انجام وضو انجام دهد، نه به قصد پاکیزگی، خنک شدن، لهو و بیهودگی، یا سایر کارها.
۶. فرد باید شستن و مسح را خودش انجام دهد. اگر دیگری او

را وضو دهد، به گونه‌ای که وضو به او مستند نباشد، وضو باطل است، مگر در شرایط اضطرار یا ناتوانی.

۷. موالات یعنی شستن و مسح باید پی‌درپی انجام شود، به گونه‌ای که در عرف، کارهای وضو یک عمل پیوسته محسوب شود.

۸. ترتیب بین اعضای وضو باید رعایت شود، ابتدا شستن صورت، سپس دست راست، بعد دست چپ، پس از آن مسح سر، و در نهایت مسح پای راست و مسح پای چپ.

احکام شک در وضو

مسأله ۲۸: کسی که یقین دارد وضویش باطل شده و شک در طهارت دارد، باید وضو بگیرد. همچنین، اگر بداند که طهارت ندارد و شک کند که وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد.

مسأله ۲۹: هرگاه در میان نماز یا کاری که طهارت در آن معتبر است شک کند که وضو گرفته یا نه، باید آن عمل را قطع کند، وضو بگیرد و دوباره انجام دهد.

مسأله ۳۰: اگر یقین دارد که خللی در شستن عضو یا مسح آن به وجود آمده، باید آن را و عمل‌های بعدی را انجام دهد و ترتیب،

موالات و دیگر شرایط را رعایت کند. اما اگر در کاری از کارهای وضو، قبل از تمام شدن وضو شک کند، باید آن را انجام دهد؛ اما اگر پس از پایان یافتن وضو شک کند، اعتنائی به شک خود نکند.

مسأله ۳۱: اگر پس از تمام شدن وضو یقین کند که مقداری از آن را انجام نداده و نمی‌داند که آن مقدار واجب است یا مستحب، ظاهر این است که وضویش محکوم به صحت است.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

هرگاه انسان وضو می‌گیرد، در حالت طهارت است تا وقتی که یکی از چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، عارض شود. در این صورت، واجب است برای هر کاری که طهارت در آن شرط است، مثل نماز، دوباره وضو بگیرد. همچنین، مستحب است که انسان همیشه با طهارت باشد. در روایت آمده است که اگر فرد در این حالت بمیرد، شهید محسوب می‌شود.

مبطلات وضو که به آن حدث اصغر می‌گویند:

اول و دوم: بیرون آمدن بول و غائط، خواه از محل عادی خارج شود یا از سوراخی که برای این کار ایجاد شده باشد، به شرطی که بول و غائط بر آن صدق کند.

سوم: خروج باد از دبر یا از سوراخی که درست شده، به شرطی که صدق باد شکم کند. بادهایی که از فرج زن خارج می‌شود، وضو را باطل نمی‌کند، حتی اگر تکرار شود.

چهارم: خوابی که در آن گوش نشنود، فرقی ندارد که فرد ایستاده، نشسته یا دراز کشیده باشد. اگر در این حالت شک کند، عدم شنیدن صداهای اطراف نشان می‌دهد که خواب رفته است. در حالی که در چرت زدن، چشم‌ها سنگین و بسته می‌شوند، اما گوش همچنان صداهای اطراف را می‌شنود؛ بنابراین، چرت زدن وضو را باطل نمی‌کند.

مسأله ۳۲: هر چیزی که بر هوشیاری غلبه کند، مانند دیوانگی، بیهوشی، مستی و ناشگی، ملحق به خواب شده و وضو را باطل می‌کند.

مسأله ۳۳: خروج مزی، ودی یا وذی، که آب‌هایی هستند که از عضو جنسی مرد برای منافع فیزیولوژیکی خارج می‌شوند، وضو را باطل نمی‌کند:

- مزی: آبی که با بازی کردن با زن خارج می‌شود.

- ودی: آبی که پس از ادرار خارج می‌شود.

- و ذی: آبی که پس از خروج منی خارج می‌شود.
این آب‌ها نه تنها وضو، بلکه به طریق اولی غسل را نیز باطل نمی‌کنند.

پنجم: استحاضه، طبق تفصیلی که ان شاء الله به زودی بیان خواهد شد.

بعضی احکام وضو

وضو به خودی خود واجب نیست و به واسطه چیز دیگری واجب می‌شود. صحت نماز متوقف بر وضو است، خواه نماز واجب باشد یا مستحب. همچنین، اجزای فراموش شده مانند تشهد و سجود نیز نیازمند وضو هستند. اما سجده سهو، بنا بر احتیاط واجب، باید با وضو انجام شود. و طواف واجب نیز مانند نماز است و آن، جزئی از حج یا عمره است، چه واجب باشد چه مستحب.

مسأله ۳۴: کسی که طهارت ندارد، مس نوشته‌های قرآن برای او جایز نیست. حتی مد و تشدید را بنا بر احتیاط واجب نباید مس کند، اما لمس علامت‌های تجوید اشکالی ندارد. لمس آیاتی که در غیر از قرآن نوشته شده‌اند، مانند مثال‌هایی که در کتاب‌های نحوی آورده‌اند، و لمس ورق یا جلد قرآن بدون وضو اشکالی ندارد. بنا بر احتیاط واجب، از مس لفظ جلاله و دیگر اسماء حسنی که در غیر از قرآن

آمده‌اند، بدون وضو اجتناب کند. اما مس این اسماء، اگر جزئی از نام‌های ترکیبی اشخاص باشد، اشکالی ندارد. همین حکم در مورد سایر اسامی معصومین علیهم السلام نیز جاری است.

مسأله ۳۵: وضو به خودی خود مستحب است برای اینکه فرد در حالت طهارت باشد همین نیت برای انجام وضو کافی است و نیازی نیست که واجبی به آن تعلق بگیرد، مانند داخل شدن وقت نماز برای انجام آن. در این صورت، می‌تواند هر کاری را که به وضو نیاز دارد انجام دهد.

مسأله ۳۶: در حکم مس قرآن، فرقی ندارد که کتابت آن به عربی باشد یا به زبان‌های دیگر، تا زمانی که لفظ قرآن موجود است. همچنین، فرقی نمی‌کند که متن قرآن بر پارچه، سفال، سوزن‌دوزی، کاشی یا غیر اینها باشد. همچنین، فرقی نمی‌کند مس با عضوی باشد که روح در آن دمیده شده یا نه، مانند مو؛ اما بنا بر احتیاط مستحب.

مسأله ۳۷: هرگاه وقت نماز داخل شود، می‌تواند وضو را به قصد انجام نماز واجب بگیرد یا قصد وجوب وضو کند. همچنین، می‌تواند نیت کند که در حالت طهارت باشد یا وضو را برای هر غایت دیگری انجام دهد. اما قبل از داخل شدن وقت نماز، نمی‌تواند به نیت وجوب

وضو بگیرد. البته، می‌تواند به قصد استحباب و آماده شدن برای نماز، وضو بگیرد.

غسل

غسل واجب بر دو قسم است:

اول: بخودی خود واجب است، مانند غسل میت و غسلی که به سببی مانند نذر واجب شده باشد. در این موارد، وجوب غسل به خاطر چیز دیگری نیست.

دوم: وجوب آن به خاطر چیز دیگری است، یعنی غسلی که برای انجام واجب دیگری لازم می‌شود، مانند نماز. این دسته شامل غسل جنابت، حیض، استحاضه، نفاس و مس میت می‌شود.

اما غسل مستحب، موارد بسیاری دارد. برخی از این غسل‌ها به زمان‌های خاصی مربوط هستند، مانند غسل جمعه. برخی دیگر به مکان‌های خاصی ارتباط دارند، مانند غسل برای داخل شدن به مسجد الحرام. همچنین، برخی غسل‌ها به افعال خاصی مربوط می‌شوند، مانند غسل توبه.

غسل جنابت

موجبات غسل جنابت

سبب جنابت دو امر است:

اول: بیرون آمدن منی از موضع عادی، یعنی از جلو. این در شرع موجب غسل است، خواه با اختیار باشد یا بدون اختیار، در حال بیداری یا خواب، کم یا زیاد، با جماع یا با غیر آن.

- اما در زن، به مجرد بیرون آمدن برخی از مایعاتی که با ملاحظه یا غیر آن از رحم خارج می‌شود، حکم به جنابت نمی‌شود، حتی اگر مقدار آن زیاد و با شهوت باشد. غسل زمانی واجب می‌شود که زن به حالتی از اوج شهوت و تهییج جنسی برسد که پس از آن، سستی و بی‌حالی در بدن ایجاد شود؛ این حالت در زنان به ندرت اتفاق می‌افتد. احتیاط این است که اگر حدث اصغر نیز از زن سر زده، این غسل به تنهایی کفایت نکند و وضو نیز گرفته شود. اما مایعاتی که از رحم در هنگام استمتاع جنسی بیرون می‌آید، ظاهراً حکم منی را دارند.

دوم: جماع، حتی اگر منی بیرون نیاید. جماع با دخول کامل حشفه در فرج زن محقق می‌شود، به شرطی که حشفه سالم باشد. اگر حشفه قطع شده باشد، در صورت دخول به اندازه حشفه، غسل واجب می‌شود. اگر

این مقدار تحقق نیابد، بنا بر احتیاط واجب غسل انجام دهد. همچنین اگر حدث اصغر نیز رخ داده باشد، وضو نیز ضمیمه غسل شود. وطی‌کننده و کسی که مورد وطی قرار گرفته، احتیاط کنند هرگاه در دبر زن، مرد یا حیوان دخول کند؛ با چشم‌پوشی از حرمت و زشتی عمل، غسل کند.

اموری که صحت یا جواز آن بر غسل جنابت متوقف است:

۱. نماز مطلقاً، مگر نماز میت. همچنین اجزای فراموش شده نماز، و بنا بر احتیاط واجب، سجده سهو نیز به غسل نیاز دارد.

۲. طوافی که به سبب احرام واجب شده است، مطلقاً.

۳. روزه، به این معنا که اگر عمداً بر جنابت باقی بماند تا فجر طلوع کند، روزه اش باطل است.

۴. مس نوشته قرآن شریف و لفظ جلاله، بنا بر تفصیلی که پیش تر بیان شد.

۵. مکث و توقف در مسجد، بلکه مطلق داخل شدن به مسجد، برای گذاشتن چیزی در مسجد.

۶. قرائت آیات سجده از سوره‌هایی که سجده واجب دارد؛ این سوره‌ها عبارتند از: سجده، فصلت، نجم و علق.

واجبات غسل

۱. نیت: نیت باید از آغاز غسل شروع شود و تا پایان آن ادامه داشته باشد.

۲. شستن ظاهر پوست: باید ظاهر پوست به گونه‌ای شسته شود که صدق شستن کند. اگر مانعی وجود دارد، باید آن را برطرف کرد. در مواردی که نیاز است، باید دست کشیده شود تا آب به پوست برسد باید دست بکشد. شستن موها نیز واجب است، مگر اینکه موها از حد متعارف بلند باشد، مانند موی سر زنان یا ریش بسیار بلند.

۳. غسل را می‌توان به یکی از دو صورت زیر انجام داد:

۱. غسل ترتیبی: ابتدا تمام سر و گردن شسته شود. سپس بدن شسته شود. بنابر احتیاط واجب، ابتدا تمام نیمه راست بدن و پس از آن، تمام نیمه چپ شسته شود. در شستن هر عضو، باید مقداری از عضو دیگر نیز شسته شود که این از باب مقدمه علمیه است.

۲. غسل ارتماسی: در حالت نیت غسل، تمام بدن در یک لحظه باید زیر آب قرار گیرد. اگر نیاز به دست کشیدن بر موها وجود دارد، این کار باید در زیر آب انجام شود. پاها باید از زمین بلند شود، اگر روی زمین قرار دارد. غسل ارتماسی باید پس از پاک شدن کامل بدن انجام شود.

۴. آب باید مطلق، پاک و مباح باشد. در حالت اختیار، غسل باید توسط خود فرد انجام شود؛ جایز نیست که دیگری او را بدل از خودش غسل دهد. و نیز هیچ مانعی برای استفاده از آب مانند بیماری یا غیر آن نباشد. هر عضوی پیش از شستن، باید پاک باشد.

مسأله ۳۹: غسل ترتیبی افضل و احوط از غسل ارتماسی است.

مسأله ۴۰: استفاده از آبی که برای نوشیدن در اماکن عمومی قرار داده شده، برای وضو یا غسل جایز نیست، مگر آنکه به طور یقین بداند اجازه کلی برای استفاده داده است.

احکام غسل جنابت

مسأله ۴۱: استبراء یا بول شرط صحت غسل نیست. با این حال، اگر کسی استبراء را ترک کند و غسل کند و سپس رطوبتی از او خارج شود که شک دارد منی است یا خیر، ظاهر این است که حکم منی بر آن جاری می‌شود. بنابراین، باید مانند حالتی که منی خارج شده، دوباره غسل کند؛ خواه: استبراء به وسیله خرطاط کرده باشد ولی بول نکرده باشد. یا استبراء با خرطاط نکرده باشد. مگر اینکه با استبراء به وسیله خرطاط یا روش دیگری، علم یا اطمینان پیدا کند که هیچ منی در مجرا باقی نمانده است.

مسأله ۴۲: در هر موردی که وضو شرط است، غسل جنابت کفایت می‌کند. همچنین، هر غسل واجب دیگری نیز جایگزین وضو می‌شود، به جز غسل استحاضه متوسطه که کافی نیست.

هر غسل مستحبی که با دلیل معتبر ثابت شده باشد، مانند غسل جمعه، آن هم مجزی از وضو است. اما اگر غسلی با دلیل معتبر ثابت نشده باشد یا شک در موضوع آن وجود داشته باشد و آن را بنا بر احتیاط انجام داده باشد، باید بنا بر احتیاط واجب وضو را نیز به آن غسل ضمیمه کند، اگرچه به نیت استحباب نفسی باشد.

مسأله ۴۳: اگر در بین غسل کردن، حدث اصغر از او سر بزند:

۱. می‌تواند غسل را تمام کند و سپس وضو بگیرد.
۲. می‌تواند غسل را از همانجا قطع کرده و از ابتدا غسل جدیدی انجام دهد که این غسل جایگزین وضو می‌شود.

۳. احتیاط مستحب این است که غسل را کامل کرده، سپس دوباره غسل کند و وضو نیز بگیرد.

مسأله ۴۴: اگر کسی عضوی از بدن را شست و آن را تمام کرد، سپس شک کرد که آیا شست‌وشوی آن عضو صحیح بوده یا نه، ظاهر این است که به این شک اعتنا نکند؛ خواه این شک بعد از شروع شستن عضو دیگری باشد یا پیش از آن.

خون‌هایی که زنان می‌بینند و احکام آن

خونی که زن می‌بیند، چند نوع است و هر کدام احکامی دارد:

۱. حیض: این خون به عنوان عادت ماهانه شناخته می‌شود، زیرا رحم هر ماه یک بار تخمک‌گذاری می‌کند. اگر نطفه مرد در همان زمان به تخمک نرسد، بعضی از منسوجات و مواد مغذی که برای تخمک فراهم شده است، از رحم جدا شده و به همراه خون خارج می‌شود.

۲. خون بکارت: این خون به سبب پاره شدن پرده بکارت مشاهده می‌شود.

۳. خون نفاس: این خون همراه با بیرون آمدن نوزاد در هنگام زایمان از رحم خارج می‌شود.

۴. خون زخم و دمل: این خون به دلیل وجود زخم یا دمل در قسمتی از بدن خارج می‌شود.

۵. خون استحاضه: این خون به دلیل عارض شدن برخی بیماری‌ها در رحم از بدن خارج می‌شود.

- خون‌های دوم (بکارت) و چهارم (زخم و دمل) موجب غسل نمی‌شوند و فقط باید محل نجاست با آب شسته شود.

- سه قسم دیگر، یعنی حیض، نفاس و استحاضه، به‌عنوان حدث اکبر شناخته شده و موجب غسل می‌شوند.

حیض

سبب غسل حیض، بیرون آمدن خون حیض است که زن بالغ آن را مشاهده می‌کند. این خون در هر دوره یک‌ماهه ظاهر می‌شود. حیض محقق نمی‌شود مگر اینکه این خون از فرج خارج شود؛ بنابراین اگر خون از رحم به واژن بریزد، اما بیرون نیاید، حکم حیض بر آن جاری نمی‌شود. با این حال، اگر مقدار کمی از آن بیرون بیاید یا با استفاده از پنبه و موارد مشابه خون را بیرون بیاورند، حکم حیض بر آن جاری می‌شود، حتی اگر پس از آن خون قطع شود و فقط درون فرج وجود داشته باشد.

صفات خون حیض: خون حیض غالباً سیاه یا قرمز است، گرم بوده و با فشار و سوزش خارج می‌شود. این در حالی است که خون استحاضه اغلب این صفات را ندارد و معمولاً زردرنگ است.

هرگاه زن خونی با صفات حیض مشاهده کند، باید آن را حیض قرار دهد مشروط بر رعایت شرایط عمومی حیض که ذکر خواهد شد و نماز و روزه را ترک کند. این خون باید سه روز متوالی جریان داشته باشد. اگر در طول این مدت خون ادامه یابد، پس آن حیض است. اما اگر صفات حیض از بین برود، مانند اینکه خون کم‌رنگ شده و به

زردی گراید، دیگر حیض محسوب نمی‌شود، بلکه استحاضه است. در چنین حالتی، زن باید نماز و روزه‌هایش را قضا کند.

تعیین زمان حیض

هر خونی که دختر قبل از تمام شدن نه‌سالگی قمری ببیند، اگرچه به مدت یک لحظه باشد، احکام حیض بر آن مترتب نمی‌شود. البته گاهی با مشاهده این علامت، می‌توان مطمئن شد که نه سال کامل شده است؛ زیرا به‌طور معمول دختر قبل از این سن خون حیض نمی‌بیند.

همچنین، زنی که به سن یائسگی رسیده باشد و خونی ببیند، این خون حیض محسوب نمی‌شود؛ مگر اینکه علم نداشته باشد که به سن یائسگی رسیده است، مانند زنی که تاریخ تولد خود را به‌دقت نمی‌داند. در این حالت، باید این خون را حیض قرار دهد.

سن یائسگی تاریخ مشخصی ندارد، زیرا این سن متغیر است و به عوامل مختلفی بستگی دارد، از جمله: محل اقامت مناطق گرمسیر، سردسیر یا معتدل بودن؛ و نیز تعداد و فاصله بارداری‌ها.

با این حال، میانگین طبیعی برای سن یائسگی بین ۵۰ تا ۶۰ سال است و در این مورد فرقی بین زن قرشیه و غیرقرشیه وجود ندارد. سن یائسگی ممکن است با علائم روحی و جسمی نیز قابل تشخیص

باشد.

اگر زنی علم به رسیدن به سن یائسگی نداشته باشد و قبل از ۶۰ سالگی خونی ببیند که شبیه خون‌هایی باشد که در روزهای عادتش مشاهده می‌کرده، آن خون حیض محسوب می‌شود. اما اگر بعد از ۶۰ سالگی خونی ببیند، آن خون حیض نیست.

مسأله ۴۵: به طور معمول، زن باردار عادت ماهیانه نمی‌بیند، زیرا علت آن از بین رفته است. با این حال، گاهی باردار نیز دچار حیض می‌شود، اگرچه این امر نادر است. این مسئله می‌تواند پیش از مشخص شدن بارداری یا حتی بعد از آن رخ دهد.

- اگر زن باردار خونی ببیند و اطمینان داشته باشد که خون حیض است، باید مطابق احکام حائض عمل کند.
- و اگر مطمئن نباشد:

- چنانچه خون در روزهای عادت ماهیانه یا نزدیک به آن یک یا دو روز اختلاف ظاهر شود و صفات حیض را داشته باشد، باید آن را حیض قرار دهد.

- اگر خون در روزهای عادت ماهیانه نیست و صفات حیض را ندارد، آن را استحاضه قرار دهد.

- در صورتی که خون در روزهای عادت ماهیانه باشد، اما صفات حیض را نداشته باشد، یا صفات حیض را داشته باشد اما در روزهای عادت نباشد، باید احتیاط کند و اعمالی را که حائض باید ترک کند، کنار بگذارد و هم‌زمان اعمال مربوط به استحاضه را انجام دهد.

کمترین مدت حیض و بیشترین مدت آن

کمترین مدت معتبر برای حیض، سه روز است. منظور از روز، مدت زمان از طلوع فجر تا غروب خورشید است. بنابراین اگر خون‌ریزی از شب آغاز شود، شب اول جزء سه روز محاسبه نمی‌شود تا زمانی که فجر طلوع کند. این شب، شب اول نامیده می‌شود. کافی است که خون در باطن فرج باشد، به شرط آنکه در مرتبه اول از فرج خارج شده باشد چنانکه پیش‌تر بیان شد. دو شب وسط نیز در شمار سه روز قرار می‌گیرد، به شرط آنکه خون در این مدت قطع نشود، مگر برای مدتی کوتاه که نزد زنان متعارف است. مشاهده خون تنها در برخی از این سه روز کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید این مدت به‌طور متوالی باشد. اگر خون‌ریزی در سه روز اول مشاهده شود، شرط است که تا نیمه روز چهارم ادامه داشته باشد.

بیشترین مدت حیض، ده روز است. اگر خون‌ریزی از ده روز تجاوز

کند، مدت اضافه بر آن، حیض محسوب نمی‌شود.

کمترین مدت پاکی بین دو حیض

مدت زمانی که زن بین دو حیض، خون‌ریزی ندارد یا اگر خون مشاهده کند، استحاضه است، حداقل ده روز است. اما اگر در ایام عادت، مدتی خون قطع شود و سپس دوباره شروع شود، بطوری که این فاصله کمتر از ده روز باشد، تمامی این مدت، حیض محسوب می‌شود.

خلاصه شرایط عمومی برای حیض

۱. زن باید نه سال قمری را تمام کرده و بیشتر از شصت سال نداشته باشد.

۲. خون باید در سه روز اول به‌طور پیوسته مشاهده شود.

۳. مدت خون‌ریزی نباید از ده روز تجاوز کند.

۴. فاصله بین دو حیض نباید کمتر از ده روز باشد.

زنی که عادت دارد

طبیعت عادت ماهیانه در زنان متفاوت است:

۱. عادت عددیه: تعداد روزهای عادت ثابت است، اما زمان شروع آن

منظم نیست مثلاً شش روز.

۲. عادت وقتیه: زمان شروع عادت ماهیانه ثابت است مانند پنجم هر ماه قمری، اما مدت آن مشخص نیست.

۳. عادت وقتیه و عددیه: هم تعداد روزها و هم زمان شروع آن منظم است.

زن می‌تواند نوع عادت خود را تشخیص دهد. اگر دو بار پشت سر هم به یک شکل حیض ببیند و فاصله‌ای با عادت دیگری نداشته باشد، می‌تواند نوع عادت خود را تعیین کند:

- اگر مدت و تاریخ هر دو یکی باشند، صاحب عادت وقتیه و عددیه است.

- اگر تنها زمان شروع یکسان باشد، صاحب عادت وقتیه است.

- اگر فقط تعداد روزها یکسان باشد، صاحب عادت عددیه است.

مسأله ۴۶: زنی که صاحب عادت وقتیه است، چه عادت عددیه داشته باشد یا نه، به محض دیدن خون چه در زمان عادت، چه یک یا دو روز قبل یا بعد از آن نمی‌تواند آن را حیض قرار دهد، مگر اینکه در عرف، چنین حالتی را به‌عنوان جلو یا عقب افتادن عادت پذیرند. بویژه اگر مشخص شود که خون در بخشی از عادتش است، عبادات خود را ترک کرده و مطابق احکام حائض عمل می‌کند، حتی اگر

خون، صفات حیض را نداشته باشد. اما اگر بعداً معلوم شود که خون حیض نبوده و قبل از سه روز قطع شده است، واجب است نمازهای خود را قضا کند.

مسأله ۴۷: زنی که عادت وقتیه ندارد، چه عادت عددیه داشته باشد و چه هیچ عادت مشخصی نداشته باشد مانند مبتدئه، به محض دیدن خونی که دارای صفات حیض باشد مانند گرمی، قرمزی، فشار یا سوزش، باید آن را حیض قرار دهد.

اگر خون، صفات حیض را نداشته باشد، باید پس از گذشت سه روز آن را حیض قرار دهد. در این مدت، احتیاط را رعایت کرده و هم اعمال مستحاضه و هم مواردی که حادض باید ترک کند را انجام دهد. اگر خون قبل از سه روز قطع شود، حیض نیست.

مسأله ۴۸: اگر زنی که صاحب عادت وقتیه است، خونریزی را زودتر یا دیرتر از موعد معمول ببیند و این مدت غیرمتعارف باشد مانند ده روز، اگر خون دارای صفات حیض باشد یا علم داشته باشد که این خون مربوط به بخشی از عادتش است، باید آن را حیض قرار دهد. در غیر این صورت، حکم استحاضه را جاری می‌کند. و احوط این است که در این مورد، هم کارهایی که حائض باید ترک کند را انجام

دهد و هم اعمال مستحاضه را به جا آورد.

پاک بودن در بین دو خون در یک ماه

هر خونی که زن در روزهای عادت خود می بیند، حیض است، حتی اگر صفات حیض نداشته باشد. هر خونی که خارج از ایام عادت دیده شود و صفات حیض نداشته باشد، و حتی اگر صفات حیض را نیز داشته باشد، استحاضه است، به شرط آنکه علم داشته باشد عادت ماهیانه خود را در ایام عادت دیده است، حتی اگر عادتش جلو یا عقب افتاده باشد.

اما اگر این علم را نداشته باشد ولی بداند که این خون در بخشی از عادت ماهیانه اوست، آن را حیض قرار می دهد، بدون اینکه صفات حیض در آن معتبر باشد. اگر هیچ کدام از این دو علم وجود نداشته باشد و خون، صفات حیض داشته باشد، بنا بر اظهر، حیض قرار دهد. مسأله ۴۹: اگر زن سه روز پشت سر هم خون ببیند و سپس خونریزی قطع شود و دوباره سه روز یا بیشتر خون مشاهده کند، موارد زیر مطرح است:

۱. اگر مجموع دو خون و مدت پاکي بين آنها بیشتر از ده روز نباشد و در ایام عادت یا با صفات حیض باشد، همه آنها (به همراه پاکي

وسط) یک حیض است.

۲. اگر مجموع دو خون و پاکی بین آنها از ده روز بیشتر شود و فاصله بین دو خون به کمترین مدت پاکی بین دو حیض (ده روز) نرسد:

- خونی که عرفاً در ایام عادت است، حیض است.

- خونی که در عادت نیست، استحاضه قرار دهد.

اگر هیچ کدام از دو خون در عادت نباشد، حتی اگر به این دلیل باشد که زن عادت وقتیه ندارد، وضعیت به شرح زیر است:

- اگر یکی از دو خون، صفات حیض را داشته باشد، آن خون حیض است و خون فاقد صفات، استحاضه است.

- اگر علم یا اطمینان حاصل شود که این خون‌ها در زمان تقریبی عادت است، آن خون، حیض است.

مسأله ۵۰: اگر هر دو خون، صفات حیض داشته باشند یا هر دو فاقد صفات حیض باشند:

۱. اگر زن علم داشته باشد که عادت ماهیانه او به زودی شروع می‌شود، این خون در حکم استحاضه است.

۲. اگر زن بداند که این خون در بخشی از زمان عادت ماهیانه‌اش

است، خون اول، حیض قرار می دهد و درباره خون دوم باید احتیاط کند.

۳. اگر هیچ کدام از این دو علم برای او حاصل نشود:

- اگر هر دو خون، صفات حیض داشته باشند، از زمان دیدن خون اول تا پایان ده روز، حیض قرار می دهد.

- اگر هر دو خون، فاقد صفات حیض باشند، استحاضه است. در این حالت بهتر است زن بین کارهایی که حائض باید ترک کند و کارهای مستحاضه، جمع کند.

مسأله ۵۱: اگر بین دو خون، کمترین مدت پاکی که ده روز است یا بیشتر فاصله شود، باید هر یک از آن دو خون را حیض مستقل قرار دهد، مشروط بر اینکه:

۱. هر یک از دو خون در ایام عادت باشد.

۲. هر یک از دو خون، صفات حیض را داشته باشد.

۳. علم حاصل شود که این خون در بخشی از عادت ماهیانه است.

در غیر این موارد، این خونها استحاضه است.

استبراء و استظهار

استبراء یعنی در حالت پاکی اطمینان حاصل کند که رحم از خون پاک

شده است. استظهار یعنی بفهمد که در حالت حیض است و به محض دیدن خون، عبادت‌هایی مانند نماز و روزه را ترک کند تا معلوم شود که خون، حالت حیض را دارد یا خیر، در اینکه شرط‌های عمومی حیض را داشته باشد.

اگر خون حیض کمتر از ده روز قطع شود و زن احتمال دهد که خون در رحم باقی مانده است، باید استبراء کند. بدین صورت که پنبه‌ای را داخل فرج بگذارد و مدتی صبر کند. سپس اگر هنگام بیرون آوردن پنبه خونی بر آن مشاهده شد، بر حیض باقی است، اما اگر پاک بود، غسل می‌کند و اعمال مربوط به زن پاک شده از حیض را انجام می‌دهد. و استظهار برای او واجب نیست، حتی اگر گمان بازگشت خون را بدهد، مگر اینکه عادت داشته باشد که خون بازگردد، به گونه‌ای که علم یا اطمینان به بازگشت حاصل شود. در این صورت، زن باید احتیاط کند، غسل کرده و نماز بخواند، مگر اینکه اطمینان داشته باشد که مجموع خون، حیض است، به شرطی که کل مدت از ده روز کمتر باشد.

مسأله ۵۲: اگر زن به دلیل عذری مانند فراموشی یا غفلت، استبراء را ترک کند و سپس غسل کند و مشخص شود که رحم پاک بوده، غسل

او صحیح است. اگر بدون عذر استبراء را ترک کند، غسل او صحیح است، به شرط اینکه رحم از خون پاک باشد و نیت قربت برای غسل حاصل شده باشد.

اگر امکان استبراء وجود نداشته باشد، پس اقوی این است، زن بر حالت حیض باقی است تا زمانی که علم یا اطمینان به پاکی حاصل شود، مشروط بر اینکه خون از ده روز تجاوز نکند. با این حال، احتیاط مستحب آن است، در هر زمانی که احتمال پاک شدن بدهد، غسل کند تا اینکه علم به پاک شدن حاصل کند. در این صورت، غسل و روزه را اعاده کند.

اقسام حائض

۱. زنی که هم عادت وقتیه و هم عددیه دارد.
۲. زنی که فقط عادت وقتیه دارد.
۳. زنی که فقط عادت عددیه دارد.
۴. زنی که وقت عادت و عدد آن را با هم یا یکی از آن دو را فراموش کرده است.
۵. زنی که مبتدئه است، یعنی زنی که برای اولین بار خون حیض می بیند و هنوز عادتت ندارد.

۶. مضطربه، یعنی زنی که هیچ عادت‌ی ندارد.

مسأله ۵۳: هرگاه مبتدئه خونی ببیند و این خون از ده روز تجاوز کند، باید به صفات خون رجوع کند. بدین معنا که اگر این خون مستمر دارای برخی صفات حیض باشد و برخی دیگر صفات حیض را نداشته باشد، یا اگر بعضی از خون سیاه و بعضی قرمز، یا بعضی قرمز و بعضی زرد باشد، باید خونی را که صفات حیض دارد، حیض قرار دهد. مشروط بر اینکه مدت آن کمتر از سه روز نباشد و بیشتر از ده روز نیز نشود.

مسأله ۵۴: هرگاه مبتدئه نتواند خون حیض را با صفاتی که در مسأله قبل بیان شد تشخیص دهد، مثلاً همه خون فاقد صفات حیض باشد، یا صفات را داشته اما مدت آن کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشد، باید به عادت زن‌های فامیل در تعیین عدد حیض رجوع کند.

مسأله ۵۵: مضطربه اگر احراز کند که خون قبل از ده روز قطع می‌شود، باید تمام این مدت را حیض قرار دهد. اما اگر احراز کند که خون تا بعد از ده روز ادامه خواهد داشت، باید شش یا هفت روز را حیض و باقی روزها را استحاضه قرار دهد.

و در صورتی که شک داشته باشد که خون بیشتر از ده روز ادامه پیدا

می‌کند یا نه، باید میان شش یا هفت روز و ده روز احتیاط کند.

تنبیه

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که مضطربه و مبتدئه در یک نکته با هم تفاوت دارند: مضطربه هرگاه نتواند صفات حیض را تشخیص دهد، به عدد رجوع می‌کند. اما مبتدئه، اگر نتواند صفات حیض را تشخیص دهد، باید به عادت نزدیکان خود رجوع کند و اگر این نیز ممکن نباشد، به عدد رجوع می‌کند.

مسأله ۵۶: زنی که نتواند با صفات حیض را تشخیص دهد، اگر عدد عادتش را به خاطر داشته باشد اما وقت آن را فراموش کرده باشد، یا اینکه صاحب عادت عددیه باشد ولی عادت وقتیه نداشته باشد، در صورت مشاهده خونی که سه روز پی‌درپی ادامه داشته و بیشتر صفات حیض را دارا باشد و از ده روز تجاوز نکند، همه را حیض قرار می‌دهد.

اگر خون از ده روز تجاوز کند، مقداری که احتمال می‌دهد عادتش باشد، حیض قرار داده و باقی را استحاضه قرار می‌دهد.

در صورتی که بین دو عدد مردد باشد و هر دو را احتمال دهد، واجب است که بین کمترین عدد و بیشترین عدد احتیاط کند. و احتیاط در

این است که تا پایان ده روز احتیاط کند.

احکام حیض

مسأله ۵۷: بر حائض، انجام هر عبادتی که طهارت در آن شرط است، مانند نماز، روزه، طواف، و اعتکاف، حرام است. اقوی این است که حرمت این اعمال، تشریحی است و نه ذاتی؛ پس این مثل حرام بودن نوشیدن شراب نیست که مخالفت با آن موجب گناه شود و این به معنای این است که این اعمال بر حائض مشروع نیست. و هر چیزی که بر جنب حرام است، بر حائض نیز حرام است؛ از جمله مس نوشته قرآن، قرائت آیات سجده واجب، عبور از مسجدالحرام و مسجدالنبی(ص)، و ایستادن در هر مسجدی. این موارد، حرمت ذاتی دارند و نه تشریحی.

مسأله ۵۸: نزدیکی با زن حائض از فرج، بر زن و مرد حرام است و برخی آن را از گناهان کبیره دانسته‌اند. بنا بر احتیاط واجب، دخول قسمتی از حشفه نیز ترک شود، زیرا عرفاً جماع محسوب می‌شود. اما نزدیکی از دبر نیز بنا بر احتیاط واجب ترک گردد.

مسأله ۵۹: طلاق دادن و ظهار زن حائض، در صورتی که دخول (حتی از دبر) صورت گرفته باشد، صحیح نیست؛ مشروط به اینکه زن باردار

نباشد و شوهرش حاضر یا در حکم حاضر باشد.

مسأله ۶۰: واجب است در حدث حیض برای هر چیزی که مشروط به طهارت از حدث اکبر است غسل کند به اینکه غسل کند تا طهارت داشته باشد. غسل باید به قصد طهارت و قربت مطلقه انجام شود. غسل حیض، از نظر ترتیبی و ارتماسی، مانند غسل جنابت است و نیازی به وضو پس از آن نیست؛ زیرا غسل حیض، کفایت از وضو می‌کند.

مسأله ۶۱: بر زن واجب است روزه‌هایی را که در ماه رمضان به دلیل حیض فوت شده‌اند، قضا کند. همچنین، روزه‌هایی که بر اساس نذر معین بر او واجب بوده و به دلیل حیض فوت شده‌اند، باید قضا شوند. اما قضا کردن نمازهای روزانه و نماز آیات که در حالت حیض از او فوت شده‌اند، واجب نیست.

استحاضه

خون استحاضه، برعکس خون حیض، غالباً زرد، سرد، و رقیق است و بدون فشار و سوزش می‌آید. گاهی اوقات صفات حیض را دارد، اما شرط‌های عمومی حیض در آن معتبر نیست؛ بنابراین، حدی برای کم و زیاد بودن آن وجود ندارد، نیازی به پاکی در بین افراد آن نیست و

می تواند قبل از بلوغ، بعد از آن، یا حتی پس از یائسگی اتفاق بیفتد.

اقسام استحاضه و احکام آن

استحاضه بر سه قسم است: قلیله، متوسطه، و کثیره.

- قلیله: خونی که کم است و تمام پنبه را خون آلود نمی کند.

- متوسطه: خونی که به پنبه نفوذ می کند، اما بیرون نمی آید.

- کثیره: خونی که از پنبه عبور کرده و به دستمال نیز می رسد.

مسأله ۶۲: بر زن واجب است برای نماز وضعیت خون را بررسی کند.

باید پنبه را در محل متعارف قرار داده، به مقدار متعارف صبر کند، و

سپس آن را مشاهده نماید. اگر عمداً یا سهواً این امتحان را ترک کند

و عملی انجام دهد که مطابق وظیفه شرعی باشد و قصد قربت از او

حاصل شده باشد، صحیح است؛ در غیر این صورت، عمل او باطل

است.

مسأله ۶۳: حکم استحاضه قلیله این است که:

- پنبه را عوض کرده یا بشوید.

- ظاهر فرج را در صورت نجاست بشوید.

- برای هر نماز واجب یا مستحب وضو بگیرد.

لازم نیست برای اجزاء فراموش شده نماز، نماز احتیاط، یا سجده

سهوی که متصل به نماز است، دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۶۴: حکم زنی که استحاضه متوسطه دارد این است که علاوه بر موارد فوق از عوض کردن یا شستن پنبه و شستن ظاهر فرج اگر نجس شده باشد، یک غسل روزانه نیز انجام دهد، بدین بیان که قبل از اولین نماز واجب که بعد از شروع استحاضه است، غسل کند. و در روزهای بعد، قبل از وضوی نماز صبح غسل کند.

- پس اگر زن قبل از نماز صبح مستحاضه متوسطه شود، باید برای نماز صبح غسل کرده، وضو بگیرد و نماز بخواند. و اگر به هر سببی غسل صبح انجام ندهد، یا تأخیر بیندازد باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و نماز صبح را اعاده کند.

- و اگر استحاضه متوسطه بعد از نماز صبح رخ دهد، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کرده، وضو بگیرد و نماز بخواند.

- و اگر استحاضه متوسطه بعد از نماز ظهر رخ دهد، باید برای نماز عصر غسل کرده و وضو بگیرد.

این در روز اوّل است؛ اما در روزهای دیگر، قبل از وضوء نماز صبح، غسل کند. و اگر در میان نماز استحاضه متوسطه شد، واجب است بعد از غسل و وضو نماز را اعاده کند و هرگاه وظیفه اش غسل باشد این

غسل مجزی از وضو نیست. و زمانی غسل او مجزی از وضوء است که برای تمام شدن حدث استحاضه باشد و بعد از آن خونی بیرون نیاید یا در باطن فرج بریزد.

مسأله ۶۵: حکم استحاضه کثیره این است که علاوه بر موارد گذشته، دو غسل دیگر نیز انجام شود:

۱. یک غسل برای نماز ظهر و عصر، که باید بین دو نماز جمع شود.
۲. یک غسل برای نماز مغرب و عشاء، که باید بین دو نماز جمع شود.

و جایز نیست که بین بیشتر از دو نماز واجب روزانه به یک غسل جمع کند.

مسأله ۶۶: اگر بعد از نماز صبح استحاضه کثیره رخ دهد، باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل انجام دهد و همچنین برای نماز مغرب و عشاء نیز یک غسل کند. و اگر استحاضه کثیره بین دو نماز ظهر و عصر یا بین نماز مغرب و عشاء رخ دهد، باید برای نماز عصر یا عشاء به نیت رجاء یا احتیاط غسل کرده و وضو هم بگیرد.

مسأله ۶۷: واجب است زن از خود محافظت کند تا خون بیرون نیاید، مثلاً با قرار دادن پنبه در فرج و بستن آن با پارچه یا مشابه آن. اگر

محافظت ممکن نباشد، معذور است. اما اگر کوتاهی کند و خون بیرون بیاید، باید نماز را اعاده کند.

مسأله ۶۸: ظاهر این است که صحت روزه زن مستحاضه کثیره مشروط به انجام غسل‌های روزانه است. بنابر احتیاط واجب، غسل نماز مغرب و عشاء شب قبل از روزه نیز باید انجام شود. اما غسل شب آینده مشروط بودن آن استحبابی است.

اما در استحاضه متوسطه، بنابر احتیاط واجب، صحت روزه مشروط به انجام غسل برای نماز صبح است.

و هرگاه زن مستحاضه کثیره یا متوسطه غسل‌های خود را انجام دهد، برای شوهرش جایز است که با او نزدیکی کند. همچنین ورود به مساجد، قرائت سوره‌هایی که سجده واجب دارند، و مس قرآن برای او جایز است. با این حال، بهتر است این اعمال پس از انجام غسل‌های لازم، متناسب با نوع استحاضه، انجام شوند.

نفاس

خون نفاس، خونی است که هنگام زایمان یا پس از آن از رحم خارج می‌شود، به گونه‌ای که یقین حاصل شود این خون مرتبط با زایمان است. برای حداقل مدت آن، محدودیتی وجود ندارد، اما حداکثر مدت

آن، ده روز از هنگام مشاهده خون است. بنابراین، اگر زن از روز چهارم خون ببیند، نهایت مدت نفاس او تا روز چهاردهم خواهد بود. - اگر پس از ده روز خون ببیند، این خون نفاس محسوب نمی‌شود. و اگر زنی پس از زایمان اصلاً خونی نبیند، نفاسی ندارد.

- مبدأ حساب ده روز، از زمان اتمام زایمان است، نه از زمان شروع آن، اگرچه احکام نفاس از لحظه شروع زایمان جاری می‌شود. - نیازی نیست که بین دو نفاس، حداقل فاصله پاک‌ی، ده روز وجود داشته باشد و اصولاً فاصله زمانی بین دو نفاس معتبر نیست.

مسأله ۶۹: ظاهر این است که خونی که هنگام سقط جنین خارج می‌شود، اگرچه علائم سقط به وضوح مشخص نشده باشد، خون نفاس محسوب می‌شود. در این حالت، احکام نفاس بر زن جاری است. با این حال، بهتر است احتیاط شود و زن میان کارهایی که نفساء باید ترک کند و وظایف مستحاضه، جمع کند.

مسأله ۷۰: نفساء به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱. زنانی که خون نفاسشان از ده روز تجاوز نمی‌کند، همه این مدت، نفاس محسوب می‌شود.

۲. زنانی که خون نفاسشان از ده روز تجاوز کند و دارای عادت

عددی در حیض باشند و مراد از اینکه از ده روز تجاوز کند یعنی از هنگام خون دیدن است نه از هنگام زایمان باشد همچنانکه قبلاً بیان کردیم، پس در این صورت مدت نفاس آنان برابر با تعداد روزهای عادتشان در حیض است. و باقی را، استحاضه قرار دهد. و بنا بر احتیاط واجب باید بین مدتی که از عادتش بیشتر است تا ده روز را جمع کند.

۳. زنانی که خون نفاسشان از ده روز تجاوز کند و عادت عدویه در حیض نداشته باشند این زنان، خواه مضطربه باشند یا مبتدئه، باید مدت نفاس خود را برابر با عادت نزدیکانشان در نظر بگیرند و مازاد بر این مدت، استحاضه است. و احتیاط را ترک نکند به اینکه بین عادت اقارب و ده روز را جمع کنند، اگر عادت اقارب کمتر از ده روز باشد.

مسأله ۷۱: نفساء در احکام، مشابه حائض است. به اینکه اگر خونریزی از ایام عادت تجاوز کند، باید استظهار کند. و هرگاه خون قطع شود، باید وضعیت را بررسی کرده و روزه‌های خود را قضا کند، اما قضای نماز واجب نیست. نزدیکی با نفساء حرام است و طلاق او صحیح نیست. و بنا بر احتیاط واجب، احکام حائض از واجبات و

محرّمات شامل نفساء نیز می‌شود. و هر آنچه برای حائض مستحب یا مکروه است، برای نفساء نیز همان حکم را دارد.

احکام اموات

احکام احتضار

مسأله ۷۲: بنا بر احتیاط واجب، محتضر (کسی که در حال جان دادن است) را باید رو به قبله کرد، به طوری که صورت و کف پاهای او به سمت قبله باشد. همچنین، احتیاط واجب این است که اگر محتضر خود می‌تواند رو به قبله شود، این کار را انجام دهد. اگر ولی محتضر این عمل را انجام نمی‌دهد، بنا بر احتیاط مستحب، باید از ولی او اجازه بگیرند، مشروط بر اینکه اجازه گرفتن با فوریت در رو به قبله کردن منافاتی نداشته باشد. در غیر این صورت، اجازه گرفتن ساقط می‌شود.

غسل میت

قبل از شروع غسل میت، بنا بر احتیاط واجب، باید نجاست را از بدن میت پاک کنند. همچنین، اقوی این است که تنها پاک کردن عضو آلوده به نجاست پیش از غسل کفایت می‌کند، و ازاله نجاست با همان غسل کافی نیست.

مسأله ۷۳: میت را با سه غسل، غسل می‌دهند:

۱. غسل اول: با آب سدر.

۲. غسل دوم: با آب کافور.

۳. غسل سوم: با آب خالص.

هر یک از این غسل‌ها به صورت ترتیبی انجام می‌شود. در این روش، باید طرف راست بدن را بر طرف چپ مقدم کند. و نیت غسل نیز همانند نیتی است که در وضو بیان شد.

مسأله ۷۴: اگر کسی که میت را غسل می‌دهد ولی میت نیست، باید در صورت امکان از ولی میت اجازه بگیرد، مشروط بر اینکه موجب تأخیر زیاد نشود و بدن میت به فساد نیفتد یا موجب خوار شدن میت در میان مردم نگردد.

- ولی میت، به ترتیب عبارت است از:

۱. شوهر نسبت به زن.

۲. طبقه اول ارث (پدر، مادر، و فرزندان).

۳. طبقه دوم ارث (اجداد و برادران).

۴. طبقه سوم ارث (عموها و دایی‌ها).

۵. مولای عبدی که آزاد شده است.

۶. کسی که ضامن جریره است.

۷. بنا بر احتیاط واجب، حاکم شرع.

مسأله ۷۵: اگر اجازه گرفتن از ولی میت ممکن نباشد، مثلاً ولی حاضر نباشد یا اجازه ندهد و خودش هم اقدام به غسل نکند، واجب است که دیگران بدون اجازه ولی، میت را غسل دهند.

مسأله ۷۶: کسی که میت را غسل می‌دهد، باید نیت کند و تمام شرایط نیت، از جمله قصد قربت الی الله و خلوص نیت را رعایت کند. این نیت نباید همراه با ریا یا اموری مشابه باشد و شخص باید بداند چه کاری انجام می‌دهد. اگر کسی که میت را غسل می‌دهد مسلمان نباشد، کسی که او را امر به غسل دادن می‌کند، باید نیت کند.

مسأله ۷۷: در غسل میت، واجب است که آب، سدر، و کافور پاک و مباح باشند. همچنین، فضایی که میت در آن غسل داده می‌شود، بنا بر احتیاط واجب، باید مباح باشد.

مسأله ۷۸: اگر استفاده از سدر و کافور ممکن نباشد، بنا بر اقوی، میت را باید سه مرتبه با آب خالص غسل دهند. در دو غسل اولی، باید نیت بدلیت از غسل با سدر و کافور کند. بنا بر احتیاط مستحب، دو تیمم نیز انجام دهد. این حکم برای مواردی که استفاده از یکی از این دو (سدر یا کافور) ممکن نباشد نیز صادق است.

مسأله ۷۹: نباید مقدار سدر یا کافور در آب، آن قدر زیاد باشد که آب را مضاف کند و نه آن قدر کم که به آن مخلوط سدر یا کافور نگویند. در آب خالص نیز باید صدق آب خالص کند و اشکالی ندارد اگر کمی سدر یا کافور در آن باشد، مشروط بر اینکه به آن آب سدر یا آب کافور نگویند. در مورد سدر، فرقی نمی‌کند که خشک باشد یا سبز، به شرط اینکه به آن آب سدر گفته شود.

مسأله ۸۰: اگر آب وجود نداشته باشد یا غسل دادن ممکن نباشد، مثلاً با غسل دادن گوشت میت کنده می‌شود، بنابر احتیاط واجب باید میت را سه مرتبه تیمم داد. در هر تیمم، نیت ما فی‌الذمه به امید مطلوبیت انجام شود:

۱. تیمم اول: به نیت بدلیت از غسل با آب سدر.
 ۲. تیمم دوم: به نیت بدلیت از غسل با آب کافور.
 ۳. تیمم سوم: به نیت بدلیت از غسل با آب خالص.
- و بنابر احتیاط واجب هم، تیمم باید هم با دست میت در صورت امکان، و هم با دست زنده انجام شود.

مسأله ۸۱: در انتقال به تیمم اگر احتمال قدرت بر غسل دادن هست شرط است که صبر کند و اگر ناامید شدند، جایز است تیمم بدهند. اگر

پس از تیمم و پیش از دفن امکان غسل فراهم شد، غسل دادن واجب است. و همچنین است بعد از اینکه در قبر قرار دادند و هنوز قبر را نبوشانده‌اند اما اگر پس از دفن امکان غسل دادن فراهم شد، دیگر واجب نیست. و همینطور است هرگاه از استفاده سدر یا کافور معذور باشد.

مسأله ۸۲: اگر بدن میت پس از غسل دادن یا در میانه آن، به نجاست خارجی یا داخلی آلوده شود، پاک کردن آن واجب است، حتی اگر پس از قرار دادن در قبر باشد. اما پس از دفن، این امر واجب نیست.

مسأله ۸۳: اگر از میت بول یا منی خارج شود، واجب نیست غسل را دوباره انجام دهند، حتی اگر پیش از دفن باشد، اما باید آن نجاست را پاک کنند (همانطور که در مسأله سابق بیان شد). اگر نجاست در میانه غسل دادن خارج شود، بنابر احتیاط مستحب، غسل را دوباره انجام دهند. و احوط از آن، این است که غسل را کامل کنند و دوباره غسل دهند.

شرط‌های غسل دهنده

مسأله ۸۴: در غسل دهنده میت، باید میان او و میت در مردیت و زنیت تطابق وجود داشته باشد؛ بنابراین، جایز نیست که مرد زن را یا

زن مرد را غسل دهد. از این حکم، چند صورت استثناء شده است:

۱. صورت اول: میت کودک باشد و سن او از شش سال بیشتر نباشد.
۲. صورت دوم: زن و شوهر باشند که در این صورت، هر یک می‌تواند دیگری را غسل دهد.

۳. صورت سوم: محارم نسبی یا رضاعی باشند.

مسأله ۸۵: اگر میت را بدون غسل، چه عمدی و چه از روی اشتباه، دفن کنند، جایز است، بلکه واجب است نبش قبر انجام شود تا او را غسل یا تیمم دهند، مشروط بر اینکه این کار موجب هتک حرمت میت نشود یا به زنده‌ها ضرر نرساند. همچنین، اگر بعضی از غسل‌ها، حتی از روی فراموشی، ترک شده باشد یا معلوم شود که تمام یا بخشی از غسل‌ها باطل بوده است، این حکم جاری است.

مسأله ۸۶: هرگاه کسی که حدث اکبر (مانند جنابت یا حیض) بر او عارض شده، از دنیا برود، غسلی جز غسل میت بر او واجب نیست.

کفن کردن

واجب است میت را با سه تکه پارچه کفن کنند:

۱. لنگ: که واجب است از ناف تا زانو را بپوشاند.
۲. پیراهن: که واجب است از شانه‌ها تا نصف ساق را بپوشاند.
۳. سرتاسری: که باید تمام بدن را بپوشاند.

مسأله ۸۷: بنا بر احتیاط واجب، هر یک از کفن‌ها باید به اندازه‌ای ضخیم باشد که بدن زیر آن پنهان شده و نمایان نباشد. اگر با مجموع سه کفن ساتر باشد، کافی نیست.

مسأله ۸۸: اگر کفن به نجاستی از میت یا غیر آن نجس شود، واجب است آن را برطرف کنند، حتی اگر بعد از قرار دادن در قبر باشد. این کار می‌تواند به شستشو یا بریدن پارچه صورت گیرد، مشروط بر اینکه مقدار کمی باشد و موجب نمایان شدن بدن نشود. اگر هیچ‌کدام از این‌ها ممکن نبود، باید کفن را تعویض کنند، به شرطی که این کار موجب نبش قبر نشود. در غیر این صورت، اگر موجب نبش قبر شود، تعویض کفن واجب نیست، حتی اگر پاک کردن کفن به طور عمدی ترک شده باشد.

حنوط

واجب است که محل‌های هفتگانه سجده را کافور مالید، و این محل‌ها عبارتند از: پیشانی، کف دو دست، زانوها و سرانگشتان شصت دو پا. مقدار کافور باید به اندازه‌ای باشد که اسم «حنوط» بر آن صدق کند.

مسأله ۸۹: وقت حنوط دادن بعد از غسل یا تیمم و قبل از کفن کردن است، یا در هنگام کفن کردن. در اینکه حنوط دادن بعد از کفن کردن

جایز است، وجهی برای آن وجود دارد.

نماز میت

نماز میت بر هر مسلمانی واجب کفائی است. چه میت مسلمان، مرد باشد یا زن، مؤمن باشد یا مخالف، عادل باشد یا فاسق، تفاوتی ندارد. همچنین بر بچه‌های مسلمان واجب نیست مگر اینکه به شش سالگی یا بیشتر رسیده باشند، اما بر بچه‌های کمتر از شش سال مستحب است، حتی اگر زنده به دنیا بیاید و بعد بمیرد.

مسأله ۹۰: محل نماز میت باید بعد از غسل دادن و کفن کردن باشد و قبل از آن دو عمل کفایت نمی‌کند. همچنین اگر غسل دادن و کفن کردن ممکن نباشد، نماز ساقط نمی‌شود، همان‌طور که اگر دفن کردن هم ممکن نباشد، نماز ساقط نمی‌شود.

مسأله ۹۱: کسی به نماز میت اولویت دارد که در ارث از میت اولویت دارد. و اگر خود شخص بخواهد نماز میت را بخواند، هیچ‌کس نمی‌تواند مزاحم او شود. همچنین می‌تواند نماز را به هر کس که خواست موکول کند. بنابر احتیاط واجب، صحت نماز میت متوقف بر اجازه ولی میت است، اگر امکان اجازه گرفتن باشد.

مسأله ۹۲: بنابر احتیاط واجب، در کیفیت نماز میت باید مراحل زیر

رعایت شود:

۱. ابتدا تکبیر بگوید و شهادتین را بگوید.
 ۲. سپس تکبیر دوم بگوید و بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد.
 ۳. بعد تکبیر سوم گوید و برای آمرزش مؤمنین دعا کند.
 ۴. سپس تکبیر چهارم گفته شود و برای آمرزش میت دعا کند.
 ۵. تکبیر پنجم گوید و نماز به پایان می رسد. در نماز میت، قرائت، رکوع، سجده و سلام وجود ندارد.
- مسأله ۹۳: در نماز میت چند چیز واجب است:

۱. نیت
۲. حضور میت؛ بنابراین نمی توان نماز میت را بر میت غائب خواند.
۳. رو به قبله بودن
۴. سر میت به طرف راست نمازگزار و پاهای او به طرف چپ نمازگزار باشد.
۵. بنا بر احتیاط مستحب، میت باید به پشت خوابانده شود.
۶. میت باید بین نمازگزار و قبله قرار گیرد.
۷. نمازگزار باید در مقابل میت بایستد، حتی اگر بخشی از میت باشد، مگر اینکه مأموم باشد و طولانی بودن صف سبب شود که از برابر

بودن با میت خارج گردد.

۸. نمازگزار نباید از میت آن قدر دور باشد که صدق ایستادن نزد میت را نکند، مگر اینکه در نماز جماعت باشد و صف‌ها به هم متصل باشند.

۹. بین نمازگزار و میت نباید چیزی مانند پرده یا دیوار مانع شود، اما چیزی مانند تابوت و امثال این‌ها اشکالی ندارد.

۱۰. نمازگزار باید ایستاده باشد. نماز نشسته صحیح نیست مگر اینکه کسی نباشد که نماز ایستاده را بر میت بخواند.

۱۱. موالات؛ باید تکبیرها و دعاها پی‌درپی و بدون فاصله باشند.

۱۲. نماز باید بعد از غسل دادن، حنوط و کفن کردن باشد (اگر یکی از این‌ها ممکن نباشد، نماز ساقط نمی‌شود) و باید قبل از دفن کردن انجام شود.

۱۳. مکان نمازگزار باید بنا بر احتیاط واجب مباح باشد، یعنی غصبی نباشد.

۱۴. ولی میت باید اجازه دهد، مگر اینکه میت وصیت کرده باشد که شخص معین بر او نماز بگذارد. در این صورت، اگر ولی میت اجازه ندهد، او خود می‌تواند بدون اجازه نماز بر میت بخواند.

دفن کردن

بر جامعه واجب است که میت مسلمان و کسی که در حکم مسلمان است را دفن کنند. دفن کردن به این معناست که او را در زمین خاک کنند، به طوری که جسد از درندگان در امان باشد و بوی آن خارج نشود که مردم را اذیت کند. کفایت نمی‌کند که او را در ساختمانی یا تابوتی قرار دهند، حتی اگر این دو امر حاصل شود.

مسأله ۹۴: واجب است میت را در قبر بر پهلوی راست بخوابانند به طوری که صورتش رو به قبله باشد و باید به مقداری رو به قبله باشد، که در نماز واجب معتبر است.

مسأله ۹۵: جایز نیست مسلمان را در مکانی دفن کنند که موجب هتک حرمت او شود، مانند آشغال‌دانی و بالوعه. همچنین جایز نیست در مکان غصبی یا وقفی که برای غیر دفن اختصاص یافته، مانند مدارس، مساجد، حسینیه‌ها و قافله‌سراهایی که برای غیر دفن وقف شده‌اند که در زمان ما متعارف است، دفن کنند، حتی اگر متولی اجازه دهد.

مسأله ۹۶: جایز نیست که در قبر میتی قبل از اینکه از بین برود و خاک شود، میت دیگری را دفن کنند. بله، هرگاه نبش قبر شده و میت

را از آنجا برده باشند، دفن کردن در آن بنا بر اقوی جایز است تا وقتی که این قبر ملک شرعی دیگری نباشد.

مسأله ۹۷: ظاهر این است که قبرهایی که در روزگار ما ساخته می‌شوند، که لحدی در کنار سرداب ایجاد می‌کنند، جایز است به شرط اینکه لحد زیر سطح زمین متعارف باشد، به طوری که سقف یا زیر لحد زمین باشد.

مسأله ۹۸: انتقال میت از شهری به شهر دیگر مکروه است، مگر به مشاهد مشرفه و مکان‌های محترم، مخصوصاً نجف و کربلا. پس تا زمانی که دفن نشده باشد، مستحب است. در روایات آمده است که کسی که در نجف دفن شود، عذاب قبر و حساب نکیر و منکر از او ساقط می‌شود.

مسأله ۹۹: جایز نیست قبر میت را نبش کنند و میت را برای انتقال و دفن در مشاهد مشرفه بیرون بیاورند، حتی اگر با اجازه ولی میت باشد و موجب هتک حرمت میت نشود. مگر اینکه وصیت کرده باشد یا اینکه بدن میت به هر دلیلی باز شده باشد، مانند انفجار بمب یا سیل که آن را بیرون آورده باشد. در این صورت، واجب نیست که به همان قبر برگردانده شود و جایز است به مکان دیگر منتقل گردد، به شرط

اینکه هتک کرامت میت نشود.

مسأله ۱۰۰: هرگاه مقداری از بدن میت پیدا شود که شامل سینه نیز باشد، غسل داده می‌شود، حنوط می‌شود، کفن می‌شود، نماز بر آن خوانده می‌شود و دفن می‌شود. همچنین هرگاه فقط سینه میت باشد به طوری که بر آن صدق بدن میت کند، اما سر، دست‌ها و پاهایش قطع شده باشد، یا مقداری از سینه میت باشد که صدق سینه کند، یا چیزی که اکنون موجود است، همه استخوان‌هایش باشد که اصلاً گوشت ندارد یا بیشتر آن از بین رفته است، به شرط اینکه استخوان سینه را داشته باشد، بنا بر احتیاط باید غسل داده شود، حنوط شود، نماز خوانده شود و دفن گردد.

و در صورتی که فقط سینه یا بعضی از آن باقی مانده باشد، تنها باید در پیراهن و سرتاسری کفن شود. اگر از پایین تنه مقدار قابل اعتنایی باقی باشد، باید لنگ را نیز اضافه کنند.

مسأله ۱۰۱: هرگاه غیر از استخوان سینه میت پیدا شود، با گوشت باشد یا بدون گوشت، غسل داده می‌شود، در پارچه پوشانده می‌شود و دفن می‌شود، اما نماز بر آن خوانده نمی‌شود. اگر جایی برای حنوط دادن داشته باشد، بنا بر احتیاط واجب حنوط داده می‌شود. اگر

استخوانی ندارد، واجب است در پارچه پیچیده شود و دفن گردد.
 مسأله ۱۰۲: جنین سقط شده هرگاه چهارماه کامل داشته باشد، غسل داده می‌شود، حنوط و کفن می‌شود، اما نماز بر آن خوانده نمی‌شود. اگر کمتر از این است، اما در عرف صدق گوشت و استخوان بر آن کند، در پارچه پیچیده می‌شود و بنابر احتیاط واجب دفن می‌شود. لکن اگر روح در آن دمیده شده باشد، اقوی این است که حکم جنین چهارماهه را دارد. اگر سقط به گونه‌ای باشد که صدق خون بر آن کند و گوشت و استخوان نداشته باشد، چیزی در این مورد واجب نیست.

غسل مس میت

واجب است کسی که میت انسانی را بعد از مرگ و سرد شدن بدنش و قبل از تمام شدن سه غسل، مس کند، غسل کند، خواه میت مسلمان باشد یا کافر، حتی اگر جنین سقط شده باشد و روح در آن دمیده شده باشد. و اگر جنین چهارماه تمام نکرده باشد، بنابر احتیاط واجب، باید غسل کند.

مسأله ۱۰۳: در کسی که مس می‌کند و میتی که مس شده، فرقی نمی‌کند که مس به ظاهر باشد یا باطن، و از چیزهایی باشد که حیات در آن دمیده شده یا نه، حتی اگر موی میت را مطلقاً مس کند. اما در

کسی که مس می‌کند، هرگاه مو عرفاً تابع پوست باشد، بلکه مطلقاً، بنا بر احتیاط واجب، وقتی که صدق مس کرد، واجب است غسل مس میت کند. فرقی بین عاقل و دیوانه، بچه و بزرگ، مرد و زن نیست. همچنین فرقی ندارد که مس از روی اختیار باشد یا از روی اضطرار. مسأله ۱۰۴: هرگاه میت را قبل از سرد شدن بدنش مس کند، غسل مس میت واجب نیست. بله، اگر رطوبتی باشد که سرایت کند، عضو مس‌کننده نجس می‌شود.

مسأله ۱۰۵: مس میت حدث اکبر نیست، بلکه در حکم حدث اصغر است، مگر اینکه برای نماز و غیر آن غسل واجب می‌شود. این غسل کافی از وضو است، و اگرچه بنا بر احتیاط مستحب است که وضو هم بگیرد. بر این اساس، جایز است که قبل از اینکه غسل کند، وارد مساجد شود، در آن‌ها بایستد، آیه‌هایی که آیه سجده واجب دارد بخواند و کارهای مشابه این را انجام دهد. این موارد مانند کارهایی است که برای کسی که حدث اصغر از او سر زده، نه اینکه حدث اکبر از او سر زده باشد، جایز است. بله، هر چیزی که بر محدث به حدث اصغر حرام است، بر او هم حرام است، مانند مس نوشته قرآن کریم و هر عملی که مشروط به طهارت است، بدون غسل صحیح نیست.

مسأله ۱۰۶: اگر عضوی از میت جدا شود و آن را مس کند، غسل واجب است. بلکه اگر عضوی از زنده جدا شود، بنا بر احتیاط واجب، غسل مس میت واجب است، به شرط آنکه گوشت و استخوان داشته باشد. اما اگر یکی از این دو را نداشته باشد، غسل مس میت واجب نیست، خواه زنده باشد یا مرده.

مسأله ۱۰۷: کیفیت این غسل مانند بقیه غسل‌ها است.

تیمم

مواردی که باید در آن تیمم کرد:

تیمم در دو جای اصلی واجب است:

اول: زمانی که فرد آب برای وضو یا غسل یا هر دو پیدا نکند و یکی از حالات زیر تحقق می‌یابد:

حالت اول: مکلف در خانه‌اش و در مکانی که می‌تواند به آب برسد، آب پیدا نکند.

حالت دوم: آب در بعضی مناطق هست، اما رسیدن به آن مستلزم سختی و رنج زیاد است.

حالت سوم: آب در آن منطقه موجود است، اما ملک دیگری است و او اجازه تصرف در آن نمی‌دهد، مگر به قیمتی که اجحاف در حق

اوست یا اینکه رسیدن به آب متوقف بر انجام دادن کارهای حرام است.

مسأله ۱۰۸: مساحتی که در زمین واجب است بر مکلف که به دنبال آب برود، محدود به حدود معین شرعی از طول و عرض نیست. معیار در وجوب یافتن آب در آن مساحت، توسعه و تنگی است و تنها مستلزم این است که سختی و حرج یا ضرر و خطری جسمی وجود نداشته باشد.

مسأله ۱۰۹: هرگاه بدنبال آب نرود و تیمم کند به امید اینکه واقع را درک کند، تیمم او صحیح است اگر تا آخر وقت آب پیدا نکند.

مسأله ۱۱۰: هرگاه علم یا اطمینان دارد که آب در خارج از حدی که بیان شده، هست، باید به آنجا برود، هرچند دور باشد، مگر اینکه رفتن به آنجا رنج و سختی زیاد داشته باشد.

مسأله ۱۱۱: وجوب یافتن آب در تنگی وقت نماز ساقط می‌شود، همانطور که هرگاه بر جاننش یا مالش از دزد یا درنده یا مانند این‌ها می‌ترسد و همچنین هرگاه در یافتن آب رنج و سختی باشد که قابل تحمل نیست.

مسأله ۱۱۲: هرگاه بدنبال آب رفت و نیافت، سپس تیمم کرد و نماز

خواند و در همان مکان آب پیدا کرد، بر او واجب است که اگر در وقت است، نماز را اعاده کند و اگر در خارج وقت باشد، قضا واجب نیست.

دوم: اینکه نزد مکلف آب هست، اما استفاده از آن برای او ممکن نیست، و آن در ضمن یکی از حالات زیر تحقق می‌یابد:

حالت اول: ترس از ضرر ناشی از استعمال آب دارد، به گونه‌ای که بیمار شود یا بیماری‌اش بیشتر شود یا بیماری‌اش طول بکشد یا ترس بر جان یا بدن داشته باشد. مثلاً چشم دردی که مانع از استعمال آب است.

حالت دوم: از عطش زیاد بر جان خود یا کسی که حفظ جان او محترم است می‌ترسد، یا ترس بر جان حیوانی دارد که در شأن مکلف است از آن حفاظت کند.

حالت سوم: بدن یا لباسش نجس باشد و فقط مقداری آب دارد که تنها می‌تواند ازاله نجاست کند یا فقط وضو بگیرد.

حالت چهارم: وقت تنگ باشد، به گونه‌ای که نتواند هم وضو بگیرد و هم نماز بخواند. در این هنگام جایز است برای اینکه تمام نماز را در وقت درک کند، تیمم نماید.

حالت پنجم: اینکه شخص به واجب مهم‌تر دیگری مکلف باشد که باید آب را در آن استفاده کند و چیز دیگری غیر از آب جای آن را نمی‌گیرد، مانند پاک کردن نجاست از مسجد.

مسأله ۱۱۳: هرگاه مکلف عمداً مخالفت کند و در جایی که وضو گرفتن در آن حرجی است، مانند وضو گرفتن در شدت سرما، وضویش صحیح است. اما اگر در موردی که وضو گرفتن در آن حرام است مخالفت کند و وضو بگیرد، وضویش باطل است. همچنانکه هرگاه آب ضرر زیادی داشته باشد و آن ضرر بر مکلف حرام باشد، نباید آن را انجام دهد.

چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

اقوی این است که تیمم بر هر چیزی که زمین نامیده می‌شود، صحیح است؛ مانند خاک، ریگ، کلوخ، شن، یا سنگ صاف.

و نیز تیمم بر سنگ گچ و آهک قبل از پخته شدن صحیح است و معتبر نیست که چیزی از آن به دست بچسبد. هر چند بنا بر احتیاط مستحب، اگر امکان دارد، باید بر خاک تیمم کرد.

مسأله ۱۱۴: تیمم بر چیزی که صدق اسم زمین بر آن نمی‌کند، صحیح نیست، حتی اگر اصل آن از زمین باشد، مانند خاکستر، گیاهان،

معادن، طلا، نقره و مانند این‌ها که به آن‌ها زمین گفته نمی‌شود. همچنین تیمم بر سنگ‌های زینتی مانند عقیق و فیروزه، بلکه هر معدنی مانند نمک و مشتقات نفتی (اگرچه جامد باشد، مانند قیر) نیز صحیح نیست. این‌ها همه در حال اختیار هستند، اما اگر تیمم منحصر به یکی از این‌ها باشد، باید بر آن تیمم کرد. پس اگر در وقت چیزی که تیمم بر آن صحیح است پیدا شود، واجب است اعاده کند؛ اما در خارج وقت، قضا واجب نیست، هر چند بنا بر احتیاط مستحب، قضا کند.

مسأله ۱۱۵: تیمم بر چیز نجس جایز نیست و نیز بر غاصب جایز نیست بر چیزی که غصبی است، تیمم کند. اما در مورد غیر غاصب، اگر از روی جهل یا فراموشی باشد، اشکالی ندارد. همچنین نباید آن چیز با چیزی مخلوط شود که از اسم زمین خارج گردد.

مسأله ۱۱۶: هرگاه از تیمم بر غبار عاجز باشد، می‌تواند بر گل تیمم کند. همچنین اگر ممکن باشد که آن را خشک کند، هر چند کم باشد و وقت هم وسعت داشته باشد، باید آن را خشک کرده و تیمم نماید.

مسأله ۱۱۷: کسی که نتواند بر زمین، غبار، یا گل تیمم کند، فاقد طهور است. با این حال، بنا بر اقوی، باید نماز را در وقت انجام دهد. و

هرگاه توانست که طهارت را حاصل کند، واجب است نمازش را قضا کند.

کیفیت تیمم

مکلف باید دو دستش را به زمین بزند و بنا بر احتیاط واجب، هر دو را یک دفعه بزند. به این معنی که اگر عمداً هر کدام از دست‌ها را جداگانه بر زمین بزند، بنا بر احتیاط واجب، تیممش باطل است. باید به کف دست باشد و سپس با هر دو دست، تمام پیشانی و دو طرف آن را از جایی که مو روییده تا ابروها و اطراف بینی و بالای آن که متصل به پیشانی است، بکشد. بنا بر احتیاط واجب، باید بر روی ابروها هم بکشد. سپس با کف دست چپ، پشت دست راست را از میچ تا سر انگشتان بکشد، و بعد با کف دست راست، به پشت دست چپ بکشد. مسأله ۱۱۸: واجب نیست که به تمام کف هر دو دست مسح کند؛ بلکه مسح به بعضی از هر یک از آنها به گونه‌ای که پیشانی و دو طرف آن را شامل شود، کفایت می‌کند. پس مهم این است که جایی که مسح می‌شود، همه آن قسمت را شامل شود، نه جایی که مسح می‌کند. مسأله ۱۱۹: در کف دست فرقی ندارد که کف دست یا کف انگشتان باشد، خواه جایی که مسح می‌شود صورت باشد یا دست‌ها.

مسأله ۱۲۰: مراد از پیشانی، قسمت بالایی صورت است و مراد از جبین، آنچه که بین پیشانی و دو طرف ابروها تا محل روییدن مو است.

مسأله ۱۲۱: اگر دو دست را بر زمین قرار دهد بدون اینکه مسمای زمین زدن صدق کند، کفایت نمی‌کند. همچنین زدن یک دست یا هر یک را پشت سر هم به زمین زدن، یا اینکه چند بار به قصد جزء تیمم به زمین بزند، کفایت نمی‌کند. بله، اگر از روی جهل یا فراموشی باشد، اشکالی ندارد. همچنین اگر با پشت دو دست یا به بعض کف دو دست بزند، به طوری که جزء قابل توجهی را ترک کند، حتی اگر به مقدار یک انگشت باشد، کفایت نمی‌کند. همچنین اگر با یکی از دو کف دست صورت را مسح کند و دیگری را ترک کند، یا پشت یکی از دو دست را مسح نکند، یا صورت را یک بار با یک دست و بار دیگر با دست دیگر مسح کند، کفایت نمی‌کند.

شرایط تیمم

بنابر اظهر، در تیمم نیت قربت و اخلاص که مقارن با زدن کف دو دست بر زمین باشد، شرط است.

مسأله ۱۲۲: در تیمم شرط است که خود شخص آن را انجام دهد و

باید پشت سر هم باشد، حتی در جایی که بدل از غسل است، و در آن ترتیب نیز شرط است.

مسأله ۱۲۳: هرگاه تیمم را به ترتیب انجام ندهد اگر موالات از بین رفته، تیمم باطل است، حتی اگر این کار از روی جهل یا فراموشی باشد. اما اگر موالات از بین نرفته باشد، باید از همان جایی که ترتیب به هم خورده، اعاده کند.

مسأله ۱۲۴: انگشتر و مانند این‌ها مانع از تماس پوست است، پس باید در حال تیمم آن را از دست بیرون بیاورد.

احکام تیمم

مسأله ۱۲۵: هرگاه در بین عملی که متوقف بر طهارت است، مثل نماز، آب پیدا شد، عملش باطل است و باید بعد از غسل یا وضو عملش را از سر بگیرد، اگر وقت وسعت دارد، وگرنه عملش را با تیمم ادامه دهد.

مسأله ۱۲۶: کسی که حدث اکبر از او سر زده و بدل از غسل تیمم کند، مطلقاً مجزی از وضو است، مانند خود غسل. و اگر بعد از آن حدث اصغری از او سر زد و نمی‌تواند وضو بگیرد، تیمم بدل از وضو انجام دهد و اگر می‌تواند وضو بگیرد، باید وضو بگیرد و تیمم بدل از

غسل باطل نمی‌شود، مگر اینکه حدث اکبر از او سرزند.
 مسأله ۱۲۷: در هر کاری که مشروط به طهارت است، از واجبات و مستحبات، از نماز و غیر آن، تیمم مشروع است.
 مسأله ۱۲۸: به مجردی که می‌تواند با آب طهارت حاصل کند، تیمم باطل می‌شود. بطلان تیمم در صورتی است که آب کافی در وقت بدست آورد، به طوری که بتواند با آن آب طهارت را حاصل کند و مانعی نباشد.

نجاسات

نجاسات یازده چیز است:

اول و دوم: بول و غائط انسان و هر حیوان خشکی یا دریایی است، خواه محل خروج آن دو از جلو و دبر باشد یا از غیر آن دو باشد، به صورت عادی یا غیرعادی. از آن بول و غائط، سه قسم از حیوانات استثناء شده است:

۱. حیوانی که گوشتش شرعاً خورده می‌شود، خواه از پرندگان باشد یا از سایر اصناف، مثل گوسفند، گاو، شتر، اسب، استر، مرغ و غیر اینها، به شرط اینکه جلال نباشد، یعنی عذره انسان نخورد، وگرنه خوردنش حرام می‌شود و بول و غائطش نجس می‌شود تا وقتی که عنوان جلال

را داشته باشد. و همچنین، حیوانی که انسان با آن نزدیکی کرده باشد.
۲. پرندگان از همه اقسام، خواه گوشتش خورده شود یا حرام باشد. و احتیاط مستحب این است که از فضله پرندگان حرام گوشت دوری کند.

۳. حیوانی که خون جهنده ندارد.

مسأله ۱۲۹: مراد از خون جهنده این است که وقتی رگش را می‌برند، خون با فشار بیرون بیاید، اگرچه کم باشد. اما آنکه خون قطره قطره و کم کم می‌آید، خون جهنده ندارد، چه برسد به اینکه رگ هم نداشته باشد، مانند بیشتر حشرات، خزندگان، حیوانات دریایی و به طریق اولی حیوانی که خون ندارد یا عرفاً گوشت ندارد، مانند سخت‌پوستان، حشرات و غیر اینها.

سوّم: منی هر حیوانی که خون جهنده دارد، و اگرچه گوشتش حلال باشد، اما منی حیوانی که خون جهنده ندارد، پاک است. منی مایع تولید مثل است و اگرچه به شکل منی انسان نباشد، چنانکه سفت‌تر باشد یا رقیق‌تر باشد، پس بنا بر احتیاط مستحب حکم شاملش می‌شود.

چهارم: مردار حیوانی که خون جهنده دارد، اگرچه گوشتش حلال

باشد، و همچنین اجزائی که از آن جدا شده و اگرچه کوچک باشد. منظور از مردار هر حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده باشد، خواه به مرگ طبیعی مرده باشد یا کشته شده، یا خفه شده، یا ذبح غیر شرعی شده باشد.

مسأله ۱۳۰: اجزاء مردار که روح در آن دمیده نشده باشد ذاتاً نجس نیستند و پاک هستند نظیر پشم، مو، کرک، پر و تخم هرگاه پوسته بالای آن کامل شده باشد، اگرچه سفت نشده باشد، پاک است.

مسأله ۱۳۱: مایه خمیر که از مردار گرفته می‌شود، پاک است بعد از اینکه ظاهر آن را بشوید، زیرا که متصل به اجزاء نجس مردار بوده و مراد از مایه خمیر، معده بزغاله شیرخوار است قبل از اینکه علف‌خوار شود و شکنجه نامیده می‌شود.

مسأله ۱۳۲: مردار حیوانی که خون جهنده ندارد، مثل مارمولک، عقرب و ماهی، پاک است.

مسأله ۱۳۳: گوشت و دنبه و پوستی که از دست مسلمانی یا از بازار مسلمانان می‌گیرد، هرگاه شک کند که آیا ذبح شرعی شده، در ظاهر محکوم به طهارت و حلال است.

مسأله ۱۳۴: سقط قبل از اینکه روح در آن دمیده شود، بنابر احتیاط

واجب نجس است هرگاه عرفاً گوشت و استخوان داشته باشد، و همچنین جوجه در تخم.

پنجم: خون حیوانی که خون جهنده دارد، اما خون حیوانی که خون جهنده ندارد، مانند ماهی، پاک است. و به طریق اولی، حیوانی که در عرف می‌گویند خون ندارد، مثل حشرات و غیر آن.

مسأله ۱۳۵: خونی که در تخم مرغ است، بنابر اظهر پاک است، اما خوردن آن جایز نیست و واجب است از آن اجتناب کند، اگرچه به جدا کردن سفیده از زرده باشد، مگر اینکه در آن مستهلک شود.

مسأله ۱۳۶: خونی که در حیوان ذبح شده باقی می‌ماند و خون به طور عادی از آن بیرون رفته، به ذبح باشد یا به هر چیزی که تذکبه صحیح شده باشد، پاک است مگر اینکه به نجاست خارجی مانند با چاقویی که با آن ذبح کرده یا با خونی که از محل ذبح بیرون آمده است، نجس شده باشد.

ششم و هفتم: سگ و خوک خشکی، تمام اعضایش و بول و غائط آنها و رطوبت آنها نجس است، اما سگ و خوک دریایی پاک است.

هشتم: هر چیزی که مستکننده باشد و اصل آن مایع باشد، نجس است. و اگر اصل آن جامد باشد، مثل حشیش، پاک است، و اگرچه

وقتی بجوشد مایع می‌شود، بنابر اینکه به آن مایع در عرف شراب بگویند و منشأ آن شراب باشد.

مسأله ۱۳۷: الکلی که در رنگ کردن چوب و غیر آن استفاده می‌شود، و همچنین الکلی که در داروسازی و عطرسازی و مانند آن بکار برده می‌شود، پاک است.

مسأله ۱۳۸: آب کشمش و خرما با جوشاندن با آتش نجس نمی‌شود و حرام هم نمی‌شود، چه رسد به اینکه جوش هم نیاید. پس جایز است که خرما و کشمش را در پخت غذا مانند آبگوشت و غیر آن استفاده کند و همچنین شیره خرما به تمام انواع آن جایز است.

نهم: فقاع و آن شراب مخصوصی است که از جو گرفته می‌شود، اما ماء الشعیر که اطباء درست می‌کنند، اشکالی ندارد. اما نوشیدنی که از غیر جو گرفته می‌شود، پاک است مگر اینکه در عرف بر آن صدق شراب کند.

دهم: بنابر احتیاط واجب، کافری که هیچ دینی ندارد یا مشرک است، یا اسلام را قبول کرده اما حکم ضروری دین اسلام مانند نماز را از روی دشمنی قبول نکرده است، نجس است.

مسأله ۱۳۹: اهل کتاب، یعنی یهودی و مسیحی، از نظر ذاتی پاک

هستند. پس هرگاه کافر کتابی خود را پاک کند، پس نیم خورده‌اش پاک است و جایز است غذایی که کافر کتابی طبخ کرده بخورد. و در مورد کافر، استصحاب طهارت جاری می‌شود حتی اگر در عرف علم به نجاست داشته باشد.

یازدهم: عرق شتر نجاست‌خوار و غیر آن از حیوانات نجاست‌خوار.

سرایت نجاست

مسأله ۱۴۰: یک جسم پاک، اگر به یک جسم نجس برخورد کند، نجاست به آن سرایت نمی‌کند، مگر اینکه در یکی از آن دو رطوبت مسری باشد؛ یعنی تری نجاست را انتقال می‌دهد. پس هرگاه هر دو خشک باشند یا رطوبت کمی داشته باشد، نجاست منتقل نمی‌شود.

مسأله ۱۴۱: مایعی که رطوبت ندارد، مانند معدن‌های مذاب و جیوه، با ملاقات با نجس، نجاست به آن سرایت نمی‌کند. اما معدنی‌هایی که مایع هستند، مانند نفت، گاز مایع، بنزین و غیر این‌ها، به مجرد ملاقات با نجاست، نجس می‌شوند.

مسأله ۱۴۲: چیزی که به عین نجاست نجس شده است، مانند عین نجاست، هر چیزی که با آن ملاقات کند، نجس می‌شود اگر رطوبت مسریه داشته باشد. این معروف به "متنجس اول" است و هرچه با این

ملاقات کند، اگر رطوبت مسریه داشته باشد، نجس می‌شود و به آن "متنجس دوم" می‌گویند. اما متنجس دوم، دیگر چیزی را نجس نمی‌کند.

توضیح بیشتر

فرض کنیم که بچه‌ای بر روی زمین بول کرده و با پارچه‌ای خود بول را از بین برده است. پس به زمین "متنجس اول" می‌گویند. پس اگر آب بر آن زمین بریزد و سپس قطره‌ای از آن بر کسی بریزد، این قطره "متنجس دوم" است. اما اگر به چیزی رسید، آن را نجس نمی‌کند. پس اگر پای کسی تر باشد و بر آن زمین بگذارد، سپس بر فرش پاک بگذارد، پا "متنجس دوم" است و باید قبل از نماز آن را پاک کند. اما چیزی که با آن ملاقات کرده، مثل فرش، نجس نمی‌شود.

و باید این را در نظر گرفت که عین نجاست در متنجس اول وجود نداشته باشد. و اگر عین نجاست در آن باشد، هر چیزی که با آن ملاقات کند، "متنجس اول" است زیرا با عین نجاست ملاقات کرده که در آن است. پس مثلاً اگر یک قطره آب به خود بول بریزد و نجس شود، این قطره عین نجاست را همراه خود دارد و هر چیزی که با آن ملاقات کند، "متنجس اول" است. این مسأله مهم و ضروری است

زیرا برای خیلی از کسانی که کارهایی دارند که نمی‌توانند از نجاست دوری کنند، کار را آسان می‌کند.

نجاستی که در نماز عفو شده‌اند

و آن اموری است:

اول: خون زخم و دمل در بدن و لباس تا زمانی که سالم شود.

مسأله ۱۴۳: همچنان‌که خونی که بیان شد، مورد عفو است، دارویی که با آن نجس شده و دوائی که بر آن گذاشته‌اند و عرقی که متصل به آن است، مورد عفو است.

مسأله ۱۴۴: هرگاه زخم‌ها و دمل‌ها متعدد و نزدیک به هم باشد، به طوری که یک زخم در عرف حساب شود، حکم یک زخم بر آن جاری می‌شود.

دوم: خون در بدن یا لباس که وسعت آن کمتر از درهم بغلی است و از خون نجس‌العین مانند خون سگ و خون میت و حیوانی که گوشت آن خورده نمی‌شود نباشد و نیز از خون‌های سه‌گانه (حیض، نفاس و استحاضه) نباشد. وگرنه، مورد عفو نیست.

مسأله ۱۴۵: بنا بر احتیاط واجب، وسعت درهم مساوی با بند انگشت سیبانه است و اگرچه ظاهر این است که ممکن است به اندازه بند

انگشت ابهام باشد.

سوّم: لباسی که عورتین با آن پوشیده نمی‌شود، مانند کفش و جوراب و بند شلوار و کلاه و بعضی کمربندها، خواه آن را مستقل بپوشد یا در ضمن دیگری بپوشد، مانند کمربند، و خواه از پارچه باشد یا غیر آن.

مطهرات

و آن اموری است:

اوّل: آب مطلق پاک است و هر متنجسی که با آن شسته شود، به طوری که غلبه بر محل داشته باشد، پاک می‌کند و در بعضی موارد، تعدد واجب است.

مسأله ۱۴۶: در پاک کردن، شرط است که عین نجاست از بین برود، سپس بعد از اینکه عین نجاست از بین رفت، آب بر محل نجس غلبه‌کند.

مسأله ۱۴۷: چیزهایی که رطوبت در آن نفوذ می‌کند، مثل صابون و گل و سفال و چوب، نجاست هم ممکن است به باطن آن نفوذ کند، ولی ممکن است که ظاهرش به جاری کردن آب بر آن پاک شود.

مسأله ۱۴۸: هرگاه ظرفی به لیسیدن سگ از آنچه در آن است، از آب و غیر آن، نجس شود که عرفاً بر آن لیسیدن (ولوغ) صدق کند، باید اوّل با خاک شسته شود، به معنای اینکه جایی که نجس شده، خاک

مال کنند، سپس با آب دو مرتبه شسته شود و بنا بر احتیاط واجب، شستن با آب کر از خاک مالی کفایت نمی‌کند.

مسأله ۱۴۹: بنا بر احتیاط واجب، خاکی که با آن ظرف را خاک مالی می‌کنند، قبل از استفاده پاک باشد.

مسأله ۱۵۰: لباس و مانند این‌ها هرگاه به بول نجس شود، کفایت می‌کند که یک مرتبه در آب جاری شسته شود و آب لوله‌کشی آب جاری است و اما در غیر جاری، باید دو مرتبه شسته شود، اگرچه بنا بر احتیاط واجب در آب کر باشد و باید بین دو شستن، لباس را فشار دهد که غساله آن بیرون آید و در عرف، صدق تعدد کند.

مسأله ۱۵۱: می‌توان ظرف‌ها را با آب قلیل شست به اینکه آب در آن بریزد، سپس آب را در آن بچرخاند که تمام ظرف را بگیرد، سپس آن را بریزد. پس هرگاه سه مرتبه این کار را کرد، ظرف سه مرتبه شسته و پاک می‌شود.

مسأله ۱۵۲: در پاک کردن، شرط است که عین نجاست از بین برود، نه اینکه اوصاف آن مانند رنگ و بو از بین برود. پس هرگاه اوصاف باقی بماند، در حاصل شدن پاکی ضرری نمی‌زند، اگر علم دارد که عین نجاست از بین رفته است.

مسأله ۱۵۳: زمین سفت یا زمینی که با آجر یا سنگ یا آسفالت و مانند آن فرش شده، می‌توان با آب قلیل آن را پاک کرد، اگر بعد از زائل شدن عین نجاست، آب بر آن جاری شود و همچنین زمین سست، حتی اگر آب به عمق زمین نفوذ کند و به جای دیگری نرود.

مسأله ۱۵۴: اگر کافری که محکوم به نجاست است، زینت‌آلاتی را بسازد، هرگاه علم ندارد که آیا با رطوبت آن کافر یا نجاست دیگری ملاقات کرده است، حکم به پاک بودن آن می‌شود و اگر علم به آن دارد، واجب است آن را بشوید و همین که بشوید، ظاهر آن پاک می‌شود، اما باطن آن به نجاست باقی می‌ماند.

دوّم: زمین است. زمین باطن پا و آنچه که آن را می‌پوشاند، مثل کفش و چکمه و دمپایی، به راه رفتن بر آن پاک می‌کند، اگرچه به پنج قدم باشد، بعد از اینکه عین نجاست زائل شود.

مسأله ۱۵۵: منظور از زمین، مطلق هر چیزی است که زمین نامیده می‌شود، از سنگ و خاک و ریگ و بعید نیست که این حکم را عمومیت داد به اینکه هر چیزی که به‌طور عادی بر آن راه می‌رود، مثل آجر و گچ و آسفالت، بلکه حتی معدنی که ظاهر است، مثل معدن نمک.

سوّم: آفتاب

مسأله ۱۵۶: آفتاب زمین نجس و هرچه را که بر آن عنوان زمین صدق می‌کند، مثل سقف و دیوار منازل، پاک می‌کند و نمی‌توان به ساختمان آنچه که متصل به آن است، درختان و میوه‌ها و حصیرها و فرش‌ها را ملحق کرد.

مسأله ۱۵۷: در پاک شدن با خورشید، شرط است که علاوه بر زوال عین نجاست، محل نجس رطوبت داشته باشد و در عرف، خشک شدن محل به تاییدن خورشید نسبت داده شود، و اگرچه غیر از آن مانند باد یا چیز دیگری در خشک شدن مشارکت داشته باشد.

مسأله ۱۵۸: هرگاه زمین به بول نجس شود و خورشید بر آن بتابد تا اینکه خشک شود، پاک می‌شود و دیگر نیازی نیست که بر آن آب بریزند.

چهارم: استحاله یعنی اینکه حقیقت یک چیز و صورت نوعی آن به چیز دیگری تبدیل شود و تغییر باید به شکل اساسی باشد، مثل چیزی که با آتش خاکستر یا دود یا بخار شده، خواه عین نجس یا متنجس باشد، و همچنین اگر به غیر از آتش به چیز دیگری تبدیل شود.

مسأله ۱۵۹: هرگاه مردار یا هر عین نجاست دیگری خاک شود، پاک

می شود، اگرچه سگ باشد.

پنجم: انقلاب است و آن شراب را پاک می کند هرگاه آن را از شراب بودن بیرون برد، خواه سرکه شود یا غیر آن.

ششم: رفتن دو سوّم آب انگور (به حسب حجم است نه به حساب وزن باشد) مثلاً اگر به مقدار سه لیتر بود و با جوشاندن به یک لیتر رسید، پس این آب انگوری که بجوش آمده است را پاک می کند بنا بر اینکه قائل به نجاست آن شویم و نوشیدن آن در این هنگام حلال است.

هفتم: انتقال است پس هرگاه چیز نجسی منتقل به چیز دیگر شد و جزئی از آن شمرده شد، پاک می شود، مثل خون انسان که پشه و کک و کنه می خورد.

هشتم: اسلام است. اسلام کافر نجس را به تمام اقسامش، حتی مرتد فطری را، پاک می کند و اجزاء کافر، مثل مو و ناخن و عرق و آب دهان و بینی اش و استفراغش و غیر آن، تابع او هستند.

نهم: تبعیت است پس هرگاه کافر اسلام آورد، بچه اش در طهارت تابع اوست، اگر به بلوغ نرسیده باشد، و اگرچه خوب و بد را تشخیص می دهد تا وقتی که به خاطر بدی اعتقادش، حکم به کفرش نشود.

دهم: زایل شدن عین نجاست از باطن انسان و از ظاهر و باطن جسم حیوان است. پس منقار مرغ که با عذره نجس شده، به مجرد اینکه عین آن نجاست و رطوبت آن از بین برود، پاک می‌شود.

یازدهم: غیبت مسلمان، غیبت مسلمان، جسم مسلمان و لباسش و فرشش و ظرف‌هایش و غیر آن که از توابع اوست، را پاک می‌کند هرگاه احتمال دهد که آنها را شسته است، در حالی که قبلاً می‌دانسته که نجس بوده، ولیکن صاحب آن، آن را در چیزی که شرطش طهارت است استفاده کرده است.

دوازدهم: استبراء حیوان نجاستخوار، پس این حیوان و فضولات او را از نجاست نجاستخواری پاک می‌کند به اینکه حیوان را از خوردن نجاست منع کند به مدتی که بعد از آن از صدق نجاستخوار بودن خارج شود و بنا بر احتیاط واجب، مدتی را که شرع معین کرده، باید بگذرد و آن در شتر چهل روز، و در گاو بیست روز، و در گوسفند ده روز، و در مرغابی هفت روز بنا بر احتیاط واجب و در مرغ سه روز است. و احتیاط واجب این است که طولانی‌ترین دو مدت معتبر است، و اگر در شرع مدتی را معین کرده، پس باید به آن حیوان ملحق کند در حالی که زوال اسم نجاستخوار هم بنا بر احتیاط واجب شرط است

۱۰۲..... سبل السلام

و اگر در شرع مدتی در آن معین نشده، زوال اسم نجاستخوار کفایت می کند.

کتاب نماز

روایات بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بر تأکید و اهمیت، وجوب و فضیلت نماز و بزرگی فایده آن رسیده است که حتی به خود انسان و اجتماع برمی‌گردد. از مضامین این احادیث است که نماز ستون دین است؛ اگر نماز قبول شود، کارهای دیگر هم قبول می‌شود و اگر نماز رد شود، کارهای دیگر هم رد می‌شود. نماز موجب تقرب هر پرهیزگاری است، زیرا که این نشانه انسانیت است و انسان کارهای خود را رها می‌کند و با پروردگار خود خلوت می‌کند و خودش با او مناجات می‌کند.

در روایت است که امام صادق علیه السلام هنگام شهادتش همه خانواده‌اش را جمع کرد و فرمود که هرگز شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی‌رسد. و باز فرمود: شیعیان ما را در سه جا امتحان کنید: در وقت‌های نماز ببینید چگونه بر آن محافظت دارند، زیرا که بندگی و اطاعت مسلمان برای پروردگارش با انجام دادن نماز امتحان می‌شود. در حدیث دیگری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است که بین کفر و ایمان چیزی نیست، مگر اینکه نماز را ترک کند.

و قرآن در آیات متعددی به شدت بر آن تأکید کرده و فرموده است که

از ثمرات نماز این است که نماز از زشتی و پلیدی باز می‌دارد (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ). به همین دلیل وقتی که از امام صادق عليه السلام پرسیده می‌شود که چگونه معلوم می‌شود که نمازی قبول شده، می‌فرماید: «نگاه کند ببیند آیا نمازش او را از زشتی‌ها و پلیدی‌ها باز داشته است؟ پس به همان مقدار که باز داشته، نمازش قبول شده است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه با علاقه انتظار وقت نماز می‌کشید که با پروردگارش خلوت کند و به مؤذنش بلال می‌فرمود: «ای بلال، راحت‌مان کن.» این همان نمازی است که مختصری از اثر آن بر فرد و جامعه در دنیا و آخرت بیان شد.

نمازهای واجب و وقت‌های آن و پاره‌ای از احکام آن

نمازهای واجب

نمازهای واجب در دین اسلام به صورت اجمالی هفت نماز است:

۱. نمازهای روزانه که شامل پنج نماز بوده و نماز جمعه نیز از آن‌ها است و واجب تعیینی است، مگر اینکه مانعی برای اقامه آن وجود داشته باشد. در صورت برپایی نماز جمعه با شرایط خود، این نماز کفایت از نماز ظهر می‌کند. ۲. نماز طواف ۳. نماز آیات ۴. نماز میت

۵. نمازی که به دلیل نذر، و مانند آن یا اجاره واجب می شود ۶. نماز عید فطر و قربان ۷. قضای نماز پدر که بر پسر بزرگتر واجب است. نمازهای روزانه پنج عدد است: - نماز صبح: دو رکعت - نماز ظهر: چهار رکعت - نماز عصر: چهار رکعت - نماز مغرب: سه رکعت - نماز عشاء: چهار رکعت. و در سفر و هنگام ترس، نمازهای چهار رکعتی شکسته و دو رکعتی خوانده می شوند.

وقتهای نماز روزانه

۱. وقت نماز ظهر و عصر:

- از زوال خورشید (وقت ظهر شرعی) تا غروب آن ادامه دارد.
- وقت اختصاصی ظهر از اول وقت تا هنگامی است که نماز ظهر خوانده شود.
- وقت اختصاصی عصر از پایان وقت به اندازه خواندن نماز عصر است.

- زمان بین این دو وقت، وقت مشترک میان ظهر و عصر است.

۲. وقت نماز مغرب و عشاء:

- برای کسی که اختیار دارد، از غروب خورشید تا نیمه شب شرعی است.

- وقت اختصاصی نماز مغرب از اول وقت به اندازه خواندن آن است.

- وقت اختصاصی نماز عشاء از آخر وقت به اندازه خواندن آن است.

- زمان بین این دو وقت، وقت مشترک میان مغرب و عشاء است.

- برای کسی که به دلیل خواب، فراموشی، حیض یا موارد دیگر مضطر است، وقت این دو نماز تا طلوع فجر صادق ادامه دارد.

- کسی که عمداً نماز عشاء را از نیمه شب شرعی به تأخیر بیندازد، باید آن را پیش از طلوع فجر صادق به نیت "ما فی الذمه" بخواند.

۳. وقت نماز صبح:

- از طلوع فجر صادق تا طلوع خورشید است.

مسأله ۱۶۰: فجر صادق آن سفیدی است که در افق بالا می‌آید و گسترده می‌شود و روشن‌تر و نورانی‌تر می‌گردد. قبل از آن، فجر کاذب است که مانند مستطیلی از افق به آسمان بالا رفته و مانند ستونی است و در شرع این معتبر نیست.

مسأله ۱۶۱: زوال به این معناست که اگر یک دایره نصف النهار را در نظر بگیریم، خورشید از آن خارج شود. این نقطه میانه طلوع خورشید

و غروب آن است و مقدار کمی از زمان لازم است تا زوال حاصل شود. می‌توان اینگونه فهمید که اگر چوبی را به عنوان شاخص در زمین فرو کنیم، زمانی که سایه آن خیلی کم شد و سپس دوباره شروع به زیاد شدن کرد یا زمانی که اصلاً سایه‌ای وجود نداشت و بعد سایه آغاز شد، این همان زوال است.

مسأله ۱۶۲: منظور از وقت اختصاصی ظهر این است که در آن زمان صحیح نیست نماز عصر را بخواند، هرگاه عمداً باشد، بدون اینکه نماز ظهر را قبل از آن به‌طور صحیح بخواند. اما اگر از روی فراموشی باشد، این صحیح است و هرچند احتیاط مستحب آن است که نماز را اعاده کند. اگر در میان نماز عصر متوجه شود، باید نیت نماز ظهر کند و سپس نماز عصر را بخواند. اگر بعد از تمام شدن نماز عصر متوجه شود، باید نماز ظهر را بعد از آن بخواند.

مسأله ۱۶۳: در نماز مغرب و عشاء نیز همانند آنچه برای نماز ظهر و عصر بیان کردیم، حکم وجود دارد. وقت اختصاصی عشاء برای مختار قبل از نصف شب است و برای مضطر قبل از طلوع فجر. همچنین می‌تواند به نیت اداء یا نیت رجاء (که اعم از اداء و قضا است) عمل کند، بنا بر احتیاط مستحب.

مسأله ۱۶۴: اگر از آغاز وقت به اندازه‌ای که نماز اختیاری را بخواند، وقت بگذرد و نماز را نخواند سپس عذری پیش آید که مانع از تکلیف است، باید قضاء آن را بجا آورد، وگرنه واجب نیست.

مسأله ۱۶۵: جایز نیست که قبل از داخل شدن وقت نماز خوانده شود و این کافی نیست مگر اینکه علم به وقت داشته باشد یا دو شاهد شهادت دهند. به محض اینکه اطمینان و وثوق حاصل شود، کافی خواهد بود؛ چنانکه اذان شخص موثق وقت‌شناس نیز کافی است و حتی مطلق خبر دادنش قابل قبول است.

مسأله ۱۶۶: ترتیب بین نماز ظهر و عصر واجب است به این معنا که نماز ظهر باید بر نماز عصر مقدم باشد، و همچنین در نماز مغرب و عشاء، نماز مغرب باید مقدم بر عشاء باشد. اگر کسی عمداً برعکس عمل کند، باید نمازش را اعاده کند.

قبله

واجب است در نماز به طور اجمال رو به قبله باشد، و قبله مکان و فضایی است که کعبه شریفه در آن واقع شده است. رو به قبله بودن یعنی اینکه به طرف کعبه رو کند، اگر تعیین آن ممکن باشد وگرنه به‌گونه‌ای باشد که عرف بگوید رو به کعبه است.

مسأله ۱۶۷: واجب است که رو به طرف کعبه باشد و بیشتر از آن لازم نیست. اگر شخصی با دقت بداند که رو به قبله است، جایز است که به مقدار یک وجب از جای سجده به راست یا چپ در حال اختیار منحرف شود.

مسأله ۱۶۸: واجب است علم به رو به قبله بودن داشته باشد و دو شاهد عادل هم به جای علم محسوب می‌شوند. همچنین، اگر شخص موثقی خبر دهد، کفایت می‌کند. خبر دادن صاحب ید (یعنی کسی که ساکن خانه است یا در آن محل شاغل است) که بگوید قبله این طرف است، نیز کافی است. همچنین، می‌توان به قبله شهرهای مسلمانان و قبرهایشان و محراب‌هایشان در نماز اعتماد کرد.

لباس نمازگزار

در صورت امکان، واجب است که در نماز و توابع آن، حتی در سجده سهو، به‌طور احتیاطی عورت خود را بپوشاند، حتی اگر کسی او را نبیند یا در تاریکی باشد.

مسأله ۱۶۹: عورت مرد شامل ذکر، دو بیضه و حلقه دبر است و پوستی که بین آن دو قرار دارد، بنا بر احتیاط واجب، باید پوشانده شود. برای زن، تمام بدنش، حتی سر و مو، عورت است، به جز

صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و دو کف دست و دو پا. همچنین باید مقداری از این حدود که خارج است نیز پوشانده شود تا علم و یقین حاصل شود که واجب به درستی انجام شده است.

شرایط لباس نمازگزار

در لباس نمازگزار، چند امر شرط است:

اول، لباس باید پاک باشد، مگر در مواردی که در نماز عفو شده و در احکام نجاسات ذکر شده است.

دوم، لباس باید مباح باشد. پس نماز در لباس غضبی، بنا بر احتیاط واجب، جایز نیست، هرچند که بالفعل عورت را پوشانده باشد. بله، اگر شخص جاهل به غضبیت باشد یا فراموش کند یا نداند که غضب حرام است و به گونه‌ای ناآگاه باشد که عذر داشته باشد، یا اینکه در حال اضطرار باشد یا فراموش کرده و خود او نیز غضب نکرده، اشکالی ندارد.

سوم، لباس نمازگزار نباید از اجزاء مردار که روح در آن دمیده شده باشد. فرقی نمی‌کند که از لباس‌هایی باشد که نماز در آن صحیح نیست یا غیر آن؛ همچنین خواه از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است یا حرام، به شرطی که خون جهنده داشته باشد.

مسأله ۱۷۰: اگر اجزاء مردار را با خود حمل کند، نماز او صحیح است تا زمانی که صدق لباس نکند. اما کمر بند، بند ساعت، گردن بند، دست بند، گوشواره و کفش از لباس محسوب می شوند و در عرف نمی گویند که حمل کرده است؛ بنابراین، مجاز نیست که از مردار باشد. چهارم، لباس نماز گزار نباید از اجزاء حیوانی باشد که گوشت آن خورده نمی شود. فرقی نمی کند که خون جهنده داشته باشد یا نداشته باشد و بین اینکه از اجزایی باشد که روح در آن دمیده شده یا نه، همچنین، بعید نیست موهایی که بر لباس افتاده و مشابه آن نیز مانع نماز باشد.

پنجم، لباس مردان نباید از طلا باشد، حتی اگر زینت آلات مانند انگشتر باشد.

مسأله ۱۷۱: برای مردان جایز نیست که در غیر از نماز نیز طلا بپوشند و کسی که این کار را انجام دهد، گناه کار است.

ششم، لباس نماز گزار برای مردان نباید از ابریشم طبیعی خالص باشد و در غیر از نماز نیز مانند طلا پوشیدن آن جایز نیست.

مکان نماز گزار

مسأله ۱۷۲: جایز نیست که نماز واجب یا نافله را در جایی بخواند که

یکی از مکان‌های هفت‌گانه سجده غصبی باشد، یا عین آن، یا منفعت آن غصبی باشد، یا حقی به آن تعلق بگیرد که موجب عدم جواز تصرف در آن شود. در این موضوع، بین عالم به غصب و جاهل به آن فرقی وجود ندارد.

مسأله ۱۷۳: نماز خواندن در زمین‌های بسیار بزرگ و وضو گرفتن از آب آن، غسل در آن و نوشیدن از آن جایز است؛ به شرطی که عادت مردم بر این باشد که مانع نمی‌شوند و صاحبان زمین‌ها و آب‌ها نیز انکار نمی‌کنند.

مسأله ۱۷۴: نماز مرد و زن در کنار هم: بنا بر احتیاط واجب، زن نباید در نماز جلوتر از مرد باشد یا در صورت اختیار هر دو باید کنار هم نباشند. بلکه مرد باید در محل سجده‌اش، اگرچه تنها به مقدار یک وجب، حداقل بر محل سجده زن جلوتر باشد. بنا بر احتیاط مستحب، محل ایستادن مرد باید بر محل سجده زن جلوتر باشد، هرچند به مقدار کم باشد، یا اینکه بین آن‌ها پرده‌ای باشد، یا اینکه فاصله‌ای به اندازه ده ذراع باشد. در این مورد، بین بالغین و غیر بالغین که خوب و بد را می‌شناسند، فرقی نیست.

مسأله ۱۷۵: جایز نیست در نماز بر قبر معصوم علیه السلام جلوتر باشد،

هرگاه در عرف این عمل، هتک و اسائه ادب محسوب شود.

مسائلی درباره محل سجده

مسأله ۱۷۶: محل سجده‌ای که پیشانی بر آن گذاشته می‌شود باید از زمین یا گیاه یا کاغذ باشد، به شرط اینکه احراز نشود که کاغذ از موادی تهیه شده که سجده بر آن صحیح نیست، مانند مواد شیمیایی و لباس و پنبه و موارد مشابه.

مسأله ۱۷۷: با فضیلت‌تر این است که محل سجده از تربت امام حسین علیه السلام باشد؛ درباره این موضوع فضیلت بزرگی بیان شده است. سپس تربت امام رضا علیه السلام و بعد از آن تربت سایر معصومین علیهم السلام فضیلت دارند.

مسأله ۱۷۸: سجده بر چیزی که اسم زمین بر آن صدق نمی‌کند، مانند معادن طلا و نقره و امثال آن، صحیح نیست. همچنین سجده بر چیزهایی که از اسم گیاه خارج شده‌اند، مانند خاکستر و زغال، و سجده بر سفال، شیشه، آجر، گچ و نوره بعد از پخته شدن، بنا بر احتیاط واجب، صحیح نیست. بله، سجده بر آجر و گچ قبل از پخته شدن صحیح است.

مسأله ۱۷۹: در جواز سجده بر گیاهان شرط است از نوع خوردنی

نباشند، مانند گندم، جو، سبزیجات، میوه‌ها و چیزهایی از این دست که خوردنی هستند. همچنین نباید پوشیدنی باشند، مانند پنبه، کتان و کف، هرچند که قبل از رسیدن و بافتن باشند.

مسأله ۱۸۰: سجده بر کاغذ نوشته شده اشکالی ندارد، به شرطی که نوشته رنگ داشته باشد و نه اینکه دارای جرمیت باشد.

مسأله ۱۸۱: در مکان نمازگزار و محل سجده باید استقرار وجود داشته باشد و در حال حرکت و اضطراب نباشد. بنابراین، نماز بر حیوان در حال حرکت و همچنین در گهواره و موارد مشابه که استقرار ندارند، جایز نیست.

افعال نماز

اذان و اقامه

در نمازهای واجب روزانه، اذان و اقامه مستحب مؤکد است، چه نماز ادائی یا قضائی باشد، چه در حال حضر یا سفر، چه شکسته باشد یا تمام، و چه شخص در حال سلامتی باشد یا مریض. همچنین، این احکام شامل نماز جماعت و نماز فرادا نیز می‌شود. به ویژه در نماز صبح و مغرب، اذان و اقامه تأکید بیشتری دارند، و احتیاط مستحب این است که اقامه را بگویند. اما اذان و اقامه در نمازهای نافله مشروع

نیست و در واجبات غیر روزانه، مانند نماز آیات، اذان و اقامه جایز نیست.

مسأله ۱۸۲: اذان و اقامه در موارد زیر ساقط می‌شوند:

۱. اگر فردی به نماز جماعتی وارد شود که برای آن اذان و اقامه گفته شده، هرچند اذان را نشنیده باشد.

۲. کسی که قصد دارد نماز جماعتی بعد از نماز جماعت دیگر بخواند و برای آن اذان و اقامه گفته شده است، به شرطی که یکی از نمازگزاران در نماز جماعت اولی نیز حاضر باشد.

۳. فردی که وارد مسجد شده و هنوز جماعت نمازگزاران متفرق نشده‌اند، خواه بخواهد امام یا مأوم باشد و یا نماز فرادا بخواند، به شرط اینکه عرفاً در یک مکان باشند.

۴. برای امام جماعت، اگر یکی از مأومین اذان و اقامه را بگوید، هرچند او نشنود، این عمل کفایت می‌کند.

۵. هرگاه فردی اذان و اقامه شخص دیگری را بشنود، خواه آن شخص امام باشد یا مأوم، یا اینکه نماز فرادا بخواند.

مسأله ۱۸۳: اذان هجده فصل دارد: چهار مرتبه "الله اکبر"، سپس "اشهد ان لا اله الا الله"، بعد "اشهد ان محمداً رسول الله"، سپس "حی

على الصلاة"، بعد "حى على الفلاح"، سپس "حى على خير العمل"، سپس دوباره "الله اكبر" و در پايان "لا اله الا الله". هر فصل دو مرتبه گفته مى شود. اقامه هم همين طور است، با اين تفاوت كه تمام فصل ها به جز "لا اله الا الله" در انتها، دو مرتبه تكرر مى شوند. همچنين بين "حى على خير العمل" و تكبير آخر، دو مرتبه "قد قامت الصلاة" گفته مى شود، بنا بر اين اقامه هفده فصل دارد.

مستحب است بعد از ذكر اسم پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله، بر محمد و آل او صلى الله عليه وآله صلوات فرستاده شود و بعد از شهادتين، شهادت به ولايت امير المؤمنين على عليه السلام داده شود، چه در اذان باشد و چه غير آن، و به صلوات و سلام بر او ختم شود.

مسأله ۱۸۴: در اذان و اقامه چند شرط وجود دارد:

۱. نيت بايد در ابتدا و در تمام اذان و اقامه وجود داشته باشد، و اين نيت بايد قلبى يا ذهنى باشد كه به طور عادى حاصل مى شود و به بيش از اين نياز نيست.

۲. عقل، پس از ديوانه صحيح نيست.

۳. ايمان

۴. اگر جماعت مرد باشد، اذان و اقامه بايد توسط مرد گفته شود. اذان

و اقامه زنان برای غیر از خودشان، حتی اگر محرم باشند بنا بر احتیاط واجب کفایت نمی‌کند، اما اذان و اقامه زن برای زنان کافی است. اگر زنی امامت زنان را بر عهده داشته باشد و اذان و اقامه بگوید، آن عمل کفایت می‌کند.

۵. ترتیب، باید اذان بر اقامه مقدم باشد و بین فصل‌های آن دو ترتیب رعایت شود.

۶. موالات، باید بین اذان و اقامه و همچنین بین فصل‌های آن‌ها موالات وجود داشته باشد و بین اذان و اقامه و نماز نیز موالات شرط است.

۷. عربی بودن، اذان و اقامه باید به زبان عربی باشد و اینکه به لحن عربی باشد مخصوصاً اگر بدون لحن عربی باشد، معنا را تغییر دهد.

۸. وقت، اذان و اقامه باید بعد از دخول وقت گفته شوند،

بنابراین قبل از وقت صحیح نیستند.

مسأله ۱۸۵: اگر شخصی اذان و اقامه را، یا یکی از آن‌ها را، به عمد ترک کند تا اینکه تکبیرة الاحرام را بگوید، بنا بر احتیاط واجب، جایز نیست که نماز را قطع کند تا اذان و اقامه را بگوید. اما اگر به دلیل فراموشی اذان و اقامه را ترک کند، مستحب است که نماز را قطع کرده

و آن‌ها را انجام دهد تا زمانی که به رکوع نرفته است. اگر فرد فقط یکی از اذان یا اقامه را فراموش کرده باشد یا برخی از فصول آن‌ها را فراموش کند، جایز نیست نماز را قطع کند، مگر در صورتی که فقط اقامه را فراموش کرده باشد. در این صورت، ظاهر این است که جایز است نماز را قطع کند، حتی اگر بعد از خواندن قرائت یادش بیاید و قبل از رکوع باشد.

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است:

۱. نیت
۲. تکبیرة الاحرام
۳. قیام
۴. رکوع
۵. سجده
۶. ذکر در رکوع
۷. قرائت
۸. تشهد
۹. سلام
۱۰. ترتیب
۱۱. موالات

ارکان نماز

ارکان نماز چهار چیز است که اگر عمدی یا سهوی، کم یا زیاد شود، نماز باطل می‌شود: ۱. تکبیر ۲. قیام (در بعضی حالات) ۳. رکوع ۴. دو سجده، همچنین در مورد نیت، هرچند فرض زیاد کردن آن ممکن نیست، اما از مهمترین ارکان بطلان نماز است بنابراین عدم نیت، حتی از روی فراموشی یا ندانستن باشد نماز را باطل می‌کند.

اما بقیه اجزای نماز که رکن نیستند، اگر سهواً کم یا زیاد شوند، نماز را

باطل نمی‌کنند. احکام هر کدام از این‌ها در فصل‌های جداگانه‌ای بیان خواهد شد.

نیت

و آن به قصد انجام دادن فرمان خداوند سبحان است یا برای تقرب معنوی به او، یا بخاطر طلب رضایت خداوند، یا دوری از خشم خدا، یا بخاطر اینکه او اهلیت عبادت کردن را دارد و مانند اینها او را به انجام آن برانگیزد و هرکدام را قصد کند برای باقی هم کفایت می‌کند. مسأله ۱۸۶: واجب نیست که نیت را به زبان بگوید؛ همچنین خطور کردن تفصیل نیت در ذهن هم واجب نیست، بلکه همین کفایت می‌کند که هرگاه از او سؤال شود چه کار می‌کند، بداند که چه می‌کند؛ مثل هر عمل عرفی دیگر، بطوری که وقتی از او سؤال شود، همه چیز آن یادش بیاید.

مسأله ۱۸۷: شرط است که نمازی را که می‌خواهد بخواند معین کند، هرگاه می‌توان آن نماز را به یکی از دو صورت که با هم فرق دارند، انجام دهد و تعیین اجمالی کفایت می‌کند؛ مثل اینکه هرچه که ذمه‌ام به آن مشغول است، هرگاه یکی باشد، یا هرکدام که ذمه‌ام اول به آن مشغول است، هرگاه متعدد باشند، یا مانند اینها.

تکبیر الاحرام

و تکبیر شروع هم نامیده می‌شود و به این صورت است: «الله اکبر» و مترادف عربی آن کفایت نمی‌کند. و ترجمه آن هم کفایت نمی‌کند و هرگاه بطور کامل گفت، بر او چیزهایی که منافات با نماز دارد، حرام می‌شود و بنابر احتیاط، با شروع تکبیر اینها حاصل می‌شود و آن رکن نماز است که به کم یا زیاد کردن آن به‌طور عمدی یا سهوی، نماز باطل می‌شود، به شرط اینکه به قصد تکبیر الاحرام بگوید. پس هرگاه تکبیر دوم را گفت، نماز باطل می‌شود و احتیاج به تکبیر سوم است؛ پس اگر چهارمی را گفت، باز نماز باطل می‌شود و احتیاج به تکبیر پنجم دارد؛ پس با زوج باطل می‌شود و با فرد صحیح است.

مسأله ۱۸۸: بنابر احتیاط واجب، نمی‌توان تکبیر الاحرام را به قبل از آن وصل کرد، دعا باشد یا غیر آن، و به بعد از آن از بسم‌الله و غیر آن نمی‌توان وصل کرد.

مسأله ۱۸۹: در تکبیر الاحرام، قیام بطور کامل شرط است؛ پس اگر آن را بطور عمدی یا با فراموشی ترک کند، باطل است و فرقی ندارد که مأمومی باشد که امام را در رکوع درک کرده یا غیر او، بلکه واجب است یک لحظه صبر کند تا اینکه علم به واقع شدن تکبیر در حال قیام حاصل کند.

قیام

و آن در حال تکبیره الاحرام و هنگام رکوع که تعبیر به قیام متصل به رکوع می‌شود، رکن است. پس اگر کسی در حال نشستن، عمدی یا از روی فراموشی، تکبیره الاحرام را بگوید، نمازش باطل است. همچنین هرگاه در حال نشسته از روی فراموشی رکوع کند یا در حالی که در حال نشستن است، بدون اینکه راست بایستد، به حال رکوع بلند شود. در غیر از این دو مورد، قیام واجب است اما رکن نیست؛ مثل قیام بعد از رکوع و قیام در حال قرائت یا تسبیحات. پس اگر از روی فراموشی در حال نشستن قرائت یا تسبیحات اربعه را خواند، سپس بلند شد و در حال قیام به رکوع رفت و سپس متوجه شد، نمازش صحیح است و همچنین هرگاه قیام بعد از رکوع را فراموش کرد تا اینکه به سجده رفت.

مسأله ۱۹۰: واجب است اگر می‌تواند در قیام صاف بایستد؛ پس اگر بطور عمد خم شود یا به یکی از دو طرف کج شود، نمازش باطل می‌شود، بالخصوص هرگاه در این حالت در حال قرائت باشد. باید مستقل بایستد و تکیه بر عصا یا دیوار یا انسانی نکند، مگر اینکه مریض باشد یا دلیل عقلی برای آن داشته باشد.

قرائت

واجب است در رکعت اوّل و دوّم هر نمازی، واجب باشد یا مستحب، سوره فاتحه که همان حمد است، خوانده شود و در نمازهای واجب باید بنا بر احتیاط واجب، یک سوره کامل بعد از آن خوانده شود و اگر چه ممکن است بگوییم که مقداری از یک سوره هم کفایت می‌کند. مسأله ۱۹۲: جایز نیست سوره‌های طولانی را در نماز بخواند بطوری که با قرائت آن وقت نماز تمام شود؛ پس اگر بخواند، بلکه اگر از روی علم و عمد شروع کند، نمازش باطل است و اگر چه قول به یک مقدار از سوره بطور قوی کفایت می‌کند.

مسأله ۱۹۳: بنا بر احتیاط واجب، سوره‌هایی که سجده واجب دارد، نمی‌تواند در نماز واجب بخواند.

مسأله ۱۹۴: بسم‌الله جزء هر سوره‌ای هست اما آیه آن نیست، مگر در سوره حمد که آیه است و واجب است با هر سوره در نماز آن را بخواند، مگر در سوره برائت. هرگاه بسم‌الله را برای سوره‌ای بخواند، برای سوره دیگر کفایت نمی‌کند، مگر اینکه بسم‌الله را دوباره بخواند و اگر بدون تعیین سوره‌ای بسم‌الله بگوید، اگر چه به طور اجمال باشد، باید دوباره اعاده کند و معین کند که برای کدام سوره خاص است.

مسأله ۱۹۵: بنابر احتیاط واجب، سوره فیل و قریش و همچنین سوره ضحی و انشراح را در نماز نخواند.

قرائت صحیح

مسأله ۱۹۶: واجب است همزه وصل را در وسط کلام حذف کند، مثل همزه «الله»، «الرحمن»، «الرحیم»، «اهدنا» و غیر آن. هرگاه از روی عمد بگوید، قرائت باطل می‌شود. همچنین همزه قطع را واجب است بگوید، مثل «إِبَک» و «أُنعمت»، پس هرگاه آن را حذف کند، قرائت باطل می‌شود.

مسأله ۱۹۷: واجب است مد را به مقدار عرفی بگوید و مد به مقدار دو حرکت است. مد در موارد زیر است: واوی که قبل از آن ضمه است، یائی که قبل از آن کسره است و الفی که قبل از آن فتحه است. هرگاه بعد از آن ساکن لازم باشد، مثل «ضالین». همچنین بنابر احتیاط واجب، در مانند «جاء»، «وجیء» و «سوء» باید مد بدهد.

مسأله ۱۹۸: می‌تواند در «مالک یوم الدین» هم «مالک» و هم «مَلِک» بخواند و در «صراط» می‌تواند هم با صاد و هم با سین بخواند. در «کفواً» هم به ضمه یا سکون فاء و هم با همزه یا با واو بخواند.

مسأله ۱۹۹: بر مردان واجب است که در قرائت نماز صبح و دو رکعت

اول نماز مغرب و عشاء را بلند بخوانند، اما در غیر آن دو رکعت باید آهسته بخوانند. همچنین در نماز ظهر و عصر باید آهسته بخوانند، مگر در روز جمعه که بعضی روایات معتبر دلالت دارد که می‌تواند فقط نماز ظهر روز جمعه را بلند بخواند، بالخصوص کسی که امام جماعت است. بنابر احتیاط مستحب، آهسته بخواند.

مسأله ۲۰۰: در جایی که واجب است قرائت را بلند بخواند، واجب است «بسم‌الله» را بلند بگوید، اما در جایی که واجب است نماز را آهسته بخواند، بر مردان مستحب است «بسم‌الله» را بلند بگویند. در رکعت سوم و چهارم که مخیر بین حمد یا تسبیحات اربعه است، اگر حمد خواند، باید بنابر احتیاط واجب «بسم‌الله» را آهسته بگوید و در «بسم‌الله» بین حمد و سوره فرقی نیست.

مسأله ۲۰۱: بلند خواندن بر زن واجب نیست، بلکه در نمازی که باید بلند خوانده شود، مخیر است که بلند یا آهسته بخواند. در نمازی که باید آهسته خوانده شود، واجب است آهسته بخواند.

مسأله ۲۰۲: مناط بلند و آهسته خواندن، همان صدق عرفی است و ظاهر این است که اگر کسی کنار او ایستاده باشد، جوهر صدای او را بشنود یا نشنود.

مسأله ۲۰۳: نمازگزار در رکعت سوّم مغرب و سوم و چهارم نمازهای چهار رکعتی مخیر است که یا حمد و یا تسبیحات اربعه را بخواند. تسبیحات این است: (سبحان الله والحمد لله ولا اله إلا الله والله اکبر). این در غیر مورد مأوم است و اما در مأوم، بنا بر احتیاط واجب، باید تسبیحات بخواند و باید به عربی صحیح باشد. و یک مرتبه کفایت نمی‌کند و بنا بر احتیاط واجب، باید سه مرتبه تکرار کند. و مستحب این است که بعد از آن استغفار کند و باید آهسته بخواند و حتی اگر بجای آن حمد خواند، باید آهسته بخواند، اگر چه «بسم الله» باشد، بنا بر احتیاط واجب.

رکوع

و آن در هر رکعت یک مرتبه واجب است، خواه نماز واجب باشد یا مستحب، مگر نماز آیات و نماز میت. با کم یا زیاد کردن آن از روی عمد یا فراموشی، نماز باطل می‌شود و در آن اموری شرط است: اول: خم شدن به قصد خضوع یا به قصد وظیفه یا جزء نماز بودن، یا بدون هیچ قصد تفصیلی و به قدری خم شود که سر انگشتان دست به زانوها برسد.

دوم: ذکر است؛ یک مرتبه «سبحان ربی العظیم و بحمده» یا سه مرتبه

«سبحان الله» بگویند، کفایت می‌کند. بلکه هر ذکری از «الحمد لله» یا «تکبیر» یا «لا اله الا الله» و غیر آن بگویند، کفایت می‌کند به شرط آنکه به قدر سه «سبحان الله» باشد. لا اقل آن این است که یکی از اسماء حسنی خداوند را سه مرتبه بگویند.

سوم: به قدر ذکر واجب آرامش داشته باشد.

چهارم: صاف ایستادن بعد از رکوع، که این از واجبات نماز است و از واجبات رکوع نیست. اگرچه فقها در رکوع بیان کرده‌اند، زیرا رکوع با تمام شدن ذکر واجب یا مطلق ذکر تمام می‌شود.

پنجم: آرامش در حال قیامی که بیان شد.

مسئله ۲۰۴: هرگاه در حال ذکر واجب به یک سبب قهری حرکت کرد، بر او واجب است در حال حرکت سکوت کند و ذکر را دوباره بگوید.

مسئله ۲۰۵: هرگاه رکوع را فراموش کرده و به سجده رفت و قبل از اینکه پیشانی را به روی زمین بگذارد یادش آمد، باید برگردد و صاف بایستد و آرام شود، سپس به رکوع رود. همچنین اگر در سجده اول یا بعد از آن و قبل از وارد شدن به سجده دوم یادش بیاید.

سجود

در هر رکعتی دو سجده واجب است و دو سجده با هم رکن نماز هستند که با کم یا زیاد کردن آن عمدی یا از روی فراموشی، نماز باطل می‌شود. اگر یکی را به طور سهوی کم یا زیاد کند، نماز باطل نمی‌شود. مدار در تحقق سجده، قرار دادن پیشانی برای خدا بر روی زمین است.

واجبات سجده چند چیز است:

اول: سجده بر مواضع هفت‌گانه: پیشانی، کف دو دست، دو زانو و دو انگشت بزرگ پا.

مسأله ۲۰۶: در اعضایی که ذکر شد، بجز پیشانی، لازم نیست که با زمین تماس داشته باشد.

دوم: قرار دادن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و آن زمین است و هر آنچه که از زمین بروید و خوردنی و پوشیدنی نباشد. سوم: ذکر؛ بنابر آنچه که در رکوع بیان شد. احتیاط مستحب این است که تسبیح بزرگ بگوید: «سبحان ربی الاعلیٰ و بحمده».

چهارم: آرامش.

پنجم: محل‌های سجده هرکدام در جای خودشان باشند.

ششم: موضع پیشانی و محل ایستادنش مساوی باشد یا اینکه پیشانی به مقدار یک خشت که چهار انگشت بسته است، بلندتر باشد.

هفتم: سر از سجده بردارد و صاف بنشیند و یک لحظه آرام شود. این در انتهای سجده اول یا دوّم است. ما در رکوع گفتیم که این بلند شدن از واجبات رکوع نیست و از واجبات نماز است و در اینجا هم ممکن نیست از واجبات سجده باشد.

هشتم: باید دو سجده باشد و کمتر صحیح نیست.

مسأله ۲۰۷: اگر نمی‌تواند سجده کامل انجام دهد، باید به مقداری که می‌تواند خم شود و مهر را بالا بیاورد که پیشانی‌اش را روی آن قرار دهد. و احتیاط واجب این است که سرش را بر چیزی قرار دهد که تکان نخورد و کفایت نمی‌کند که با دستش یا دست دیگری مهر را بگیرد.

سجده واجب قرآن

هرگاه یکی از آیاتی که سجده واجب دارد را بخواند، واجب است سجده کند. این آیات در چهار سوره است: سوره سجده، فصلت، نجم و علق. به تفصیل:

۱. در سوره سجده، آیه ۱۵ (انما یؤمن بآیاتنا) تا (و هم

لايستکبرون)

۲. در سوره فصلت، آیه ۳۷ از (ومن آیاته) تا (تعبدون)

۳. در سوره نجم، آیه آخر

۴. در سوره علق نیز آیه آخر

مسأله ۲۰۸: هرگاه آیه سجده را بخواند یا گوش کند، سجده واجب می‌شود و اگرچه در نماز باشد. اما اگر به گوشش خورد اما گوش نکرد، بنا بر احتیاط مستحب سجده کند. وجوب سجده فوری است و تأخیر انداختن آن گناه است، مگر اینکه از روی غفلت، فراموشی یا ندانستن باشد. پس هرگاه یادش آمد یا دانست، باید اگر امکان دارد فوراً سجده کند و اگر امکان ندارد، در اولین فرصتی که پیش آمد سجده کند.

مسأله ۲۰۹: در سجده واجب قرآن، تکبیر شروع و تشهد و سلام نیست. طهارت از حدث و نجاسات و رو به قبله بودن شرط نیست. همچنین اینکه محل سجده پاک باشد و پوشش و صفاتی که لباس نمازگزار باید داشته باشد، شرط نیست. همچنین واجب نیست که پیشانی را بر زمین و چیزی که در نماز سجده بر آن صحیح است قرار دهد، هر چند احتیاط مستحب مؤکد است. بالا و پایین بودن محل

سجده نیز شرط نیست، مگر اینکه در عرف از حالت سجده خارج شود که در این صورت مجزی نیست.

در سجده واجب قرآن، نیت و مباح بودن محل سجده شرط است و ذکر در سجده نماز واجب است، اما در آن مستحب است.

تشهد

تشهد در نماز دو رکعتی یک مرتبه واجب است و بعد از سر برداشتن از سجده دوّم در رکعت دوّم خوانده می‌شود. باید در نشستن آرامش داشته باشد. در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی، تشهد دو مرتبه واجب است: مرتبه اوّل همان است که بیان شد و مرتبه دوّم بعد از سر برداشتن از سجده دوّم در رکعت آخر است.

تشهد واجب غیررکنی است؛ بنابراین، اگر آن را به عمد ترک کند، نمازش باطل است. اگر از روی فراموشی ترک کند، تا وقتی که به رکوع رکعت بعد نرفته یادش آمد، باید آن را انجام دهد. اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید بعد از نماز قضا آن را انجام دهد. این در مورد تشهد وسطی است. اما در مورد تشهد آخر، اگر آن را فراموش کند و در هنگام سلام یادش بیاید، باید برگردد و تشهد را بخواند و دوباره سلام بدهد. اگر سلام تمام شد اما داخل در کار دیگری

غیر از نماز نشده یا موالات بهم نخورده باشد، در این هنگام قضا آن را انجام دهد.

مسأله ۲۱۰: واجب است در تشهد، شهادتین را بگوید و سپس صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بفرستد. بنا بر احتیاط واجب، این عبارت را بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمداً عبده ورسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد».

سلام

سلام در هر نمازی واجب است و این آخرین جزء نماز به شمار می‌آید. با سلام از نماز خارج می‌شود و منافیات نماز بر او حلال می‌شود. سلام دو صیغه دارد:

۱. السلام علينا و علی عبادالله الصالحین

۲. السلام علیکم

و بنا بر احتیاط واجب، باید «و رحمة الله و برکاته» را نیز به هر کدام از این دو اضافه کند. با گفتن هر کدام از این دو، از نماز خارج می‌شود. اگر سلام اولی را داد، سلام دوم مستحب است، اما عکس آن (گفتن سلام دوم قبل از اولی) مستحب نیست. همچنین، «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته» از صیغه سلام نیست و از نماز خارج

نمی‌شود، بلکه مستحب است که قبل از سلام واجب این سلام را بدهد، نه بعد از آن.

ترتیب

واجب است که بین افعال نماز، ترتیب رعایت شود. پس اگر برعکس ترتیب عمل کند و چیزی که باید بعد باشد، جلو بیندازد، در صورت عمدی بودن، نمازش باطل است. اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد و از روی تقصیر نباشد، وضعیت متفاوت است:

اگر رکنی را بر رکنی مقدم کند، مانند اینکه دو سجده را بر رکوع مقدم کند، نمازش باطل است.

اما اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله که از تقصیر نباشد، واجب رکنی را بر واجب غیر رکن مقدم کند، مانند اینکه قبل از قرائت رکوع کرده است، محل آنچه را که ترک کرده، گذشته و باید به خاطر کم کردن قرائت، دو سجده سهو انجام دهد.

اگر واجب غیر رکنی را بر واجب رکنی مقدم کند، باید آن را به گونه‌ای انجام دهد که ترتیب حاصل شود.

همچنین اگر غیر واجب رکنی را بر واجب غیر رکنی مقدم کند، باید تا وقتی که در رکن وارد نشده، آن را انجام دهد.

موالات

موالات در کارهای نماز واجب است، به معنای اینکه بین کارهای نماز فاصله نیندازد به طوری که صورت نماز در نظر اهل شرع از بین برود. در این حالت، موالات به این معنی نماز را باطل می‌کند، چه عمدی باشد و چه از روی فراموشی.

قنوت

قنوت در همه نمازهای واجب و مستحبی مستحب است. در نمازهای واجب که باید بلند خوانده شود، قنوت مستحب مؤکد است، به ویژه در نماز صبح، جمعه، مغرب و نماز وتر. بنابر احتیاط مستحب، قنوت در نمازهای واجب به طور عموم را ترک نکند، زیرا این سیره متشرعه است که گروه به گروه رسیده است.

مسأله ۲۱۱: اگر قنوت را فراموش کند و در حال رفتن به رکوع یادش بیاید، اگر قبل از رسیدن به حد رکوع باشد، باید برگردد و قنوت را انجام دهد. اما اگر بعد از رسیدن به حد رکوع باشد، بعد از رکوع و وقتی که صاف ایستاده، قضای آن را بجا آورد.

تعقیبات نماز

تعقیبات نماز مستحب است و شامل ذکر و دعا بعد از تمام شدن نماز می‌شود. برخی از موارد مستحب در تعقیبات نماز عبارتند از:
تکبیر: مستحب است بعد از سلام نماز، سه مرتبه تکبیر بگوید در حالی که دستانش را بالا می‌آورد.

تسبیح فاطمه زهرا (س): بهترین تعقیبات، تسبیح فاطمه زهرا (س) است که شامل:

سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله؛ و مستحب است بعد از تسبیح، یک مرتبه لا اله إلا الله بگوید.

قرائت سوره‌ها و آیات: همچنین مستحب است سوره حمد، آیه الکرسی، آیه «شهد الله» و آیه «ملک» و دیگر آیات و سوره‌هایی که در کتب دعا آمده است، خوانده شود.

این تعقیبات به عنوان فرصتی برای نزدیک‌تر شدن به خداوند و تقویت ارتباط روحانی با او در نظر گرفته می‌شود و به نمازگزار کمک می‌کند تا پس از نماز، در حالت ذکر و دعا باقی بماند.

چیزهایی که نماز را باطل می‌کند

نماز را چند امر باطل می‌کند که در زیر به تفصیل توضیح داده می‌شود:

اول حدث: هرگونه حدث، چه حدث اصغر (مانند بول و غائط) و چه حدث اکبر (مانند جنابت) در بین نماز، چه عمدی باشد و چه از روی فراموشی، نماز را باطل می‌کند.

دوم گرداندن بدن از قبله: اگر نمازگزار بدن خود را از قبله بگرداند، حتی اگر از روی فراموشی یا قهری (مانند باد یا ازدحام) باشد، نماز باطل می‌شود.

سوم تغییر صورت نماز: اگر کاری انجام دهد که صورت نماز از نظر شرع بهم بخورد، مانند رقص، دست زدن بسیار، یا مشغول شدن به کاری مانند خیاطی یا نخریسی به مقدار زیاد، نماز باطل می‌شود.

چهارم صحبت عمدی: اگر در نماز به عمد صحبت کند و صحبت او از دو حرف تشکیل شده باشد و یک حرف که معنی دارد ملحق به آن است و نماز باطل می‌شود.

جواب سلام دادن در بین نماز:

مسأله ۲۱۲: نمازگزار نباید اول سلام کند یا هر لفظ تحیتی بگوید، اما

جواب سلام دادن جایز است بلکه واجب می‌شود اما اگر جواب سلام ندهد و نمازش را ادامه دهد، نمازش صحیح است، هرچند گناه کرده است. سلام کردن به نمازگزار مکروه است.

مسأله ۲۱۳: بنابر احتیاط واجب، اگر در بین نماز جواب سلام می‌دهد، باید مانند همانی که سلام کرده جواب دهد. پس اگر بگوید “سلام علیکم”، واجب است جواب نمازگزار “سلام علیکم” باشد.

مسأله ۲۱۴: اگر یک نفر به جماعتی که نمازگزار هم از آنهاست سلام دهد و یکی از آنها جواب سلام را داد، بنابر احتیاط واجب، نمازگزار دیگر نباید جواب سلام بدهد.

پنجم قهقهه: اگر به عمد قهقهه کند (خنده صدادار و طولانی)، نماز باطل می‌شود. همچنین، مطلق خنده صدادار بنابر احتیاط واجب باطل می‌کند، به ویژه اگر مشتمل بر بعضی حروف باشد. تبسم مطلق و قهقهه از روی فراموشی اشکالی ندارد.

ششم گریه صدادار: اگر به عمد گریه صدادار کند، نماز باطل می‌شود، به ویژه اگر برای کارهای دنیوی باشد یا به یاد میتی بیفتد. اما اگر گریه برای ترس از خداوند یا شوق به خشنودی او باشد، اشکالی ندارد. همچنین، گریه بر سیدالشهداء علیه السلام اگر برای آخرت باشد،

اشکالی ندارد. گریه از روی فراموشی و گریه بی صدا نیز اشکالی ندارد، چه برای دین باشد یا دنیا. اما اگر از روی اضطراب با صدا گریه کند و گریه اش غالب باشد به طوری که نتواند خود را کنترل کند، بنا بر احتیاط واجب، نماز را باطل می‌کند.

هفتم خوردن و آشامیدن: اگر چه کم باشد، به شرطی که صدق خوردن و آشامیدن به طور ایستاده کند، نماز باطل می‌شود.

هشتم تکفیر: اگر نمازگزار دستی را روی دست دیگر قرار دهد، نماز باطل می‌شود.

نهم گفتن آمین: اگر به عمد بعد از تمام شدن سوره حمد (آمین) بگوید (چه امام باشد و چه مأموم) و این کار را آهسته یا بلند انجام دهد، نماز باطل می‌شود.

اختلال در نماز

کسی که یکی از اجزاء و شرایط نماز را عمداً کم کند، نمازش باطل می‌شود، اگر چه به یک حرف یا حرکت باشد، چه در قرائت یا ذکر باشد. همچنین کسی که جزئی را عمداً زیاد کند، کلام یا فعلی باشد و به قصد جزئیت انجام دهد، و فرقی بین رکن و غیررکن وجود ندارد.

مسأله ۲۱۵: کسی که جزئی را از روی فراموشی زیاد کند، اگر رکن

باشد، باطل است وگرنه باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۱۶: کسی که بعد از رکوع فراموش کرد صاف بایستد تا اینکه به سجده رفت و بعد یادش آمد، نمازش را ادامه دهد و صحیح است.

مسأله ۲۱۷: هرگاه رکوع را فراموش کرد و در سجده دوم یادش آمد، نمازش را اعاده کند و اگر قبل از داخل شدن در سجده دوم یادش آمد، بلند شود و به رکوع رود و نمازش را تمام کند. اگرچه احتیاط مستحب این است که دوباره نمازش را بخواند.

مسأله ۲۱۸: کسی که سلام نماز را فراموش کرده، اگر قبل از اینکه کاری انجام دهد که منافات با نماز دارد، سلام بدهد، نمازش صحیح است و اگر بعد از آن باشد، باز نماز صحیح است و احتیاط مستحب آن است که نمازش را اعاده کند.

مسأله ۲۱۹: اگر کسی شک کند که نمازش را خوانده یا نه، اگر در وقت باشد، نماز بخواند و اگر در خارج وقت است، باید به شکش توجه نکند.

مسأله ۲۲۰: هرگاه بعد از تمام شدن جزئی یا شرطی از نماز در آن شک کند، به آن توجه نکند.

مسأله ۲۲۱: کسی که زیاد شک می‌کند (کثیرالشک) به شکش توجه

نکند، خواه شک در عدد رکعات باشد یا در کارهای نماز یا در شرایط آن. پس بنا بر صحت نمازش بگذارد.

مسأله ۲۲۲: مرجع در صدق کثرت شک، عرف است. بله، اگر در سه نماز پشت سر هم شک کند، او کثیرالشک است، چه رسد به اینکه در یک نماز سه بار شک کند.

شک در رکعات

مسأله ۲۲۳: هرگاه نمازگزار در عدد رکعات شک کند، بنا بر احتیاط مستحب باید کمی فکر کند و نماز را ادامه ندهد. پس اگر شکش باقی بود و در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو رکعت اول نماز چهار رکعتی بود، نمازش باطل است. اما اگر در غیر آن باشد و احراز کند که دو رکعت اول را تمام کرده، به اینکه ذکر واجب در سجده دوم از رکعت دوم را تمام کرده، اگرچه سر از سجده بر نداشته باشد، پس اگر در این حال شک کند، شکش قابلیت دارد که مورد توجه قرار گیرد.

مسأله ۲۲۴: شک‌های صحیح که می‌توان آن را درست کرد، مهم‌ترین آنها چند صورت است:

صورت اول: شک بین دوم و سوم بعد از ذکر سجده دوم از رکعتی که در آن است، بنا بر سه می‌گذارد و رکعت چهارم را می‌خواند و

نمازش را تمام می‌کند. سپس یک رکعت نماز احتیاط ایستاده، بنا بر احتیاط واجب، بجا می‌آورد و اگر وظیفه‌اش نشستن در نماز است، یک رکعت نماز احتیاط نشسته انجام دهد.

صورت دوم: شک بین سوم و چهارم در هر جایی که باشد، بنا را بر چهار می‌گذارد و نمازش را تمام می‌کند. سپس یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا می‌آورد و بنا بر احتیاط ایستاده بجا آورد و اگر وظیفه‌اش نشستن است، یک رکعت نماز احتیاط نشسته بجا آورد.

صورت سوم: شک بین دوم و چهارم بعد از ذکر سجده آخر است. پس بنا را بر چهار می‌گذارد و نمازش را تمام می‌کند. سپس دو رکعت نماز احتیاط ایستاده می‌خواند و اگر وظیفه‌اش نشستن است، دو رکعت نماز احتیاط نشسته می‌خواند.

صورت چهارم: شک بین چهارم و پنجم بعد از ذکر سجده آخر است. پس بنا را بر چهار می‌گذارد و نمازش را تمام می‌کند. سپس دو سجده سهو انجام می‌دهد.

نمازگزار می‌تواند در همه این صورت‌ها نمازش را قطع کند و دوباره بخواند و می‌تواند تمام کند و حکم شک را انجام ندهد و بعد به امید

مطلوب بودن نماز را اعاده کند.

قضا اجزاء فراموشی شده

مسأله ۲۲۵: هرگاه یک سجده را فراموش کند و یادش نیاید تا اینکه در رکوع رکعت بعد داخل شود، واجب است قضا آن را بعد از نماز و بعد از نماز احتیاط، اگر بر او هست، بجا آورد.

مسأله ۲۲۶: هرگاه تشهد را فراموش کند و یادش نیاید تا اینکه در رکوع داخل شود، بنابر احتیاط واجب باید بعد از نماز یا بعد از نماز احتیاط، اگر بر عهده‌اش است، آن را قضا کند. همین حکم جاری می‌شود هرگاه یک سجده و تشهد رکعت آخر را فراموش کند و یادش نیاید تا اینکه سلام نماز را بدهد و کاری که منافات با نماز دارد، عمدی یا از روی فراموشی، انجام دهد. اما هرگاه بعد از سلام دادن و قبل از اینکه کاری کند که منافات با نماز دارد یادش بیاید، لازم است که سجده را انجام دهد و تشهد بخواند و سلام بدهد. سپس دو سجده سهو بخاطر سلام بی‌جا، بنابر احتیاط واجب، انجام دهد.

مسأله ۲۲۷: غیر از سجده و تشهد قضا ندارد.

سجده سهو

مسأله ۲۲۸: سجده سهو در چند صورت واجب می‌شود: از روی فراموشی کلامی بگوید، در جایی که نباید سلام بدهد، سلام نماز بدهد، سجده و تشهد را فراموش کند، و بعد از قضا آنها سجده سهو انجام دهد. همچنین برای قیام در جایی که باید بنشیند یا برای نشستن بی‌جا در جایی که باید بایستد، در صورتی که آن قیام رکن نباشد. اگر رکن باشد و محل جبران آن گذشته باشد، پس نمازش باطل است.

مسأله ۲۲۹: بنا بر احتیاط واجب، برای هر زیادی و کم کردن در نماز واجب سجده سهو انجام دهد. اما در نماز میت، بنا بر احتیاط واجب، سجده سهو ندارد. مراد از کم و زیاد کردن، یک جزء کامل است نه یک جزء از جزء، مثل آیه‌ای از سوره و آرام بودن بدن در حال ذکر رکوع. اگر برخی از ذکر سجده را از روی فراموشی ترک کند، سجده سهو واجب نمی‌شود. اما بنا بر احتیاط مستحب، در همه اینها سجده سهو انجام دهد.

مسأله ۲۳۰: بنا بر احتیاط واجب، سجده سهو را باید فوری انجام دهد.

مسأله ۲۳۱: سجده سهو برای یک سهو، دو سجده پشت سر هم است و قصد قربت در آن واجب است. اما تکبیر در آن معتبر نیست و باید

پیشانی را بر چیزی قرار دهد که سجده بر آن صحیح است و سایر مواضع سجده هم قرار دهد. بلکه بنا بر احتیاط واجب، هر چیزی که در سجده نماز معتبر است، از طهارت و رو به قبله بودن و پوشش کامل و غیره، در سجده سهو هم معتبر است.

مسأله ۲۳۲: بنا بر احتیاط واجب، اگر اقوی نباشد، در هر دو سجده، ذکر واجب است و ذکر معینی نیست. اگرچه بنا بر احتیاط مستحب، بگوید: (بسم الله و بالله، السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته) یا بگوید: (بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله). و اگر اینها را نگفت، بنا بر احتیاط مستحب، هر چیزی که در سجده کفایت می‌کند، بگوید.

مسأله ۲۳۳: بعد از دو سجده، بعد از اینکه سر از سجده دوم برداشت، تشهد واجب است. سپس سلام دهد و بنا بر احتیاط واجب، همان تشهد متعارف را بگوید.

بقیه نمازهای واجب

نماز جمعه

روز جمعه روز شریفی است که خداوند تبارک و تعالی آن را بزرگ داشته و فرصتی بزرگ برای انسان‌ها قرار داده تا با اعمال نیکو در این روز به رضایت او برسند. ابوبصیر روایت کرده که شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «خورشید در هیچ روزی طلوع نکرده که با فضیلت‌تر از جمعه باشد».

چون مسلمان در روز جمعه در جوی الهی و مبارک زندگی می‌کند، ائمه علیهم السلام برای شیعیان‌شان برنامه عملی برای تهذیب نفس‌های آن‌ها قرار داده‌اند و بدن‌هایشان را پاک می‌کنند و کثافت‌های یک هفته گذشته را از بین می‌برند و خود را برای هفته پیش رو آماده می‌کنند. کتاب‌های دعا پر از سنت‌ها و مستحبات بسیاری در این روز است.

و تاج سر همه این اعمال، نماز جمعه است که به دعای آن، دو رکعت و جماعت و خطبه آن مبارک شده و این شعار مقدس را به عنایت خاصه در بر گرفته است. فضیلت نماز جمعه و ثواب کسی که آن را انجام می‌دهد، بیان شده و از ترک آن بر حذر داشته‌اند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «قدمی برای نماز جمعه بر نمی‌دارد مگر

اینکه خداوند بدن او را بر آتش جهنم حرام می‌کند».

نماز جمعه واجب تعیینی است

مسأله ۲۳۴: بر مسلمانان در ظهر روز جمعه واجب است که نماز جمعه بخوانند. هرگاه مجتهد جامع‌الشرائط نماز جمعه را اقامه کند، دیگر نماز ظهر نیست، زیرا امر به اقامه نماز جمعه از وظایف ولی امر است و او فقیه جامع‌الشرائط است که اداره شؤون امت و دین اسلام را به عهده دارد. در وجوب و صحت نماز جمعه دو امر شرط است:

۱- وجود تعداد مشخص؛ زیرا نماز جمعه به کمتر از پنج نفر که

یکی از آنها امام جمعه باشد، منعقد نمی‌شود.

۲- وجود امامی که دو خطبه را نیکو انجام دهد و همه شرایط

امام جماعت را داشته باشد.

مسأله ۲۳۵: وجوب نماز جمعه ساقط نمی‌شود مگر در موارد زیر:

۱- مانعی وجود داشته باشد، مانند اینکه حاکمان ظالم از اقامه

نماز جمعه جلوگیری کنند به شکلی که اگر بخواهند آن را

انجام دهند، ضرر بزرگی به کسانی که آن را اقامه می‌کنند،

می‌رسد.

۲- وقتی که برای آن تعیین شده بگذرد؛ یعنی از ظهر تا زمانی که

سایه شاخص به اندازه خودش برسد، بگذرد، زیرا نماز جمعه
قضا ندارد.

۳- اگر نماز جمعه دیگری کمتر از ۵,۵ کیلومتر از محل نماز
جمعه وجود داشته باشد.

مسأله ۲۳۶: بر هر اجتماع مسکونی که در آن دو شرط بیان شده
وجود داشته باشد، واجب است نماز جمعه را اقامه کند یا در نماز
جمعه دیگری که همه شرایط را دارد، حضور پیدا کند.

مسأله ۲۳۷: اول وقت نماز جمعه، وقت نماز ظهر است و آن زوال
روز جمعه است و قبل از آن صحیح نیست. آخر وقت آن هنگامی
است که سایه هر چیزی به اندازه خودش برسد. اگرچه وقت نماز ظهر
همچنان ادامه دارد، اگر در بین نماز وقت خارج شود و یک رکعت از
آن در وقت بوده باشد، نماز جمعه صحیح است.

مسأله ۲۳۸: دو نماز جمعه در یک منطقه صحیح نیست، بلکه واجب
است که به اندازه سه میل (مقدار آن ۵,۴۷۲ کیلومتر) فاصله باشد. اگر
اتفاق افتاد که دو نماز جمعه نزدیک به هم باشند، هر دو باطل هستند.
اگر یکی به طور عادی مقدم بر دیگری است، نماز دوم باطل است. در
تقدم و تأخر اعتباری به تکبیرة الاحرام و دو خطبه نیست. بله، اگر

فرض شود که به طور عادی اقامه نشده و اتفاقی نماز جمعه انجام داده‌اند، پس هرکدام که در تکبیرة الاحرام مقدم باشد، صحیح است. اگر نمی‌دانستند که دو نماز جمعه اینقدر به هم نزدیک هستند، هر دو صحیح است.

بر چه کسانی نماز جمعه واجب است؟

نماز جمعه واجب نمی‌شود مگر به شرایطی که در فرد وجود داشته باشد. اگر این شرایط نبود، نماز جمعه واجب نمی‌شود، ولی اگر انجام دهند، صحیح است. شرایط واجب بودن نماز جمعه به شرح زیر است:

۱- بلوغ و عقل: فرد باید بالغ و عاقل باشد.

۲- جنسیت: نماز جمعه بر مردان واجب است و بر زنان واجب نیست.

۳- آزادی: نماز جمعه بر آزاده‌ها واجب است و بر برده‌ها واجب نیست.

۴- تمام بودن نماز: بر مسافری که باید نمازش را شکسته بخواند، نماز جمعه واجب نیست.

۵- بینایی: بر کورها نماز جمعه واجب نیست.

۶- توانایی راه رفتن: بر لنگ‌ها نماز جمعه واجب نیست.

۷- توانایی حضور: بر مریض‌های عاجز که نمی‌توانند در نماز جمعه حضور پیدا کنند، واجب نیست.

۸- توانایی حضور: بر پیرمردهای عاجز که نمی‌توانند در نماز جمعه حضور پیدا کنند، واجب نیست.

۹- فاصله: مسافت بین فرد و نزدیک‌ترین جایی که نماز جمعه اقامه می‌شود باید دو فرسخ یا کمتر (مساوی با ۱۰/۹۴۴ کیلومتر) باشد. اگر به این مقدار بود، باید به نماز جمعه برود وگرنه واجب نمی‌شود. این حکم اختصاص به کسی دارد که بیرون از شهری است که در آن نماز جمعه اقامه می‌شود. اما اگر شهر بزرگ باشد، مانند تهران یا بغداد، که برخی ساکنین به همین مسافت یا بیشتر از محل اقامه نماز جمعه فاصله دارند، واجب است که در نماز جمعه حاضر شوند. این مسافت برای کسانی قرار داده شده که در روستاها و نواحی کنار شهر هستند تا آنها را به وسیله نماز جمعه جمع کند و مردم یک شهر از هم جدا نباشند.

مسأله ۲۳۹: مسافری که واجب است نمازش را تمام بخواند، بر او نماز جمعه واجب است، مانند کسی که ده روز در یک جا می‌ماند یا

کسی که به مدت یک ماه مردد در یک جا مانده است یا کسی که کارش سفر است.

مسأله ۲۴۰: صاحبان عذر که بیان شد، اگر در نماز جمعه حضور پیدا کردند و عدد خاص به غیر از آنها منعقد شد، نماز جمعه آنها صحیح است و کفایت از نماز ظهر می‌کند.

مسأله ۲۴۱: کسی که نماز جمعه بر او واجب نیست، جایز است که نماز ظهر را اوّل وقت بخواند، حتی اگر نماز جمعه در حال برگزاری باشد. واجب نیست که نماز را تأخیر بیندازد تا وقت نماز جمعه بگذرد. اگر بعد از خواندن نماز ظهر در نماز جمعه حاضر شد، دیگر نماز جمعه بر او واجب نیست، نه به طور تعیین و نه به طور تخییر.

کیفیت نماز جمعه

نماز جمعه دو رکعت است و مانند نماز صبح می‌باشد. با اقامه نماز جمعه، نماز ظهر از کسانی که بر آنها واجب می‌شود، چه به طور تعیینی و چه به طور تخییری، ساقط می‌شود. برای برگزاری نماز جمعه، حداقل پنج نفر که شرایط وجوب نماز جمعه را دارند، باید جمع شوند. همچنین نماز جمعه با دو خطبه آغاز می‌شود که ویژگی‌های زیر را دارد: در هر یک از خطبه‌ها، باید حمد خداوند،

صلوات بر پیامبر ﷺ و آل پیامبر و موعظه باشد. واجب است که سوره‌ای از قرآن کریم خوانده شود، حتی اگر کوچک باشد. باید بین دو خطبه یک فاصله عرفی بیندازد، مانند نشستن یا سکوت. بنا بر احتیاط واجب، خطیب در هنگام خواندن خطبه اگر قدرت دارد، باید بایستد. شروع خطبه‌ها باید در هنگام زوال باشد و قبل از آن جایز نیست.

مسأله ۲۴۲: دو خطبه بر نماز مقدمند و بعد از نماز، جایز نیست که واقع شوند. همچنین بین نماز هم نمی‌تواند واقع شود.

مسأله ۲۴۳: واجب نیست که خطیب همان امام جماعت در نماز باشد و همچنین واجب نیست که یکی از آن دو یا هر دو ولی فقیه عادل باشند، چه رسد به اینکه امام معصوم علیه السلام باشد.

مسأله ۲۴۴: واجب است در قرائت نماز جمعه، قرائت را بلند بخواند. اما در نماز ظهر جمعه، واجب نیست و احتیاط این است که آهسته خوانده شود.

نماز عید فطر و قربان

نماز عید فطر و قربان هرگاه فقیه جامع الشرایط ولی امر مسلمین امر کند، واجب می‌شود. این نمازها از وظایف اجتماعی هستند و مانند

نماز جمعه، وجوب تعیینی دارند. به سبب دیگری واجب نمی‌شوند، اگرچه ممکن است که سبب وجوب نماز جمعه نیز باشند، در این صورت مستحب است و می‌توان آن را به جماعت یا به صورت فردی اقامه کرد.

مسأله ۲۴۵: شرایطی که در مکلفین به نماز جمعه وجود دارد، در نماز عید فطر و قربان نیز برقرار است و همچنین مسافت برای حضور در نماز عید نیز معتبر است.

مسأله ۲۴۶: در نماز عید، تعداد افراد اعتبار ندارد و دور بودن دو جماعت که در نماز جمعه معتبر است، در نماز عید معتبر نیست.

مسأله ۲۴۷: وقت نماز عید با وقت نماز جمعه فرق دارد. وقت نماز عید از طلوع خورشید عید تا ظهر عید است. مراد از عید، دو روز در سال است: یکی عید فطر که در اول شوال است و دیگری عید قربان که در دهم ذی حجه است. همچنین در دو خطبه نیز تفاوت وجود دارد: در نماز عید، دو خطبه بعد از نماز انجام می‌شود، در حالی که در نماز جمعه، خطبه‌ها قبل از نماز هستند.

مسأله ۲۴۸: نماز عید دو رکعت است و در هر رکعت حمد و سوره خوانده می‌شود. بهتر است در رکعت اول سوره شمس و در رکعت دوم

سوره غاشیه خوانده شود، یا اینکه در رکعت اول سوره اعلی و در رکعت دوم سوره شمس خوانده شود. سپس در رکعت اول، پنج تکبیر گفته می‌شود و بعد از هر تکبیر، یک قنوت خوانده می‌شود. در رکعت دوم، بعد از قرائت، چهار تکبیر گفته می‌شود و بعد از هر تکبیری، قنوت خوانده می‌شود. در قنوت، هر چیزی که در قنوت سایر نمازها خوانده می‌شود، صحیح است. بهتر است دعای رسیده زیر خوانده شود:

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ، وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ، وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْرًا وَمَزِيدًا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ، وَصَلِّ عَلَيَّ مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ، وَاعْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحُونَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ بِكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ»

امام دو خطبه را بعد از نماز انجام می‌دهد و بین دو خطبه مختصر می‌نشیند. حضور در دو خطبه و گوش دادن به آن واجب نیست. بنابر

احتیاط واجب، نماز عید فطر و قربان را در زمان غیبت هرگاه به جماعت برگزار شد، ترک نکند.

مسأله ۲۴۹: در نماز عید، اذان و اقامه وجود ندارد، ولی مستحب است مؤذن سه بار بگوید: «الصلاة».

نماز آیات

اسباب وجوب نماز آیات

نماز آیات بر هر مکلفی به جز حائض و نساء واجب می‌شود. این نماز در هنگام خسوف خورشید، حتی اگر جزئی باشد، واجب است. و همچنین در هنگام خسوف ماه نیز، حتی اگر جزئی باشد، واجب است. و در هنگام زلزله، و هر نشانه‌ای که اغلب مردم از آن بترسند، چه آسمانی باشد (مانند بادهای سیاه یا قرمز، تاریکی شدید، صیحه آسمانی، آتش در آسمان و غیره) و چه زمینی (مانند رانش زمین و شکاف زمین) نیز موجب وجوب نماز آیات می‌شود. و اگر ترسی وجود نداشته باشد یا فقط عده کمی بترسند، نماز آیات واجب نمی‌شود. اما در موارد خسوف، خسوف و زلزله، ترس مردم شرط نیست و نماز آیات مطلقاً واجب می‌شود.

وقت نماز آیات

وقت نماز آیات در زمان کسوف و خسوف از شروع کسوف و خسوف است تا وقتی که شروع به باز شدن کند. بنا بر احتیاط مستحب، بهتر است نماز قبل از شروع باز شدن خوانده شود. و اگر نمازگزار بتواند فقط یک رکعت از نماز آیات را در وقت درک کند، باید به نیت اداء بخواند. اگر کمتر از یک رکعت بتواند بخواند، باید نماز را بدون قصد اداء و قضا بجا آورد. و اگر زمان کسوف و خسوف به قدری کم باشد که حتی یک رکعت نماز آیات را نتواند بخواند، باید نماز آیات را ادائی بخواند، حتی اگر در بین نماز وقت خارج شود. و اگر نماز را به عمد یا از روی فراموشی تأخیر بیندازد تا اینکه وقت نماز تمام شود، باید به نیت قضا نماز آیات را بخواند.

مسأله ۲۵۰: وجوب نماز آیات برای کسوف و خسوف برای کسانی است که ممکن است آن را ببینند. در زلزله، این وجوب به منطقه‌ای است که لرزیده و در باقی آیات، به منطقه‌ای است که ترس برای نوع مردم یا عموم آنها وجود داشته باشد. و در غیر این مناطق، حتی اگر نزدیک باشد، نماز آیات واجب نیست.

کیفیت نماز آیات

سزاوار است که بدانید که اسم این نماز را نماز کسوف هم می‌گویند همچنانکه در بعضی روایات صریح رسیده است حتی اگر نماز را در خسوف یا زلزله یا غیر آن بخواند پس بنا بر احتیاط واجب همین عنوان را بیان کند و اگرچه نیت نماز آیات کند پس احتیاط این است که در عنوان نماز قصد ما فی الذمه کند و گاهی از آن تعبیر به نماز آیات می‌شود.

نماز آیات دو رکعت است. و در هر رکعت، پنج رکوع وجود دارد. پس از هر رکوع، نمازگزار باید بایستد. پس از رکوع پنجم، نمازگزار دو سجده انجام می‌دهد. و بعد از اتمام دو رکعت، نمازگزار تشهد می‌خواند و سلام می‌دهد.

و تفصیل آن این است که نمازگزار نیت می‌کند و سپس تکبیرة الاحرام را می‌گوید. سپس حمد و سوره را می‌خواند. و به رکوع می‌رود و پس از سر برداشتن از رکوع، دوباره می‌ایستد و حمد و سوره را می‌خواند. و این روند را تا رکوع پنجم ادامه می‌دهد. پس از رکوع پنجم، دو سجده را انجام می‌دهد. و در رکعت دوم، همان مراحل را تکرار می‌کند. و در نهایت، تشهد می‌خواند و سلام می‌دهد.

مسأله ۲۵۱: جایز است که یک سوره را بین رکوع‌های پنجگانه تقسیم کند. به این صورت که بعد از حمد در قیام اول، بخشی از سوره را می‌خواند (یک آیه یا بیشتر که معنای کاملی دارد) و پس از رکوع، ادامه سوره را بدون خواندن حمد تکرار می‌کند. و بنا بر احتیاط واجب، «بسم‌الله» را یک آیه حساب نکند. سپس رکوع کند بعد از اینکه سر از رکوع برداشت دنباله سوره را بخواند بدون اینکه حمد را بخواند، و دوباره رکوع رفته تا آخر، که در این صورت یک سوره حمد می‌خواند و سوره را بین پنج رکوع تقسیم می‌کند و یا اینکه سوره را در کمتر از پنج رکوع تقسیم کند و جایز است که رکعت اول را مانند اول بجا بیاورد و رکعت دوم را بطور دوم انجام دهد و بالعکس.

مسأله ۲۵۲: مستحب است در هر قیام زوج بعد از قرائت و قبل از رکوع قنوت انجام دهد. و می‌تواند دو قنوت انجام دهد، یکی قبل از رکوع پنجم و دیگری قبل از رکوع دهم، یا فقط در رکوع دهم قنوت بخواند. و همچنین مستحب است که هنگام رفتن به رکوع و هنگام سر برداشتن از رکوع، تکبیر بگوید یا بگوید: «سمع الله لمن حمده».

مسأله ۲۵۳: کسوف و دیگر آیات الهی باید با علم و شهادت دو نفر عادل یا با شهادت یک نفر موثق ثابت می‌شود. اما خبر دادن اهل

نجوم، تنها در صورتی معتبر است که موثق باشد یا کلام او موجب وثوق و اطمینان شود.

نماز قضا

نماز قضا به نمازهایی اطلاق می‌شود که به دلایل مختلفی در وقت خود خوانده نشده‌اند. اگر نماز روزانه به هر دلیلی (اعم از عمد، فراموشی، ندانستن، خواب، مستی، بیهوشی، ارتداد) خوانده نشود، قضا آن واجب است. اگر فردی نماز را بخواند و بعد از وقت متوجه شود که نماز او باطل بوده، قضا آن نماز نیز واجب است. اما نماز قضا برای دیوانه، کودک در حال بچگی، کافر اصلی که در حال کفر نماز نخوانده، و زن حائض یا نفساء که در تمام وقت نماز نخوانده‌اند، واجب نیست.

مسأله ۲۵۴: نمازهای واجب غیر روزانه (به جز نماز عید فطر و قربان) نیز واجب است قضا شوند. همچنین، نماز مستحبی که نذر شده در وقت معینی خوانده شود، بنا بر احتیاط واجب باید قضا شود. اما در مورد نماز جمعه، اگر فرد آن را ترک کرد، باید در وقت است، نماز ظهر را بخواند و اگر وقت گذشته باشد، قضا ظهر را انجام دهد.

مسأله ۲۵۵: نماز قضا را می‌توان در هر زمانی از شبانه‌روز و در وطن

یا مسافرت انجام داد. و هر نمازی که در سفر قضا شده، باید شکسته خوانده شود، حتی اگر در وطن باشد. اما هر نمازی که تمام قضا شده، باید تمام خوانده شود، حتی در سفر. و اگر در بخشی از وقت در وطن و بخشی در مسافرت بود، قضا آنچه را که در آخر وقت واجب بوده، انجام دهد.

مسأله ۲۵۶: اگر در مکانی که مخیر است نماز را شکسته یا تمام بخواند نماز او قضا شود، باید قضا را شکسته انجام دهد، حتی اگر هنوز از آن مکان خارج نشده باشد. و در جائی که باید احتیاط کند و هم جمع و هم شکسته را انجام دهد در قضای آن هم باید احتیاط کند و هر دو را انجام دهد.

مسأله ۲۵۷: واجب نیست که بین نماز قضا و ادا ترتیب باشد. فرد مخیر است که هر کدام را خواست مقدم کند، مگر بنابر احتیاط واجب در دو مورد:

اول: نماز همان روز قضا شده باشد، خواه در نمازی که در وقت سابق با آن در وقت یکی باشد مثل نماز صبح یا ظهر یا یکی نباشد، مثل نماز صبح با مغرب، و هرگاه بیشتر از یک نماز قضا شده باشد واجب است بنابر احتیاط واجب، همه آنها را قبل از نماز اداء انجام دهد.

دوم: وقتشان یکی باشد اگرچه برای روز گذشته باشد، مثل نماز عشاء و صبح، در این صورت با وسعت وقت نماز اداء، باید نماز قضاء را مقدم کند، مگر اینکه وقت نماز ادا تنگ باشد که باید اول نماز اداء را بخواند.

مسأله ۲۵۸: جایز است که نماز قضا را به جماعت انجام دهد بلکه مستحب است، خواه نماز امام قضا باشد یا ادا. و واجب نیست که نماز امام در این جهت یکی باشند.

مسأله ۲۵۹: مستحب است که بچه را تمرین دهند که نمازهای واجب و مستحبی را بخواند و در صورت قضا نیز قضا کند. بلکه در هر عبادتی مستحب است طفل را تمرین دهند.

قضا نماز پدر

مسأله ۲۶۰: بنا بر احتیاط واجب، بر پسر بزرگتر در حال مرگ میت، واجب است که نمازهای واجب روزانه یا غیر این از عبادات واجب که پدرش قضا کرده، انجام دهد.

مسأله ۲۶۱: اگر پسر بزرگ بعد از مرگ پدرش از دنیا برود، قضا نماز پدر بر غیر از او از برادرانش واجب نیست. و واجب نیست که از ترکه فرزند بزرگ برای پدر نایب بگیرند.

مسأله ۲۶۲: اگر فردی به عناد نماز را ترک کرده باشد، قضا از او نیز بنا بر احتیاط مستحب انجام شود. اما اگر از روی غیر عناد ترک کرده باشد، پسر بزرگتر باید قضا کند. چنانکه اگر عمداً ترک کرد سپس توبه نمود و قبل از اینکه قضا کند از دنیا رفت.

مسأله ۲۶۳: آنچه که بر پسر بزرگتر واجب است که قضا کند، جایز است که خود او انجام دهد یا از مالش دیگری را اجیر کند.

نماز جماعت

نماز جماعت در همه نمازهای روزانه مستحب مؤکد است، چه ادائی باشد و چه قضائی. این مستحب بودن در همه نمازهای واجب وجود دارد، به جز در نماز طواف که بنا بر احتیاط واجب، نمی توان به شخص دیگری اقتدا کرد. در نمازهای روزانه، به ویژه در نماز صبح، مغرب و عشاء، استحباب نماز جماعت تأکید بیشتری دارد و برای آن ثواب بزرگی ذکر شده است. روایات زیادی در سفارش به نماز جماعت و مذمت ترک آن وجود دارد که در بسیاری از مستحبات دیگر نیامده است.

مسأله ۲۶۴: جایز است که کسی که یکی از نمازهای روزانه را می خواند، به کسی که نماز دیگری می خواند اقتدا کند، حتی اگر در

بلند یا آهسته خواندن یا ادائی و قضائی یا شکسته و تمام با هم اختلاف داشته باشند.

مسأله ۲۶۵: کسی که نماز فرادا می خواند، نمی تواند در بین نماز به امام جماعت اقتدا کند.

مسأله ۲۶۶: کسی که نماز جماعت می خواند، می تواند در همه احوال نماز، در حال اختیار نیت فرادا کند.

درک نماز جماعت

مسأله ۲۶۷: مأموم می تواند جماعت را با داخل شدن در نماز در اوّل قیام امام برای رکعت از اولین حرف تکبیر الاحرام تا آخر رکوعش درک کند.

پس هرگاه در میان تکبیر الاحرام یا بعد از آن، در حال قیام امام قبل از قرائت، یا در میان قرائت، یا بعد از قرائت قبل از رکوع، یا در حال رفتن به رکوع یا در حال رکوع، حتی بعد از اینکه امام ذکرش را تمام کرده، می تواند اقتدا کند و رکعت را درک کند.

درک رکعت به این نیست که با امام در رکوع باشد، بلکه به این است که قبل از رکوع امام، تکبیر بگوید.

اما در رکعت های بعدی، مأموم باید همه جا تابع امام باشد و در اینکه

رکوع امام را درک کند معتبر است که مأموم به حد رکوع برسد و آرام شود، حتی اگر به یک لحظه باشد. اگر بعد از اینکه امام در رکوع است، تکبیر الاحرام را بگوید و غیر از این باشد، صحت نماز جماعتش مشکل است.

بنابراین، اگر مأموم در حال رفتن به رکوع است و امام سر از رکوع بردارد، بنا بر احتیاط واجب نمازش فرادا می‌شود.

مسأله ۲۶۸: هرگاه امام را درک کند در حالی که امام در تشهد آخر نماز است، جایز است تکبیر الاحرام را بگوید و با امام بنشیند. بنا بر احتیاط واجب، به نیت قربت مطلق یا ذکر مطلق تشهد بخواند. هرگاه امام سلام داد، برای نمازش بلند شود بدون اینکه تکبیر الاحرام بگوید نمازش را بخواند. با این کار، فضیلت نماز جماعت را درک می‌کند، حتی اگر رکعتی برای او حاصل نشده باشد.

همچنین اگر در سجده دوم از رکعت آخر بود، به نیت قربت مطلق سجده را انجام دهد و نمازش با همان تکبیر الاحرام اول صحیح است.

شرایط نماز جماعت

برای انعقاد نماز جماعت، چند شرط وجود دارد که باید رعایت شوند:

۱. بین امام و مأوم و همچنین بین مأومین نباید حائلی وجود داشته باشد که مانع از اتصال به امام شود. این حائل می‌تواند شامل پرده، دیوار، درخت یا حتی انسان باشد. اگر این حائل وجود داشته باشد، نماز جماعت منعقد نمی‌شود. این در صورتی است که مأوم مرد باشد.

اما اگر مأوم زن باشد، وجود حائل بین او و امام یا دیگر مأومین مانعی ندارد، به شرطی که امام جماعت مرد باشد. اما اگر امام جماعت زن باشد، همان حکم برای مردان نیز صدق می‌کند.

و مهم در جواز وجود حائل و پرده، تنها بین زنان و مردان است، اما در یک جنس، نباید حائلی باشد امام باشد یا مأوم، تفاوتی ندارد.

مسأله ۲۶۹: در صورتی که حائل صدق کند و مانع از انعقاد جماعت شود، فرقی ندارد که مانع از دیدن بشود یا نه. پس اگر چیزی مانند شیشه یا پنجره یا دیوار خراب شده و مانند اینها حائل شد، که از دیده شدن جلوگیری نمی‌کند، نماز جماعت منعقد نمی‌شود. اما اگر جوی آبی باشد یا راهی وسیع باشد بطوری که در عرف مورد اعتناء قرار

نگیرد، اشکالی ندارد. و اگر تاریک باشد یا هوا غبارآلود باشد و مانند اینها اشکالی ندارد.

۲. محل ایستادن امام نباید بالاتر از محل ایستادن مأموم باشد. بلکه حتی اگر زمین شیب تندی داشته باشد (مانند کوهپایه)، نماز جماعت منعقد نمی‌شود. اما اگر شیب ملایمی باشد که صدق کند که زمین گسترده شده، اشکالی ندارد. و همچنین اگر شیب تند باشد اما کمتر از یک وجب باشد، اشکالی ندارد.

مسأله ۲۷۰: اشکالی ندارد که محل ایستادن مأموم بالاتر از محل ایستادن امام باشد، به شرطی که به مقداری باشد که صدق اجتماع عرفی کند. و همچنین اگر بعضی مأمومین، بلندتر از جایگاه دیگران باشند، لکن بنابر احتیاط واجب، باید پشت سر هم باشند اگرچه به مقدار کمی باشد مثل اینکه جای پای اولی مساوی با جای سر دومی باشد.

۳. مأموم نباید به مقدار زیادی از امام یا مأمومین فاصله داشته باشد، و این فاصله نباید بیش از یک متر باشد. و سزاوار نیست که بیشتر از این فاصله داشته باشد، خواه در اتصال با جلو باشد یا از کنار باشد. و بنابر احتیاط مؤکد، فاصله باید کمتر از این باشد. بلکه بنابر احتیاط

مستحب بین محل ایستادن جلو و محل سجده پشت سر فاصله نباشد. مسأله ۲۷۱: هرگاه مأمومین در یک صف کامل نماز جماعت قصد فرادا کنند، کسانی که پشت سر آنها هستند، بنا بر احتیاط واجب، اتصالشان با امام قطع می‌شود. همچنین، اگر مأموم با یک مأموم دیگر جلو متصل باشد و او قصد فرادا کند، در این صورت هر کسی که از امام جدا شده باید نیت فرادا کند. اما اگر از سمت کنار با جماعت اتصال داشته باشد، در این صورت ضرری به آن وارد نمی‌شود. اصل یک شخص است خواه قصد فرادا کند یا نماز فرادا بخواند، یا بچه غیرممیز باشد، یا موارد دیگر. البته فاصله از سمت کنار نباید بیش از دو نفر باشد؛ در غیر این صورت، اتصال، مخالف احتیاط واجب است و باید نیت فرادا کند.

۴. مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و بنا بر احتیاط واجب، حتی نباید مساوی با امام نیز بایستد. این حکم برای مردان است، اما اگر مأموم یک مرد یا جماعتی از زنان باشند، در این صورت محل ایستادن آنها می‌تواند مساوی باشد. و بنا بر احتیاط مستحب مأموم پشت سر امام بایستد، یعنی مجرد اینکه مقداری عقب‌تر از امام باشد کافی نیست، بلکه باید به طور کامل پشت سر امام باشد. همچنین، احتیاط مستحب

این است که زنی که امام زنان است باید در وسط آنها بایستد و جلوتر نباشد. بلکه این احتیاط را ترک نکند بالخصوص که مکان آنها در محل دید مردان باشد.

مسأله ۲۷۲: اگر مأمومین برای نماز آماده شده‌اند اما هنوز داخل نماز نشده‌اند، در این حالت حائل بین مأمومین دیگر نیستند.

شرایط امام جماعت

در امام جماعت اموری شرط است:

۱. عقل
۲. اسلام
۳. ایمان
۴. عدالت
۵. بنابر احتیاط واجب، امام جماعت باید بالغ باشد.
۶. اگر مأمومین مرد باشند، امام نیز باید مرد باشد. امامت زن تنها برای زنان صحیح است.
۷. امام جماعت باید توانایی قرائت صحیح داشته باشد
۸. امام جماعت نباید عرب بادیه نشین باشد.
۹. بنابر احتیاط مستحب، امام جماعت نباید حد خورده باشد.

۱۰. امام جماعت نباید زنازاده باشد.

۱۱. امام جماعت باید مقداری از فقه را بداند که با آن نماز فرادا او صحیح باشد. و بیشتر از این واجب نیست.

۱۲. کسی که نشسته نماز می خواند نمی تواند امام جماعت ایستاده باشد و کسی که خوابیده نماز می خواند نمی تواند امام جماعت نشسته باشد. اما کسی که ایستاده نماز می خواند می تواند امام جماعت هر دو باشد.

مسأله ۲۷۳: کسی که در وضویش عذری دارد (مانند اینکه برخی اجزاء وضو از او ساقط است) جایز است امام جماعت باشد. به عنوان مثال، اگر فردی عاجز است یا عضوی از او قطع شده، می تواند امام جماعت باشد. همچنین، کسی که در نمازش عذری دارد (غیر از موارد گذشته) می تواند امام جماعت باشد، مانند کسی که بر محل بلندی سجده می کند یا در حال قیام مانند کسی که رکوع کرده می ایستد یا اینکه نمی تواند بعض مواضع هفتگانه سجده را جز پیشانی بر زمین قرار دهد و مانند اینها.

احکام نماز جماعت

مسأله ۲۷۴: مأموم باید در دو رکعت اول نماز، غیر از حمد و سوره، همه کارهای نماز و ذکرها را خودش انجام دهد. فقط قرائت امام مجزی از قرائت مأموم است. همچنین واجب است که مأموم در قیام و آرام بودن در قیام فی الجمله تابع امام باشد.

مسأله ۲۷۵: در دو رکعت نمازی که آهسته خوانده می‌شود، بنا بر احتیاط واجب، مأموم نمی‌تواند قرائت را با قصد جزئیت بخواند. بهترین کار این است که مشغول به ذکر و صلوات بر پیامبر ﷺ شود. اما در دو رکعت اول نمازی که بلند خوانده می‌شود، اگر صدای امام را می‌شنود (هرچند مهمه باشد)، واجب است که قرائت را ترک کند. بنا بر احتیاط مستحب، اگر مهمه را هم نمی‌شنود، سکوت کند و می‌تواند به قصد قربت یا با قصد جزئیت قرائت را انجام دهد.

مسأله ۲۷۶: هرگاه مأموم امام را در دو رکعت آخر درک کند، واجب است که حمد و سوره را بخواند. اگر بخواهد سوره را بخواند، نمی‌تواند امام را در رکوع درک کند و فقط حمد را بخواند. اما اگر حمد را بخواند و بخواهد امام را در رکوع درک کند، باید حمدش را تمام کند و تا وقتی که امام در رکوع است، خود را به رکوع امام

برساند.

مسأله ۲۷۷: واجب است که مأموم در افعال امام از او متابعت کند، به این معنا که عمداً جلوتر از امام نیفتد و بدون ضرورت زیاد هم از او عقب نیفتد.

مسأله ۲۷۸: جایز است کسی که نماز فرادا خوانده، نمازش را دوباره به جماعت بخواند، چه امام باشد و چه مأموم. همچنین، اگر کسی نماز جماعت را خوانده باشد، می‌تواند دوباره نماز جماعت بخواند، چه به عنوان امام و چه به عنوان مأموم.

مسأله ۲۷۹: اگر در حال نماز مستحبی باشد و نماز جماعت اقامه شده باشد و مأموم می‌ترسد که اگر نمازش را تمام کند، به جماعت نرسد (هرچند به این باشد که تکبیرة الاحرام را با امام درک نکند)، مستحب است که نمازش را قطع کند.

نماز مسافر

شرایط نماز مسافر

برای شکسته شدن نماز چهار رکعتی در سفر، که دو رکعت آخر آن حذف شود، شرائطی دارد:

شرط اول پیمودن مسافت است و آن باید هشت فرسخ برود یا برگردد

یا اینکه مجموع رفت و برگشت هشت فرسخ باشد.

مسأله ۲۸۰: یک فرسخ معادل سه میل است و یک میل تقریباً چهار هزار ذراع دست است. و ذراع از آرنج تا سر انگشتان است پس مسافت تقریباً چهل و چهار کیلومتر می‌شود و نصف آن ۲۲ کیلومتر است و در کتاب ریاضیات برای فقیه این مسأله را توضیح کامل داده‌ایم.

مسأله ۲۸۱: اگر برای رسیدن به یک شهر دو راه وجود داشته باشد و دورترین راه به حد مسافت برسد، در این صورت اگر مسافر راه دورتر را پیمود، نماز او شکسته می‌شود. اما اگر راه نزدیک‌تر را پیمود، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین اگر رفتنش از راه دورتر و برگشتش از راه نزدیک‌تر باشد و مجموع رفت و برگشت به اندازه مسافت باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۲۸۲: اگر رفت پنج فرسخ باشد و برگشت سه فرسخ باشد، در این صورت نماز باید شکسته خوانده شود، به شرطی که صدق سفر بکند. همچنین در تمام صورت‌ها، رفت نباید کمتر از چهار فرسخ باشد با چشم‌پوشی از مسیر برگشت. پس اگر اینطور بود نماز را شکسته می‌خواند و گرنه تمام است.

مسأله ۲۸۳: محل شروع مسافت باید دیوار شهر یا آخرین خانه‌های آن باشد، در شهرهایی که دیوار ندارند، خواه شهر بزرگ باشد یا کوچک.

شرط دوم: مسافر باید از ابتدا و در ادامه، قصد سفر داشته باشد.
شرط سوم: از ابتدا سفر قصد ماندن ده روز یا بیشتر در جایی قبل از رسیدن به مسافت نداشته باشد یا اینکه مردد باشد، باید نماز را از اول سفر تمام بخواند.

شرط چهارم: سفر باید مباح باشد. پس اگر سفرش حرام باشد، نماز شکسته نیست. خواه آن سفر خودش حرام باشد، مثل اینکه زن بدون اجازه شوهر به سفری برود که با حق شوهر منافات داشته باشد، یا اینکه غایت آن سفر حرام است، مثل اینکه برای کشتن انسانی که جانش محترم است، یا برای دزدی، یا زنا و یا برای کمک به ظلم و مانند اینها رفته است.

شرط پنجم: سفر باید کار فرد نباشد. افرادی مانند راننده اتوبوس، چوپان، و تاجران که در سفرهای تجاری خود به حد مسافت یا بیشتر سفر می‌کنند، باید نماز را تمام بخوانند. اما اگر برای دیدن خانواده یا زیارت سفر کند، نماز او شکسته است، مگر اینکه مقصود کارش است

در ضمن سفر این کار را هم انجام می دهد.

مسأله ۲۸۴: همچون تاجری که در تجارتش سفر می کند، باید نمازش را تمام بخواند، کارمندی که در کارش سفر می کند نیز باید نمازش را تمام بخواند، مانند بازرسی که اداره های تابعه را دور می زند، یا پستی که نامه ها را به شهرهای دیگر می برد، یا مرزبانی که به نقاط مختلف تحت نظر می رود تا مراقب و مواظب مرزها باشد. همچنین، مانند هیزم کش یا کسی که سبزیجات و میوه ها و حبوبات و مانند این ها را به شهرها می برد، پس همه این ها باید نمازشان را در سفر تمام بخوانند.

مسأله ۲۸۵: عنوانهایی که برای این شرط پنجم احتمال داده می شود چند امر است:

امر اوّل افرادی که سفر کارشان است، یعنی با این سفر کردن کاسبی می کند مانند کرایه دهندگان، رانندگان و خلبانان، هرگاه برای کارشان سفر کنند باید نماز را تمام بخوانند و روزه بگیرند. اگر سفر برای غیرکار باشد، نماز را شکسته می خوانند و روزه نمی گیرند.

امر دوّم کارش در سفر باشد یعنی اینکه کارش متوقف بر این است که سفر کند، به طوری که بدون سفر محال است بتواند کارش را ادامه

دهد، مانند کسی که در شهر دیگری کار می‌کند و در آن ساکن نیست، مثل پزشک، پرستار، دانشجو، نظامی، کارمند و مانند این‌ها. پس این‌ها هر وقت سرکارشان می‌روند، نماز را تمام می‌خوانند و روزه می‌گیرند. در مورد طالب علم، فرقی بین طلبه علوم دینی یا دانشجوی علم آکادمی نیست؛ از کسانی هستند که علم در آینده آن‌ها دخیل است و زندگی‌شان به آن وابسته است، نه اینکه مثلاً برای حل یک مشکل تاریخی به جاهایی می‌رود.

امر سوّم افرادی که سفر جزئی از کارشان است، مانند دلالتان تجاری که کالاها را از تجار بزرگ می‌گیرند و به فروشندگان خرد می‌رسانند، باید نماز را تمام بخوانند.

امر چهارم افرادی که کارشان انتقال خدمات به شهرهای مختلف است، مانند تعمیرکاران، بناها و آهنگران، باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۲۸۶: برای وجوب تمام خواندن نماز، نیازی نیست که فرد سه مرتبه سفر کند. کافی است که سفر کار او باشد یا کارش در سفر باشد، حتی اگر این سفر اول او باشد.

مسأله ۲۸۷: اگر سفر ناگهانی رفت که به کار فرد مربوط باشد و جزئی از کارش باشد، باید نماز را تمام بخواند و روزه بگیرد. به

عنوان مثال، اگر کارمندی به مأموریت رسمی فرستاده شود یا نظامی به مأموریت برود، باید نماز را تمام بخواند. اما اگر سفر به دلیل آموزش یا مهارت‌آموزی باشد که جزئی از کار نیست، باید نمازش را شکسته بخواند.

حکم نماز در راه بین دو محل

مسأله ۲۸۸: افرادی که کارشان در سفر است به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اول: کسی که محل کارش را به‌عنوان وطن دیگری غیر از شهری که در آن ساکن است اتخاذ کرده و در آن شهر مقیم می‌شود، به‌طوری‌که در ایام تعطیل به وطن اصلی‌اش بر نمی‌گردد، مانند طلبه علوم دینی که در نجف اشرف ساکن است و آنجا را محل اقامت خود قرار داده و یک یا دو ماه در آن می‌ماند، اگرچه درس ندارد، یا مهندسی که شرکت برای او و خانواده‌اش در زمان کار مسکنی فراهم کرده که در آنجا بماند، حتی در تعطیلات آخر هفته، یا دانشجویی که در خوابگاه است و این شهر را وطن خود قرار داده و در آن شهر می‌ماند، حتی اگر فعلاً درسی ندارد. پس این‌ها در مسیر رفت و برگشت، نماز را شکسته می‌خوانند و فقط در این دو وطن نمازشان را تمام می‌خوانند.

دوم: کسی که محل کارش را به عنوان وطن قرار نداده و تا وقتی که کار می‌کند در آن شهر است و وقتی کارش تمام می‌شود به طرف خانواده‌اش برمی‌گردد، مانند دانشجویی که همین که درس‌هایش در آخر هفته تمام شد، به خانواده‌اش برمی‌گردد. پس ایشان در راه رفت و برگشت و در دو شهر باید نمازشان را تمام بخوانند.

مسأله ۲۸۹: ظاهر این است که عنوان کسی که سفر کارش است یا کارش در سفر است متوقف بر قصد آن است که حرفه او قرار داده شود. پس اگر این قصد را داشت، در اولین سفر نمازش را تمام می‌خواند، لکن نباید به طور غیرمتعارف کارش را رها کند که هیچ سفری نرود که عرف بگوید این در کارش ممارست ندارد.

شرط ششم: از کسانی نباشد که خانه‌شان همراهشان است، مانند صحرائشینان که خانه معینی ندارند بلکه هر جایی آب و علف باشد اطراق می‌کنند و خانه‌شان همراهشان است و آن خیمه‌ها و چادرها است و مانند کولی‌هایی که بین شهرها در حال سفرند و مثل بعضی از ملوان‌های کشتی‌ها که اتاقی در کشتی برای زندگی خود و خانواده و اثاثشان دارند. پس این‌ها وطنی ندارند و نمازشان را تمام می‌خوانند هرگاه برای انتقال از محل سکونت به محل دیگر چادرهای خود را

جمع می‌کنند. اما در سفرهای دیگر مانند حج و زیارت یا خرید غذا، نمازشان را شکسته می‌خوانند و همچنین هرگاه برای انتخاب محل سکونت یا پیدا کردن چراگاه و آب می‌روند، باید نماز را شکسته بخوانند. ظاهر این است که در تمام سفرهایی که چادرهایشان را جمع کرده‌اند، باید نماز را تمام بخوانند، اما در سفرهای دیگر اینطور نیست. شرط هفتم: مسافر وقتی از شهرش خارج می‌شود باید به حد ترخص برسد. پس اگر قبل از حد ترخص بود، نمازش شکسته نیست و مراد از حد ترخص مکانی است که اگر کسی در کنار خانه‌های آخر بایستد، دیگر شخص مسافر را نبیند. پس اگر شک کرد که حد ترخص حاصل شده یا نه، واجب است احتیاط کند و نماز را تمام بخواند تا اینکه وثوق به حد ترخص حاصل شود یا به شکل تقریبی علامتی باشد که کسی که آخر شهر ایستاده، مسافر را نمی‌بیند و یا مسافر اذان شهر را نمی‌شنود.

مسأله ۲۹۰: مشهور فقها می‌فرمایند همچنانکه حد ترخص در رفت هست، در برگشت هم ثابت است. پس هرگاه به حد ترخص رسید، نمازش را تمام می‌خواند. اما نظر ما این است که حد ترخص در برگشت ثابت نیست، پس باید نمازش را شکسته بخواند تا اینکه

داخل شهر شود، به ویژه در غیر وطن، مانند محلی که در آن ده روز مقیم است یا محل کار.

مسأله ۲۹۱: سفر هوایی مانند سفر زمینی است در مسافتی که باید نماز را شکسته بخواند و در حد ترخص و در وجوب تمام خواندن در مواردی که بیان شد و غیر آن.

قواطع سفر

و آن اموری است:

امر اول: وطن: مراد از آن مکانی است که انسان برای همیشه محل زندگی خود قرار داده و برای مدت خاصی نیست، به طوری که اگر علتی پیش نیاید، از آن شهر بیرون نمی‌رود. خواه شهری باشد که در آن دنیا آمده یا اینکه در آنجا ساکن شده است و معتبر نیست که در آن ملک داشته باشد و اینکه شش ماه در آن اقامت داشته باشد.

مسأله ۲۹۲: ممکن است انسان چند وطن داشته باشد، مثل کسی که اهل بصره باشد و برای یادگیری علوم دینی در نجف اقامت دارد و هنوز با وطن اولش که بصره است ارتباط دارد و اگر عرف پیرسد می‌گویند اهل بصره است که در نجف سکونت دارد و به وطن اصلی‌اش رفت و آمد دارد. همچنین مانند مهندسی که بغدادی است و

در کربلا آمده و آنجا را محل سکونت خود قرار داده و خانواده‌اش را آورده و ارتباطش هم با بغداد باقی است. این وطن دوم را وطن اتخاذی و اولی را وطن اصلی می‌گویند.

امر دوم: عزم بر اقامت: باید عزم داشته باشد که ده روز در یک مکان بماند یا اینکه علم دارد که ده روز در یک مکان باقی می‌ماند، هر چند به اختیار خودش نباشد.

امر سوم: تردید در اقامت: در یک مکان سی روز مردد باقی می‌ماند بدون اینکه عزم بر اقامه ده روز داشته باشد، خواه عزم دارد که نه روز یا کمتر بماند یا اینکه هر روز مردد است. پس واجب است که تا انتهای سی روز نمازش را شکسته بخواند و بعد از آن واجب است که نمازش را تمام بخواند تا اینکه به سفر جدیدی برود.

مسأله ۲۹۳: کسی که به مکان‌های مختلفی در حال تردد است، باید نمازش را شکسته بخواند، اگر چه به سی روز برسد.

احکام مسافر

مسأله ۲۹۴: واجب است که نمازهای واجب چهار رکعتی را دو رکعت بخواند، مگر در چهار مکان.

مسأله ۲۹۵: هرگاه کسی که وظیفه‌اش تمام است، نماز را شکسته

بخواند، نمازش در همه صورت‌ها باطل است و واجب است اعاده یا قضا کند، حتی در موارد تخییر.

مسأله ۲۹۶: هرگاه نمازش در حال حضور قضا شد، باید قضا آن را تمام بخواند، اگرچه در سفر باشد و هرگاه نمازش در سفر قضا شد، باید شکسته قضا کند، اگرچه در حضر باشد. همچنین، هرگاه در اول وقت در حضر باشد و در آخر وقت مسافر باشد یا برعکس آن، باید مراعات کند که در چه حالی نمازش قضا شده است. پس در اولی نمازش را شکسته می‌خواند و برعکس آن نمازش را تمام می‌خواند.

مسأله ۲۹۷: مسافر در چهار مکان شریف مخیر است که نمازش را شکسته یا تمام بخواند و آن مسجدالحرام، مسجدالنبی ﷺ، مسجد کوفه و حرم امام حسین علیه السلام می‌باشد.

مسأله ۲۹۸: روزه به نماز در جاهایی که مخیر است، که بیان شد، ملحق نمی‌شود. پس مسافر در این چهار مکان شریف نمی‌تواند روزه بگیرد.

مسأله ۲۹۹: تخییری که بیان شد، اختصاص به نماز اداء دارد و در قضا جاری نمی‌شود.

کتاب روزه

روزه از مهم‌ترین وسایلی است که خداوند تبارک و تعالی برای بندگانش تشریح کرده تا آنها را در سیر به طرف تکامل کمک کند. خداوند تعالی می‌فرماید: (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) (کمک بجوئید به صبر و نماز) و روزه از روشن‌ترین مصادیق صبر است. تکامل به آزاد شدن انسان از سلطه و تأثیر غیر خداوند تبارک و تعالی تحقق می‌یابد و مهم‌ترین چیزی که بر نفس اثر می‌گذارد و بر انسان فشار می‌آورد، این است که شهوت‌هایش را سیر کند و به غرائزش پاسخ مثبت دهد و نفس را برای خود کند و او را فرمانبردار خود سازد. این جنگ طولانی بین خوبی و بدی است که انسان در آن زندگی می‌کند تا وقتی که در این دنیا است و پیروزی‌اش در این جهاد اکبر، که در آن فرو رفته، به چیزی است که او را به اوج کمال برساند تا اینکه به صالحین برسد که این‌ها بهترین دوستان هستند.

روزه بهترین کمک‌کننده و سلاح در این جنگ است زیرا که اراده انسان را در وا داشتن از قوای لذت‌های حسی و نیازهای بیولوژیکی، مانند خوردن و آشامیدن و نزدیکی کردن، تقویت می‌کند. هرگاه انسان در اراده خود کار کند و آن را تقویت کند و به این گستره برسد، هر

چیزی غیر از آن آسان می‌شود و در امتحانات دیگر پیروز خواهد شد، به شرط اینکه به جوانب معنویت روزه توجه داشته باشد. روزه احکام و آدابی دارد که در محل خود از کتاب‌های فقه و اخلاق بیان شده است. اما در مورد جوانب معنوی و اجتماعی روزه، به بسیاری از آن‌ها در کتاب «شهر رمضان و عید بین احکام شرع و تقالید عرف» اشاره کردم و این کتاب در این سال‌ها چاپ شده و می‌توانید به آن مراجعه کنید.

روزه عبادتی است که لازم است به مقتضای آن، انسان چیزهایی که در شرع روزه را باطل می‌کند، قربة الی الله از طلوع فجر تا مغرب در طول ماه رمضان ترک کند.

مسأله ۳۰۰: مغرب به غروب قرص خورشید در زیر افق تحقق می‌یابد، به شرط اینکه مانع طبیعی وجود نداشته باشد. احتیاط این است که تا وقت رفتن سرخی نور خورشید از جهت شرق از بالای سر صبر کند به نیت اینکه اطمینان به داخل شدن وقت داشته باشد یا اینکه منتظر داخل شدن نمازی باشد که مستحب است بر افطار مقدم باشد.

وقتی که این روشن شد، حال اگر کسی بعد از غروب قرص خورشید

افطار کند، چه از روی ناآگاهی، چه از روی تقیه، یا از روی اشتباه، قبل از اینکه این علامت تحقق یابد، پس قضا روزه بر او نیست.

نیت

مسأله ۳۰۱: در صحت روزه، نیت به وجه قربت شرط است، مانند دیگر عبادات. مراد از نیت، قصد انجام دادن آن است، اگرچه از آن غافل باشد. ولکن هرگاه از او پرسیده شود که چرا غذا نمی‌خوری، می‌گوید روزه هستم و مجرد دوری از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند، کفایت نمی‌کند.

مسأله ۳۰۲: وقت نیت در روزه واجب معین، اگرچه به عارضی مانند نذر باشد، از وقت طلوع فجر صادق است، به طوری که روزه همراه با نیت به وجود می‌آید. در روزه واجب غیر معین، وقت آن تا ظهر ادامه دارد و اگرچه وقت آن روزه واجب غیر معین ضیق شده باشد. پس هرگاه صبح نیت روزه ندارد و قبل از ظهر خواست روزه واجب بگیرد، نیت روزه اش مجزی است به شرط اینکه کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام نداده باشد. اما بعد از زوال، اگر نیت روزه واجب کند، کفایت نمی‌کند و در روزه مستحبی، وقت نیت تا وقتی است که قبل از غروب خورشید بتواند نیت روزه کند.

مسأله ۳۰۳: در ماه رمضان، کفایت می‌کند که یک نیت برای مجموع کند هرگاه بعد از هلال ماه رمضان حاصل شود و در اعماق وجودش تصمیم بر روزه گرفتن تمام ماه را دارد. این عزم احتیاج به تجدید ندارد، مگر اینکه به سفر یا مریضی و غیره، عزم خود را قطع کند.

مسأله ۳۰۴: هرگاه یوم الشک را روزه بگیرد به نیت روزه مستحبی شعبان یا روزه قضا یا روزه نذری یا به نیت جامع مطلوبیت یا به نیت مافی‌الذمه یا به قصد واقع، هر چه هست. اگر بعد از آن فهمیده ماه رمضان بوده، کفایت از روزه رمضان می‌کند. و هرگاه قبل از ظهر یا بعد از ظهر بفهمد که رمضان است، باید نیت وجوب کند و اگر به نیت رمضان روزه بگیرد و دلیلی ندارد که این روز رمضان است، روزه‌اش باطل است. و اگر روزه بگیرد که اگر امروز شعبان است، روزه مستحبی باشد و اگر از رمضان است، روزه واجب است، روزه‌اش باطل است.^۱

مسأله ۳۰۵: هرگاه در روز یوم‌الشک نیت روزه نکند و قبل از اینکه

۱ - لکن اگر نیت را برعکس کند که نیت روزه واجب می‌کند اگر از رمضان باشد و نیت روزه مستحبی می‌کند اگر از شعبان باشد روزه‌اش صحیح است زیرا جامع بین این دو عنوان هست و نیت به جامع مطلوبیت بر می‌گردد.

چیزی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مشخص شود که امروز رمضان است، پس اگر قبل از ظهر باشد، نیت روزه کند و کفایت می‌کند، و اگر چه احتیاط مستحب است که قضا آن روز هم انجام دهد. و اگر بعد از زوال باشد، آن روز را امساک کند و قضا آن روز را هم انجام دهد. برای اینکه مسلمان به این حد از شبهه نرسد، نیت روزه در یوم‌الشک نکند.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

خوردن و آشامیدن: این امر شامل خوردن و آشامیدن هر چیزی است، حتی اگر کم باشد یا شخص معتاد به آن نباشد، مانند خوردن خاک و برگ.

نزدیکی کردن: نزدیکی کردن، چه انزال صورت گیرد یا نه، از جلو یا دبر باشد، فاعل یا مفعول باشد و مفعول زنده یا مرده باشد. حتی بنا بر احتیاط واجب، اگر حیوان هم باشد، روزه باطل می‌شود.

دروغ بستن بر خداوند تعالی یا بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا بر ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام: این امر شامل دروغ بستن به یکی از آنها می‌شود، چه رسد به اینکه دروغ را به بیشتر از یکی از آنها ببندد. بلکه بنا بر احتیاط واجب، پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به آنها ملحق می‌شوند.

مسأله ۳۰۶: ماه رمضان بهار قرآن است، پس سزاوار نیست که مؤمنین در تلاوت آن کوتاهی کنند. اگر قرائتش مطابق با قواعد دقیق نباشد، تا وقتی که این مقدار از دقت نهایتش قرائت را نیکو می‌کند و نسبت خطای عمدی به خداوند تبارک و تعالی ندهد و اینکه این اشتباه معنا را تغییر ندهد، نسبت دروغ به خداوند و پیامبرش ﷺ نیست.

پنجم: فرو بردن تمام سر در آب، اگرچه گردن را در آب نکند، فرقی ندارد که یک دفعه زیر آب کند یا کم‌کم به زیر آب کند.

مسأله ۳۰۷: هرگاه روزه‌دار عمداً به نیت غسل، سرش را زیر آب کند، پس اگر فراموش کرده که روزه است، روزه و غسلش صحیح است. اما اگر یادش بود که روزه است و می‌دانست که حرام است سرش را زیر آب کند، پس اگر روزه ماه رمضان باشد، روزه و غسلش باطل است.

ششم: رساندن غبار غلیظ به حلق به‌طور عمد، بلکه بنا بر احتیاط واجب، اگر غبار غیر غلیظ به حلق برساند به شرط اینکه مورد اعتنا باشد، فرقی ندارد که خاک باشد یا غیر آن که جزء سخت دارد، مانند غبار، آرد و غبار چوب.

مسأله ۳۰۸: بنا بر احتیاط مستحبی، دود و بخار هرگاه زیاد نباشد، به

حلق نرساند. اما اگر غلیظ باشد، همچنانکه در کشیدن دخانیات وجود می‌آید، بنابر احتیاط واجب، روزه را باطل می‌کند.
هفتم: در روزه ماه رمضان یا قضا آن، تا طلوع فجر بر جنابت باقی باشد.

مسأله ۳۰۹: اقوی این است که اگر تا صبح از روی غیر عمد بر جنابت باقی باشد، مانند اینکه خواب رفته یا از روی اکراه باشد، و در روزه رمضان و روزه واجب معین باشد، روزه‌اش باطل نیست. اما در روزه قضا رمضان، مشهور این است که روزه‌اش باطل است و می‌تواند افطار کند یا اینکه به روزه مستحبی عدول کند و قضا رمضان را در روز دیگری بگیرد.

مسأله ۳۱۰: اگر در روز بخوابد و محتلم شود، روزه‌اش باطل نمی‌شود، چه واجب باشد یا مستحب، چه واجب معین باشد یا واجب غیر معین. همچنین اگر میتی را عمداً مس کند و تا طلوع فجر غسل نکند، یا در بین روز میتی را عمداً مس کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۳۱۱: هرگاه در شب خود را عمداً جنب کند و وقت برای غسل کردن یا تیمم ندارد و به این موضوع توجه داشته باشد، پس این از عمد باقی ماندن بر جنابت است و روزه‌اش باطل است. بله، اگر

می تواند تیمم کند، واجب است تیمم کند و روزه را بگیرد. و اگر به طور عمد تیمم را ترک کند، قضا و کفاره بر او واجب است.

مسأله ۳۱۲: بنا بر احتیاط واجب، حدث حیض و نفاس مانند جنابت است. اگر به طور عمد بر آن دو باقی بماند، روزه اش باطل است. اما هرگاه در وقتی که پاکی حاصل شد، وقت برای غسل و تیمم ندارد یا اینکه نمی دانست که پاک شده تا اینکه فجر صادق طلوع کرد، روزه اش صحیح است و باید نیت روزه کند.

مسأله ۳۱۳: هرگاه غسل جنابت را فراموش کند و یک روز یا چند روز از ماه رمضان گذشت، آن روزه ها را باید قضا کند، اما کفاره ندارد.

مسأله ۳۱۴: هرگاه جنب به خاطر مریضی و مانند اینها نتواند غسل کند، واجب است قبل از طلوع فجر تیمم کند. اگر تیمم را ترک کند، روزه اش باطل است.

مسأله ۳۱۵: مستحاضه کثیره در صحیح بودن روزه اش شرط است که برای نماز صبح و همچنین برای نماز ظهر و عصر غسل کند. بلکه غسل شب قبل هم شرط صحت روزه است.

هشتم: در روز، اگر کاری کند که منی از او بیرون آید یا به سبب عادت

باشد و احتمال عقلائی برای بیرون آمدن منی بدهد، بلکه بنابر احتیاط واجب، مطلقاً اگر کاری کند که منی از او بیرون بیاید، روزه‌اش باطل است.

نهم: از مخرج غائط مایعی را در شکم داخل کند، اما شیاف جامد مانند شیاف تب‌بر که برای کم کردن تب است یا شیاف مسکن اشکالی ندارد. همچنین اگر چیزی را به شکم برساند در حالی که از راه طبیعی غذا خوردن نباشد و این کار طبیعی باشد یا غیر طبیعی، روزه را باطل نمی‌کند تا وقتی که خوردن و آشامیدن نامیده نشود.

مسأله ۳۱۶: داخل کردن غذا یا دارو با سرنگ به معده، روزه را باطل می‌کند. اما اگر سرنگ را به دست یا ران یا مانند اینها بزند و اگر تقویتی باشد، روزه را باطل نمی‌کند، اگرچه بنابر احتیاط مستحب قضا آن را انجام دهد. اگر سرنگ دارویی باشد، اشکالی ندارد. همچنین ریختن قطره در چشم و گوش، روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۳۱۷: اسپری که حاوی مایع بازکننده نایژه‌ها است و با فشار دادن داخل دهان می‌ریزد، هرگاه داخل مری و سپس معده شود، روزه را باطل می‌کند. اما اگر اطمینان دارد که به مری و معده نمی‌رسد و فقط برای استنشاق است، همچنانکه فرض این است که برای معالجه

است، اشکالی ندارد و روزه را باطل نمی‌کند. اما اکسیژن که برای کمک به تنفس است، قطعاً هیچ اشکالی ندارد.

دهم: بطور عمد قی کند، اگرچه از روی ضرورت و برای معالجه مرضی و مانند اینها باشد، اما اگر بی‌اختیار قی کرد، اشکالی ندارد.

مسأله ۳۱۸: اگر آروغ زد و چیزی بیرون آمد و بدون اختیار فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود. اما اگر به فضای دهان رسید و آن را اختیاری فرو داد، روزه‌اش باطل می‌شود و بنابر احتیاط واجب، کفاره هم دارد.

مسأله ۳۱۹: مفطراتی که بیان شد، روزه را باطل می‌کند اگر از روی عمد باشد که قصد و توجه داشتن هم در بر دارد.

مسأله ۳۲۰: کسی که برای مقدمه وضوی نماز واجب و التزام به سنت شریفه مضمضه کند و بدون قصد آب فرو رود، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۳۲۱: هرگاه تشنگی بر روزه‌دار غلبه کند به طوری که بترسد بر تشنگی باقی بماند یا خیلی سخت باشد، جایز است که به مقدار ضرورت آب بنوشد. در این صورت، بقیه روز را باید از مفطرات دوری کند و به امید مطلوبیت، نیت روزه را ادامه دهد و بعد از آن قضا آن را انجام دهد، اگر روزه ماه رمضان باشد. اما در روزه غیر رمضان،

واجب موسع باشد یا واجب معین، دیگر دوری کردن از مفطرات واجب نیست.

کفاره روزه

کفاره واجب می شود اگر یکی از مفطرات را به طور عمد انجام دهد، هرگاه روزه از مواردی باشد که کفاره در آن واجب می شود، مانند روزه ماه رمضان یا روزه قضا رمضان. همچنین اگر بعد از زوال عمداً روزه اش را باطل کند و در روزه نذری معین نیز همین طور است.

مسأله ۳۲۲: در کفاره روزه ماه رمضان، مخیر است که یکی از این سه کار را انجام دهد:

بنده ای را آزاد کند.

دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

به شصت فقیر غذا بدهد، به هر فقیری یک مد که کمتر از سه چهارم کیلو است. غذا می تواند مانند آرد و خرما باشد و اگر همین مقدار بدهد، کفایت می کند.

کفاره باطل کردن روزه قضا رمضان در بعد از زوال، باید ده فقیر را به یک مد غذا بدهد و اگر نمی تواند، سه روز روزه بگیرد.

کفاره روزه نذری معین، کفاره قسم است و آن آزاد کردن بنده یا غذا

دادن به ده فقیر به هر کدام یک مد است یا پوشاندن ده فقیر. اگر عاجز از این‌ها بود، سه روز روزه بگیرد و می‌تواند به جای مد، مقداری غذا بدهد که سیر شود.

مسأله ۳۲۳: کفاره تکرار می‌شود در صورتی که کاری که روزه را باطل می‌کند در دو روز انجام شود، نه در یک روز، مگر در نزدیکی کردن و استمناء که بنا بر احتیاط مستحب، اگر این دو در یک روز تکرار شود، کفاره هم تکرار می‌شود.

کسی که نمی‌تواند هیچ‌کدام از موارد کفاره را انجام دهد، بنا بر احتیاط واجب استغفار کند، به این معنا که پشیمان شود و عزم راسخ داشته باشد که دیگر تکرار نکند و هر چه که می‌تواند صدقه بدهد و هر وقت که توانست، بنا بر احتیاط کفاره را پردازد، اما این احتیاط واجب نیست.

مسأله ۳۲۴: اگر روزه خود را با حرامی باطل کند، مانند شراب، گوشت خوک، زنا و استمناء حرام، بنا بر احتیاط واجب، کفاره جمع بر او می‌باشد. یعنی باید هم بنده‌ای را آزاد کند، هم دو ماه پی در پی روزه بگیرد و هم شصت فقیر را سیر کند.

مسأله ۳۲۵: هرگاه از عمد روزه خود را باطل کند و قبل از ظهر به

مسافرت برود، خواه در هنگام باطل کردن روزه عزم بر سفر داشته باشد یا نه، کفاره واجب می‌شود.

مسأله ۳۲۶: کفاره غذا دادن به فقرا به این صورت است که آنها را دعوت کند و سیر کند، یا چیزی که برای سیر کردن کفایت می‌کند به آنها بدهد یا قیمت آن را بدهد و بر آنها شرط کند که در غذا استفاده کنند. بله، بر مستحق واجب نیست که غذا را بخورد و می‌تواند آن را بفروشد و در قیمت آن تصرف کند و در حاجات شخصی خود صرف کند.

مسأله ۳۲۷: جایز است که کفاره و فدیة هاشمی و غیر هاشمی را به سید هاشمی و غیر هاشمی بپردازد.

مسأله ۳۲۸: در کفاره، کفایت نمی‌کند که یک شخص را دو بار یا بیشتر سیر کند یا دو مد و بیشتر را به یک نفر بدهد، بلکه باید به شصت نفر بپردازد، مگر اینکه شصت فقیر وجود نداشته باشد که در این صورت تکرار جایز است.

مسأله ۳۲۹: فقیر شرعی کسی است که قوت سالش و کسانی که عیال او هستند، بالقوه یا فعلی ندارد، خواه واجب‌النفقه او باشند یا نه، به طوری که مناسب نیست که آنها را از خود دور کند یا به دیگری

واگذار کند.

مواردی که فقط قضا واجب است

مسأله ۳۳۰: قضا در چند مورد واجب می‌شود، اما کفاره واجب نمی‌شود:

۱. جنب بخوابد تا صبح طلوع کند: بنابر تفصیلی که بیان شد.
۲. هرگاه روزه‌اش را با اخلال در نیت باطل کند: بدون اینکه مفطری را انجام دهد.
۳. هرگاه غسل جنابت را فراموش کند: و یک یا چند روز روزه بگذرد.
۴. هرگاه بدون اینکه مراعات کند و دلیلی بر طلوع فجر ندارد: بعد از طلوع فجر چیزی که روزه را باطل می‌کند استعمال کند. اما اگر دلیل بر طلوع فجر داشت، قضا و کفاره واجب می‌شود.
۵. قبل از دخول شب: بخاطر تاریکی که گمان کند شب داخل شده و در حالی که در آسمان ابری نباشد، افطار کند.
۶. هنگامی که آب در دهان مضمضه می‌کند: بخاطر استحباب شرعی یا غیر آن، سپس آب در گلو فرو رود. قضا واجب

می‌شود، اما کفاره ندارد.

۷. هرگاه با خود بازی کند: بدون اینکه قصد بیرون آمدن منی داشته باشد و به‌طور عادی هم با این بازی کردن منی خارج نشود، اما ناگهان منی بیرون آید.

شرایط صحت روزه

و آن چند امر است:

۱. اسلام
 ۲. عقل
 ۳. عدم حیض یا نفاس در طول روز
 ۴. طلوع فجر صادق: از روی علم و عمد، جنب نباشد.
 ۵. مسافر نباشد: که موجب شکسته شدن نماز می‌شود.
- مسأله ۳۳۱: کسی که حکم نمازش در سفر تمام است، روزه‌اش صحیح است، خواه روزه واجب باشد یا مستحب، مانند کسی که قصد اقامت ده روز کند. همچنین مسافری که سفرش سفر معصیت است و کسی که کارش در سفر است، و غیر این‌ها.
۶. مریضی نباشد که نمی‌تواند روزه بگیرد: اگرچه احتمال عقلانی بدهد.

۷. روزه گرفتن موجب سختی و رنج برای او نشود: مانند کسی

که ضعف خیلی زیاد می‌گیرد.

مسأله ۳۳۲: اگر از گفتار پزشک موجب گمان به ضرر یا ترس از

ضرر شود، واجب است که روزه‌اش را بخورد.

مسأله ۳۳۳: اگر مریض قبل از زوال سالم شود و چیزی را که روزه را

باطل می‌کند انجام نداده باشد، پس بنا بر احتیاط واجب باید نیت روزه

کند و این روزه را تمام کند و این روز را هم قضا کند.

۸. بلوغ: قبل از بلوغ، روزه واجب نمی‌شود، اگرچه بچه ممیز

باشد. بله، روزه او صحیح است مانند سایر عبادات دیگری

که انجام می‌دهد.

جاهایی که می‌تواند روزه نگیرد

برای چند دسته از افراد، روزه خوردن مجاز است:

پیرمردان و پیرزنان: اگر روزه گرفتن برای آنها معذور یا سخت باشد،

بر آنها برای هر روز فدیة واجب است که بنا بر احتیاط واجب، یک مد

است. بهتر است که این فدیة از گندم باشد و بنا بر احتیاط مستحب، دو

مد پردازند. قضا بر آنها واجب نیست.

زن باردار: اگر حملش نزدیک است و روزه گرفتن برای مادر یا جنین

ضرر دارد، می‌تواند روزه نگیرد.

زن شیرده: اگر شیرش کم است و روزه به زن یا بچه ضرر می‌رساند، مجاز به افطار است. در این حالت، قضا بر او واجب است و علاوه بر قضا، فدیة هم واجب است هرگاه روزه به جنین یا بچه ضرر داشته باشد. در این موارد، سیر کردن کفایت از مد نمی‌کند و در همه موارد فرقی نیست.

ثبوت هلال

هلال به چند راه ثابت می‌شود:

۱. دیدن ماه: علمی که حاصل از دیدن ماه است و این مشاهده برای شخصی که ماه را دیده ثابت می‌کند، اما برای دیگری ثابت نمی‌شود.
۲. اگر دیدن ماه نزد مرجع تقلید شخص ثابت شود.
۳. شهادت دو نفر عادل: اگر دو نفر عادل به دیدن ماه شهادت دهند، هلال ثابت می‌شود.
۴. گذشت سی روز از ماه سابق: به این معنا که اگر ماه قبل شعبان باشد، هلال ماه رمضان ثابت می‌شود و اگر ماه قبل رمضان باشد، هلال ماه شوال ثابت می‌شود.

مسأله ۳۳۴: در هر شهری از شهرهای اسلامی، اگر ماه دیده شود، این مشاهده کافی است به شرط اینکه ثابت شود که آن شهر در وقت نماز با شهرهای دیگر مشترک است. این موضوع صحیح است، حتی اگر در شهر دیگر هلال قابلیت دیده شدن نداشته باشد و همچنین با چشم‌پوشی از اشتراک و اختلاف در افق و اینکه آن شهر در شرق یا غرب شهر دیگر باشد.

اما اگر شهری در نماز مشترک نباشد، دیدن هلال فقط برای آن شهر ثابت می‌شود و همچنین برای شهرهایی که با آن هم‌افق هستند. در غیر این صورت، هلال ثابت نمی‌شود مگر اینکه به حکم حاکم شرعی باشد که در این صورت هلال ثابت می‌شود.

احکام قضاء روزه ماه رمضان

مسأله ۳۳۵: هرگاه چند روز از یک ماه قضا شود، در قضا آن واجب نیست که تعیین کند و همچنین ترتیب بین روزها هم واجب نیست.

مسأله ۳۳۶: اگر به خاطر بیماری روزه ماه رمضان را نگیرد و این بیماری تا رمضان بعدی ادامه پیدا کند، باید برای هر روز یک مد صدقه بدهد که معادل سه چهارم کیلو است و قضا واجب نیست.

مسأله ۳۳۷: اگر به طور عمد روزه ماه رمضان را بخورد، چه بخشی از

ماه یا همه ماه را، و قضا آن را تا رمضان بعدی به تأخیر اندازد، هم فدیة و هم کفاره واجب است.

مسأله ۳۳۸: جایز است که فدیة چند روز از یک ماه یا چند ماه را به یک شخص بپردازد.

مسأله ۳۳۹: در روزه مستحبی، هر وقت که خواست می‌تواند افطار کند، اما در قضا روزه ماه رمضان، خودش بعد از زوال نمی‌تواند روزه‌اش را باطل کند و اگر باطل کرد، کفاره بر او واجب می‌شود. اما قبل از زوال می‌تواند روزه‌اش را باطل کند.

مسأله ۳۴۰: در روزه دو ماه پشت سر هم، کفاره جمع و کفاره تخییر تتابع واجب است. برای حصول تتابع، کافی است که ماه اول و یک روز از ماه دوم را پشت سر هم بگیرد، مشروط بر اینکه عذری که نزد عرف مورد قبول است داشته باشد.

مسأله ۳۴۱: هرگاه دو ماه پشت سر هم روزه بر او واجب باشد، جایز نیست که روزه را در زمانی شروع کند که در بین آن، روزی که روزه‌اش حرام است واقع شود، مانند یکی از دو عید فطر و قربان، یا روزی که افطار آن واجب می‌شود، مانند اینکه نذر معین کرده باشد که در فلان روز به سفر زیارتی برود.

فروع دیگر

مسأله ۳۴۲: روزه از مستحبات مؤکد است و در روایت آمده که روزه سیر در برابر آتش است و زکات بدن به شمار می آید. با روزه، بنده به بهشت وارد می شود و روزه دار عبادت می کند. نفس و سکوت او تسبیح است و اعمالش مورد قبول قرار می گیرد و دعاهایش مستجاب است. بوی دهان او نزد خداوند نیکوتر از بوی مشک است و ملائکه برای او دعا می کنند تا افطار کند. برای روزه دار دو خوشحالی وجود دارد: یکی هنگام افطار و دیگری هنگامی که خدا را ملاقات می کند.

مسأله ۳۴۳: روزه در دو عید حرام است: روزه عید فطر که اول شوال است و روزه عید قربان که دهم ذی حجه در هر سال است.

مسأله ۳۴۴: بنا بر احتیاط مستحب، زن بدون اجازه شوهر روزه مستحبی نگیرد، هر چند که این کار جایز است به شرطی که ممانعتی از حق شوهر نداشته باشد. همچنین، بهتر است احتیاط را ترک نکند و روزه مستحبی را ترک کند هرگاه شوهرش از آن نهی کرده باشد.

کتاب اعتکاف

اعتکاف به معنای ماندن در مسجد است و بنا بر احتیاط واجب، باید به قصد انجام دادن عبادت‌هایی مانند نماز، دعا و غیره باشد یا برای اینکه وظیفه شرعی معینی که اعتکاف نامیده می‌شود، انجام گیرد. اعتکاف در هر زمانی که روزه گرفتن در آن صحیح است، صحیح است و فضیلت‌ترین آن در ماه رمضان و به‌ویژه در دهه آخر آن است. مسأله ۳۴۵: در صحت اعتکاف، علاوه بر عقل و ایمان، چند شرط وجود دارد:

۱. قصد قربت: همان‌طور که در سایر عبادات شرط است، در اعتکاف نیز قصد قربت لازم است.
۲. روزه گرفتن: اعتکاف بدون روزه صحیح نیست. بنابراین، اگر مکلف از کسانی باشد که به دلیل سفر یا دلایل دیگر، روزه گرفتن برای او صحیح نیست، اعتکاف او نیز صحیح نخواهد بود.
۳. مدت اعتکاف: اعتکاف باید کمتر از سه روز نباشد، اما اگر بیشتر باشد، صحیح است.
۴. محل اعتکاف: اعتکاف باید در مسجد جامع شهر انجام شود.

۵. اجازه: مکلف باید اجازه کسی که اجازه‌اش معتبر است را داشته باشد.

۶. مدت ماندن: در مسجدی که در آن می‌ماند، باید به مدت معین شرعی (سه روز) بماند.

احکام اعتکاف

کسی که اعتکاف می‌کند، باید برخی امور را ترک کند:

۱. جماع کردن با زن: اعتکاف‌کننده باید از جماع با همسر خود پرهیز کند.

۲. استمناء: بنا بر احتیاط واجب، استمناء نیز باید ترک شود.

۳. بو کردن عطر و ریحان: بو کردن عطر و ریحان به قصد لذت بردن ممنوع است.

۴. خرید و فروش: خرید و فروش به طور کلی ممنوع است و بنا بر احتیاط مستحب، باید از هر نوع تجارت که مستلزم خروج از مسجد نباشد، دوری کند. در غیر این صورت، اگر خروج از مسجد لازم باشد، حرام است.

۵. جدل کردن: جدل کردن در امور دینی یا دنیوی به قصد پیروزی بر طرف مقابل یا اظهار فضیلت نیز ممنوع است.

مسأله ۳۴۶: چیزهایی که در اعتکاف حرام شده و بیان شد، اعتکاف را باطل می‌کند و فرقی ندارد که این امور در شب انجام شود یا روز.

مسأله ۳۴۷: اگر اعتکاف واجب را با نزدیکی کردن با زن باطل کند، هرچند در شب باشد، کفاره واجب می‌شود. اما اگر به غیر از جماع، اعتکاف را باطل کند، کفاره واجب نیست. هرچند بنا بر احتیاط مستحب، کفاره بر او است و بنا بر احتیاط واجب، کفاره باطل کردن اعتکاف، کفاره ظهار است.

کتاب خمس

خمس از واجبات مالی مهمی است که با آن کیان دین اسلام و به‌ویژه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام حفظ می‌شود. در طول قرن‌ها، خمس به عنوان یک فریضه الهی، نقش اساسی در حفظ عقیده و ایمان مؤمنین ایفا کرده است. شارع مقدس با تأکید بر پرداخت خمس، به دنبال این است که مؤمنان در برابر سیاست‌های حکومت‌های حاکم، به‌ویژه حکومت‌های جور، ذوب نشوند و تابع تصمیمات آن‌ها نگردند. این فریضه به مؤمنان کمک می‌کند تا از سلطه و فشارهای اقتصادی و اجتماعی محافظت شوند و استقلال فکری و مالی خود را حفظ کنند.

موارد وجوب خمس

خمس بر چند امر واجب می‌شود:

اول غنائم منقول: این موارد شامل غنائمی است که از کفار در جنگ‌هایی که جنگیدن با آن‌ها جایز است، به دست می‌آید. جنگ باید با اجازه امام علیه‌السلام یا نائب جامع شرایط او باشد.

دوم معدن: شامل مواد معدنی مانند طلا، نقره، سرب، مس، عقیق، فیروزه، یاقوت، سنگ سرمه، سنگ نمک، قیر، گوگرد و امثال آن‌ها می‌شود. این موارد باید به‌گونه‌ای باشد که امکان مالکیت شخصی بر

آن‌ها وجود داشته باشد. اگر برخی از معادن به عنوان ثروت ملی محسوب شوند، دیگر ملک مردم است و نمی‌توان آن‌ها را تملک کرد. مهم این است که اسم معدن بر آن‌ها صدق کند، خواه مایع باشند یا جامد، خواه در سطح زمین باشند یا در عمق آن، و خواه از زمینی که ملک شخص است یا از زمین مباح. بنابر احتیاط واجب، سنگ گچ و آهک نیز به معدن ملحق می‌شوند، حتی اگر قبل از پختن آن‌ها باشد. همچنین، سنگ آسیاب، گل سرشور و موارد مشابه نیز در صورتی که صدق اسم زمین بر آن‌ها کند و خصوصیتی داشته باشند که بتوان از آن‌ها استفاده کرد، به معدن ملحق می‌شوند.

سوم گنج: این مورد به مالی اطلاق می‌شود که در جایی پنهان شده باشد، مانند زمین، دیوار یا غیر آن. گنج برای کسی است که آن را پیدا کرده و باید خمس آن را پردازد، مگر اینکه بداند که متعلق به مسلمانی است. در این صورت، واجب است آن را به مالک آن برگرداند، به این شرط که از او یا ورثه‌اش جستجو کند. اگر مالک یا ورثه او پیدا نشوند، امام علیه السلام یا وکیل خاص یا عام او وارث آن خواهد بود.

چهارم غوص: غوص به معنای آن چیزی است که با فرو رفتن در

دریا بیرون می آورد، مانند جواهراتی چون مروارید و امثال آنها که خلقت آنها از حیوان نیست.

پنجم زمینی که کافر ذمی از مسلمانی می خرد: بنابر احتیاط واجب، باید خمس آن پرداخت شود. این حکم شامل هر نوع زمینی می شود، خواه تنها زمین باشد یا زمین کشاورزی، زمین خانه و غیره، به شرط آنکه ملک مسلمان باشد.

ششم مال حلال مخلوط به حرام: این مورد به مالی اطلاق می شود که حلال و حرام با هم مخلوط شده اند به گونه ای که قابل جداسازی نیست و مقدار آن نیز مشخص نیست و صاحبان آن شناخته نمی شوند. در این صورت، با بیرون کردن خمس آن و دادن به حاکم شرع، این مال حلال می شود. بنابر احتیاط مستحب، نیت باید شامل هر دو عنوان (رد مظالم و خمس) باشد تا به مستحق واقعی آن صرف شود.

اگر مقدار این مال مشخص باشد اما مالک آن شناخته نشود، باید از طرف او صدقه داده شود، خواه این حرام به اندازه خمس باشد یا کمتر یا بیشتر. بنابر احتیاط واجب، باید این کار با اجازه حاکم شرع انجام شود. حاکم شرع می تواند این مبلغ را قسط بندی کند یا بخشی از آن را ببخشد اگر مصلحتی در این کار باشد.

اگر مالک شناخته شود اما مقدار آن مشخص نباشد، باید با هم مصالحه کنند. اگر مالک به مصالحه راضی نشود، می‌تواند مقدار کمتری که یقین دارد را پرداخت کند و بنابر احتیاط مستحب، مقدار بیشتری که احتمال می‌دهد را نیز پرداخت کند. همچنین، در این مورد باید به حاکم شرع مراجعه شود تا دعوا ختم گردد.

اگر مالک و مقدار مال مشخص باشد، واجب است که به او پرداخت شود. معین کردن صاحب مال و اموالی که در موارد مجهول است، به قرعه و مصالحه انجام می‌شود.

مسأله ۳۴۸: اگر فرد بداند که مالک در عده‌ای است که محصور نیست، باید از طرف او صدقه بدهد و بنابر احتیاط واجب، این کار باید با اجازه حاکم شرع انجام شود.

مسأله ۳۴۹: هرگاه مالی را با رد مظالم یا صدقه دادن به فقیر پرداخت کرد و سپس مالک آن پیدا شد، اگر این عمل با اجازه حاکم شرع انجام شده باشد، فرد ضامن نیست. اما اگر بدون اجازه حاکم شرع این کار انجام شده باشد، بنابر احتیاط باید مالک را راضی کند، و همچنین بنابر احتیاط واجب، مالک باید آن را ببخشد.

مسأله ۳۵۰: هر مال حلالی که مخلوط به حرام است، اگر مورد تعلق

خمس قرار گیرد، باید دو مرتبه خمس آن را پرداخت کند:

اول: خمس حلال کردن مالی که مخلوط به حرام است.

دوم: خمس اموالش را بپردازد.

مسأله ۳۵۱: اگر قبل از پرداخت خمس مال حلال مخلوط به حرام، در آن تصرف کرد و آن مال از بین رفت، خمس آن ساقط نمی‌شود و بر ذمه‌اش باقی می‌ماند تا به مستحق آن بپردازد. همچنین، در مورد مال مجهول‌المالک، اگر آن را تلف کند، بر ذمه‌اش خواهد بود. اگر مقدار آن را بداند، باید آن را پرداخت کند و اگر مقدار آن را نداشته باشد، باید مقدار کمتری که احتمال می‌دهد را پرداخت کند و بنابر احتیاط مستحب، مقدار بیشتری که احتمال می‌دهد را نیز پرداخت کند. هفتم مازاد بر خرجی سال: هرچه که از خرجی سال فرد زیاد بیاید، خمس بر آن تعلق می‌گیرد. این شامل هر چیزی است که فرد برای خود و خانواده‌اش از سود کار، کشاورزی، تجارت، اجاره و حیازت چیزهای مباح به دست می‌آورد.

بنابر احتیاط واجب، خمس به هر سودی که فرد مالک آن می‌شود، تعلق می‌گیرد، مانند بخشش، هدیه، جایزه، مالی که به وصیت به او رسیده، سود وقف خاص و عام، و میراثی که توقع نداشته است، و

همچنین عوض طلاق خلع. این موارد مشروط به آن است که ملکیت به قبض آن‌ها حاصل شود.

اما در مورد وجوب خمس در ارثی که فرد توقع دارد، مانند ارث طبقه اول، مهریه زن، دیه عضو و ارش جنایت، تردید وجود دارد. این تردید به این دلیل است که در عنوان غنیمت و فائده بر آن‌ها شک است، به‌ویژه در مورد دیه و ارش جنایت.

در این حالت، شک حاصل می‌شود که آیا عمومات، مانند کلام امام علیه السلام که فرمودند: “هر چیزی که مردم سود کنند، کم باشد یا زیاد”، شامل این موارد می‌شود یا نه. بنابراین، اصل براءت جاری می‌شود و خمس واجب نخواهد بود. این قول مشهور است که در موارد تردید و احتیاط می‌توان به آن رجوع کرد.

مسأله ۳۵۲: بنا بر این که در ارث خمس واجب نیست، دو شرط وجود دارد که در صورت تحقق آن‌ها، خمس واجب نمی‌شود:

شرط اول: در زمان زنده بودن مورث، متعلق خمس نباشد. به عبارت دیگر، اگر مالی متعلق به خمس باشد، باید خمس آن پرداخت شده باشد. همچنین، اگر آن مال ارث یا مهریه باشد، خمس آن واجب نیست.

شرط دوم: ارث باید از میراثی باشد که فرد توقع آن را دارد. این شامل ارث طبقه اول و ارث زن و شوهر می‌شود.

مسائلی در مشخص کردن خرجی سال

مسأله ۳۵۴: خرجی سال که از سود استثنا می‌شود و خمس در آن واجب نمی‌شود، شامل دو امر است:

امر اول: خرجی بدست آوردن سود. این شامل هر مالی است که انسان در راه بدست آوردن سود خرج می‌کند، مانند کرایه حمل و نقل، پول دلال، حسابدار، نگهبان، اجاره مغازه، مالیات و غیره. همه این‌ها از اموری هستند که از سود خارج می‌شوند و سپس فرد باید خمس بقیه را پرداخت کند.

امر دوم: خرجی زندگی. این شامل هر چیزی است که فرد در سال برای زندگی خودش و خانواده‌اش خرج می‌کند، به گونه‌ای که لیاقت آن را داشته باشد. این امر شامل صدقات، زیارت‌ها، هدایا و جوایزی که مناسب حال اوست، و هر چیزی که در مهمانی‌ها خرج می‌کند، می‌شود. اگرچه ممکن است هزینه مهمانی بیشتر از حد مناسب باشد، اما این در صورتی است که خود فرد مهمان‌ها را دعوت نکرده باشد. در مورد مقداری که مناسب حال اوست، نیازی به دعوت نکردن

نیست.

مسأله ۳۵۵: هر چیزی که انسان در بدست آوردن سود خرج می‌کند، از سود کم می‌شود و فرقی ندارد که سود در همان سال حاصل شود یا در سال بعد.

مسأله ۳۵۶: صدق مؤنه نمی‌کند مگر اینکه مال را به‌طور فعلی خرج کند، نه اینکه مالی را کنار بگذارد که بعداً آن را خرج کند. خمس زمانی واجب می‌شود که خرجی سال را کم کند، حتی اگر مالی که باقی مانده، ذخیره شده باشد تا بعداً خرج شود.

مسأله ۳۵۷: خرجی زندگی باید به‌طور متعارف و مناسب حال عرفی و اجتماعی فرد باشد. اگر فرد بیش از این مقدار خرج کند، واجب است که خمس مقدار اضافی را بپردازد. همچنین، اگر این خرجی از روی نادانی و اسراف باشد، در هر صورت خمس آن واجب است. اما اگر فرد کمتر از مقدار مناسب حال خود خرج کند، واجب است که خمس باقیمانده را بپردازد.

مسأله ۳۵۸: سال خمسی برای کسی که سال مالی ندارد، روز شروع به کار است. فرد می‌تواند از روزی که سود کرده، حساب کند. بهتر و بلکه واجب است که شخص از این ناحیه اهمال نکند و برای خود از

ابتدای زندگی کاری‌اش، سر سال قرار دهد. این سر سال می‌تواند از زمان شروع تجارت، صنعت، کشاورزی، معلمی، پزشکی یا هر کار حلال دیگری باشد. همان‌طور که گفته شد، فرد می‌تواند حساب سال خود را تا روزی که سود می‌کند یا حقوق می‌گیرد، به تأخیر بیندازد. اگر سال بر او گذشت و به مقدار مناسب حالش در زندگی خرج کرد و چیزی اضافه آمد، خمس آن واجب است، چه کم باشد و چه زیاد، خواه از قیمت باشد یا از چیزهای منقول یا غیرمنقول.

مسأله ۳۵۹: مهم این است که در عرف، صدق سال کند، به هر تقویمی که باشد، چه هجری، چه میلادی یا غیر این‌ها، یا حتی بدون تقویم، مانند عدد روزها یا هفته‌ها.

مسأله ۳۶۰: اگر کسی کاری ندارد و دیگری نفقه او را می‌دهد، مانند پدر، فرزند، یا از طریق تبرعات، خمس و زکات و مانند این‌ها زندگی می‌کند، اول سالش زمانی است که آن مال را برای اولین بار دریافت می‌کند. اما اگر سر سال خود را معین نکرده باشد، سر سالش وقتی است که اولین خمس را می‌پردازد. اگر چیزی ندارد که خمس آن را بپردازد، سر سال ندارد تا زمانی که چیزی زیاد بیاورد. در این صورت، باید خمسش را بپردازد و اگر هیچ چیز زیادی نیامد، بنا بر

احتیاط مستحب، باید روزی را نزد حاکم شرع معین کند که سر سال خود قرار دهد.

مسأله ۳۶۱: هرگاه شخصی در مسأله خمس اهمال کند، چه از باب قصور و چه تقصیر، و چندین سال اموال خود را حساب نکرده و سود کرده و اموالی را بدست آورده، مانند زمین‌ها، خانه‌ها و اثاثیه‌ای که خریداری کرده و آبادی درست کرده و حساب‌های بانکی داشته باشد، سپس متوجه شود که باید خمس اموالش از منقول و غیرمنقول را بپردازد، باید خمس همه این اموال را بپردازد. این شامل هر چیزی است که خریده، آباد کرده یا کاشته است و از خرجی سالش نیست. اما آنچه را که در مؤنه زندگی از این اموال خرج کرده، مانند خانه‌ای که در آن می‌نشیند، ماشین شخصی یا اثاث خانه، در صورتی که از سود سال خریداری شده باشد، خمس ندارد. در دو صورت، در این موارد نیز خمس واجب می‌شود:

۱. اگر مالی که برای خرید آن‌ها پرداخته، در چند سال جمع کرده باشد، باید خمس همه آنچه را جمع کرده، به جز سالی که خریداری کرده، بپردازد.
۲. اگر چیزی که خریده هنوز بیشتر از خرجی سالش است و

سال بر آن بگذرد قبل از اینکه جزء مؤنه باشد.

مسأله ۳۶۲: آنچه که در مؤنه سال قرار می‌گیرد، شامل هر چیزی است که با استفاده از آن تمام می‌شود یا با استفاده از آن تمام نمی‌شود، ولی ملکیت آن مناسب حال اجتماعی فرد باشد. به عنوان مثال، زیورآلاتی که برای همسرش می‌خرد، کتاب‌هایی که روحانی یا دانشگاهی برای خود می‌خرد، یا اشیاء و تابلوهایی که مناسب حالش است، در مؤنه قرار می‌گیرند. همچنین وسایلی که برای استفاده‌های احتمالی می‌خرد و مقدار آن مناسب حالش است، حتی اگر در حال حاضر در کارش استفاده نمی‌کند، مانند وسایل خاموش کردن آتش، فرش، و ظرف‌هایی که برای مهمانی می‌خرد و احتمال می‌دهد مهمان برای او می‌آید. همچنین، خرید ماشینی که مهمان‌هایش را جابجا کند یا بچه‌هایش را به مدرسه ببرد، یا ساختن مهمان‌سرا برای مهمان‌هایش، یا خرید وسایل خانه که مناسب حالش باشد، همه این‌ها در مؤنه قرار می‌گیرند، حتی اگر فعلاً استفاده نشوند. اما اگر بیشتر از حد اجتماعی او باشد یا احتمال می‌دهد که به آن احتیاج پیدا می‌کند، در آن صورت خمس واجب می‌شود.

مسأله ۳۶۳: هرگاه چیزی که برای خرجی سالش خریده، مانند گندم،

جو، روغن، شکر، چای و غیره، بیش از نیازش باشد، واجب است خمس آن را بپردازد. اما مؤنه‌ای که فرد به آن احتیاج دارد و عین آن باقی است، اگر فرد از آن بی‌نیاز شود، خمس آن واجب نیست، به شرطی که بی‌نیازی او بعد از سال خمسی باشد. زیرا اگرچه ممکن است مقدار آن بیشتر از مؤنه سالش باشد، اما از سود سالش نیست. به عنوان مثال، زیورآلات زنان که در پیری به آن نیازی ندارند یا لباس‌هایی که اکنون مناسب حال شخص نیست.

اما اگر فرد در خلال سال خمسی از این موارد بی‌نیاز شود و این اقلام مناسب استفاده در سال‌های آینده باشند، مانند لباس‌های تابستانی و زمستانی که پس از پایان فصل، دیگر به کار نمی‌آیند، یا فرش و وسایلی که برای مهمانی‌ها در مناسبت‌های خاص استفاده می‌شود، مانند زوار امام حسین علیه السلام، در این موارد خمس واجب نیست. اما اگر از این موارد نبود، بنابر احتیاط واجب، باید خمس آن را بپردازد.

احکام منفعت کسب

مسأله ۳۶۴: هرگاه چیزی را به قصد فروش بخرد و قیمت آن در میان سال افزایش یابد، اما به دلیل غفلت یا به دلیل افزایش قیمت با هدف دیگری آن را نفروشد، سپس قیمت آن در سال به قیمت اولیه برگردد،

خمس اضافی بر او واجب نیست. اما اگر افزایش قیمت تا سر سال باقی بماند، باید خمس اضافی را بپردازد، حتی اگر آن را نفروخته باشد. همچنین، اگر بعد از سال نیز قیمت آن پایین بیاید، او باید خمس اضافی را بپردازد.

مسأله ۳۶۵: هرگاه فرد قرض خود را بپردازد، این پرداخت از مؤنه محسوب می‌شود، اگر این قرض را با خرجی سالش بپردازد چه به همین قصد گرفته و چه به قصد دیگری گرفته باشد. همچنین، چه قرضی که کرده برای سال سودی بوده یا قبل از آن قرض کرده باشد، و چه قبل از آن می‌توانسته پرداخت کند یا نمی‌توانسته. اما اگر فرد قرضش را پرداخت نکند تا سال بگذرد، واجب است که خمس را بپردازد، بدون اینکه مقداری که باید بپردازد را جدا کند، خواه هنوز مدت آن نرسیده باشد یا اینکه به دلیل گناه، پرداخت قرض خود را به تأخیر انداخته باشد.

مسأله ۳۶۶: هرگاه خمس بر شخص واجب شود و پرداخت آن را به تأخیر بیندازد، آثار زیر بر آن مترتب می‌شود:

۱. حرمت تصرف: در آن چیز تصرف کردن، از جمله خوردن، پوشیدن، سکونت در آن و غیره، حرام است.

۲. مشغولیت ذمه: ذمه اش به اجرت المثل این تصرف برای صاحبان خمس مشغول می شود.

۳. معاملات و قیمت ها: معاملاتی که بر این اجناس صورت می گیرد یا قیمت های آنها که دریافت می شود، در چهار پنجم آن نافذ است و در یک پنجم باطل. بنابراین، نمی تواند قیمت کامل آن را بگیرد و همچنین نمی تواند این جنس را به مشتری بدهد تا زمانی که به او بگوید و اطمینان حاصل کند که به زودی وظیفه شرعی خود را انجام می دهد.

۴. سود و ثمره: هرچه که این خمس افزایش یابد و ثمره دهد، سود آن برای صاحبان خمس است و برای مالک نیست.

۵. پرداخت خمس بعد از مرگ: هرگاه شخص قبل از پرداخت خمس بمیرد، بر ورثه اش واجب است که خمس مالی که از او جا مانده، همراه با دیونش بپردازند، قبل از اینکه بین آنها تقسیم کنند.

مسأله ۳۶۷: زنی که کسبی دارد، واجب است که خمس مالش را بپردازد، حتی اگر خرجی شوهرش را نیز بپردازد. همچنین، چیزهایی که شوهرش برای او خرج می کند، از منفعت کسب زن کم نمی شود.

این حکم همچنین شامل زنی می‌شود که کسبی ندارد و منافی از شوهرش یا دیگری دریافت می‌کند. بنابراین، واجب است که در پایان سال، خمس آن را بپردازد. به‌طور خلاصه، بر هر مکلفی واجب است که هر چیزی که در پایان سال از منفعت کسب و غیره زیاد می‌آید، خمس آن را بپردازد، خواه کم باشد یا زیاد، خواه کاسب باشد یا غیرکاسب.

مسأله ۳۶۸: هرگاه شخصی خمس مالش را پرداخت نکرده و آن را به دیگری بخشید، بر کسی که مال به او بخشیده شده، واجب نیست که خمس آن را بپردازد، به شرطی که کسی که مال به او بخشیده شده، سال خمسی داشته باشد و بخشنده آن را از سود سالیانه پرداخت نموده باشد. اما اگر خمس به مال تعلق گرفت و هنوز نزد مالک بود و سال بر آن گذشت، بر کسی که مال به او بخشیده شده، واجب است که خمس آن را فوراً بپردازد تا ذمه بخشنده بری شود. همچنین، اگر کسی که مال به او بخشیده شده، سال خمسی نداشته باشد، باید با سایر اموالش خمس آن را بپردازد، زیرا واجب است خمس همه اموال را بپردازد.

مسأله ۳۶۹: هرگاه کسی که سال خمسی دارد، بخواهد سر سال

خمسى خود را تغيير دهد، چه بخواهد آن را جلو بيندازد و چه بخواهد عقب بيندازد، در صورتى كه بخواهد جلو بيندازد، مى تواند حساب مالى خود را بکند و هرچه كه خمس بر او واجب شده، بپردازد و اين زمان را سر سال خود قرار دهد، بدون اينكه احتياج به حاكم شرع داشته باشد. اما اگر بخواهد سر سال خود را عقب بيندازد، بايد به حاكم شرع رجوع كند تا پرداخت را تا آن زمان تأخير بيندازد. اگر مهلت داد و هرچه كه خمس بر ذمه اش بود پرداخت كرد، به طوري كه مدتى را كه مهلت داده شامل شد، سر موعده مقرر سر سال خمس او مى شود.

مسأله ۳۷۰: بر هر مكلفى واجب است كه در پايان سال خمسى، خمس هرچه را كه از خرجى سالش زياد آمده، بپردازد. اين شامل هر چيزى است كه در خانه براى مؤنه ذخيره كرده، مانند برنج، آرد، گندم، جو، شكر، چاي، نفت، هيزم، روغن، شيرينى جات و غيره. همچنين اثاث خانه كه براى زندگى خريده و تا سر سال از آن استفاده نكرده، مانند زينت آلات، كتاب هاى كه بيشتر از نياز اجتماعى اوست، و لباس و فرشى كه بيشتر از نياز او است، نيز مشمول اين حكم مى شود.

مسأله ۳۷۱: براى مؤمنين اشكالى ندارد كه مالى را براى مضاربه از

شخصی بگیرند که خمس نمی‌دهد، یا از کسی قرض کنند که خمس نمی‌دهد. بر آن‌ها واجب نیست که خمس آن را بپردازند. این حکم در چیزهایی که در جامعه (چه کم جمعیت و چه پر جمعیت) متعارف است، جاری می‌شود. به‌طور معمول، یک گروه با هم توافق می‌کنند که هر ماه یا هر هفته پولی بدهند و همه آن را در هر ماه به یک نفر که نامش در قرعه‌کشی درآمده، بپردازند. اما اگر خمس به مالی که به او رسیده تعلق گرفته باشد، زیرا که از خرجی سالش زیاد آمده و سال خمسی بر آن گذشته، واجب است که خمس آن را بپردازد و بعد به کسی که آن را به او داده، رجوع کند و خمسی را که پرداخته از او بگیرد.

مسأله ۳۷۲: هرگاه سرپرست خانواده خمس را نمی‌پردازد یا چیزی که آورده مجهول المالک است و به‌صورت شرعی آن را نگرفته است، اگر هر کدام از اعضای خانواده که در تصرف آن استقلال دارد، می‌تواند برای خود بگیرد. اگر مضطر است که باقی بماند، واجب است به حاکم شرع رجوع کند تا تصرفات و مصرفش حلال شود. همچنین ما اجازه داده‌ایم که هرچه سرپرست خانواده در حدود نیاز متعارف خانواده خرج می‌کند، برای او حلال است و گناهی بر عهده دیگری است. اما وظیفه‌اش در هدایت، ارشاد و نصیحت او ترک نشود.

مسأله ۳۷۳: عرصه‌ای از زمین که هنوز حجم یا وسعت آن در ملک صاحب ید قرار نگرفته و بایر است و هیچ کاری روی آن انجام نشده، حتی اگر عرف آن را معتبر بدانند یا در دفترخانه اسناد ملک او ثبت شده باشد، باید خمس پولی را که در ازای آن پرداخت کرده، بپردازد، به شرطی که این پول از درآمدی نباشد که خمس آن را پرداخت کرده است. همچنین، صرف داشتن سال خمسی کافی نیست.

نتایج این مسأله عبارتند از:

۱. عدم وجوب خمس: خمس بر آن واجب نمی‌شود.
۲. عدم ارث: این عرصه ارث برده نمی‌شود.
۳. معاملات باطل: اگر آن را بفروشد یا ببخشد، این معاملات باطل است، مگر اینکه قیمت عرفی که دریافت می‌کند، توجیه فقهی داشته باشد.

کسانی که استحقاق خمس را دارند و مصرف آن

در عصر غیبت، تمامی خمس به فقیه جامع‌الشرائط پرداخت می‌شود، زیرا او نیابت عام از امام معصوم علیه‌السلام دارد و موظف است که آن را در موارد معین صرف کند. بر فقیه واجب است که احتیاجات فرزندان عبدالمطلب بن هاشم، جد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، را برآورده کند. این افراد

باید از طریق پدرشان انتساب داشته باشند. بنابر احتیاط واجب، نصف خمس باید در میان آنها صرف شود، به دلیل آنچه که در تفسیر آیه شریفه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»^۱ آمده است. در این آیه، سه سهم اول برای امام و سه سهم دوم برای این عناوین از فرزندان عبدالمطلب است.

در هر حال، فقیه آگاهتر به وظیفه‌اش است و با این روشنگری، می‌توان گفت که تقسیم خمس به دو نیمه، سهم امام عَلَيْهِ السَّلَامُ و سهم سادات، اگرچه مشهور است، اما صحیح‌تر همان است که بیان کردیم: تمامی خمس به فقیه جامع‌الشرائط پرداخت می‌شود و او کسی است که به تکالیف خود آگاه است.

مسأله ۳۷۴: جایز نیست که مالک خودش نصف خمس را به سادات هاشمی بپردازد. بر او واجب است که خمس را به حاکم شرع بپردازد یا اینکه از او برای پرداخت به سادات مستحق اجازه بگیرد. اگر حاکم شرع از او خواست، واجب است که مالک تمامی خمس را به او بپردازد.

ما به مؤمنین اجازه داده‌ایم که یک سوم هر مقداری از خمس که بر
ذمه‌شان است را به مؤمنین نیازمند، چه از سادات و چه از غیر
سادات، پرداخت کنند.

کتاب زکات

زکات یکی از ارکانی است که اسلام بر آن بنا شده و وجوب آن از ضروریات دین است. کسی که وجوب آن را انکار کند، کافر است، زیرا که موجب تکذیب رسالت می شود.

شرائط عمومی وجوب زکات چند چیز است:

اوّل: بلوغ

دوّم: عقل

سوّم: بتواند در مالش تصرف کند.

چهارم: ملکیت

مواردی که زکات آن واجب است:

مشهور این است که وجوب زکات به نه چیز تعلق می گیرد و آن سکه طلا و نقره که مانند پول نقد است و به چهارپایان سه گانه شتر و گاو و گوسفند و غلات چهارگانه گندم و جو و خرما و کشمش است. اما چیزی که از روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام استفاده می شود، زکات به بیشتر از این تعلق می گیرد. پس بنا بر احتیاط واجب، مواردی که بیان می شود، زکات آن را بپردازد:

۱- هر چیزی که مکمل و موزون است از حبوباتی که از زمین

می‌روید، مانند برنج و عدس و ماش، اما تجارت با این حبوبات داخل در فقره سوّم است.

۲- پول‌های نقد، مانند ریال و دینار و دلار و یورو، هرگاه یک سال کنار بگذارد و کاری با آن نکند.

۳- اموالی که با آن تجارت می‌کند و آن را کنار می‌گذارد که قیمت آن زیاد شود و یک سال بر آن می‌گذرد، باید زکات سودی که کرده بپردازد، اما به این شرط که برای اضافه شدن قیمت کنار گذاشته باشد. چهارپایان سه‌گانه:

و در آن چند چیز شرط است که می‌آید:

شرط اوّل: نصاب

در شتر دوازده نصاب است:

اوّل: پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است.

دوّم: ده شتر و زکات آن دو گوسفند است.

سوّم: پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم: بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم: بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است.

ششم: بیست و شش شتر و زکات آن شتری است که یک سال تمام

کرده و داخل سال دوّم شده است.

هفتم: سی و شش شتر و زکات آن شتری است که دو سال تمام کرده و داخل سال سوّم شده است.

هشتم: چهل و شش شتر و زکات آن شتری است که سه سال تمام کرده و داخل سال چهارم شده است.

نهم: شصت و یک شتر و زکات آن شتری است که چهار سال تمام کرده و داخل سال پنجم شده است.

دهم: هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتری است که دو سال تمام کرده و داخل سال سوّم شده است.

یازدهم: نود و یک شتر و زکات آن دو شتری است که سه سال تمام کرده و داخل سال چهارم شده است.

دوازدهم: صد و بیست و یک شتر و زکات آن در هر پنجاه شتر یک شتری است که سه سال تمام کرده و وارد سال چهارم شده و در هر چهل تا یک شتری است که دو سال تمام کرده و وارد سال سوّم شده است.

مسأله ۳۷۵: در گاو دو نصاب است: اوّل: سی گاو و زکات آن گوساله‌ای است که یک سال را تمام کرده است. دوّم: چهل گاو و

زکات آن گوساله‌ای است که دو سال را تمام کرده است. مسأله ۳۷۶: در گوسفند پنج نصاب است: اول: چهل رأس گوسفند و زکات آن یک گوسفند است. دوّم: صد و بیست و یک رأس گوسفند و زکات آن دو گوسفند است. سوّم: دویست و یک رأس گوسفند و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: سیصد و یک رأس گوسفند و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: چهارصد رأس گوسفند و بیشتر از آن، پس در هر صد تا یک گوسفند است. در تعداد گوسفندی که کمتر از نصاب اول است، زکاتی واجب نیست و در مقداری که بین دو نصاب است نیز زکات واجب نیست.

شرط دوّم: در طول سال چرنده باشد. صدق چرنده بودن بر چهارپایان سه‌گانه مرتبط به این است که آن‌ها را در چراگاه از صحرا و چمنزار و علفزار که از ثروت‌های طبیعی هستند، رها کنند که بچرند بدون اینکه صاحبش برای آن‌ها علفی بخرد و تهیه کند. پس اگر این‌طور بود، چرنده است و در آن زکات واجب می‌شود. اما اگر صاحبش علف برای او تهیه کند و از علفی که خریده بخورند، معلوفه است.

شرط سوّم: از آن کاری نکشند. اگرچه در بعضی از سال‌ها باشد، زکات در آن واجب نمی‌شود و این مشهور است. و صحیح این است

که این شرط معتبر نیست و اگر از آن کار بکشند، مانند بقیه است و زکات در آن واجب است. بله، اگر معلوفه باشند، زکات واجب نمی‌شود، همچنان‌که در شرط قبلی بیان شد.

شرط چهارم: یک سال بر آن بگذرد و همه شرائط را داشته باشد، بطوری که یک سال قمری کامل بر آن بگذرد.

زکات طلا و نقره و پول

بنابر احتیاط واجب، وجوب زکات به نقد معروف در زمان قدیم که دینار (طلا) و درهم (نقره) بوده، اختصاص ندارد و به هر پول رایجی مانند دینار و دلار و پوند و یورو و ریال و غیر این‌ها تعلق می‌گیرد، هرگاه یک سال کامل کنار بگذارد و با آن کاری نکند و به حد نصاب هم برسد.

مسأله ۳۷۷: در پولی که سپرده بانک است، زکات نیست و اگرچه به حد نصاب برسد و یک سال بر آن بگذرد، زیرا بعضی از شرط‌های وجوب وجود ندارد، مانند اینکه یک سال بر عین پول بگذرد و رسید آن کفایت نمی‌کند.

مسأله ۳۷۸: در زکات پول چند چیز شرط است: اول: نصاب و آن در طلا بیست دینار است و زکات آن نصف دینار است و دینار سه چهارم

منتقال صیرفی است و برابر با (۳/۴۵) گرم است. اما نقره نصابش دویست درهم است و زکات آن پنج درهم است. سپس اگر چهل درهم اضافه شد، یک درهم به زکات اضافه می‌شود و همین‌طور هر چهل درهمی که زیاد می‌شود، یک درهم باید زکات آن را پردازد. دوّم: طلا و نقره سکه‌ای باشند که مانند پول با آن معامله می‌شود. سوّم: یک سال بر آن بگذرد و در وجوب زکات پول معتبر است که در ماه دوازدهم داخل شود. در این صورت، یک سال بر آن گذشته و واجب است که زکات آن را پردازد و باید تمام شرائط عام در طول سال وجود داشته باشد.

زکات غلات

زکات غلات در هر چیزی که مکیل و موزون است از حبوبات واجب است و این برخلاف مشهور است که وجوب را به گندم و جو و خرما و کشمش اختصاص داده‌اند.

مسأله ۳۷۹: در وجوب زکات غلات دو چیز شرط است:

اوّل: به حد نصاب برسد و آن به وزن متعارف امروز تقریباً هشتصد و چهل و هفت کیلو است.

دوّم: در وقت تعلق وجوب، ملکیت آن را داشته باشد، خواه با کشت

آن باشد یا کشت را قبل از اینکه وجوب به آن تعلق بگیرد بخرد یا به ارث یا غیر این‌ها از اسباب ملکیت به او برسد.

مسأله ۳۸۰: در زکات غلات بر مالک واجب است یک دهم آن را پردازد اگر آبیاری مزارع و درختان و نخلستان با آبی که از چشمه و رودخانه است آبیاری شود و آبیاری آن‌ها متوقف بر مؤنه بیشتر نباشد، مثل اینکه آب را با پمپ و مانند این‌ها برای آبیاری بکشد یا اینکه با بارانی که از آسمان می‌آید یا آبی که در زمین است و با ریشه این آب‌ها کشیده می‌شود، چنان‌که در بعضی زمین‌ها است، آبیاری شود.

و اما اگر با پمپ و دلو یا غیر این‌ها و با وسایل جدید آبیاری شود، یک بیستم باید پردازد.

به بیان دیگر، آبیاری یا طبیعی است یا با وسایل مانند پمپ و امثال این‌ها. پس بنابر اول فرقی ندارد که با باران که از آسمان می‌آید یا با آب در زمین یا با چشمه و رودخانه آبیاری شود و در رودخانه هم فرقی نمی‌کند که طبیعی ساخته شده یا اینکه انسان آن را درست کرده. و اما اگر آبیاری به هر دو روش بطور مشترک بوده، باید زکات نصف محصول را یک دهم و زکات نصف دیگر را یک بیستم پردازد و

ضابطه در مشترک بودن این است که هرکدام به تنهایی برای محصول دادن کفایت نکند و اگرچه آبیاری به یکی از این دو در کمیت و کیفیت بیشتر از دیگری باشد.

زکات مال التجاره

منظور از مال التجاره کالاها و سایر چیزهایی است که با عقد معاوضه بین دو مال ملک او شده برای اینکه کاسبی کند و سود ببرد و شامل نقود نمی‌شود، زیرا که در زکات پول داخل است.

مسأله ۳۸۱: مقدار زکات در اموال تجارت (۲/۵٪) است و اگر شرائط آن محقق شود واجب می‌شود:

- ۱- یک سال از کالائی که به قصد کاسبی و سود بردن خریده بگذرد.
- ۲- در طول سال قصد سود بردن را داشته باشد، پس اگر از این قصد خود برگردد و نیت کند که برای احتیاجات شخصی خود در طول سال استفاده کند، زکات آن واجب نمی‌شود.
- ۳- بخواهند که آن سرمایه را به همان مقدار یا زیادتر در طول سال بخرند، لکن آن را نفروشد که گران تر بفروشد و اما اگر با ضرر می‌خواهند بخرند، زکات آن واجب نمی‌شود.
- ۴- گفته شده که به حد نصاب برسد و آن نصاب یکی از طلا و نقره

است، همچنان که گذشت، اما این به دلیل تمامی ثابت نشده و مقتضای اطلاق روایات این است که این شرط وجود ندارد، اگرچه احتیاط در این است.

گروه‌هایی که شایسته‌اند تا زکات بگیرند و اوصاف آن‌ها:

و آن‌ها هشت گروه هستند:

اوّل: فقیر

دوّم: مسکین

و هر دو کسانی هستند که خرجی سال خود و عیال خود را ندارند و مراد از عیال کسانی هستند که به طور عادی خرجشان بر او است و اختصاص به زن و بچه ندارد و شامل مهمان‌ها هم می‌شود.

سوّم: کارگزاران زکات و آن‌ها کارمندانی هستند که برای گرفتن زکات منصوب شدند که آن‌ها را بگیرند و حساب کنند و به امام علیه السلام یا نائب عام او یا به مستحق آن برسانند و کار این‌ها شبیه کار کسانی است که امروزه ارزیاب مالیات هستند.

چهارم: مؤلفه قلوب و آن‌ها مسلمانانی هستند که اعتقادشان به معارف دینی کم است و زکات به آن‌ها داده می‌شود که اسلامشان نیکو شود و در دین ثابت قدم شوند یا کفاری هستند که با دادن زکات به آن‌ها

تمایل به اسلام پیدا می‌کنند یا مسلمانان را در دفاع و جهاد علیه کفار حمایت می‌کنند.

پنجم: بندگان و آن‌ها بندگان قراردادی هستند که نمی‌توانند قرارداد مطلق یا مشروط خود را پرداخت کنند، پس زکات به آن‌ها داده می‌شود که مالی که بر عهده آن‌هاست بپردازند تا آزاد شوند یا بنده‌ای در سختی است، پس او را با زکات می‌خرند و آزاد می‌کنند. بلکه مطلق بنده را می‌توان با زکات خرید و آزاد کرد اگر مستحق زکات وجود نداشته باشد، بلکه بنا بر اظهر اگر مستحق هم وجود دارد می‌تواند با زکات بنده‌ای را بخرد و آزاد کند.

ششم: بدهکاران و آن‌ها کسانی هستند که به مردم بدهکار هستند و نمی‌توانند که بدهی خود را در وقتش بپردازند، خواه خرجی سالشان را بالفعل یا بالقوه داشته باشند یا خرجی سالشان را ندارند، اما بشرط اینکه در راه گناه بدهکار نشده باشند.

هفتم: سبیل الله و آن همه کارهای خیر است، مثل راه‌سازی و پل‌سازی و مدرسه‌سازی و مسجدسازی و آشتی دادن بین دو نفر و برطرف کردن فساد در جامعه و مانند این‌ها از کارهای عام المنفعه، بلکه عملی که موجب نزدیکی به خدا شود شامل می‌شود، خواه عام المنفعه

باشد یا خصوصی، مثل اینکه کسی را به حج بفرستد هرگاه بدون زکات نمی‌تواند به حج برود یا خانه‌ای برای عالم بسازد و مانند این‌ها.

هشتم: کسی که در راه مانده و نفقه خود را از دست داده و نمی‌تواند به شهر خود برگردد، پس به مقداری که او را به شهرش برساند به او داده می‌شود، به شرط اینکه نتواند از کسی قرض کند یا مالی که در شهرش دارد بفروشد وگرنه این شخص می‌تواند سفرش را ادامه دهد.

اوصاف مستحقان گرفتن زکات

و آن چند امر است:

اول: ایمان. پس زکات را به کافر یا سنی از سهم فقراء و غیر آن، بنابر احتیاط واجب، داده نمی‌شود مگر از سهم مؤلفه قلوب و سهم سبیل‌الله باشد اگر در این قسم درج شده باشند.

دوم: از اهل گناه نباشد. بطوری که زکات را در گناه مصرف کند یا اینکه با پرداخت زکات به او کمک بر گناه کند.

سوم: نباید از کسانی باشد که نفقه آن‌ها بر او واجب است، مانند پدر و مادر و اجداد، و اگرچه بالا روند، و اولاد، اگرچه پایین آیند، از مرد و زن باشند و زن دائم هرگاه نفقه خود را ساقط نکرده باشد و زن موقت

اگر شرط کرده که نفقه او را بپردازد.

چهارم: اگر زکات دهنده هاشمی نیست، جایز نیست به هاشمی زکات دهد، اما هاشمی می‌تواند به هر دو قسم هاشمی و غیرهاشمی زکات بدهد.

مسأله ۳۸۲: آنچه که از صدقات غیرهاشمی بر هاشمی حرام شده، زکات مال و زکات فطره است، اما صدقات مستحبی حرام نیست. بلکه صدقات واجب، مثل کفارات و رد مظالم و مجهول‌المالک و چیزی که گم شده و فدیة روزه و صدقه نذری و چیزی که وصیت شده به فقراء یا علماء داده شود و او هم یکی از آنهاست، جایز است به هاشمی داده شود، چه رسد به اینکه وقف بر فقراء و علماء شده باشد.

زکات فطره

در وجوب آن بلوغ شرط است، پس بر بچه واجب نیست و بی‌نیاز باشد. پس بر فقیر که خرجی سالتش را فعلی و بالقوه ندارد، واجب نیست و اما دیوانه هرگاه غنی باشد، پس بنا بر احتیاط واجب، ولی او باید زکات فطره‌اش را از مالش بپردازد و در اینکه شرط است بیهوش نباشد، اشکال است و بنا بر احتیاط واجب شرط نیست.

و مشهور این است که همه شرائط را در یک لحظه قبل از غروب شب

عید داشته باشد تا اینکه غروب صورت گیرد. پس اگر بعضی از شرائط قبل از غروب به یک لحظه یا همراه با غروب نداشته باشد، زکات فطره واجب نمی‌شود و مراد از غروب پنهان شدن تمام خورشید است، یعنی آخرین جزء از قرص خورشید در افق پنهان شود. و اما هرگاه شرائط زکات فطره در هنگام غروب نداشته باشد، اما بعد از غروب یا شب یا روز عید، شرائط وجوب جمع شود، بنا بر احتیاط مستحب زکات فطره را بپردازد.

مسأله ۳۸۳: مستحب است فقیر زکات فطره بپردازد و اگر فقط یک صاع دارد، آن را به یکی از عیالش صدقه دهد و او به دیگری بدهد و همینطور بین خودشان دستگردان کنند و نفر آخر به فقیر بدهد و در این وظیفه کمتر از یک صاع یا قیمت آن کفایت نمی‌کند و هرگاه در بین آن‌ها بچه یا دیوانه باشد، ولی او از طرف او بگیرد و از طرف او بپردازد و این وظیفه فقط در یک خانواده کفایت می‌کند و در بیشتر از یک خانواده کفایت نمی‌کند، اگرچه یک نفر باشد.

مسأله ۳۸۴: واجب است بر کسی که همه شرائط زکات فطره را دارد از طرف خودش و هر کسی که عیال اوست زکات فطره بپردازد، خواه نفقه آن‌ها بر او واجب است یا نفقه آن‌ها بر او واجب نیست، نزدیک یا

دور باشد، مسلمان باشد یا کافر باشد، بچه یا بزرگ باشد. بلکه اگر کسی قبل از غروب به عیال او اضافه شود، واجب است زکات فطره او را بپردازد، مانند مهمانی که قبل از هلال عید بر او وارد شود و شب عید نزد او بماند و در عرف نانخور او باشد، اگرچه هنوز چیزی نخورده باشد. اما هرگاه کسی را شب عید برای افطار دعوت کند، عیال او حساب نمی‌شود و زکات فطره او بر صاحب خانه واجب نمی‌شود.

مسأله ۳۸۵: ضابطه در جنس زکات فطره این است که هر چیزی که غذای غالب مردم است، باشد، مانند گندم و جو و خرما و کشمش و برنج و ذرت و کشک.

وقت دادن زکات فطره

وقت وجوب این زکات شب عید فطر هنگام غروب است و وقت پرداخت آن روز عید فطر از هنگام طلوع خورشید تا ظهر است. اگرچه ظاهر این است که اگر در شب عید بپردازد، کفایت می‌کند، اما بنا بر احتیاط واجب، قبل از نماز عید آن را بپردازد یا کنار بگذارد. اگر نماز عید نمی‌خواند، تا ظهر می‌تواند بپردازد یا کنار بگذارد و بنا بر احتیاط واجب، از ظهر تأخیر نیندازد. اگر زکات فطره را کنار بگذارد،

می‌تواند پرداخت آن را تأخیر بیندازد اگر تأخیر انداختن بخاطر غرض عقلانی باشد، مثل اینکه منتظر است که مستحق را پیدا کند یا تا زوال مشکل است که پیدا کند. پس اگر زکات فطره را تا ظهر عید پرداخت نکرد و کنار نگذاشت، بنابر احتیاط واجب به قصد رجاء یا ما فی الذمه یا به قصد قربت مطلق پردازد و این احتیاط در طول روز عید بلکه در طول سال و حتی در طول عمر امتداد دارد.

مسأله ۳۸۷: می‌تواند قبل از ماه رمضان فطریه را به عنوان قرض به فقیر بدهد و در وقت اداء آن زکات فطره حساب کند.

مسأله ۳۸۸: زکات فطره غیر هاشمی بر هاشمی حرام است و فطره هاشمی به هاشمی و غیر هاشمی می‌رسد و معتبر این است که کسی که مالک فطره می‌شود هاشمی باشد، خواه خانواده دارد یا خودش نانخور کسی است.

مسأله ۳۸۹: مالک می‌تواند خودش زکات فطره را به فقراء بدهد و احوط و با فضیلت تر این است که به فقیه بدهد، زیرا که فقهاء آگاه تر به جایگاه آن هستند.

مسأله ۳۹۰: مستحب است در دادن زکات فطره فامیل‌های نزدیک را مقدم کند، سپس همسایه‌ها و سزاوار است که اهل علم و دین و فضیلت را مقدم کند.

کتاب امر به معروف و نهی از منکر

شکی نیست که یکی از بزرگترین واجبات دینی، امر به معروف و نهی از منکر است، به حسب آنچه که در قرآن کریم و سنت شریفه رسیده است. خداوند تعالی فرموده است: (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)^۱

«و باید از بین شما کسانی باشند که به خوبی دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و ایشان رستگارند.»

و باز خداوند فرموده است: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)^۲

«شما بهترین امت هستید که برای مردم خروج می‌کنید به اینکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.»

این آیات و بسیاری دیگر از آیات قرآن بر اهمیت و جایگاه ویژه این فریضه تاکید دارند. روایات نیز به چند صد روایت می‌رسد که این فریضه را به عنوان هدف دین و قوام شریعت، متعالی‌ترین واجبات و باشرافت‌ترین آنها توصیف کرده‌اند و بر این نکته تاکید دارند که در آن

۱ - آل عمران آیه ۱۰۴

۲ - آل عمران آیه ۱۱۰

مصلحت مردم نهفته است و می‌تواند از فساد و انحراف جلوگیری کند. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «همانا امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران و روش نیکان است. این واجب بزرگی است که واجبات دیگر به آن اقامه می‌شود و راه‌ها را ایمن و کسب‌ها را حلال می‌کند و ظالم کنار زده می‌شود و زمین آباد می‌شود و دشمنان نابود می‌شوند و حکومت به راه راست می‌آید.»

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: «کارهای نیک همه‌اش و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چیزی نیست مگر قطره‌ای در برابر دریا. همانا امر به معروف و نهی از منکر مرگ را نزدیک نمی‌کند و از روزی نیز کم نمی‌کند و بافضیلت‌ترین آن کلمه عدل نزد پیشوای ستمگر است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امت من از خیر بی‌بهره نمی‌شوند تا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر کنند و در نیکی‌ها به هم کمک کنند. پس هرگاه این را انجام ندهند، برکت‌ها از آنها گرفته می‌شود و بعضی از آنها بر بعض دیگر مسلط می‌شوند و هیچ‌کس در زمین و آسمان یاری‌گر آنها نیست.»

این احادیث و آیات نشان‌دهنده اهمیت و ضرورت این فریضه در

زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان است و بر لزوم تلاش برای تحقق آن در جامعه تاکید می‌کند.

ملاحظه

مسائل این باب را بنابر روش فقه فردی نوشتیم که در بین گذشتگان نیک ما جاری بوده است. اما بر اساس روش فقه اجتماعی، کتابی به نام (الأسس العامه للفقہ (الاجتماعی)) نوشتیم. لذا بعضی از مسائل آن را در این کتاب اضافه کردیم، اما تمام بحث مفصل آن در دو جلد از مجموع (فقه‌الخلاف) موجود است و خداوند هدایتگر به راه راست است.

مسأله ۳۹۱: امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی است، یعنی بر همه امت واجب است، اما بر هر فردی به طور خاص واجب نیست. پس اگر بعضی که در آن کفایت است به آن قیام کنند، خواه یک نفر باشد یا چند نفر، از دیگران ساقط می‌شود. اما اگر به مقدار کافی قیام نکنند، به این معنا که هیچ‌کس قیام نکند یا کسانی که برای این کار قیام کردند کفایت نکند، همه کسانی که قیام نکردند گناهکارند و مستحق عذاب هستند.

مسأله ۳۹۲: واجب است مقدمات امر به معروف و نهی از منکر را

ایجاد کنند و آن اموری است:

اول: احکام شرعی ضروری در زندگی را یاد بگیرد تا معروف و منکر خود و دیگری را بشناسد.

دوم: باید مجتهد مطلق که تقلید از او جایز است، بوجود بیاید. این امر به این معناست که جماعتی که کافی باشد، علوم دینی را یاد بگیرند و بعضی از آنها به این درجه رفیع برسند. بر هر مجتمعی جایز نیست که در این کار اهمال کند، به طوری که در آینده مجتهدین همگی از بین بروند و نتوانند جای آنها را با مجتهدان دیگر پر کنند.

سوم: وجود قاضی شرعی جامع الشرائط که بتواند دعوای مردم را حل و فصل نماید. این امر نیز به یاد گرفتن علوم دینی حاصل می‌شود، چنانکه بیان کردیم. و اهمال در این کار جایز نیست، به طوری که همه کارها به قضاوت دنیوی برگردد.

شرائط این واجب الهی

در وجوب امر به معروف و نهی از منکر، اموری شرط است:

اول: شناخت معروف و منکر، هرچند این شناخت به طور اجمالی باشد.

دوم: احتمال تأثیر امر به معروف و نهی از منکر را بدهد.

سوم: بدانند که حکم امر به معروف و نهی از منکر در حق او قطعی است.

چهارم: مشهور در فقه این است که در امر به معروف و نهی از منکر شرط است که فاعل بر ترک معروف و انجام دادن منکر اصرار داشته باشد. اما این شرط در نهایت صحیح نیست، بلکه به مجرد دیدن اقدام بر فعل منکر یا ترک معروف از طرف فاعل، با اینکه شرایط دیگر هم وجود داشته باشد، امر به معروف و نهی از منکر واجب می‌شود.

پنجم: از امر به معروف و نهی از منکر نباید به جان، آبرو یا مال آمر به معروف یا بر دیگری از مؤمنین، بلکه مسلمین ضرری برسد.

مسأله ۳۹۳: وجوب امر به معروف و نهی از منکر به گروهی از مردم اختصاص ندارد. بلکه هرگاه شرایط آن تحقق یابد، بر علماء و غیر علماء، عدول مؤمنین و فساق، بر حاکم و مردم، بر اغنیاء و فقراء و غیر این‌ها واجب می‌شود. همچنین مأموران امر به معروف و نهی از منکر اختصاص به گروهی از مردم ندارند و این وجوب بر هر مکلفی که آمر به معروف یا مأمور باشد، با اجتماع شرایط واجب می‌شود.

مراتب این واجب الهی

امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد:

مرتبه اول: پائین‌ترین مرتبه و کمترین ایمان است و آن انکار به قلب است، یعنی از کار او نفرت و کراهت داشته باشد زیرا که عصیان خداوند نموده است.

مرتبه دوم: با کاری اظهار ناراحتی کند، مانند اینکه از کار فاعل عصبانی شود، از او رو برگرداند، جلو او را بگیرد، با او صحبت نکند، مکانی که در آنجاست ترک کند، کارش را رها کند، یا اگر شریک اقتصادی او است، ترک کند. مهم این است که کاری کند که اظهار ناراحتی از کار او کند.

مرتبه سوم: با زبان انکار کند، به اینکه اول حکم شرعی را برای او بیان کند و اگر همین مقدار در باز داشتن او از گناه کفایت کرد، بیشتر از این واجب نیست. وگرنه باید او را نصیحت کند و موعظه نماید به اینکه عذاب خداوند برای گناهکاران و ثوابش برای اطاعت‌کننده‌ها را به او تذکر دهد.

مرتبه چهارم: انکار با دست است، به اینکه او را طوری بزند که دست از گناه بردارد، اگر امکان دارد و احتمال تأثیر آن را می‌دهد، خواه

وسیله‌ای در دست بگیرد یا نه.

مرتبه پنجم: خونش را بریزد، به زخمی کردن یا کشتن، هرگاه مراتب سابق برای بازداشتن فاعل کفایت نکند. این از احکام اجتماعی است که باید از فقیه جامع‌الشرائط برای رهبری اجتماع اجازه گرفت. مرتبه ششم: حرکت عمومی به اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات و سرپیچی مدنی و هرچه که مستلزم تعرض به جان و مال و خانواده باشد، هنگامی که آن واجب این‌ها را طلب می‌کند و تشخیص آن به دست فقیهی است که اهلیت رهبری جامعه را دارد.

مسأله ۳۹۴: وجوب امر به معروف و نهی از منکر در حق مکلف به نسبت به خانواده‌اش تأکید بیشتری دارد، بلکه مأمور به آن است، به عنوان تفصیلی که در صریح قرآن کریم آمده است: (قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ).

مسأله ۳۹۵: هرگاه یکی از خانواده‌اش را امر یا نهی کند و او دست از کارش بر نداشت و این را تکرار کرد و در او اثر نگذاشت، تکلیف او ساقط شده به شرط اینکه به نیکویی مراتب انکار را عمل کرده باشد. بعد از این واجب نیست که خانواده را ترک کند یا به مکان دیگری نقل مکان کند یا فاعل را از خود دور کند و مانند این‌ها تا وقتی که

مصلحت ثانوی مهمی اقتضاء این‌ها را نداشته باشد. اولی از مردم در سکوت کردن بعد از تکرار امر به معروف و نهی از منکر، زن اوست. وقتی دید شوهرش گناه می‌کند و دست بر نمی‌دارد، پس برای زن جایز نیست که او را از حقوق واجبش منع کند یا بدون اجازه او از خانه بیرون رود، بلکه بماند. حدیث (جهاد زن خوب شوهرداری کردن است) شامل او می‌شود و کار شوهر او بدتر از فرعون نیست که در قرآن کریم بیان شده و در حالی که زنش بر ظلم‌های او صبر کرد، تا اینکه از چهار زن پاک در عالم شد و گفت: (خدایا برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بساز و مرا از فرعون و کارش نجات بده). و این نجات یعنی نجات معنوی یا آخرتی است و نجات دنیایی نیست، وگرنه در زمره مجاهدین شمرده نمی‌شد.

مسأله ۳۹۶: اگر امر و نهی متوقف بر این باشد که عده‌ای در جامعه به آن قیام کنند، با وجود شرایط واجب است یا واجب می‌شود که همگی با هم به طور مشترک انجام دهند.

مسأله ۳۹۷: اگر بداند یا احتمال دهد که امر یا نهی را تکرار کند و اثر می‌گذارد، واجب است تکرار کند.

مسأله ۳۹۸: اگر مسأله‌ای مورد اختلاف بین دو شخص باشد، یا از

روی اجتهاد یا از روی تقلید و مکلف احتمال بدهد که نظر فاعل مخالف با اوست و کاری که او می‌کند نزد او جایز است، واجب نیست او را نهی کند.

مسأله ۳۹۹: اگر احتمال بدهد که فاعل با موعظه و زبان خوش دست از کارش بر می‌دارد، همین متعین است و نمی‌تواند به مراتب بعدی عمل کند. اگر احتمال بدهد که تأثیر نمی‌گذارد، مراتب زیادتر واجب می‌شود و واجب است بر آسان‌ترین اگر ممکن است بسنده کند و جایز نیست به غیر آن عمل کند، خصوصاً هرگاه موجب بی‌احترامی به فاعل شود.

مسأله ۴۰۰: اگر این وظیفه متوقف بر درشت‌گویی و سخت‌گرفتن و تهدید به مخالف است، جایز است بلکه واجب است به شرط اینکه در آن دروغ و فحش و بی‌حرمتی نباشد.

مسأله ۴۰۱: اگر احتمال بدهد که اگر بین بعضی درجات اول و دوم را جمع کند تأثیر می‌گذارد و دست از گناه بر می‌دارد، یا جمع بین هر یک از دو مرتبه باشد یا اینکه جمع بین مراتب باشد، واجب است اگر امکان دارد این کار را بکند.

احکام خرید و فروش

تجارت گسترده‌ترین اسباب روزی و برکت است و در روایات بسیاری وارد شده که نه دهم از روزی در تجارت است. از امام صادق علیه السلام رسیده که به بعضی از اصحابش که از بازار کنار گرفته بودند فرمود: «به بزرگیت برگرد» و در خبر دیگری امام صادق علیه السلام فرمود: «تجارت عقل را زیاد می‌کند و ترک تجارت عقل را کم می‌کند». پیامبر صلی الله علیه و آله خودشان تجارت می‌کردند و ائمه علیهم السلام با اموالشان تجارت می‌کردند تا خداوند تعالی ایشان علیهم السلام را ببیند که برای روزیشان زحمت می‌کشند و اگرچه نیازی به سود تجارت نداشتند.

مسأله ۴۰۲: سزاوار است که مکلف احکام تجارتی که روزانه انجام می‌دهد یاد بگیرد و واجب است مسائلی که با ندانستن آنها در خلاف شرع می‌افتد یاد بگیرد. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کسی که می‌خواهد تجارت کند، در دینش پژوهش کند تا با این کار آنچه را که بر او حلال است از آنچه که بر او حرام شده تشخیص دهد و کسی که در دینش پژوهش نکند و تجارت کند، مبتلا به شبهات می‌شود». در تجارت چهار چیز مستحب است:

اول: برای همه مسلمان‌ها قیمتش مساوی باشد مگر به خاطر اولویتی.
دوم: در قیمت آسان بگیرد تا وقتی که به غبن نرسد.
سوم: چیزی را که می‌فروشد سنگین‌تر و چیزی که می‌گیرد کمتر بگیرد.

چهارم: هرگاه مشتری خواست معامله را باطل کند، قبول نماید.
مسأله ۴۰۳: هرگاه در صحت معامله‌ای و فساد آن به دلیل ندانستن حکم آن شک کرد، جایز نیست که هیچ‌کدام از آثار صحت و فساد را جاری کند. چیزی را که از صاحبش گرفته، جایز نیست در آن تصرف کند و چیزی را هم که داده، نیز تصرف در آن جایز نیست. بلکه بر او متعین است که یا مسأله را یاد بگیرد و یا احتیاط کند، اگرچه به صلح و مانند آن باشد. بله، اگر احراز کند که آن طرف در مالی که گرفته رضایت کامل دارد، می‌تواند تصرف کند، حتی اگر معامله هم فاسد باشد.

مسأله ۴۰۴: بر مکلف واجب است که کاسبی کند تا اینکه روزی کسی که نفقه‌اش بر او واجب است، مانند زوجه و فرزندان، به دست آورد، هرگاه نفقه آن‌ها را ندارد. کاسبی کردن برای کارهای مستحبی نیز مستحب است، مانند توسعه برای خانواده و کمک به فقرا.

٢٤٩ سبل السلام:

معاملات مکروه

مسأله ۴۰۵: در معاملات چند چیز مکروه است:

۱. فروش زمین و خانه مگر اینکه با قیمت آن زمین یا خانه دیگری بخرد.
۲. گوشت فروشی.
۳. کفن فروشی.
۴. معامله با کسانی که نه دین دارند و نه اخلاق.
۵. بین الطلوعین معامله کردن.
۶. تجارت با غذای مردم، یعنی گندم و جو و مانند این‌ها.
۷. داخل شدن در تجارت دیگری به اینکه داخل در معامله دیگری بشود که مسلمان دیگری قیمت آن را بیان کرده است.
۸. قسم خوردن در معامله هرگاه راست باشد وگرنه حرام است.

معاملات حرام

مسأله ۴۰۶: معاملات حرام شش تا است:

۱. خرید و فروش مسکرات مایع و سگ (غیر از سگ شکاری) و خوک و مردار. غیر از این چهار تا از چیزهایی که عین آن نجس است، خرید و فروش آن جایز است هرگاه یک منفعت

حلالی داشته باشد، مانند عذره که برای کود باشد و اگرچه احتیاط آن است که ترک کند. بله، می تواند پولی بگیرد برای اینکه دست از آن بردارد.

۲. فروش مال غصبی.

۳. فروش چیزی که مالیت ندارد، مانند درندگان بنابر مشهور، اما به نظر ما جایز است هرگاه یک منفعت حلالی که مقصود است داشته باشد.

۴. فروش چیزی که منفعتش انحصار در حرام دارد، مانند آلات قمار و لهو.

۵. معامله ربائی.

۶. معامله ای که در آن غش باشد و آن دو نوع است: اول:

مخلوط کردن جنس خوب یا چیز دیگری بدون اینکه بگویند،

مانند مخلوط کردن روغن حیوانی با روغن شحم. دوم:

جنسی را که می خواهد بفروشد، صفاتی را برای آن نمایان

کند که ندارد، مانند اینکه آب به سبزیجات بیاشد که نشان

دهد تازه است. در حدیثی از پیامبر ﷺ آمده است: «از ما

نیست کسی که مسلمانی را فریب دهد یا ضرری به او برساند

یا او را اذیت کند». و در حدیث دیگری فرمود: «کسی که برادر مسلمانش را فریب دهد، خداوند برکت روزیش را می‌گیرد و زندگی را بر او سخت می‌کند و به خودش واگذار می‌کند».

مسأله ۴۰۷: فروش چیزی که نجس شده و قابلیت برای پاک شدن را دارد، مانند فرش، اشکالی ندارد و همچنین چیزی که قابلیت پاک شدن ندارد، اما استفاده متعارف از آن متوقف بر پاک بودن نیست، مانند نفت. اما اگر استفاده متعارف از آن متوقف بر پاک بودن است، فروش آن جایز است هرگاه قصد داشته باشد که منفعت حلالی که مورد اعتناء عقلاء است از آن ببرد.

مسأله ۴۰۸: واجب است بر فروشنده که به مشتری نجاست کالایی که می‌فروشد خبر دهد، هرگاه خبر ندادنش موجب فریب خوردن و رنجش مشتری شود. چنانکه اگر آب متنجس را بفروشد که با آن وضو بگیرد. احتیاط این است که مطلقاً خبر دهد مگر اینکه خبر دادن موجب شود که مشتری او را مسخره کند زیرا اصلاً مبالاتی به دین و مانند این‌ها ندارد.

مسأله ۴۰۹: جایز نیست که گوشت حیوانی که به طور غیر شرعی ذبح

شده را بفروشد و همچنین پوستش و سایر اجزایش را که روح در آن بوده، در حکم مردار است.

مسأله ۴۱۰: جایز است فروش پوست و گوشت و پیه و مشتقات آن هرگاه احتمال دهد که از حیوان تزکیه شده گرفته شده و اگرچه خوردن آن جایز نیست تا وقتی که تذکیه بودن آن را احراز نکرده باشد. و بنا بر احتیاط واجب، اگر ذبح شرعی بودن آن را احراز نکرده، باید به مشتری این شرط را بگوید و استثنائی که در (مسأله ۴۰۸) بیان شده است. ذبح شرعی بودن گوشت و مانند آن احراز می‌شود اگر یکی از نشانه‌هایی که می‌آید داشته باشد:

۱. ید مسلمان به اینکه مقرون به هر چیزی باشد که اقتضاء تصرف در آن، تصرف مناسب با تذکیه باشد، مثل اینکه گوشت را برای خوردن و یا پوست را برای پوشیدن و فرش عرضه کند.
۲. بازار مسلمانان، خواه بدست مسلمان باشد یا کسی که حال او را نمی‌داند.
۳. در کشورهای اسلامی ساخته شود، مثل کنسرو گوشت و چیزهایی که با پوست درست می‌شود، مانند کفش و غیر آن‌ها.

مسأله ۴۱۱: آنچه که از کشورهای غیر اسلامی وارد می‌شود و سایر چیزهایی که از دست کافر گرفته می‌شود، از گوشت و پیه و پوست، اگر احتمال بدهد که از حیوانی که ذبح شرعی شده گرفته، فروش آن جایز است به شرط اینکه به مشتری حال آن را خبر دهد. همچنانکه گذشت، ولی جایز نیست که در چیزی که شرط آن این است که از حیوانی که ذبح شرعی شده باشد، مانند خوردن، استفاده کند تا وقتی که ذبح شرعی بودن آن را احراز نکرده باشد، اگرچه از جهت علم به این باشد که یکی از علامت‌های سه‌گانه را داشته باشد. اما اگر کافر خبر دهد که ذبح شرعی شده، فایده ندارد و همینطور است چیزی که از دست مسلمان گرفته شود و می‌داند که او از کافر گرفته بدون اینکه ذبح شرعی بودن آن را فهمیده باشد.

مسأله ۴۱۲: فروش مال غصبی باطل است و واجب است که فروشنده هرچه که از مشتری گرفته به او پس دهد.

مسأله ۴۱۳: هرگاه مشتری قصد ندارد که قیمت را به فروشنده بپردازد یا قصد کرده که قیمت را نپردازد، معامله باطل نمی‌شود هرگاه قصد جدی از او صادر شود و باید بعد از خرید قیمت را بپردازد و همچنین هرگاه قصد کند که قیمت را از مال حرام بدهد.

مسأله ۴۱۴: فروش وسایل لهو حرام، مانند بعضی آلات موسیقی حرام است و بنابر احتیاط واجب باید از فروش نی‌هایی که برای بازی بچه‌ها ساخته می‌شود دوری کند. اما وسایلی که هم در حرام و هم در حلال استفاده می‌شود، مانند رادیو و کاست و ویدئو و تلویزیون، خرید و فروش آن اشکالی ندارد. همچنین نگهداشتن آن و استفاده از آن در کارهای حلال اشکالی ندارد. بله، نگهداری برای کسی که نمی‌تواند خودش را حفظ کند یا بعضی از اعضای خانواده ممکن است در حرام استفاده کند، جایز نیست. اما وسایلی که استفاده از آن منحصر به حرام است، مثل بعضی عکس‌ها و فیلم‌های ناهنجار، خرید و فروش آن جایز نیست.

مسأله ۴۱۵: حرام است انگور و خرما را بفروشد به قصد این که از آن شراب درست کنند، اما اگر با این قصد نباشد، اشکالی ندارد و اگرچه فروشنده احتمال دهد که در شراب‌سازی استفاده می‌کند.

مسأله ۴۱۶: حرام است که مجسمه روح‌دار بسازد از انسان و غیر آن. از مجسمه‌های معمولی که از سنگ و شمع و فلزات ساخته می‌شود، اگر منظور از ساخت آن نشان دادن خالق باشد یا اینکه بت‌هایی برای عبادت باشد. بنابر احتیاط واجب، ساختن مجسمه روح‌دار مطلقاً حرام

است و اما نقاشی آن اشکالی ندارد. همچنین نگهداشتن مجسمه و خرید و فروش آن اشکالی ندارد، اگرچه مکروه است.

مسأله ۴۱۷: جایز نیست خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یا از معاملات تهیه شده بخرد و بر مشتری واجب است که به مالک آن برگرداند.

مسأله ۴۱۸: خرید و فروش برگه‌های بخت‌آزمایی جایز نیست هرگاه به قصد بدست آوردن سود و بردن جایزه باشد. اما هرگاه مالش را هنگام خرید برگه به قصد کمک به کار خیری، مانند ساخت مدرسه یا پل یا مانند این‌ها، بدهد، اشکالی ندارد. در هر دو فرض، پس مالی را به کسی که قرعه به نام او درآمده داده می‌شود، هرگاه متصدی آن شرکتی باشد که اهلیت آن را ندارد، مجهول‌المالک می‌شود و باید به حاکم شرع برای اصلاح آن رجوع کند. اما اگر شرکتی باشد که اهلیت آن را دارد، پس تصرف در مالی که به او داده شده اشکالی ندارد مگر اینکه بداند از مالی است که حرام می‌باشد.

مسأله ۴۱۹: فریب دادن مطلقاً حرام است، اما در معامله گاهی موجب فساد معامله می‌شود. هرگاه اظهار کردن چیزی برخلاف جنسش باشد، همچنانکه می‌خواهد طلا بخرد و بدل به او داده می‌شود. و

گاهی هم موجب فساد معامله نمی‌شود، هرگاه فریب دادن به طور مخلوط کردن به چیز دیگر باشد، مثل روغنی که مخلوط با پیه شده است. در این هنگام، هرگاه فروش شخصی باشد یعنی معامله بر ذات آن چیز موجود واقع شده باشد، مثل اینکه می‌گوید این یک کیلوگرم از روغن را می‌فروشم، پس معامله به مقدار پیه‌ای که در آن موجود است باطل است و آنچه که فروشنده در مقابل آن گرفته به او منتقل نمی‌شود و مشتری می‌تواند به نسبت روغنی که در آن است معامله را فسخ کند. اما هرگاه معامله کلی باشد، چنانکه یک کیلوگرم روغن در ذمه می‌فروشد اما به مشتری روغن مخلوط را می‌دهد، مشتری می‌تواند آن را برگرداند و از فروشنده روغن خالص بگیرد.

مسأله ۴۲۰: ربا دو نوع است: اول: ربا در معامله و آن اختصاص به مکیل و موزون دارد. دوم: ربا قرضی و آن در هر چیزی که قرض گرفته شود جاری می‌شود اگر شرط کند که با زیادی برگرداند.

مسأله ۴۲۱: فروش چیزی که به پیمانانه و وزن است به چیزی بیشتر از آن حرام است، مثل اینکه یک تن از گندم را به دو تن گندم بفروشد. این حکم شامل موردی می‌شود که یکی از آنها سالم و دیگری عیب‌دار است یا یکی از آن دو خوب است و دیگری از جنس پست

است، یا قیمت آن دو بخاطر چیز دیگری فرق بکند، یعنی اگر یک کیلو طلای ساخته شده بدهد و در برابر بیشتر از آن طلای آب شده بخرد، این ربا و حرام است.

مسأله ۴۲۲: در زیادی معتبر نیست که از یک جنس باشند. پس اگر یک تن گندم را به یک تن گندم و یک درهم بفروشد، این ربا و حرام است. بلکه اگر زیادی از کار باشد، مثل اینکه یکی از معامله‌گران شرط کند که دیگری برای او کاری را انجام دهد، باز این ربا و حرام است. همچنین اگر زیادی حکمی باشد، مثل اینکه یک تن گندم نقد را به یک تن گندم نسبه بفروشد.

مسأله ۴۲۳: برای خلاص شدن از ربا، هرگاه بخواهد مکیل یا موزونی را به بیشتر از آن از خود همان مکیل و موزون بفروشد، مثل اینکه می‌خواهد دو کیلو گندم نامرغوب را به یک کیلو گندم خوب بفروشد، راه‌حلهایی وجود دارد:

۱. با دو معامله جداگانه انجام دهد، پس دو کیلو گندم را به مبلغی می‌فروشد و به همان مبلغ یک کیلو دیگر می‌خرد، پس مطلوب تحقق می‌یابد.
۲. یک چیزی به طرف کمتر اضافه کند، مثل اینکه دو کیلو گندم

را به یک کیلو گندم و یک دستمال یا یک قلم یا یک کتاب و مانند این‌ها بفروشد یا اینکه زیادی در هر دو طرف باشد و زیادی با هم فرق داشته باشند.

مسأله ۴۲۴: جایز است چیزی که با طول و مساحت یا شمارش فروش می‌رود، مانند پارچه و کتاب و گردو، را به بیشتر از آن بفروشد، مثل اینکه ده گردو را به پانزده گردو بفروشد. این حکم مطلق است و نقد و نسیه را با اختلاف جنس شامل می‌شود. اما اگر در جنس یکی باشند، پس بهتر این است که از نسیه دوری کند، مثل اینکه یک دوره کتاب نقدی را به دو دوره همان کتاب و همان چاپ بعد از مدت مشخصی بفروشد.

مسأله ۴۲۵: پول چون از مکیل و موزون نیست، ربا معاوضی در آن جاری نمی‌شود. پس می‌تواند بعضی را به بعضی با اختلاف جنس نقدی و نسیه‌ای بفروشد. اما ما در معامله پول به غیر خودش تا مدت معینی محدود کردیم که زیادی فرق بین قیمت نقدی و قیمت نسیه‌ای نباید بیشتر از ۳ درصد در ماه باشد. پس هرگاه قیمت یک صد دلاری به صد هزار دینار عراقی است، نمی‌تواند با معامله مدت‌دار به بیش از ۱۰۳ هزار دینار بفروشد. ما تفصیل این معاملات را در استفتاء خاصی

به عنوان احکام فروش دلار مدت‌دار بیان کردیم. همچنین جایز نیست که مثلاً دینار عراقی را به مانند آن با بیشتر در ذمه بفروشد. اما به اینکه نقدی را کمتر بدهد، اشکال ندارد، به معنای اینکه مبلغی که بیان شده هرگاه شخص، واقعا مدیون او باشد، جایز است که به کمتر از آن بفروشد، مثل اینکه بدهکاری خودش را نقدی به کمتر از آن بفروشد.

مسأله ۴۲۶: معتبر در مکیل و موزون عرف در آن شهر است. پس اگر چیزی در شهری با پیمانانه و وزن فروخته می‌شود، می‌تواند همان را در شهر دیگر که با شمارش فروش می‌رود به بیشتر از آن نقدی بفروشد. بله، اگر در اکثر شهری بطور پیمانانه و وزنی فروش می‌رود، پس بهتر است که این حکم را در شهرهای دیگر هم جاری کند. هر چیزی که در شهرها فرق می‌کند، بعضی با پیمانانه و وزن و بعضی با شمارش می‌فروشند، تابع عرف همان شهر است. پس در شهری که با پیمانانه و وزن فروش می‌رود، نمی‌توان به زیادی فروخت، اما در شهری که با شمارش فروش می‌رود، می‌توان با زیادی فروخت. اما اگر در یک شهر اختلاف است، بعضی به شماره و بعضی به پیمانانه و وزن می‌فروشند، پس بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند به بیشتر از آن بفروشد.

مسأله ۴۲۷: اگر دو چیز از یک جنس نباشند، جایز است که بیشتر را

بگیرد، مثل اینکه یک تن برنج را به دو تن گندم بفروشد.

مسأله ۴۲۸: بنا بر احتیاط واجب، جایز نیست که در دو عوض که از یک اصل هستند، زیادتر گرفت. پس جایز نیست که یک کیلوگرم پنیر را به دو کیلوگرم شیر بفروشد، همچنانکه جایز نیست یک کیلو میوه تازه را به بیشتر از آن میوه کهنه بفروشد. ما در بعضی مسائل سابقه چند راه حل برای حلال شدن بیان کردیم.

مسأله ۴۲۹: گندم و جو در باب ربا از یک جنس هستند. پس فروش یک تن از این دو به دو تن از دیگری جایز نیست و همچنین جایز نیست که یک تن جو نقدی را به یک تن گندم نسبه بفروشد.

مسأله ۴۳۰: معامله ربوی مطلقاً حرام است حتی با غیرمسلمان. اما مشهور چند مورد را استثناء کرده است:

۱. بین مسلمان و کافر، اعم از کافر حربی یا ذمی باشد.

۲. بین پدر و فرزند.

۳. بین زن و شوهر.

و ظاهر این است که این از استثناءات نیست و فقط مواردی را بیان می‌کند که گرفتن زیادی جایز است بخاطر عنوان‌های خاصی که در موردش است و مطلق نیست. پس زیادی گرفتن از کافر حربی و ذمی

جایز است زیرا عقیده دارد که این معامله صحیح است. پس قاعده الزام در این معامله جاری می‌شود. اما بین پدر و فرزند یا زن و شوهر، مطلقاً ربا نیست و گرفتن این مال متعارف است و احتیاج به اجازه ندارد زیرا که جیبشان یکی است، همچنانکه در لغت مردم عامی است.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۴۳۱: در فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

۱. بلوغ
۲. عقل
۳. رشد
۴. قصد
۵. اختیار
۶. ملکیت: معامله بچه، دیوانه، سفیه، کسی که به شوخی چیزی می‌گوید و کسی که مجبور است، صحیح نیست. بنابر تفصیلی که در بعضی از این‌ها در مسائل بعدی می‌آید.

مسأله ۴۳۲: استقلال غیر بالغ در معامله کردن در اموالش جایز نیست، اگرچه ولی او در امور بسیطی مثل بعضی از احتیاجات منزل که عادت

مردم بر این است که بچه انجام می‌دهد، اجازه بدهد. بله، مانعی نیست که با مال دیگری معامله انجام دهد هرگاه ممیز باشد و از طرف مالک هم اجازه داشته باشد و احتیاج به اجازه ولی ندارد. همچنین مانعی ندارد که در رساندن قیمت یا مالی که به فروش رفته، واسطه بین فروشنده و مشتری باشد.

مسأله ۴۳۳: هرگاه از غیر بالغ چیزی از اموالش را بخرد (از چیزهایی که ما استثناء نکرده‌ایم)، واجب است آن را به ولیش برگرداند و جایز نیست که به خود طفل برگرداند. هرگاه از او مالی را که برای دیگری است بخرد، در حالی که مالک آن اجازه نداده باشد، واجب است آن را به مالکش برگرداند یا او را راضی کند. اگر نمی‌تواند مالک را بشناسد، از طرف او صدقه دهد و بنابر احتیاط واجب باید به اجازه حاکم شرع باشد.

مسأله ۴۳۴: اگر یکی از فروشنده و خریدار بر معامله‌ای اکراه شوند، سپس به آن معامله راضی شود، معامله صحیح می‌شود.

مسأله ۴۳۵: فروش فضولی مال دیگری بدون اجازه او صحیح نیست، اما اگر بعد از آن اجازه دهد، صحیح است.

مسأله ۴۳۶: جایز است که پدر یا جد پدری مال بچه غیربالغ و دیوانه

یا سفیه را بفروشد یا با اموال آنها چیزی بخرد و همچنین بر وصی پدر و جد پدری نیز این کار جایز است. ولکن بر همه لازم است که مصلحت آنها را در نظر بگیرد و نبود مفسده کفایت نمی‌کند. اگر هیچ‌کدام از این‌ها نباشند، مجتهد و وکیل او می‌تواند این کار را انجام دهد. اگر دسترسی به مجتهد یا وکیل او یا اجازه گرفتن از آنها ممکن نبود، مؤمنین عادل می‌توانند مال آنها و مال غائب را بفروشند یا از مال آنها چیزی را بخرند هرگاه مصلحت آنها چنین اقتضائی را داشته باشد و هرگاه در ترک آن مفسده وجود داشته باشد، این خودش مصلحت است.

مسأله ۴۳۷: اگر مال غصبی را بفروشد، سپس مالک اجازه دهد، معامله صحیح است و مال و منافع آن از زمان معامله برای مشتری است و عوض و منافع آن برای مالک اصلی است. فرقی ندارد که غاصب برای خودش یا مالک بفروشد.

شرائط جنس و عوض آن

مسأله ۴۳۸: در جنس و عوض آن پنج چیز شرط است:

- ۱- به مقدار هر یک از این دو علم داشته باشد به هر چه که در هنگام فروش متعارف است، به وزن یا پیمانه یا شمارش یا

مساحت.

۲- قدرت بر قبض داشته باشد وگرنه فروش باطل است، مگر اینکه چیزی را به آن ضمیمه کند که می تواند تحویل دهد و همینکه کسی که به او جنس یا عوض منتقل می شود بر آن بتواند استیلاء داشته باشد، کفایت می کند. پس هرگاه ماشینی که گم شده است بفروشد و مشتری بتواند آن را بگیرد، فروش صحیح است.

۳- جنس و صفات آن را که موجب اختلاف در قیمت می شود، معین کند چون میل و غرض هر کس فرق می کند.

۴- حق کسی بر آن تعلق نگرفته باشد که در این صورت به ملکیت مالکش باقی می ماند و قاعده این است که حق با انتقالش به دیگری از بین می رود، مانند حق رهن. پس فروش چیزی که در رهن دیگری است صحیح نیست، مگر اینکه کسی که رهن گرفته موافقت کند یا آن را از رهنیت آزاد کند.

۵- جنس از عین باشد و از منفعت نباشد. پس فروختن منفعت صحیح نیست؛ پس اگر منفعت خانه را به یک سال بفروشد،

صحیح نیست و اگرچه می توان قائل شد که امکان فروش هست. بله، اشکالی ندارد که منفعت را قیمت قرار دهد و احکام مفصل اینها در مسائل آینده بیان می شود به اذن خداوند تعالی.

مسأله ۴۳۹: چیزی که در شهری با وزن و پیمانه بفروش می رسد، فروش آن بدون وزن و پیمانه صحیح نیست و فروش آن به دیدن در شهری که با دیدن بفروش می رود، صحیح است.

مسأله ۴۴۰: چیزی که با وزن فروخته می شود، جایز است با پیمانه بفروشد، هرگاه پیمانه راه رسیدن به وزن باشد، مانند اینکه یک پیمانه ای را انتخاب کند که یک کیلوگرم گندم می گیرد و گندم را با این پیمانه بفروشد که هر پیمانه ای مساوی یک کیلو است، زیرا پیمانه در هر دفعه به همین مقدار است.

مسأله ۴۴۱: هرگاه معامله بخاطر نبودن یکی از این شرطها باطل شد و با این حال فروشنده و خریدار به تصرف دیگری در مالش راضی باشند، برای آنها جایز است در مالی که به او منتقل شده، تصرف کنند.

مسأله ۴۴۲: فروش مال وقفی جایز نیست مگر اینکه مجوز شرعی داشته باشد، چنانکه خراب شده بطوری که از منفعت بردن در جهت

وقف افتاده است یا منفعت کمی دارد که انگار ندارد، مانند حصیری که وقف مسجد شد و پاره و کهنه شده بطوری که نمی‌توان از آن استفاده قابل توجهی کرد. در این هنگام جایز است که متولی و کسی که در حکم متولی است، آن را بفروشد و مانند این هرگاه بر وقف چیزی عارض شود که باقی ماندن آن موجب خرابی می‌شود، بطوری که از استفاده کردن ساقط می‌شود. اما لازم است تا آخرین لحظه امکان که می‌تواند از آن استفاده کند، فروش آن را تأخیر بیندازد و بنا بر احتیاط واجب در همه اینها با قیمت وقف چیزی را بخرد و بر همان روش وقف اول وقف کند و بلکه احتیاط کند و وقف جدید به همان عنوان وقف اول باشد اگر امکان دارد.

مسأله ۴۴۳: هرگاه بین کسانی که مال برای آنها وقف شده اختلاف بیفتند، بطوری که اگر وقف به حال خودش باقی باشد، گمان به تلف مال یا جان شود، جایز است که آن را بفروشد و در چیزی که نزدیک به مقصود وقف کننده است صرف کنند.

مسأله ۴۴۴: اگر وقف کننده در وقف شرط کند که هرگاه مصلحتی اقتضا کرد، مانند اینکه منفعت آن کم شده یا اگر آن را بفروشد موجب دفع ظالمی شود، در این صورت می‌توان آن را فروخت.

مسأله ۴۴۵: چیزی را که اجاره داده می‌تواند به مستأجر یا دیگری بفروشد و هرگاه به غیر از مستأجر بفروشد، مشتری نمی‌تواند آن را از مستأجر بگیرد. ولکن اگر نمی‌دانسته، اختیار دارد که بیع را فسخ کند و همینطور اگر می‌داند که این اجاره داده شده، لکن اعتقاد دارد که مدتش کوتاه است و بعد می‌فهمد که برخلاف آن است.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۴۴۶: در صیغه خرید و فروش عربی بودن شرط نیست، بلکه به هر زبانی جایز است. بلکه به گرفتن جنس و دادن قیمت، معامله صحیح است بدون اینکه صیغه‌ای جاری شود و این را معاطات گویند و سایر آثار خرید و فروش که با صیغه است بر آن جاری می‌شود.

مسأله ۴۴۷: اگر جنس را نقد و نسیئه بفروشند، جایز است که بعد از معامله هر یک از فروشنده و خریدار جنس و عوض آن را از دیگری مطالبه کند و تحویل دادن هر چیزی به حسب خودش است. تحویل دادن خانه و زمین این است که فروشنده آن را آزاد بگذارد که مشتری بتواند در آن تصرف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که تحت سلطه خریدار قرار دهد بطوری که اگر بخواهد ببرد، فروشنده ممانعت نکند و مهم این است که مالک بتواند در ملکش

تصرف کند.

مسأله ۴۴۸: در نسیئه معتبر است که مدت آن کاملاً معلوم باشد بطوری که احتمال زیاد و کم در آن نباشد. پس اگر مدت را وقت درو قرار داد، صحیح نیست.

مسأله ۴۴۹: قبل از رسیدن مدت در نسیئه جایز نیست که فروشنده عوض را مطالبه کند. بله، اگر بمیرد و مالی بجا گذاشته باشد، فروشنده می تواند قبل از مدت عوض را مطالبه کند.

مسأله ۴۵۰: در فروش نسیئه، بعد از اینکه مدت تمام شد، فروشنده می تواند عوض را مطالبه کند و اگر مشتری نتواند بپردازد، فروشنده اختیار دارد که به او مهلت دهد یا معامله را فسخ کند و جنس فروخته شده را اگر موجود است، پس بگیرد و اگر از بین رفته، خریدار باید مثل آن را بپردازد اگر مثلی باشد و اگر قیمی است، قیمت آن را بپردازد.

مسأله ۴۵۱: اشکالی ندارد که فروشنده دو قیمت را برای کالایش قرار دهد؛ یکی قیمت نقدی و دیگری بیشتر باشد اگر عوض را مدت دار می پردازد، بشرط اینکه یکی از دو فروش نقدی یا نسیه ای را مشتری معین کند و هرگاه مردد باشد و یکی را معین نکنند، خرید و فروش

باطل است و اگر بعد از آن راضی به معین کردن شوند، صحیح می‌شود یا اینکه قرینه‌ای نزد دو طرف باشد که یکی را معین کرده است. مسأله ۴۵۲: هرگاه چیزی را نسبتاً فروخته باشد و بعد از مدتی راضی شوند که مقداری از قیمت را کم کند و نقد بپردازد، اشکالی ندارد.

خرید و فروش سلفی

مسأله ۴۵۳: بیع سلفی آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد، برعکس خرید و فروش نسبه‌ای است. پس اگر مشتری به فروشنده بگوید: «این پول را به تو می‌دهم که این کالا را شش ماه دیگر به من بدهی» و فروشنده بگوید: «قبول کردم» یا اینکه فروشنده پول را از مشتری بگیرد و بگوید: «من این کالا با این مشخصات را به تو فروختم که شش ماه دیگر به تو بدهم»، این معامله صحیح است.

مسأله ۴۵۴: طلا و نقره را به سکه طلا و نقره جایز نیست بطور سلفی بفروشد، اما فروش سلفی غیر از طلا و نقره به طلا و نقره یا به کالای دیگر جایز است و احتیاط کند و عوض جنس را در سلف پول قرار دهد.

شرائط خرید و فروش سلفی

مسأله ۴۵۵: در خرید و فروش سلفی هفت چیز شرط است:

۱- صفات: صفاتی که موجب اختلاف در قیمت می‌شود، معین

کند و دقت زیاد لازم نیست، بلکه همینکه عرف بگوید معین

شده است، کفایت می‌کند و فروش سلفی چیزی که بغیر از

دیدن شناخته نمی‌شود، صحیح نیست.

۲- پرداخت قیمت: قبل از اینکه خریدار و فروشنده از هم جدا

شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بپردازد یا به مقدار

آن از فروشنده طلبکار نقدی باشد و آن را قیمت کالا قرار

دهد. کفایت می‌کند و اگر فروشنده بعض قیمت را بگیرد،

فروش فقط به نسبت به مقداری که گرفته صحیح است و

فروشنده می‌تواند که خرید و فروش را فسخ کند.

۳- زمان تحویل: زمان تحویل کالا را کاملاً معین کند. پس اگر

وقت آن معلوم نباشد، مثل وقت درو، معامله صحیح نیست.

۴- قدرت بر تحویل: فروشنده قدرت بر تحویل کالا داشته باشد،

اگرچه کالا در آن وقت کمیاب باشد.

۵- محل تحویل: جایی که باید کالا را تحویل دهد، معین کند،

هرگاه قرینه‌ای در حرف‌های آنها نباشد که مکان را معین کند.

۶- مقدار جنس: مقدار جنس را به حسب خود معین کنند. پس اگر وزنی است، به وزن معین کند و اگر به پیمانه یا عدد است، معین شود. کالایی که با دیدن فروخته می‌شود، فروش سلفی آن جایز است، اما لازم است که بین افراد آن تفاوت قابل توجهی نزد عقلاء نداشته باشد، مانند بعض اقسام گردو و تخم مرغ.

۷- قیمت جنس: هرگاه کالا پیمانه‌ای و وزنی باشد، جایز نیست که قیمت آن از همان جنس باشد. پس فروش سلفی گندم به گندم جایز نیست زیرا موجب ربا می‌شود.

احکام خرید و فروش سلفی

مسأله ۴۵۶: جایز نیست آنچه را که سلفی خریده بر غیر از فروشنده قبل از تمام شدن مدت بفروشد و اما بعد از تمام شدن مدت، جایز است و اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد. بله، فروش گندم و جو و غیر این دو که با پیمانه و وزن فروش می‌رود، قبل از تحویل گرفتن جایز نیست، مگر اینکه به همان مقداری که خریده یا کمتر از آن

بفروشد و به بیشتر از آن جایز نیست اگر موجب ربا شود.

مسأله ۴۵۷: هرگاه فروشنده کالا را بر طبق آنچه که بین او و مشتری در خرید و فروش سلفی قرارداد کرده‌اند تحویل دهد، بر مشتری واجب است که آن را قبول کند و همینطور است اگر کالا را بهتر از آن تحویل دهد به شرط اینکه از همان جنس باشد و صفتی که زیاده‌تر از مواردی نباشد که آن را نفی کرده باشند.

مسأله ۴۵۸: هرگاه فروشنده قبل از مدت کالا را تحویل دهد یا کالا را که تحویل می‌دهد خصوصیتی که شرط کردند نداشته باشد، واجب نیست که مشتری قبول کند و همچنین اگر مقدار کالا بیشتر باشد، جایز است که مشتری آن را قبول کند.

مسأله ۴۵۹: بر فروشنده جایز است که کالا را غیر از جنسی که معین کرده است پردازد اگر مشتری راضی باشد و باید ببیند که از مواردی نباشد که آن را منع کرده‌اند.

مسأله ۴۶۰: هرگاه کالایی که سلفی فروخته شده در زمان تحویل پیدا نشود، مشتری می‌تواند صبر کند تا اینکه فروشنده بتواند آن را تحویل دهد یا اینکه خرید و فروش را فسخ کند و عوض یا بدل آن را پس بگیرد و جایز نیست که به فروشنده به بیشتر از آنچه که خریده

بفروشد، چنانکه در مسأله ۴۵۶ گذشت.

مسأله ۴۶۱: اگر جنس را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم همان وقت بگیرد، بنابر احتیاط واجب خرید و فروش باطل است.

خرید و فروش طلا و نقره

مسأله ۴۶۲: فروش طلا به طلا و نقره به نقره با چیزی زیادتر جایز نیست، خواه سکه باشد یا غیر سکه.

مسأله ۴۶۳: اشکالی ندارد که طلا را به نقره و برعکس نقدی بفروشد و شرط نیست که در وزن مساوی باشند.

مسأله ۴۶۴: واجب است در فروش طلا یا نقره به طلا یا نقره، جنس و عوض آن را قبل از جدا شدن پرداخت کنند وگرنه خرید و فروش باطل است.

مسأله ۴۶۵: اگر فروشنده طلا یا نقره را تمام آن به مشتری پرداخت کرد و مشتری بعضی قیمت را پرداخت کرد یا برعکس آن و از هم جدا شدند، خرید و فروش به مقداری که تحویل گرفته صحیح است و نسبت به باقیمانده باطل است و کسی که همه را دریافت نکرده اختیار دارد که اصل خرید و فروش را فسخ کند.

مسأله ۴۶۶: خاک معدن نقره به نقره فروخته نمی‌شود برای اینکه در ربا واقع نشود و همچنین خاک معدن طلا به طلا فروخته نمی‌شود. اما فروش خاک طلا به نقره و فروش خاک نقره به طلا نقدی صحیح است.

مسأله ۴۶۷: جایز نیست که طلا یا نقره ساخته شده را به جنس خودش با زیادی بفروشد، چونکه اجرت ساخت دارد و این ربا است. بله، می‌توان از این ربا رها شد به اینکه به غیر از آن جنس بخرد یا در دو معامله باشد، یعنی هرچه که نزد اوست به قیمت بفروشد و به همان قیمت از دیگری بخرد.

مسأله ۴۶۸: هرگاه بر ذمه دیگری طلبی از پول مشخصی دارد، جایز است که ذمه آن پول را به پول دیگری در روز تحویل با رضایت آن طرف دیگری بپردازد که ذمه‌اش مشغول به پول و مقدار جدید است.

خيارات (مواردی که انسان می‌تواند معامله را بهم بزند)

مسأله ۴۶۹: خيار حقی است که خریدار و فروشنده در حالت‌های معینی مالک آن حق می‌شوند که بخاطر همین صاحب حق می‌تواند معامله را فسخ و ملغی کند و کارها را به همان اول برگرداند. برای خریدار و فروشنده در یازده مورد خيار است:

۱- خیار مجلس: قبل از اینکه خریدار و فروشنده مجلس خرید و فروش را ترک کنند، هر یک از آن دو می‌تواند معامله را فسخ کند و این را خیار مجلس گویند. اگر هر دو با هم از مجلس معامله بیرون بیایند و با هم باشند، خیار باقی است تا از هم جدا شوند.

۲- خیار غبن: یکی از خریدار و فروشنده مغبون شده است به اینکه چیزی که داده است، قیمتش خیلی بیشتر از چیزی است که گرفته، بطوری که عرف بطوری عادی در چنین معامله‌ای گذشت نمی‌کند. این را خیار غبن گویند. حق مغبون این است که معامله را فسخ کند یا اینکه به همین معامله راضی شود و نمی‌تواند طرف دیگر را ملزم به پرداخت مقدار ما به التفاوت در قیمت کند. ولیکن اگر هر دو طرف به آن راضی باشند، اشکالی ندارد و این خیار در دیگر معاملات مانند اجاره نیز جاری می‌شود.

۳- خیار شرط: در معامله شرط کنند که خیار برای دو طرف یا یکی از خریدار و فروشنده یا برای سوّمی تا مدت معینی باشد. این را خیار شرط گویند.

۴- خیار تدلیس: یکی از دو طرف معامله مال خود را بهتر از آنچه که در واقع هست نشان دهد که طرف دیگر به آن تمایل پیدا کند یا قیمت بیشتری بپردازد. پس برای طرف دیگر خیار است که خیار تدلیس گویند.

۵- خیار تخلف شرط: یکی از دو طرف معامله ملزم به شرطی شود یا اینکه دیگری بر او شرطی کند، مثل اینکه بر او شرط کند ختم قرآن کند یا زیارت امامی برود یا شرط می‌کند که صفتی در مال معینی باشد، مثل اینکه ماشین سفید باشد. پس اگر به این شرط عمل نکرد و این عمل را انجام نداد یا مال آن صفت را نداشت، دیگری حق فسخ معامله دارد.

۶- خیار عیب: یکی از جنس و عوض آن عیبی داشته باشد. پس هرکسی که جنس معیب به او رسیده اختیار فسخ معامله دارد و به این خیار عیب گویند.

۷- خیار تبعض صفقه: آشکار شود که بعضی از کالا برای فروشنده نبوده و مالکش اجازه فروش را نمی‌دهد. پس مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند و به این خیار تبعض صفقه گویند. مثل اینکه از او یک دوره کتاب می‌خرد و بعد

آشکار می‌شود که بعضی از جلدها برای او نیست و مالک آن هم رضایت به فروش نمی‌دهد.

۸- خیار رؤیت: خریدار بعد از اینکه کالا به او رسید ببیند که آن صفاتی که به آن اعتقاد داشته در آن نیست یا بخاطر اینکه فروشنده از آن تعریف زیادی کرده یا اینکه قبلاً دیده بوده و مانند اینها. پس مشتری می‌تواند فسخ کند که به این خیار رؤیت (دیدن) گویند.

۹- خیار تأخیر: مشتری قیمت را تأخیر بیندازد و تا سه روز نپردازد یا فروشنده کالا را به مشتری نپردازد. پس فروشنده اگر شرط تأخیر قیمت را نکرده باشد و شرط فوری پرداخت قیمت را هم نکرده باشد یا طبیعت معامله به حسب عرف عادی در این است که قیمت را فوری بپردازد، می‌تواند معامله را فسخ کند وگرنه باید به همان چیزی که شرط کردند که تأخیر یا پرداخت فوری قیمت است عمل کند. اگر فروش معین در مالی باشد که قبل از سه روز خراب می‌شود، مثل بعضی از میوه‌ها و سبزیجات، پس مدتی که مهلت داده می‌شود به اندازه‌ای که آنها خراب نشود یا بازار از دست

نرود، پس گاهی یک ساعت یا نهایت تا آخر روز است. پس
فروشنده می‌تواند معامله را فسخ کند اگر مشتری قیمت را تا
آخرین مهلت پرداخت نکرد و شرط تأخیر قیمت هم نکرده
باشد و این را خیار تأخیر گویند.

۱۰- خیار

حیوان: هرگاه چیزی که فروخته حیوان است، مشتری تا سه
روز اختیار فسخ معامله را دارد و همچنین هرگاه عوض
حیوان باشد، فروشنده تا سه روز اختیار فسخ معامله را دارد
و به این خیار حیوان گویند.

۱۱- خیار

تعذر تسلیم: فروشنده نتواند کالائی را که فروخته به مشتری
تحویل دهد، چنانکه اسبی که فروخته فرار کند. پس مشتری
می‌تواند معامله را فسخ کند و به این خیار تعذر تسلیم گویند.
مسأله ۴۷۰: هرگاه فروشنده نتواند کالائی را که فروخته بخاطر از بین
رفتن به آفت آسمانی یا زمینی تحویل دهد، مشتری اختیار فسخ
معامله را ندارد، بلکه معامله از اصلش باطل است و قیمت به مشتری
بر می‌گردد. همچنین، هرگاه عوض قبل از اینکه به فروشنده تحویل

داده شود از بین برود، معامله باطل می‌شود و چیزی که فروخته شده به فروشنده بر می‌گردد. این در حکم از بین رفتن است، مانند مواردی که بطور عادی به آن دسترسی ندارد، چنانکه پرنده وحشی پرواز کرده و رفته، یا ماهی در دریا افتاده، یا مالی که علامتی ندارد دزدیده شده و مانند اینها.

مسأله ۴۷۱: هرگاه مشتری قیمت کالا را نمی‌داند یا در هنگام معامله غافل است و به قیمت بیشتر از عادی آن را خرید، پس اگر فرق قیمت مورد توجه است بطوری که صاحب آن مغبون شده، می‌تواند معامله را فسخ کند. همچنین، هرگاه فروشنده علم به قیمت ندارد یا از آن غافل است و به کمتر از قیمت عادی فروخت، پس هرگاه فرق قیمت مورد توجه است، فروشنده می‌تواند معامله را فسخ کند.

مسأله ۴۷۲: معامله‌ای که بنام بیع‌الشرط صحیح است، مثلاً خانه‌ای را که هزار دینار ارزش دارد به دویست دینار می‌فروشد و شرط خیار برای فروشنده می‌گذارد که هرگاه مثل قیمت را در وقت معین به مشتری پرداخت کرد، معامله فسخ است. این در صورتی است که فروشنده و خریدار قصد جدی برای خرید و فروش حقیقی داشته باشند وگرنه اصلاً معامله‌ای بین آن دو واقع نشده است.

مسأله ۴۷۳: فروش شرطی صحیح است، اگرچه فروشنده می‌داند که کالا دوباره به او برمی‌گردد، حتی اگر قیمت را در وقت خودش به مشتری نپردازد، زیرا می‌داند که مشتری در این مورد برای او گذشت می‌کند. بله، هرگاه قیمت را در وقتش تحویل نداد، نمی‌تواند از مشتری یا از ورثه او بر فرض مرگ مشتری کالا را طلب کند.

مسأله ۴۷۴: اگر مشتری به عیبی در کالای معینی اطلاع پیدا کرد، مثل اینکه حیوانی را خرید و بعد روشن شد که کور است، مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند هرگاه ثابت شود که قبل از فروش این عیب را داشته است. اگر نمی‌تواند آن را برگرداند بخاطر اینکه در آن تغییر داده یا در آن تصرف کرده که نمی‌توان آن را برگرداند، پس می‌تواند که تفاوت بین قیمت صحیح و عیب‌دار را از او بگیرد. مثلاً کالای عیب‌دار چهار دینار فروخته شد و قیمت سالم آن هشت دینار بود و قیمت عیب‌دار شش دینار بود، پس یک چهارم قیمت به مشتری برمی‌گردد و این نسبت تفاوت بین شش و هشت دینار است، یعنی یک دینار. بنابراین، مثال به مشتری برمی‌گردد. اما هرگاه کالای مشخصی نبود بلکه خرید و فروش بر کلی یک کالا بود و آن جنسی که فروشنده داده عیب‌دار بود، مشتری نمی‌تواند معامله را فسخ کند یا

تفاوت بین قیمت سالم و عیب‌دار را مطالبه کند، بلکه باید جنس سالم دیگری را از همان کالا مطالبه کند.

مسأله ۴۷۵: اگر فروشنده بعد از خرید و فروش بفهمد که عوض معین قبل از خرید و فروش معیوب بوده، می‌تواند معامله را فسخ کند و عوض را به مشتری برگرداند. اگر نمی‌تواند برگرداند بخاطر تغییری که در آن واقع شده یا در آن تصرفی کرده که مانع از برگرداندن است، پس او می‌تواند که تفاوت بین قیمت سالم از عوض و معیوب آن را بگیرد، چنانکه در مسأله سابق بیان شد. و هرگاه قیمت کلی غیر معین بود، همچنانکه غالب در معاملات اینچنین است و فروشنده به عیب در قیمتی که به او پرداخته شده اطلاع پیدا کرد، نمی‌تواند فسخ کند و نمی‌تواند تفاوت بین سالم و معیوب را بگیرد، بلکه فقط می‌تواند فرد دیگری از قیمت را مطالبه کند.

مسأله ۴۷۶: اگر بعد از عقد و قبل از تسلیم، عیبی بر کالا عارض شد، مشتری اختیار فسخ معامله را دارد. و اگر بر عوض بعد از عقد و قبل از تسلیم عیبی بر کالا عارض شود، فروشنده خیار فسخ معامله را دارد. در اینکه آیا جایز است که تفاوت بین قیمت صحیح و عیب‌دار را بگیرد، در اینجا اشکال است و بنا بر احتیاط همدیگر را راضی کنند.

اما هرگاه نمی‌تواند که برگرداند، جایز است که تفاوت بین قیمت صحیح و معیّب را بگیرد.

مسأله ۴۷۷: در خیار عیب لازم نیست که فسخ معامله فوری باشد، مگر اینکه تأخیر از گرفتن حق در عرف، رضایت به عقد باشد. و معتبر نیست که در نافذ بودن فسخ، کسی که فسخ بر علیه اوست، حضور داشته باشد.

مسأله ۴۷۸: جایز نیست که مشتری در چهار صورت بخاطر عیب فسخ معامله کند و یا تفاوت قیمت را مطالبه کند:

- ۱- هنگام خرید عیب را بداند.
- ۲- بعد از خرید و فروش، راضی به کالای معیّب شود.
- ۳- حش را از جهت فسخ معامله و مطالبه تفاوت قیمت را ساقط کند.

۴- فروشنده خود را از هر عیبی مبرا کند، به معنای اینکه هر عیبی داشته باشد، فروشنده مسئولیتی ندارد. و اگر از عیب خاصی خود را مبرا کند و عیب دیگر در آن پیدا شود، مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند و هرگاه نمی‌تواند کالا را برگرداند، تفاوت قیمت را بگیرد، همچنانکه گذشت.

مسأله ۴۷۹: هرگاه در کالا عیبی آشکار شود، سپس عیب دیگری بعد از قبض بر آن عارض شود، نمی‌تواند آن را برگرداند، اما می‌تواند تفاوت قیمت را بگیرد. بله، اگر حیوان عیب‌داری بخرد و در سه روز که خیار دارد، عیب جدیدی بر آن عارض شود، او می‌تواند حیوان را برگرداند، اگرچه گرفته است. همچنین است هرگاه عیب جدیدی بر کالای معیّب در زمانی که فقط مشتری خیار دارد، عارض شود، می‌تواند معامله را فسخ کند.

مسأله ۴۸۰: هرگاه فروشنده خصوصیات مالش را نمی‌داند بلکه دیگری به او خبر داده و او برای مشتری گفته است و بنا بر آن کالا را فروخته یا تعریف از کالا کرد بخاطر اینکه قبلاً آن را دیده بود، سپس روشن شد که بهتر از آن است، پس فروشنده می‌تواند فسخ کند.

مسأله ۴۸۱: هرگاه فروشنده به مشتری قیمت خریدش را گفته، پس واجب است که همه خصوصیات که در قیمت دخالت دارد بگوید و بیان کند که آن را نقد خریده یا نسیه و آیا به شرط خریده یا نه. اگر به بعضی از این خصوصیات خبر ندهد و مشتری بعد از معامله بر آن اطلاع پیدا کند، مشتری می‌تواند بخاطر خیار تدلیس فسخ کند، زیرا که پنهان کردن این خصوصیات از فریب دادن شمرده می‌شود.

همچنین، اگر فروشنده به مشتری از سرمایه بگوید و سپس دروغش آشکار شود، مشتری مخیر است بین فسخ فروش و امضاء آن به تمام قیمتی که فروشنده در عقد معامله طلب کرده است.

مسأله ۴۸۲: هرگاه شخصی مالش را به دیگری مانند دلال یا صاحب مغازه داد و قیمت آن را معین کرد و به او گفت به این قیمت بفروش، و اگر بیشتر از این فروختی، زیادی مزد فروش تو باشد، زیادی برای مالک است. وکیل باید مزد کارش را از مالک بگیرد. اما اگر به او بگوید (اگر بیشتر از آن فروختی، زیادی از باب جعاله برای توست)، این زیادی برای وکیل است. هرگاه به دیگری به قیمتی بفروشد و او به زیادتر بفروشد، زیادی برای دومی است.

مسأله ۴۸۳: جایز نیست قصاب گوشت بره نر بفروشد و گوشت میش تحویل دهد. پس اگر اینکار را کرد، مشتری خیار دارد هرگاه معامله بر شخص معین باشد و او می تواند گوشت گوسفند را مطالبه کند. همچنین، اگر گوشتی که فروخته کلی در ذمه باشد و همینطور است هرگاه لباسی را بفروشد که رنگش ثابت باشد و به مشتری لباسی را بدهد که رنگش می رود.

و آن اقدام به فسخ عقد از سوی یکی از خریدار یا فروشنده است، بعد از اینکه دیگری می‌خواهد که معامله فسخ شود. این اقاله در همه عقدهای لازم جاری است، حتی در هبه لازم، به جز در موارد ازدواج و ضمان. در جریان اقاله در صدقه اشکال وجود دارد. اقاله به هر لفظی که دلالت بر مراد کند واقع می‌شود و اگرچه عربی نباشد، بلکه به فعل هم واقع می‌شود، همچنانکه به کلام هم واقع می‌شود. پس هرگاه یکی از خریدار و فروشنده از دیگری فسخ معامله را طلب کند و او آنچه را که گرفته به او پس دهد، فسخ و اقاله است. واجب است کسی که طلب فسخ کرد، هرچه از عوض در دستش هست به صاحبش برگرداند.

مسأله ۴۸۴: جایز نیست که با زیادتر از قیمت یا جنسی یا کمتر، معامله را فسخ کند. اگر این چنین فسخ کند، فسخ باطل است و هر یک از جنس و عوض آن بر ملک مالکش باقی است.

مسأله ۴۸۵: هرگاه مالی را بر ذمه یا خارج ذمه قرار دهد که معامله را فسخ کند، به اینکه به او بگوید معامله را فسخ کن، این مال برای تو یا معامله را فسخ کن بر من است که چنین کنم، اظهر این است که صحیح است. کسی که خواهش فسخ کرده، باید آن قرار را به فسخ کننده

معامله بدهد، بعد از اینکه این قرار نافذ باشد.

مسأله ۴۸۶: اگر معامله را به شرط دادن مالی یا دادن منفعتی فسخ کند، چنانکه به کسی که طلب فسخ کرده بگوید معامله را فسخ می‌کنم به شرط اینکه آن چیز را به من بدهی یا لباسم را بدوزی و قبول کند، صحیح است.

مسأله ۴۸۷: در اینکه وارث خریدار و فروشنده بجای مورث در صحت اقاله است، اشکال است و ظاهر این است که وارث بجای آن دو نیست.

احکام شرکت

شرکت به معنای این است که دو نفر یا بیشتر در ملکیت یک چیز در عین آن یا حقی با هم مشترک باشند. شرکت گاهی بدون اختیار حاصل می‌شود، مانند اشتراک ورثه در چیزی که به ارث مانده، و گاهی به اختیار خودشان است، مثل کسانی که با هم یک چیز مباحی را حیازت می‌کنند. شرکت چند صورت دارد که یکی از آنها شرکت قراردادی است که به مقتضای قرارداد بین دو شریک و بیشتر در مالی حاصل می‌شود و سود و زیان بین آنها تقسیم می‌شود. تفصیل این موضوع در مسائلی که به اذن خداوند تعالی می‌آید روشن می‌شود.

مسأله ۴۸۸: در قرارداد شرکت باید انشاء عقد شود، به لفظ باشد یا کاری که دلالت بر آن کند. در صحت آن معتبر است که دو مال طوری با هم مخلوط شود که نتوان از همدیگر جدا کرد.

مسأله ۴۸۹: اگر دو نفر در مزد کارشان با هم شریک شوند، مثل اینکه دو آرایشگر قرار بگذارند که هرچه مزد آرایشگری گرفتند بین یکدیگر تقسیم کنند، این شرکت باطل است.

مسأله ۴۹۰: جایز نیست که دو نفر با هم شریک شوند که مثلاً هر کدام کالایی را نسیئه برای خودش بخرد و در سودش با هم شریک

باشند. بله، اگر هر یک از این دو رفیقش را در خرید کالا برای هر دو بطور نسیئه وکیل کند، این شرکت صحیح است.

مسأله ۴۹۱: در قرارداد شرکت چند چیز شرط است: بلوغ، عقل، اختیار و اینکه از معامله کردن محجور نباشد. بنابراین، شراکت بچه، دیوانه، کسی که محجور است، انسان سفیه که مالش را در جای خودش مصرف نمی‌کند و مفلس در موردی که اموالش محجور شده، صحیح نمی‌باشد.

مسأله ۴۹۲: اشکالی ندارد که شرط کند کسی که این کار را انجام می‌دهد سود بیشتری ببرد یا کسی که بیشتر کار می‌کند سود بیشتر ببرد. وفاء به این شرط واجب است. اگر بخاطر چیزی دیگری شرط کند که سود بیشتری ببرد، شرکت باطل نمی‌شود، ولی شرطش نافذ نیست و سود به نسبت به مالی که هرکدام گذاشته‌اند، تقسیم می‌شود. همچنین، اگر شرط کنند که تمام سود را یکی ببرد یا تمام ضرر یا بیشترش بر عهده یکی باشد.

مسأله ۴۹۳: هرگاه شرط نکرده باشند که یکی سود بیشتری ببرد، پس اگر مالی که گذاشته‌اند مساوی است، در سود و ضرر هم مساوی هستند. وگرنه، سود و ضرر نسبت به مالی است که گذاشته‌اند. پس

اگر مال یکی دو برابر مال دیگری باشد، سودش و ضررش دو برابر دیگری است، خواه در کار کردن یکی باشند یا با هم اختلاف داشته باشند یا اینکه یکی از آنها اصلاً کاری نکند. اما برای کاری که دیگری انجام می‌دهد، حساب خاص خودش را دارد هرگاه به قصد مجانیت این کار را نکرده باشد.

مسأله ۴۹۴: هرگاه در قرارداد شرکت شرط کنند که هر دو در کار شرکت مستقل باشند یا فقط یکی از آنها کار کند یا به کسی مزد بدهند که این کار را بکند، واجب است که بر طبق شرط عمل کنند.

مسأله ۴۹۵: هرگاه معین نکنند که کدام کار شرکت را بکند، برای هر کدام از آنها جایز نیست بدون اجازه دیگری در آن سرمایه تصرف کند.

مسأله ۴۹۶: واجب است کسی که کار شرکت را انجام می‌دهد، کارش بر طبق قرارداد بین آنها باشد. پس اگر قرار بگذارند که نسیئه بخرند و نقد بفروشند یا از جای خاصی بخرند، واجب است به آن عمل کند. اگر چیزی را معین نکردند، باید بطور متعارف طوری انجام دهد که شرکت ضرر نکند.

مسأله ۴۹۷: اگر کسی که کار شرکت می‌کند از آنچه که شرط کردند

تخلف کند یا بر خلاف متعارف عمل کند، در صورتی که شرطی نکرده باشند، پس معامله به نسبت به شریک دیگر فضولی است. اگر اجازه نداد، مالش یا عوض آن اگر از بین رفته به او بر می‌گردد.

قاعده ضمانت امین

مسأله ۴۹۸: شریکی که در سرمایه کار می‌کند، امین است و اگر همه مال را یا بعض آن را تلف کند، ضامن نیست تا وقتی که افراط نکرده باشد.

مسأله ۴۹۹: اگر کسی که در مال شرکت کار می‌کند ادعا کند که مال شرکت تلف شده، نزد حاکم شرع قسم بخورد و این ادعا مورد قبول است.

مسأله ۵۰۰: اگر هر یک از شرکاء از اجازه دادن به دیگری در تصرف در مال شرکت برگردد، برای آنها جایز نیست که تصرف کنند. اما اگر یکی از آنها از اجازه خود برگردد، دیگری نمی‌تواند تصرف کند، اما خودش جایز است که در آن تصرف کند.

مسأله ۵۰۱: هر وقت یکی از شرکاء خواست مال شرکت تقسیم شود، بر دیگری واجب است قبول کند، اگرچه برای شراکت مدت را معین کرده باشند، تا وقتی که ضرر قابل توجهی نداشته باشد یا اینکه در

قسمت کردن مال چیزی بیشتر از مال خودش بخواهد و مانند اینها که تعدیل کند. مگر اینکه شراکت معاوضی باشد به اینکه قرارداد شراکت به مالی از هر دو طرف بسته‌اند که سودی از آن ببرند. در اینجا قبول فسخ شراکت قبل از رسیدن مدت آن واجب نیست.

مسأله ۵۰۲: هرگاه یکی از شرکاء بمیرد، برای دیگری تصرف در مال شراکتی جایز نیست و همچنین اگر دیوانه یا بیهوش و یا سفیه شود.

مسأله ۵۰۳: اگر کسی با مال شراکتی تجارت کند و بعد معلوم شود که قرارداد شرکت باطل بوده، پس اگر اجازه در تصرف مقید به صحیح بودن شراکت نباشد، معامله‌ای که کرده صحیح است و سودش به هر دو آنها می‌رسد. اگر اجازه در تصرف مقید به صحیح بودن شراکت باشد، معامله نسبت به دیگری فضولی است. پس اگر اجازه داد، صحیح است و گرنه معامله باطل می‌باشد.

احکام شفعه

هرگاه یکی از دو شریک سهم مشاع خود را به شخص دیگری بفروشد، شریکش حق دارد معامله را بهم بزند و پول را به مشتری بدهد و سهم شریکش را از او بگیرد؛ این را حق شفعه می‌گویند.

مسأله ۵۰۴: شفعه در غیر منقولات که قابل قسمت کردن باشد، مثل

زمین، باغ و خانه بدون اشکال ثابت است و آیا شفعه در چیزهایی که منقول است، مثل اثاثیه، لباس و حیوان و در چیزهایی که غیرمنقول است، ولیکن نمی توان تقسیم کرد، ثابت است؟ دو قول است؛ اقوی این است که ثابت نیست، اما احتیاط کند و شریک رضایت مشتری را از شفعه بگیرد و اگر شریک مال را طلب کرد، مشتری قبول کند و همچنین در چیزهایی مانند کشتی، نهر آب، راه، حمام و آسیاب احتیاط کنند.

مسأله ۵۰۵: شفعه در غیر از خانه و زمین اختصاص به خرید و فروش دارد؛ پس اگر سهم مشاع با هبه معوضه یا صلح یا غیر اینها منتقل شد، شریک حق شفعه ندارد و اما در خانه و زمین حق شفعه اختصاص به خرید و فروش داشته باشد، محل اشکال است و باید مراعات نهایت احتیاط را بکند.

مسأله ۵۰۶: اگر در جائی که جایز است، وقف را بفروشند، آن را فروخت، حق شفعه برای شریک ثابت است.

مسأله ۵۰۷: در ثبوت شفعه شرط است که عین چیز فروخته شده مشترک بین دو نفر باشد؛ پس اگر بین سه نفر و بیشتر شراکت باشد و یکی از آنها سهمش را فروخت، برای هیچ کدام حق شفعه نیست و اگر

همه بجز یک نفر فروختند، در ثبوت شفعه برای او اشکال است، بلکه شفعه نیست.

مسأله ۵۰۸: در شفیع اسلام شرط است؛ هرگاه مشتری مسلمان باشد، شفعه برای کافر بر مسلمان نیست و اگرچه آن مسلمان از کافری خریده، اما شفعه برای مسلمان بر کافر است و برای کافر بر مثل خودش هم می‌باشد.

مسأله ۵۰۹: در شفیع شرط است که بتواند قیمت را بپردازد؛ پس برای عاجز شفعه نیست و اگرچه رهنی بدهد یا کسی ضامن شود، مگر اینکه مشتری به آن راضی شود. بله، هرگاه ادعا کند که عوض در شهر دیگری است، به مقداری که مال به او برسد، بعلاوه سه روز مهلت داده می‌شود؛ پس اگر مهلت تمام شد، شفعه نیست و در سه روز تلفیق کفایت می‌کند، همچنانکه وقت شروع شفعه زمان شفعه است، نه زمان خرید و فروش.

مسأله ۵۱۰: از شفیع به همان قیمت گرفته می‌شود، نه بیشتر و نه کمتر و لازم نیست که شفیع عین قیمت را بپردازد؛ اگرچه می‌تواند، بلکه مثل آن را بپردازد، کفایت می‌کند.

مسأله ۵۱۱: در اینکه اگر عوض قیمی باشد، آیا شفعه ثابت است؟ دو

قول وجود دارد؛ اقوی این است که شفعه ثابت نیست.

مسأله ۵۱۲: اقوی این است که باید فوری مبادرت به جاری کردن شفعه کند و اگر به تأخیر بیندازد و عذری نداشته باشد، شفعه ساقط می‌شود و اما اگر عذری دارد، مثل اینکه نمی‌دانسته فروخته یا نمی‌دانسته که حق شفعه دارد یا خیال می‌کرده قیمت آن زیاد است و بعد فهمیده که قیمت آن کم بود یا گمان کرده مشتری زید است، بعد معلوم شد عمرو است یا اینکه خیال کرده برای خودش خریده، بعد معلوم شد برای دیگری است یا عکس آن یا خیال کرده یک نفر است، بعد معلوم شد دو نفر است یا عکس این یا اینکه چیزی که فروخته شده خیال کرده نصف است و صد تومان است، بعد فهمید که یک چهارم است و پنجاه تومان است یا اینکه خیال کرده عوض طلا است، بعد فهمید نقره است یا اینکه از روی ظلم یا از روی حق در زندان بوده و نتوانسته حق را ادا کند و مانند اینها از عذرهایی که وجود دارد.

احکام صلح

مسأله ۵۱۳: صلح سازش کردن دو نفر بر ملکیت در آوردن عین یا منفعت است یا اینکه طلب یا حقی را به عوضی یا مجانی ساقط کند.

مسأله ۵۱۴: کسانی که با هم صلح می‌کنند باید بالغ و عاقل باشند و از روی اختیار و قصد باشد و محجور نباشد.

مسأله ۵۱۵: در صلح لفظ خاصی معتبر نیست، بلکه هر لفظی یا کاری که بر آن دلالت دارد، کفایت می‌کند.

مسأله ۵۱۶: ساقط کردن حق یا طلبی احتیاج به قبول ندارد و اما اگر بخواهد بر آن مصالحه کند، احتیاج به قبول دارد.

مسأله ۵۱۷: در صلح علم به آنچه که بر آن مصالحه شده معتبر نیست؛ پس هرگاه مال یک نفر با مال دیگری مخلوط شده باشد، برای آن دو جایز است مصالحه کنند که بطور مساوی شریک باشند یا با هم در سهام مختلف باشند. همچنانکه برای یکی از آن دو جایز است که بمال معین دیگری مصالحه کند و فرقی ندارد که نتواند مال خود را از آن جدا کند یا اینکه بتواند.

مسأله ۵۱۸: اگر بدهکار مقدار بدهیش را می‌داند اما طلبکار نمی‌داند و به کمتر از آن مصالحه کند، آن مقدار بیشتر بر بدهکار حلال

نمی‌شود مگر اینکه علم به رضایت طلبکار در مصالحه در هر حالی داشته باشد، حتی اگر مقدار طلبش را بداند.

مسأله ۵۱۹: مصالحه بر مبادله دو مال از یک جنس که از پیمانانه و وزن است با علم به زیادی یکی از آن دو، بنا بر احتیاط واجب جایز نیست؛ زیرا حرمت ربا شامل این مورد می‌شود و اما اگر احتمال زیادی می‌دهد، اشکالی ندارد و اگرچه احتیاط در ترک آن است. و ممکن است معامله را تصحیح کرد به اینکه موضوع مصالحه را غیر از این دو مال قرار دهند، مثل اینکه مصالحه کنند که هر یک از آن دو مالش را که در ذمه دیگری است به او هبه کند یا مصالحه کند که ذمه دیگری بری شود و او هم هر چه که بر ذمه اولی دارد بری کند.

مسأله ۵۲۰: اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلب‌های خود را با یکدیگر صلح کنند، جایز است اگر موجب ربا نباشد، چنانکه از جنسی که به پیمانانه و وزن فروش می‌رود نباشد یا از یک جنس نباشند یا اگر از یک جنس هستند، در پیمانانه و وزن مساوی باشند و اما اگر از جنسی باشد که پیمانانه‌ای و وزن است و از یک جنس است و بر آن طلب‌ها صلح کنند با اینکه یکی زیادتر از دیگری است، صلح جایز نیست،

همچنانکه در مسأله سابق گذشت.

مسأله ۵۲۱: هرگاه طلب از پیمانہ و وزنی باشد که ربا در آن وارد است و می‌خواهد که طلب مدت‌دار را به کمتر از آن مصالحه کند، پس باید معامله را تصحیح کند؛ مثل اینکه غرض از صلح این باشد که ذمه بدهکار را از بعض طلبش بری کند و باقی را نقد از او بگیرد. و اما در غیر آن، مانند پول متداول امروز که از شمردنی‌ها حساب می‌شود، پس صلح و خرید و فروش به کمتر از آنچه که طلب دارد و غیر آن جایز است و بنابراین طلبکار می‌تواند که سفته را به کمتر از آن در این زمان صلح کند؛ زیرا پول‌های رائج از پیمانہ و وزنی نیستند.

مسأله ۵۲۲: اگر هر دو صلح کننده راضی به فسخ صلح باشند، فسخ می‌شود و همچنین اگر در صلح حق فسخ برای یکی از آن دو قرار داده باشد و فسخ کند.

مسأله ۵۲۳: خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر در صلح جاری نمی‌شود؛ بله، اگر چیزی که مصالحه شده را در تسلیم آن تأخیر از حد متعارف بیشتر باشد یا شرط کرده باشند که تقدی پردازد و عمل نکند، دیگری می‌تواند صلح را فسخ کند و اما خیارهای هشتگانه باقی که در خرید و فروش بیان شد در صلح هم جاری

می‌شود؛ بله، خیار غبن در مواردی جاری نمی‌شود؛ مثل اینکه بر مالی مصالحه کنند که مخلوط شده و جدا نکرده‌اند و جدا کردن آن هم ممکن است، سپس بعد از مصالحه جدا کردند و فهمیدند که یکی از آنها مغبون شده است.

مسأله ۵۲۴: اگر عیبی در چیزی که مصالحه شده پیدا شود، فسخ آن جایز است و اما اینکه تفاوت بین قیمت سالم و معیب را بگیرد، در آن اشکال است.

مسأله ۵۲۵: اگر در قرارداد صلح شرط کند مالی که بر آن صلح شده وقف شود، هرگاه برای صلح کننده وارثی بعد از مرگ نباشد، باید برای انجام دادن شرط به حاکم شرع رجوع کند و اگر وارث دارد، باید از او اجازه بگیرد.

احکام اجاره

مسأله ۵۲۶: در موجر و مستأجر بلوغ، عقل، اختیار و محجور نبودن معتبر است. اجاره اموال کسی که بخاطر مفلس بودن یا مانند این‌ها محجور است، صحیح نیست؛ لکن کسی که محجور شده می‌تواند خودش را اجاره دهد.

مسأله ۵۲۷: اجاره دادن چیزی از طرف کسی که مالک آن نیست برای استفاده کردن صحیح نیست، مگر اینکه ولی یا وکیل از مالک باشد و اجاره کردن از اجنبی صحیح است هرگاه با قولنامه اجاره باشد.

مسأله ۵۲۸: هرگاه ولی مال بچه را برای مدتی اجاره دهد و در اثناء اجاره بچه بالغ شود، می‌تواند اجاره را نسبت به بعد از بلوغش فسخ کند؛ حتی هرگاه مدت بعد از بلوغ را جزئی از اجاره دادن قرار ندهد، برخلاف مصلحت بچه در هنگام طفولیت است و بچه بعد از بلوغ سرپرست مال خودش است. و هرگاه ولی بچه او را در موضوعی که مناسب با حقوق طفولیت است تا مدتی اجاره دهد، مانند خدمت کردن در خانه‌های علماء که از آنها استفاده کند و در اثناء آن بالغ شود، می‌تواند اجاره را مطلقاً فسخ کند.

مسأله ۵۲۹: اجاره کردن بچه‌ای که ولی ندارد بدون اجازه مجتهد عادل یا وکیل او جایز نیست و هرگاه دسترسی به آنها ممکن نبود، جایز است که او را با اجازه جمعی از عدول مؤمنین اجاره کند.

مسأله ۵۳۰: عربی بودن در صیغه اجاره معتبر نیست، بلکه لفظ هم در صحت آن معتبر نیست؛ پس اگر موجر مالش را به مستأجر بقصد اجاره دادن بدهد و مستأجر آن را بقصد اجاره کردن قبض کند، اجاره صحیح است.

مسأله ۵۳۱: در صحت اجاره، لال اشاره‌ای که از آن اجاره دادن یا اجاره کردن فهمیده شود، کفایت می‌کند.

مسأله ۵۳۲: اگر مغازه یا خانه یا ویلایی را به شرط اینکه خودش استفاده نماید اجاره کند، جایز نیست که به دیگری اجاره دهد که او از آن استفاده کند و صحیح است اگر طوری باشد که استفاده بردن برای خود مستأجر اول باشد؛ مثل اینکه زنی خانه‌ای را اجاره کند، سپس ازدواج کند و خانه را به شوهرش اجاره دهد تا آن خانم در آن خانه سکونت داشته باشد.

مسأله ۵۳۳: هرگاه ویلا یا مغازه یا خانه‌ای را بدون اینکه شرط کند فقط خودش از آن استفاده ببرد و عرف جاری هم حکم نمی‌کند که

این اطلاق انصراف به استفاده کردن خودش دارد، مستأجر می‌تواند که به دیگری اجاره دهد و احتیاجی به اجازه مالک ندارد؛ هرگاه این اختصاص نداشتن به استفاده کردن خودش رضایت مالک هم در بردارد. بله، اگر بخواهد که به بیشتر از آنچه که اجاره کرده اجاره دهد، باید کاری در آن کرده باشد؛ مثل اینکه آنجا را تعمیر یا سفید کرده یا اینکه با چیز دیگری غیر از آنچه که اجاره کرده اجاره دهد؛ مثلاً خانه‌ای را با پول نقد اجاره کرده و با گندم اجاره دهد. و اما غیر از ویلا و مغازه و خانه، بنابر احتیاط واجب ملحق به آنهاست.

مسأله ۵۳۴: اگر در اجاره شرط کند خود کسی که اجاره شده برای شخص مستأجر کار کند، برای او جایز نیست که برای دیگری کار کند و در صورتی که شرط نکرده باشد، جایز است؛ فقط جایز نیست که بیشتر از آنچه که اجاره کرده اجاره دهد، هرگاه هر دو اجرت از یک جنس باشد و اگر اجرتها با هم اختلاف دارند، زیادی اشکال ندارد.

مسأله ۵۳۵: هرگاه خودش را برای کاری اجاره دهد بدون اینکه قید کند که خودش انجام دهد، جایز نیست که کسی دیگر را برای همان کار به اجاره کمتر اجاره کند. بله، هرگاه مردها از دو جنس مختلف باشند، اشکالی ندارد یا اینکه مقدار کمی از عمل را انجام دهد و باقی

را به کمتر از اجاره‌ای که کرده اجاره دهد.

مسأله ۵۳۶: اشکالی ندارد که خانه‌ای را مثلاً تا یک سال به مبلغ معینی اجاره کند و شش ماه در آن سکونت کند و شش ماه دیگر را به همان مبلغ به دیگری اجاره دهد. و جایز نیست که بیشتر از آن اجاره دهد مگر اینکه کاری در آن کرده باشد، مثل تعمیر خانه.

مسأله ۵۳۷: در مالی که اجاره می‌دهند، اموری شرط است:

۱- تعیین: اگر بگوید یکی از خانه‌هایم را به تو اجاره می‌دهم،

بنابر احتیاط واجب اجاره صحیح نیست.

۲- شناخته شده بودن: نزد مستأجر معلوم و شناخته شده باشد

به اینکه آن را ببیند یا خصوصیت آن را بداند، اگرچه به

تعریف کردن موجر باشد.

۳- قابلیت تحویل: بتواند آن را تحویل دهد؛ پس اجاره دادن

خانه غصبی یا ماشین دزدیده شده صحیح نیست مگر اینکه

مستأجر بتواند از آن استفاده کند به اینکه آن را برگرداند و

مانند این‌ها.

۴- امکان سود بردن: ممکن باشد از آن سود ببرد و عین آن هم

باقی باشد؛ پس اجاره دادن نان و غیر آن از خوردنی‌ها برای

خوردن یا اجاره دادن پول برای اینکه از آن استفاده کند، همچنانکه از بعضی نقل شده صحیح نیست.

۵- قابلیت سود بردن برای مقصود اجاره: قابلیت سود بردن برای مقصودی که از اجاره دارد داشته باشد؛ پس اجاره دادن زمین برای کشاورزی که باران کافی نیست و نمی‌توان از آب رودخانه یا غیر آن آبیاری کرد، صحیح نیست.

مسأله ۵۳۸: اجاره دادن درخت برای استفاده کردن از میوه‌اش که الان موجود نیست صحیح است و همچنین اجاره دادن حیوان برای استفاده شیر آن یا آب کشیدن از چاه صحیح است.

مسأله ۵۳۹: زن می‌تواند خودش را برای شیر دادن بچه بدون اجازه شوهر اجاره دهد؛ بله، اگر این کار موجب ضایع شدن حق شوهر شود، صحت اجاره متوقف بر اجازه شوهر است.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند.

مسأله ۵۴۰: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار چیز در آن شرط است:

۱- استفاده حلال: پس اجاره دادن مغازه برای فروش شراب یا

نگهداری آن صحیح نیست، یعنی برای این منفعت اجاره دهد

یا حیوانی برای بردن شراب اجاره دهد. بله، اگر در اجاره چنین شرطی نکرده باشد و استفاده کردن از آن در حرام متعین نباشد بلکه می تواند در منافع حلال دیگری استفاده کند، عقد اجاره صحیح است.

۲- عدم سفهی بودن: بنابر احتیاط واجب، مالی که در ازای آن منفعت می دهد در نظر عقلا سفهی نباشد.

۳- تعیین نوع استفاده: پس اگر ماشینی که می تواند مسافر ببرد یا بار ببرد اجاره کند، باید معین کند که مسافر یا بار ببرد یا هر دو.

۴- معین کردن مقدار استفاده: و هر عقدی به حسب خودش است؛ پس یک بار این است که مدت معین می کند، همچنانکه در اجاره خانه و مغازه و مانند این هاست. و دیگری به تعیین کار است، مثل دوختن لباس معینی بر کیفیت معینی و سوم تعیین مسافت است، مثل اجاره کردن ماشین برای انتقال به مکان دیگری.

مسأله ۵۴۱: تراشیدن ریش با اختیار و بدون عذر شرعی بنابر احتیاط واجب حرام است و بنابراین گرفتن اجرت برای آن جایز نیست؛ بله،

هرگاه بخاطر عذری تراشیدن آن جایز باشد، آرایشگر می‌تواند اجرت آن را بگیرد.

مسأله ۵۴۲: باید در جایی که مدت، دخالت در عقد دارد، مدت اجاره را معین کنند و اگر معین نکنند، شروع اجاره از هنگام اجراء صیغه عقد است. اما اگر مدت در آن دخالت ندارد، مثل دوختن لباس، پس مدت متعین نیست مگر اینکه معین کرده باشند.

مسأله ۵۴۳: اگر خانه را به یک سال اجاره داده باشد و ابتدا اجاره را بعد از گذشت یک ماه قرار داده باشند، اجاره صحیح است و اگرچه عین هنگام اجراء صیغه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۵۴۴: هرگاه مدت اجاره را معین نکند، اجاره صحیح نیست؛ پس اگر بگوید خانه را برای یک ماه یا دو ماه به تو اجاره دادم، صحیح نیست. و هرگاه بگوید خانه را برای هر ماه به یک دینار به تو اجاره دادم، هر وقتی که در آن نشستی و قصد کنند همین الان نافذ باشد، یا خانه را در ماه معینی به یک دینار اجاره داده و گفته هر وقت در آن نشستی، بعد از آن به حساب اجاره است، اجاره در ماه اول فقط صحیح است و اما در ماه‌های بعدی استفاده کردن از آن خانه به اجرت مسمی است، لکن معامله لازم نیست و مالک می‌تواند مالی را

که اجاره داده هر وقت خواست برگرداند.

مسأله ۵۴۵: خانه‌ای که برای مسافر و زوار آماده شده، هرگاه مقدار ماندنشان را در آن نمی‌داند و بر دادن یک مقدار معینی از اقامه در هر شب اتفاق کردند، تصرف در آن جایز است. و چونکه مدت اجاره دادن را نمی‌داند، اجاره صحیح نیست و مالک هر وقت خواست می‌تواند آنها را بیرون کند، چنانکه در مسأله سابق گذشت.

مسأله ۵۴۶: هرگاه خودش را برای کاری اجاره دهد بدون اینکه مقید کند خودش انجام دهد، نمی‌تواند دیگری را برای همان کار با مزد کمتر به اجاره خودش در آورد؛ بله، اگر مزد آنها از دو جنس باشد، اشکالی ندارد یا اینکه بعضی کار را اگرچه کم است انجام داده و دیگری را اجیر کرده تا باقی کار را با مزد کمتر انجام دهد.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۵۴۷: اشکالی ندارد که برای ذکر مصیبت سیدالشهداء علیهم‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام و بیان فضیلت‌های آنها و برای موعظه کردن و مانند این‌ها مزد بگیرد، اگرچه از نظر اخلاقی کار خوبی نیست.

مسأله ۵۴۸: جایز نیست که در عبادات کسی را اجیر کند تا عبادات واجب او را انجام دهد، مگر در حج به شرط اینکه مستطیع باشد اما

خودش نتواند حج را انجام دهد. اما در عبادات مستحبی اشکالی ندارد، مگر در نماز و روزه مستحبی که در آن اشکال است. و اگر کسی آن را به طور رجاء یا به طوری غیر از اجاره انجام دهد، مثل اینکه ثوابش را هدیه به زنده کند، اشکالی ندارد. اجیر کردن از میت در عبادات واجب و مستحب جایز است.

مسأله ۵۴۹: جایز نیست که برای یاد دادن مسائل حلال و حرام مزد بگیرد و همچنین برای یاد دادن واجبات مانند نماز و روزه و غیر اینها که محل ابتلاء مردم است، بنابر احتیاط واجب نمی‌توان مزد گرفت. بلکه در غیر این هم اشکال است و همچنین جایز نیست که برای غسل و کفن و دفن اموات مزدی بگیرد. بله، اشکالی ندارد که برای خصوصیتی بیشتر از مقدار واجب مزد بگیرد.

مسأله ۵۵۰: در مزد باید مشخص باشد؛ پس اگر مزد از چیزهای وزنی و پیمانه‌ای باشد، مشخص شود و اگر شمارش است، مثل پول نقد، باید مشخص باشد و اگر از چیزهایی باشد که دیدن آن در معامله معتبر است، لازم است که موجر ببیند یا اینکه مستأجر خصوصیت آن را برای او توضیح دهد.

مسأله ۵۵۱: به مجرد عقد، اجیر مزدش را در ذمه موجر مالک

می‌شود و موجر عمل را در ذمه اجیر مالک می‌شود. اما مطالبه بحق آن در مسأله آتی ان شاء الله می‌آید و بر این مسأله ثمراتی مترتب است که در مسأله ۵۶۴ می‌آید.

مسأله ۵۵۲: موجر نمی‌تواند قبل از اینکه چیزی را که اجاره داده تسلیم کند، اجاره را مطالبه کند و همچنین اجیر نمی‌تواند قبل از انجام دادن کارش مزدش را بگیرد، مگر اینکه مزدش برای آماده شدن کار باشد یا متعارف باشد که قبل از کار پول را می‌گیرند، از هنگامی که آماده برای کار می‌شود، مثل اجرت حج یا اینطور شرط کنند.

مسأله ۵۵۳: هرگاه موجر می‌تواند در چیزی که اجاره کرده تصرف کند، بر مستأجر واجب است اجاره را بپردازد و اگرچه چیزی را که اجاره کرده تسلیم نکند یا در بعضی از مدت اجاره یا تمام آن استفاده‌ای نبرد.

مسأله ۵۵۴: هرگاه خودش را برای کاری اجاره دهد و خودش را به مستأجر تسلیم کند که برای او کار کند، مستحق مزد است و اگرچه مستأجر او را بکار نگیرد. مثلاً هرگاه خودش را برای دوختن لباس در روز معین اجاره دهد و در آن روز برای کار حاضر شود، بر مستأجر واجب است مزد او را بپردازد، اگرچه پارچه به او نداده باشد

که بدوزد و در این فرقی ندارد که اجیر در آن روز بیکار باشد یا مشغول به کار خودش یا دیگری باشد.

مسأله ۵۵۵: هرگاه بعد از مدت اجاره معلوم شد که اجاره باطل بوده، بر مستأجر واجب است اجرت المثل را بپردازد. پس اگر خانه‌ای را به صد دینار اجاره کند و بعد از گذشت مدت اجاره معلوم شد اجاره باطل بوده، پس اگر اجاره متعارف پنجاه دینار بود، بر مستأجر بیشتر از پنجاه دینار واجب نمی‌شود. بله، اگر اجاره متعارف دویست دینار بود و اجاره‌دهنده مالک یا وکیل او باشد، بیشتر از اجاره‌ای که معین شده، یعنی صد دینار، نمی‌تواند بگیرد. و اگر در بین مدت اجاره معلوم شود اجاره باطل بوده، نسبت به زمانی که گذشته همان حکم است که در تمام شدن مدت بیان شد.

مسأله ۵۵۶: هرگاه چیزی که اجاره داده شده از بین برود، مستأجر ضامن نیست، هرگاه از روی عمد نباشد و در حفظ آن کوتاهی نکرده باشد. و همین‌طور است اگر مالی نزد اجیر، مانند خیاط، از بین برود؛ پس او ضامن تلف شدن پارچه نیست، هرگاه تعدی یا تفریط نکند.

مسأله ۵۵۷: هرگاه قصاب حیوانی را به طریق غیر دینی ذبح کند، ضامن است و بین اجیر و کسی که مجانی کار می‌کند فرقی نیست.

مسأله ۵۵۸: هرگاه کامیونی را برای حمل مقدار معینی کالا اجاره کند و بیشتر از آن مقدار بار بزند و بر ماشین فشار بیاید یا خراب شود، ضامن است. و همچنین هرگاه مقدار را معین نکند و بیشتر از متعارف بار بزند؛ و در هر دو فرض باید اجرت بیشتر را بپردازد.

مسأله ۵۵۹: هرگاه چهارپایی را برای حمل شیشه اجاره کند و سرنگون شود و شیشه بشکند، اجاره‌دهنده ضامن نیست، مگر اینکه سبب سرنگون شدن آن او باشد، مثل اینکه حیوان را زد و سرنگون شد.

مسأله ۵۶۰: ختنه‌کننده ضامن ضرری که بر بچه وارد می‌شود نیست، حتی اگر بمیرد، بشرط اینکه از اهل خبره در کارش باشد و کوتاهی در کارش نکرده باشد. مانند اینکه همه لوازمش را نیاورده یا تشخیص نداده که بچه را نمی‌توان الان ختنه کرد؛ اگر این کار به او موکول شده باشد، نه اینکه به او امر شده باشد که فقط ختنه کند. و همچنین از حد متعارف برای قطع پوست تجاوز نکرده باشد و با علمی که به ضررها دارد، تفریط نکرده باشد.

مسأله ۵۶۱: اگر پزشک خودش مریض را معالجه کند یا روی او عمل جراحی انجام دهد و در کارش ماهر باشد و تمام زحمت خود را در

تشخیص صحیح و عمل دقیق انجام داده، ولكن به طور اتفاقی ضرری به مریض رسید یا فوت شد، پزشک هیچ ضمانتی ندارد و احتیاط در این است که قبل از عمل جراحی و معالجه برائت ضمان را از مریض بگیرد.

مسأله ۵۶۲: اجاره به فسخ موجر و مستأجر فسخ می شود هرگاه بر آن توافق کنند و همچنین اگر در عقد اجاره شرط کنند که یکی از موجر یا مستأجر یا هر دو حق فسخ را در هر زمانی دارند.

مسأله ۵۶۳: هرگاه معلوم شود موجر یا مستأجر مغبون شده، می تواند اجاره را فسخ کند. بله، اگر در ضمن عقد یا بعد از عقد آن را اسقاط کند، نمی تواند فسخ کند.

مسأله ۵۶۴: هرگاه قبل از اینکه چیزی را که اجاره داده به مستأجر تحویل دهد، می تواند اجاره را فسخ کند و اجاره را پس بگیرد و می تواند فسخ نکند و از غاصب عوض منفعتی که از دست داده بگیرد. پس اگر چهارپایی را یک ماهه اجاره کند و ده روز کسی آن را غصب کند و اجرت متعارف آن در ده روز پانزده دینار است، جایز است که مستأجر پانزده دینار از غاصب بگیرد.

مسأله ۵۶۵: هرگاه مانعی پیش بیاید که نتواند از مالی که اجاره کرده

بعد از تحویل آن استفاده کند، چنانکه بعد از تحویل به مستأجر کسی آن را غصب کند، فسخ اجاره جایز نیست و می‌تواند از غاصب عوض منفعتی که از دست داده مطالبه کند.

مسأله ۵۶۶: اگر اجاره‌دهنده مالی را که اجاره داده قبل از تمام شدن مدت اجاره بفروشد، اجاره باطل نمی‌شود، خواه به خود مستأجر بفروشد یا به دیگری.

مسأله ۵۶۷: اگر چیزی که اجاره داده طوری خراب شود که نتواند از آن استفاده کند یا استفاده‌ای که می‌خواسته نمی‌تواند از آن ببرد، اجاره باطل است. پس هرگاه خانه‌ای را یک سال اجاره کند و قبل از ورود سال خراب شود، اجاره باطل می‌شود و اگر در بین سال خراب شود، اجاره نسبت به بقیه مدت باطل است و مستأجر می‌تواند نسبت به زمان قبل هم اجاره را فسخ کند و هرگاه فسخ کرد، مدتی را که گذشته اجرت‌المثل آن را بدهد و اگر فسخ نکرد مبلغ اجاره نسبت به مدت باقی و گذشته تقسیم می‌شود و به اندازه مدت باقی حق مستأجر است و به اندازه مدتی که گذشته حق مالک است.

مسأله ۵۶۸: اگر خانه‌ای را اجاره کند که دو اتاق دارد، پس یکی از اتاق‌ها خراب شود و موجر فوراً آن را تعمیر کند به طوری که چیزی

از منفعت آن از بین نرود، اجاره باطل نمی‌شود و مستأجر حق فسخ اجاره را ندارد. اما هرگاه مقداری از منفعت آن از بین برود و اگرچه در طول مدت ساکن ساختمان باشد، اجاره نسبت به آن مقدار باطل است و مستأجر می‌تواند اجاره را فسخ کند و اجرت‌المثل منفعتی را که برده پردازد.

مسأله ۵۶۹: با مرگ موجر یا مستأجر، اجاره باطل نمی‌شود، مگر در جایی که موجر مالک چیزی که اجاره داده نباشد بلکه مالک منفعت آن باشد. تا وقتی زنده است به وصیت باشد یا مانند آن. پس هرگاه در مدت اجاره از دنیا رفت، نسبت به مدت باقی‌مانده اجاره باطل است.

مسأله ۵۷۰: اگر شخصی را وکیل کند که کارگرانی را اجاره کند، پس آن‌ها را به مزد کمتری که برای وکیل معین شده اجاره کند، زیادی بر وکیل حرام است و باید آن را به موکل برگرداند.

مسأله ۵۷۱: هرگاه کسی را برای کاری به‌طور معین یا در زمان یا مکان معینی اجاره کند و اجیر مخالفت کند، برای کارش مزدی را مستحق نیست و هر ضرری که به مستأجر رسانده ضامن است. اگر جبران آنچه که انجام داده ممکن نباشد، و اگر ممکن است باید اجیر کار را به همان طوری که مطلوب است انجام دهد.

احکام جعاله

مسأله ۵۷۲: جعاله به این معناست که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند، مال معینی را بپردازد. مثلاً بگوید: «هرکس گمشده من را پیدا کند، یک دینار به او می‌دهم.» کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند و به عوضی که داده می‌شود جعل گویند.

فرق بین جعاله و اجاره این است که در اجاره، پس از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد، اما در جعاله لازم نیست عامل کاری بکند؛ همچنین مستأجر قبل از عمل، اجرت اجیر به ذمه‌اش می‌باشد، ولی بر ذمه جاعل تا وقتی که عامل آن کار را انجام نداده باشد، چیزی نیست.

مسأله ۵۷۳: در جاعل، بلوغ، عقل، اختیار و محجور نبودن معتبر است. پس جعاله‌ی سفیهی که مالش را ضایع می‌کند صحیح نیست.

مسأله ۵۷۴: در جعاله معتبر است که کار مورد درخواست حرام نباشد یا خالی از فایده نباشد. بنابراین، صحیح نیست که چیزی برای نوشیدن شراب قرار دهد یا چیزی قرار دهد که شبانه در تاریکی به جایی برود یا به مدت طولانی زیر نور گرم آفتاب باشد که موردنظر

عقلاء نباشد.

مسأله ۵۷۵: در جعاله باید عوض را معین کند به طوری که حق عامل مشخص باشد، مثل اینکه بگوید: «کسی که خانه من را بفروشد، یک درصد از قیمت برای اوست» و مانند این‌ها.

مسأله ۵۷۶: هرگاه عوض در جعاله مبهم باشد و معین نباشد، باید اجرت‌المثل را به عامل داد.

مسأله ۵۷۷: هرگاه کسی قبل از جعاله کاری را انجام دهد یا بعد از جعاله به قصد تبرع انجام دهد، نمی‌تواند چیزی را بگیرد.

مسأله ۵۷۸: جاعل می‌تواند قبل از شروع در کار، جعاله را فسخ کند، اما بعد از شروع در کار، فسخ آن مشکل است.

مسأله ۵۷۹: بر عامل واجب نیست کاری که شروع کرده تمام کند، مگر اینکه ترک آن موجب ضرر بر جاعل شود. مثل اینکه بگوید: «هرکس چشم مرا معالجه کند، اینقدر می‌دهم»، پس یزشک شروع به کار بر چشم او کند به طوری که اگر تمام نکنند، چشمش معیوب می‌شود؛ در اینجا واجب است کارش را تمام کند.

مسأله ۵۸۰: هرگاه عامل کار خود را تمام نکند، مستحق عوضی نیست اگر با تمام کردن آن سودی به جاعل نرساند، مثل اینکه اسبش

فرار کرده باشد. همچنین، اگر عوض را برای تمام کردن کار قرار داده باشد، مثل اینکه بگوید: «کسی که لباس من را بدوزد، اینقدر می‌پردازم.» اما اگر عوض را بر اساس توزیع بر اجزاء عمل قرار دهد، به هر مقداری که کار کرده مستحق عوض است و هرچند احتیاط کند و با هم مصالحه نمایند.

احکام مزارعه

مسأله ۵۸۱: مزارعه به این معناست که مالک با زارع به این نوع معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

مسأله ۵۸۲: مزارعه چند شرط دارد:

۱. ایجاب و قبول: ایجاب از طرف مالک به اینکه به زارع بگوید که زمین را به تو می‌دهم که بکاری و زارع هم می‌گوید قبول کردم، یا اینکه مالک زمین را برای زراعت بدهد و زارع هم قبول کند بدون اینکه کلامی واقع شود.

۲. بلوغ و عقل: مالک و زارع هر دو باید بالغ، عاقل و مختار باشند و هر دو محجور نباشند.

۳. تعیین قسمت: قسمت خود را از حاصل زمین باید قرار دهند. به طور کلی، اگر اولش را برای یکی و آخرش را برای دیگری قرار دهند، مزارعه باطل است مگر اینکه منافات با شرط چهارم نداشته باشد.

۴. مشاع بودن سهم: قسمت هر یک باید به طور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث. پس اگر بگوید: «زراعت کن و هرچه خواستی بده»،

مزارعه صحیح نیست. همچنین اگر برای مالک یا زارع مقدار معینی را مشخص کنند، مثل اینکه بگویند: «ده من»، مزارعه باطل است.

۵. معین کردن مدت: مدتی که زراعت در آن بدست می‌آید باید معین کنند و اگر اول مدت را معین کنند و آخر آن را رسیدن محصول قرار دهند، کفایت می‌کند.

۶. قابلیت زمین: زمین باید قابلیت برای کشاورزی داشته باشد، حتی اگر با علاج و اصلاح زمین باشد.

۷. نوع زراعت: نوع زراعت باید معین شود. اگر زارع و مالک نسبت به آن اختلاف نظر دارند، ولی اگر هیچ‌کدام نظر خاصی ندارند یا نظرشان یکی است، تعیین آن لازم نیست.

۸. معین کردن زمین: زمین باید معین شود. پس اگر مالک چند قطعه زمین دارد و معین نکند که کدام زمین است، مزارعه باطل است.

۹. تعیین هزینه‌ها: هرچه که سهم خرج زراعت است، باید معین شود اگر در عرف و خارج از عقد مشخص نشده باشد.

مسأله ۵۸۳: اگر مالک و زارع توافق داشته باشند که مقداری از محصول برای مالک باشد و باقی بین آن دو به نسبت معینی تقسیم شود، مزارعه صحیح است اگر علم دارند که بعد از جدا کردن آن

چیزی از محصول باقی می ماند.

مسأله ۵۸۴: هرگاه مدت مزارعه تمام شود و همین مدت برای تحقق شرط پنجم کافی بوده و محصول نرسیده باشد، اگر مالک و زارع راضی شوند که زراعت به عوض یا مجانی باقی باشد، اشکالی ندارد. اما اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را مجبور به کندن زراعت کند، حتی اگر زارع با این کار ضرر کند. زارع نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعتش باقی بماند، هر چند با اجاره باشد. اگر مدت مورد توافق در عقد به عنوان موضوعیت معین نشده باشد و بنا بر طریقت باشد، به این اعتبار که در این مدت محصول می رسد، مالک باید زراعت را تا رسیدن محصول تمدید کند.

مسأله ۵۸۵: مزارعه با حصول مانع از زراعت در زمین فسخ می شود، مثل اینکه آب در آنجا قطع شود. اما اگر زارع زراعت را بدون عذر ترک کند و زمین در تصرف او باشد، باید اجاره زمین را به مالک بپردازد.

مسأله ۵۸۶: عقد مزارعه با اجرای صیغه لازم می شود و فسخ نمی شود مگر با رضایت هر دو طرف. اگر مالک زمین را برای زراعت به قصد مزارعه داد و زارع قبول کرد، بعید نیست که عقد لازم باشد. در

صورتی که در ضمن عقد شرط کنند که زارع یا مالک یا هر دو می‌توانند فسخ کنند، فسخ آن جایز است. همچنین، اگر با برخی از شروط مخالفت شود، دیگری می‌تواند فسخ کند.

مسأله ۵۸۷: مزارعه با مرگ مالک یا زارع فسخ نمی‌شود بلکه وارث به جای او می‌آید، مگر اینکه شرط کنند که خود زارع کار را به عهده گیرد که در این صورت به مرگش فسخ خواهد شد. اگر زراعت رسیده باشد، واجب است که مقدار سهم زارع را به وارث او بپردازد. همچنین، اگر زارع حقوق دیگری هم داشته باشد، وارث از آن ارث می‌برد و وارث نمی‌تواند مالک را مجبور به باقی ماندن زراعت در زمینش کند.

مسأله ۵۸۸: اگر بعد از زراعت معلوم شود که مزارعه باطل بوده و بذری برای مالک بوده، محصول هم متعلق به او است و مالک باید هرچه زارع خرج کرده و مزد کارش و چیزهایی که در زمین استفاده کرده مثل گاو و غیره را بپردازد. برعکس، اگر بذری برای زارع بوده، محصول متعلق به اوست و باید اجاره زمین را به مالک بپردازد و همچنین هرچه که مالک خرج کرده و مزد چیزهایی که در آن زراعت به کار گرفته است.

مسأله ۵۸۹: اگر بعد از زراعت معلوم شود مزارعه باطل بوده و بذر برای زارع بوده و مالک و زارع به باقی ماندن زراعت در زمین به اجاره یا مجانی راضی شوند، این کار جایز است. اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را مجبور به کندن زراعتش کند، حتی اگر محصولش نرسیده باشد. زارع نمی تواند مالک را مجبور به باقی ماندن زراعت کند، هرچند با اجاره باشد، و همچنین مالک هم نمی تواند زارع را مجبور به باقی گذاشتن زراعت کند، حتی اگر مجانی باشد.

مسأله ۵۹۰: اگر از ریشه زراعت بعد از درو و تمام شدن مدت در سال جدید چیزی سبز شود و محصول دهد، آن محصول متعلق به مالک است مگر اینکه در مزارعه شرط شده باشد که در ریشه هم شریک باشند.

احکام مضاربه

مضاربه عبارت است از اینکه انسان مالی را به دیگری بدهد که با آن تجارت کند، بنابر اینکه سودش بین آن دو نصف یا ثلث یا مانند اینها باشد.

در مضاربه چند چیز شرط است:

۱. ایجاب و قبول است و هر چیزی که بر این دو دلالت کند کفایت می‌کند؛ لفظ یا مانند آن باشد و عربی بودن و ماضی بودن در آن شرط نیست.

۲. بلوغ و عقل و اختیار در هر یک از مالک و عامل است و اما اینکه مالک محجور در مالش نباشد مثل سفیه و مفلس و اما در عامل این شرط نیست.

۳. سهم هر کدام از نصف یا ثلث یا مانند اینها مشخص باشد، مگر اینکه متعارف خارجی وجود داشته باشد که اطلاق انصراف به آن متعارف داشته باشد.

۴. سود بین آن دو باشد. پس اگر شرط کند که مقداری از آن سود برای نفر سوّمی باشد، مضاربه صحیح نیست مگر اینکه نفر سوّمی در این تجارت هم کاری انجام داده باشد.

۵. عامل بتواند تجارت کند در موردی که مقصود مباشرت او در آن کار است. پس هرگاه عامل از آن عاجز باشد، مضاربه صحیح نیست. این در صورتی است که قید مباشرت باشد، اما اگر مباشرت شرط باشد، مضاربه باطل نیست، ولکن مالک هنگام تخلف شرط اختیار فسخ دارد. و اما هرگاه مباشرت نه قید شده و نه اینکه شرط شده باشد و عامل عاجز از تجارت باشد، اگرچه از کسی کمک بگیرد، مضاربه باطل است و در بطلان فرقی نیست بین اینکه از اول عاجز باشد یا اینکه بعد از آن عاجز شده باشد. پس مضاربه از هنگام عارض شدن عجز فسخ می‌شود.

۶. مالی که داده می‌شود باید از پول‌های محلی یا جهانی باشد؛ یعنی نقدی باشد و اگر کالائی بدهد که آن را مال برای مضاربه قرار دهد صحیح نیست یا با مالی که در ذمه اوست مضاربه کند تا اینکه از او بگیرد و به او تسلیم کند که مال برای مضاربه باشد.

مسأله ۵۹۱: بر عامل که تفریط نکرده باشد ضرر نیست و هرگاه مالک شرط در ضمن عقد کند که ضرر بر هر دو باشد همانطوری که سود است، شرط باطل است. بله، اگر بر عامل شرط کند که خسارت را از جیبش جبران کند، صحیح است و اشکالی ندارد.

مسأله ۵۹۲: عقد مضاربه از هر دو طرف جایز است زیرا از عقدهای جایز است و هر یک می‌تواند آن را فسخ کند، خواه قبل از شروع در کار باشد یا بعد از آن، و خواه قبل از سود دادن باشد یا بعد از آن، و فرقی ندارد که عقد مطلق باشد یا مقید به مدت معینی.

مسأله ۵۹۳: اگر عقد مضاربه مطلق باشد که عامل هر طوری خواست و مصلحت دید، می‌تواند تصرف کند از حیث فروشنده و خریدار و نوع جنسی که تجارت کند، بنابر اینکه در اختیارش هیچ کوتاهی نکند و بی‌مبالات و زیاده‌روی نکند. بله، بدون اجازه مالک نمی‌تواند مسافرت کند مگر اینکه متعارف باشد که اطلاق انصراف به آن داشته باشد و بنابراین اگر مخالفت کند و مسافرت کند و مال از بین رود، ضامن است.

مسأله ۵۹۴: مضاربه با مرگ هر کدام از مالک و عامل باطل می‌شود. اما بنابر اول، زیرا که مال بعد مرگش به وراثش منتقل می‌شود و باقی ماندن مال در دست عامل احتیاج به مضاربه جدید دارد و اما بنابر مرگ عامل، زیرا اجازه اختصاص به عامل داشت.

مسأله ۵۹۵: آنچه این روزها متعارف است که مال را به شخصی می‌دهند که کار کند و در مقابل یک مبلغ معینی را تا مدت معینی به او

می‌دهد این مضاربه نیست زیرا احتیاج به شرط سوّم دارد که وجود ندارد، لکن به شروطی این معامله صحیح است.

۱. اینکه مبلغ معین معتبر است که سود متعارفی برای مالی که داده باشد.

۲. عامل با آن مال کاری کند. پس اگر در بعضی احتیاجات خود خرج کند، صاحب مال مستحق آن سودی که معین کردند نیست.

۳. کسی که مال را داده مستحق سودی نیست مگر اینکه بعد از سود دادن برای عامل باشد. پس اگر ضرر کند یا بازار در این مدت تعطیل باشد، مطالبه‌اش برای سود صحیح نیست.

مسأله ۵۹۶: اگر خسارتی به مال مضاربه وارد شود یا آتش بگیرد یا دزدیده شود یا غیر اینها با سود آن جبران می‌شود تا وقتی که مضاربه باقی است و بین سود سابق و سودی که بعد می‌آید فرقی نیست. پس ملکیت عامل برای سهم سودش متزلزل است، همه‌اش یا بعض آن متزلزل است به اینکه آیا ضرری بر آن وارد شود یا اینکه بعداً از بین برود و ملکیت ثابت نمی‌شود مگر بعد از تمام شدن مضاربه یا اینکه فسخ شود. بله، اگر عامل بر مالک در ضمن عقد شرط کند که با سود نمی‌تواند جبران خسارت یا تلف شدن کند، چه تلف مقدم بر سود

باشد چه متأخر از سود دادن باشد، این شرط صحیح است و به آن عمل می‌شود.

یا اینکه در سر مدت معینی حساب می‌کنند. پس اگر سود داشته باشد در سر همان مدت، سود هر دو است و مال برای صاحبش است و از مال شرکت نیست که ضرری که بعد می‌آید از آن جبران شود زیرا این کار بعد از تمام شدن مدت یک عقد جایز جدید است.

احکام مساقات

مسأله ۵۹۷: اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درخت‌های میوه من را تا مدت معین آبیاری کن و به آنها رسیدگی کن، در مقابل مقداری قرار می‌گذارند که از میوه آن بردارد.

مسأله ۵۹۸: عقد مساقات در درخت‌هایی که میوه نمی‌دهد مثل درخت بید و سفیدار صحیح نیست و اما در درخت حناء که از برگ آن استفاده می‌شود در صحت مساقات اشکال است.

مسأله ۵۹۹: در مساقات صیغه معتبر نیست، بلکه همینکه مالک درختان را به کشاورز بدهد و او هم به همین قصد شروع به کار کند، کفایت می‌کند.

مسأله ۶۰۰: مالک و آبیاری باید بالغ و عاقل و مختار باشند و در مالک معتبر است که بخاطر سفاهت و مانند آن محجور نباشد.

مسأله ۶۰۱: باید مدت مساقات را معین کنند و اگر اولش را معین کنند و آخر آن را رسیدن میوه قرار دهند، صحیح است.

مسأله ۶۰۲: باید سهم هرکدام را بطور مشاع معین کنند، مثل نصف یا ثلث و اگر هر دو متفق باشند که ده من از میوه مثلاً برای مالک باشد و بقیه برای کشاورز باشد، مساقات باطل است.

احکام ازدواج

زن به مرد با عقد ازدواج حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و موقت.

عقد دائم عقدی است که در آن مدت ازدواج معین نیست و دائمی است، یعنی مقتضای عقد به خودی خود دائم بودن است تا وقتی که نقض نشود و زن را "زن دائمه" می‌گویند.

عقد موقت عقدی است که مدت آن معین شده، مثل یک ساعت یا یک روز یا یک سال یا بیشتر یا کمتر و این را "زن متعه" یا "موقت" می‌گویند.

احکام عقد

مسأله ۶۰۳: در ازدواج دائم و موقت، باید صیغه عقد خوانده شود و مجرد راضی بودن و رغبت و میل نفسی کفایت نمی‌کند. جایز است که برای زن و شوهر یا یکی از آن دو دیگری را در اجرای صیغه وکیل کند، همچنانکه خودشان می‌توانند صیغه را بخوانند.

مسأله ۶۰۴: در وکیل شرط نیست که مرد باشد، بلکه وکیل کردن زن برای اجرای صیغه عقد جایز است.

مسأله ۶۰۵: تا وقتی یقین حاصل نکردند که وکیل عقد ازدواج را

جاری کرده، بر آن دو جایز نیست با هم نزدیکی کنند و جایز نیست نگاه کردن به مواردی که برای غیر از زن و شوهر حلال نیست و گمان کفایت نمی‌کند. بله، اگر وکیل بگوید که عقد را جاری کردم و از کلام او اطمینان حاصل می‌شود، کفایت می‌کند.

مسأله ۶۰۶: واجب است که وکیل به هرچه که موکل او معین کرده از چیزهایی که در عقد شرط است ملتزم باشد. پس اگر زنی کسی را وکیل کند که او را به عقد موقت مردی به مدت ده روز درآورد و ده روز را معین نکرد، جایز است که وکیل هر وقت خواست او را به عقد آن مرد درآورد و اگر می‌داند که ده روز خاصی را می‌گوید، در روزهای دیگر نمی‌تواند او را عقد دیگری درآورد.

مسأله ۶۰۷: جایز است که یک نفر وکیل از دو طرف عقد باشد، همچنانکه جایز است مرد وکیل از طرف زن باشد که برای خودش عقد دائم یا موقت کند و بنا بر احتیاط مستحب شوهر دو طرف عقد را نخواند.

صیغه عقد دائم

مسأله ۶۰۸: هرگاه مرد و زن خودشان عقد دائم را بخوانند، پس زن می‌گوید: (زواجك نفسي على الصداق المعلوم) و مرد بلافاصله

می گوید: (قبلت التزویج)، عقد صحیح است. اگر هر یک دیگری را وکیل کرده باشند و اسم مرد مثلاً احمد باشد و اسم زن مثلاً فاطمه باشد، پس وکیل زن می گوید: (زوجت موکلک احمد موکلتی فاطمه) یا می گوید: (زوجت موکلتی فاطمه موکلک احمد علی الصداق المعلوم) و وکیل مرد بدون فاصله می گوید: (قبلت التزویج لموکلک احمد علی الصداق المعلوم)، عقد صحیح است. و بنابر احتیاط، ایجاب و قبول باید با هم مطابقت داشته باشند؛ مثلاً اگر زن می گوید: (زوجتک)، واجب است مرد بگوید: (قبلت التزویج).

صیغه عقد موقت

مسأله ۶۰۹: هرگاه بعد از معین کردن مدت و مهریه، زن و مرد بخواهند عقد ازدواج موقت بخوانند، پس زن می گوید: (زوجتک نفسی فی المدة المعلومه علی المهر المعلوم) و مرد بدون فاصله می گوید: (قبلت التزویج)، عقد صحیح است. اگر هر کدام دیگری را وکیل کنند، وکیل زن می گوید: (زوجت موکلک موکلتی) یا می گوید: (زوجت موکلتی موکلک فی المدة المعلومه علی المهر المعلوم) و وکیل مرد بدون فاصله می گوید: (قبلت التزویج لموکلک هکذا)، عقد صحیح است.

شرائط عقد

مسأله ۶۱۰: در عقد ازدواج چند چیز شرط است:

۱. عربی بودن: اگر امکان دارد، اگرچه به وکیل کردن دیگری باشد. بنا بر احتیاط واجب، بلکه اگر نمی‌تواند، اگرچه به وکیل کردن باشد، به هر زبانی که ازدواج را بفهماند کفایت می‌کند.

۲. قصد انشاء: در اجرای صیغه به معنای اینکه زن و شوهر یا وکیل آن دو قصد تحقق ازدواج با لفظ ایجاب و قبول داشته باشند. پس زن با کلام خودش که می‌گوید: (زوجتک نفسی) قصد می‌کند که زن آن مرد شود. همچنانکه مرد با گفتن (قبلت) قصد قبول زوجیت آن زن را می‌کند و همینطور وکیل هر دو. اگر قصد بکنند که خبر از حالت سابق بدهند، عقد صحیح نیست.

۳ و ۴. بلوغ و عقل: بنا بر احتیاط واجب، بلوغ و عقل در عاقد که صیغه عقد را جاری می‌کند شرط است، خواه می‌خواهد کسی که عقد می‌کند برای خودش عقد کند یا برای دیگری.

۵. مشخص بودن زن و شوهر: مشخص باشند به طوری که هر یک از آن دو با دیگری تمییز داده شود، به اسم یا صفت یا اشاره؛ پس اگر بگوید: (زوجتک احدی بناتی)، عقد باطل است و اگر بگوید: (زوجت

بنتی احد ابنیک یا احد هذین)، عقد باطل است.

۶. رضایت واقعی: رضایت واقعی زن و مرد باشد. پس اگر زن اظهار کراهت کند و در دل راضی باشد، عقد صحیح است و همچنین اگر بداند که زن راضی نیست، هر چند اظهار رضایت می‌کند، عقد باطل است؛ مگر اینکه بعد از آن اجازه دهد.

مسأله ۶۱۱: اگر صیغه عقد را غلط بخواند به طوری که معنای مقصود را تغییر دهد، این صیغه کفایت نمی‌کند و بنا بر احتیاط واجب باید دوباره خوانده شود.

مسأله ۶۱۲: هرگاه کسی که صیغه عقد را می‌خواند، عربی را نمی‌داند اما صیغه را به طور صحیح اجرا می‌کند و کلمات را می‌شناسد و قصد تحقق معنی را دارد، عقد صحیح است و گرنه عقد باطل است.

مسأله ۶۱۳: اگر عقد ازدواج را فضولی انجام دهد بدون اینکه اجازه‌ای در عقد داشته باشد، هرگاه بعد از آن اجازه دهد، عقد صحیح است. این حکم درباره‌ی هر دو طرف یا یکی از آن دو که فضولی عمل کرده، جاری است.

مسأله ۶۱۴: اگر مرد و زن بر ازدواج مجبور شوند و سپس بعد از آن به ازدواج راضی شوند و اجازه دهند، عقد صحیح است. همچنین اگر

یکی از آن دو مجبور باشد. در هر دو صورت بهتر است دوباره عقد را بخوانند.

مسأله ۶۱۵: پدر و پدر بزرگ پدری بر پسر بچه و دختر بچه ولایت دارند و نیز بر دیوانه‌ای که دیوانگیش متصل به بلوغ است. پس اگر ولی آنها را به ازدواج درآورد، آنها بعد از بلوغ اختیار فسخ عقد یا بر هم زدن آن را ندارند، مشروط به اینکه عقد مفسده‌ای برای آنها نداشته باشد و هر دو شرعی و عرفی مناسب باشند. اگر عقد مفسده‌ای دارد، عقد فضولی است و صحیح نیست مگر اینکه بعد از بلوغ یا عاقل شدن اجازه بدهند. همچنین اگر پدر و پدر بزرگ دو بچه را ولایتاً عقد کنند، اگرچه این عقد صحیح است، اما این که عقد بر هر دو لازم باشد مشکل است. بنابراین اگر یکی از آنها یا هر دو بعد از بلوغ و رشد عقد ازدواج را فسخ کنند، احتیاط در طلاق یا عقد جدید ترک نشود.

مسأله ۶۱۶: بنا بر احتیاط واجب در صحت عقد دختر بالغ باکره، شرط است که پدر یا پدر بزرگ پدری اجازه ازدواج بدهند. اجازه مادر و برادر و دیگر اعضای خانواده شرط نیست. اما اگر زن در زندگی‌اش از پدرش مستقل باشد به طوری که پدر مسئول اجتماعی و اقتصادی او نیست، این شرط احتیاطی است و پدر می‌تواند عقد را باطل کند در

صورتی که در این عقد مفسده‌ای برای دخترش وجود داشته باشد.

مسأله ۶۱۷: اگر با دختر بالغ باکره رشیده بدون اجازه پدر یا پدربزرگش ازدواج کند و بعد یکی از آن دو اجازه دهد، عقد صحیح است.

مسأله ۶۱۸: ولایت پدر و پدر بزرگ ساقط می‌شود هرگاه اصرار داشته باشند که دختر با هم شأن شرعی و عقلی خود ازدواج نکند، به خاطر مصلحتی که برای آن دو وجود دارد، مانند استفاده از حقوق ماهیانه یا اینکه بخواهند کاری را به زور بر او تحمیل کنند.

مسأله ۶۱۹: هرگاه زن باکره نباشد یا باکره باشد اما اجازه گرفتن از پدر یا پدربزرگ ممکن نیست، به دلیل غائب بودن آنها یا جلوگیری از ازدواج دختر یا نداشتن اهلیت ولایت، و همچنین اگر زن به ازدواج نیاز داشته باشد، اجازه پدر و پدربزرگ معتبر نیست.

مسأله ۶۲۰: اگر پدر یا پدربزرگ برای پسر بچه‌ای که به سن بلوغ نرسیده، زن بگیرد، اگر بچه در هنگام عقد مالی داشته باشد، مهریه بر عهده همین بچه است وگرنه مهریه بر عهده کسی است که برای او زن گرفته است.

مسأله ۶۲۱: مقصود از باکره بودن در مسأله ولایت پدر و پدربزرگ،

زنی است که شوهرش به او دخول نکرده باشد. بنابراین، اگر کسی ازدواج کند و شوهر قبل از دخول بمیرد یا او را طلاق دهد، آن زن باکره به شمار می‌آید. همچنین، زنی که بکارتش به دلیل پریدن از بلندی یا بلند کردن چیز سنگین پاره شده، و یا زنی که بخاطر زنا یا وطی به شبهه بکارت خود را از دست می‌دهد، به منزله باکره است. اما زنی که شوهرش به او دخول کرده، حتی اگر بکارتش باقی باشد، حکم ثبیه را دارد.

عیوب موجب فسخ عقد ازدواج

مسأله ۶۲۲: هرگاه شوهر بعد از عقد بفهمد که زن یکی از عیب‌های هفتگانه را در هنگام عقد داشته است، می‌تواند بدون طلاق، عقد را فسخ کند. عیب‌های هفتگانه عبارتند از:

۱. دیوانگی
۲. جذام (خوره)
۳. برص (پسی)
۴. کوری
۵. زمین‌گیر بودن یا شل بودن به گونه‌ای که مشخص باشد.
۶. افضاء بودن، یعنی مخرج بول یا غائط با مخرج حیض یکی شده باشد.

۷. وجود گوشتی در رحم که مانع نزدیکی شود.

این عیوب می‌تواند به مرد اجازه دهد بدون نیاز به طلاق، عقد را فسخ کند.

مسأله ۶۲۳: زن می‌تواند عقد ازدواج را فسخ کند هرگاه شوهر دیوانه باشد یا ذکر او بریده شده باشد، به طوری که چیزی باقی نمانده باشد که بتواند دخول کند، یا اینکه عنین شده باشد؛ و آن مرضی است که نمی‌تواند با زنش نزدیکی کند.

اما دیوانگی با آن دو فرق دارد، زیرا در دیوانگی مرد، زن می‌تواند فوراً عقد را فسخ کند، خواه قبل از عقد دیوانه بوده و زن نمی‌دانسته، یا بعد از عقد به وجود آمده باشد، یا بعد از عقد و نزدیکی به وجود آمده باشد. اما اگر عنین بعد از عقد به وجود آمده باشد، فسخ عقد جایز نیست. همچنین اگر بعد از عقد، مرضی به وجود آید که نتواند نزدیکی کند، هرچند بهتر است که شوهر او را طلاق دهد، اگرچه زن فسخ کرده باشد، یا بعد از اینکه زن فهمید و راضی به ادامه زندگی شد، دوباره عقد کند.

مسأله ۶۲۴: زن می‌تواند عقد را فسخ کند اگر مرد خصی باشد، یعنی دو بیضه او کشیده شده باشند یا اینکه کوبیده باشند بطوری که دیگر

بیضه ها کار نکنند. اگر قبل از عقد باشد و فریب خورده باشد، می تواند عقد را فسخ کند. اگر فریبی در کار نبوده، احتیاط ترک نشود.

مسأله ۶۲۵: اگر زن بفهمد که مرد عنین است، نمی تواند خودش عقد را فسخ کند، بلکه باید به حاکم شرع مراجعه کند. حاکم سپس به مرد یک سال مهلت می دهد. اگر در این مدت مرد با آن زن یا زن دیگری نزدیکی کند، عقد فسخ نمی شود، اما اگر اقدام نکرده باشد، زن می تواند عقد را فسخ کند و در این صورت نصف مهریه متعلق به او خواهد بود.

مسأله ۶۲۶: هرگاه مرد به خاطر یکی از عیوب زن عقد را فسخ کند، اگر بعد از دخول فسخ کند، باید تمام مهریه را به زن بدهد و زن نیز باید عده طلاق نگهدارد. اما اگر فسخ قبل از دخول باشد، زن هیچ مهریه ای نمی برد و عده ای هم ندارد. این در صورتی است که فریبی در کار نباشد.

اما اگر فریب در کار باشد، به طوری که در هنگام خواستگاری به مرد گفته اند که زن سالم است و هیچ عیبی ندارد، در حالی که خودشان می دانستند، یا اینکه کسی که باید عیب زن را بگوید، نگفته باشد و شوهر به گمان سالم بودن ازدواج کرده باشد، در این صورت اگر خود

زن فریب داده باشد، هرگاه مرد عقد را فسخ کند، هیچ مهریه‌ای برای او نیست و اگر مرد بخواهد که عقد باقی بماند، تمام مهریه بر عهده اوست.

اگر کسی دیگر غیر از زن فریب داده باشد و دخول کرده باشد، مرد باید مهریه را بپردازد، ولی بعد از آن می‌تواند به آن کسی که او را فریب داده رجوع کند و مهریه‌ای که پرداخت نموده را از او بگیرد.

و هرگاه زن به خاطر عیب مرد عقد را فسخ کند، اگر بعد از دخول باشد، تمام مهریه را می‌تواند بگیرد و اگر قبل از دخول باشد، چیزی برای زن نیست، مگر در مورد عنین که نصف مهریه‌ای که معین شده برای زن است.

مسأله ۶۲۷: در ازدواج، خیار تدلیس وجود دارد. این خیار در غیر از عیوبی است که به واسطه آنها عقد فسخ می‌شود. هرگاه یکی از زن و شوهر آن عیب را پوشانده باشد، خواه ناقص الخلقه باشد، مانند اینکه چشمش لوچ باشد یا مانند این‌ها، یا اینکه چیزی اضافی داشته باشد، مانند اینکه زن ریش داشته باشد، یا اینکه خود را به گونه‌ای از کمالات توصیف کرده باشد که در او وجود ندارد، مانند شرف، نسب، زیبایی، بکارت و مانند این‌ها.

پس اگر مردی از زنی خواستگاری کند و بگوید: «من از فلان خانواده هستم» و زن به همین خاطر با او ازدواج کند و بعد بفهمد که اصلاً از آن خانواده نیست، زن خیار تدلیس دارد. در این صورت، اگر بعد از دخول عقد را فسخ کند، تمام مهریه برای زن است و اگر قبل از دخول باشد، مهریه‌ای برای زن نیست.

تدلیسی که موجب خیار است، محقق می‌شود در صورتی که عدم عیب یا وجود صفت کمالی در عقد شرط شده باشد یا توصیف شده باشد و ملحق به آن است. هرگاه شوهر یا زن به صفت کمالی یا عدم عیب توصیف شده باشند، یا اینکه آن عیب را قبل از عقد در هنگام خواستگاری و گفتگو بیان نکرده باشند و عقد را بر اساس آن جاری کرده باشند، خیار تدلیس برقرار است. اما به صرف سکوت زن و ولی زن، تدلیس تحقق نمی‌یابد، هرچند شوهر اعتقاد داشته باشد که عیبی وجود ندارد یا آن صفت کمال را دارد.

مسأله ۶۲۸: هرگاه مردی با زنی ازدواج کند و معتقد باشد که او باکره است و بعد متوجه شود که باکره نبوده، نمی‌تواند عقد را فسخ کند. اما از مهریه‌ای که معین کرده، مقدار تفاوت بین مهریه باکره و مهریه غیرباکره کم می‌شود.

این در صورتی است که بکارت در عقد شرط نشده باشد یا عقد بر اساس باکره بودن جاری نشده باشد. اگر در عقد شرط شده باشد که زن باکره باشد یا عقد بر اساس باکره بودن جاری شده باشد، مرد می‌تواند عقد را فسخ کند.

اگر فسخ قبل از دخول باشد، مهریه‌ای برای زن نیست؛ اما اگر بعد از دخول باشد، اگر خود زن فریب داده باشد، مهریه‌ای برای او نخواهد بود. در صورتی که کسی دیگر غیر از زن فریب داده باشد، زن تمام مهریه را می‌برد و شوهر می‌تواند به کسی که او را فریب داده رجوع کند و مهریه را از او بگیرد.

زنانیکه ازدواج با آنها حرام است

مسأله ۶۲۹: از جهت نسب، ازدواج با مادر، هرچند که بالا رود (یعنی مادر مادر و مادر پدر)، و بعد از این‌ها حرام است. همچنین ازدواج با دختر، هرچند که پایین بیاید (یعنی دختر پسر و دختر دختر و غیر این‌ها) نیز حرام است.

علاوه بر این، ازدواج با خواهر و دختران برادر و خواهر، هرچند که پایین بیایند، و همچنین ازدواج با عمه‌ها و خاله‌ها، هرچند که بالا روند (مانند عمه‌های پدر و مادر)، حرام است.

مسأله ۶۳۰: اگر مردی زنی را عقد کند، هر چند که با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او، هر چه بالا روند، به آن مرد محرم می‌شوند. همچنین، اگر مردی زنی را عقد کند و به او دخول کند، دختر او، بدون واسطه یا با واسطه‌های زیاد، بر او محرم می‌شود، خواه در حال عقد موجود باشد یا بعد از طلاق او و ازدواج با مرد دیگری به دنیا بیاید.

اگر مردی با زنی ازدواج کند و هنوز دخول نکرده باشد، دختر آن زن به او محرم نمی‌شود. اما تا زمانی که مادر آن دختر در عقد او باقی است، بر اساس احتیاط واجب، ازدواج با آن دختر جایز نیست.

مسأله ۶۳۱: زن پدر یا یکی از پدربزرگ‌ها محرم است، همچنین زن پسر یا یکی از نوه‌ها نیز محرم هستند. این محرمیت به مجرد جاری شدن عقد تحقق می‌یابد، حتی اگر دخول انجام نشود.

مسأله ۶۳۲: ازدواج با دو خواهر در یک زمان حرام است. بنابراین، اگر مردی با یکی از آن‌ها ازدواج کند، ازدواج با خواهر دوم تا زمانی که به ازدواج اولی باقی باشد، حرام است. این حکم فرقی بین عقد دائم و موقت ندارد.

مسأله ۶۳۳: اگر مرد زنش را طلاق رجعی دهد، نمی‌تواند تا زمانی که

زن در عده است، با خواهر او ازدواج کند. اما اگر طلاق بائن باشد، می‌تواند فوراً با خواهر زن ازدواج کند. همچنین، اگر مرد زنی را به ازدواج موقت بگیرد و مدت آن تمام شود یا مرد مدت را ببخشد، تا زمانی که زن در عده است، بنا بر احتیاط واجب نباید با خواهر او ازدواج کند.

مسأله ۶۳۴: هرگاه مردی با زنی ازدواج کند، جایز نیست که بدون اجازه او با دختر خواهر زن یا دختر برادر او ازدواج کند. اگر بدون اجازه عقد کند، صحت عقد متوقف بر اجازه زن است؛ پس اگر اجازه داد، عقد صحیح است و گرنه باطل است. اگر بداند که دارد شوهرش با یکی از آنها ازدواج می‌کند و سکوت کند و بعد اجازه دهد، عقد صحیح است.

مسأله ۶۳۵: هرگاه مردی با خاله خود قبل از عقد زنا کند، دخترخاله بر او حرام می‌شود. بنابر احتیاط واجب، اگر قبل از عقد با عمه خود زنا کند، دخترعمه نیز بر او حرام می‌شود. اما اگر بعد از عقد و دخول یا قبل از دخول با عمه یا خاله زنا کند، بر او حرام نمی‌شود.

مسأله ۶۳۶: اگر با زنی غیر از عمه و خاله قبل از عقد زنا کند، بهتر است که با دختر او ازدواج نکند. و اگر بعد از عقد با او زنا کند، زنش

بر او حرام نمی‌شود، خواه دخول کرده باشد یا نکرده باشد.

مسأله ۶۳۷: جایز نیست که زن مسلمان با مرد کافر ازدواج کند و نیز جایز نیست که مرد مسلمان با زن کافر غیرکتابی ازدواج کند. اما ازدواج موقت با زن کتابی یهودی یا مسیحی که دین توحیدی دارند، اشکالی ندارد؛ بلکه ازدواج دائم نیز اشکالی ندارد، هرگاه زن مسلمانی نباشد و از زنان مسلمان رویگردان نباشد. بنابر احتیاط، بهتر است ترک شود. همچنین، جایز نیست که مرد مؤمن یا زن مؤمنه با فرقه‌های مسلمان که محکوم به کفر هستند، مانند خوارج، غلات و ناصبی‌ها، ازدواج کند، چه دائم و چه موقت.

مسأله ۶۳۸: اگر مردی با زن شوهرداری یا زنی که در عده رجعی است زنا کند، بنابر احتیاط واجب، بر او حرام ابدی می‌شود. اما اگر با زنی زنا کند که در عده غیر از رجعی است، موجب حرمت ابدی نمی‌شود و بعد از تمام شدن عده می‌تواند با او ازدواج کند.

مسأله ۶۳۹: هرگاه مردی با زنی که شوهر ندارد و در عده هم نیست زنا کند، می‌تواند با او ازدواج کند. بنابر احتیاط واجب، باید عقد را عقب بیندازد تا اینکه آن زن حیض ببیند. همچنین، اگر شخص دیگری می‌خواهد با آن زن زنا دهنده ازدواج کند، باید صبر کند تا او حیض ببیند.

مسأله ۶۴۰: ازدواج با زنی که در عده است، خواه رجعی باشد یا غیررجعی، حرام است. پس اگر مرد یا زن بداند که زن در عده است و ازدواج در عده حرام است و با این حال با او ازدواج کند، بر او حرام ابدی می‌شود، حتی اگر بعد از عقد دخول نکرده باشد. هرگاه هر دو جاهل باشند که زن در عده است یا ازدواج در عده حرام است، در این صورت اگر عقد کنند، فقط عقد باطل است و تا وقتی که دخول نکرده باشد، حرام ابدی نمی‌شود و می‌تواند بعد از عده با او ازدواج کند. اما اگر دخول کرده باشد، حرام ابدی می‌شود.

مسأله ۶۴۱: اگر مردی با زنی ازدواج کند و بداند که شوهر دارد و ازدواج با زن شوهردار حرام است، بر او حرام ابدی می‌شود، چه دخول کرده باشد یا دخول نکرده باشد. اما اگر نمی‌دانسته و ازدواج کند، بر او حرام نمی‌شود، اگرچه زن می‌دانسته، مگر اینکه به او دخول کند.

مسأله ۶۴۲: زنی که زنا بدهد، بر شوهرش حرام نمی‌شود، اگرچه بر این کارش اصرار داشته باشد. بهتر است اگر توبه نکرد، او را طلاق دهد و واجب است اگر به او دخول کرده، تمام مهریه‌اش را بپردازد و اگر دخول نکرده، نصف مهریه را بپردازد.

مسأله ۶۴۳: هرگاه زنی ازدواج کند و بعد شک کند که آیا ازدواجش در عده شوهر سابقش واقع شده یا بعد از تمام شدن عده، به شکش اعتناء نکند.

مسأله ۶۴۴: بنا بر احتیاط واجب، مادر و خواهر و دختر کسی که لواط داده، بر کسی که لواط کرده و دخول کرده، اگرچه به بعض حشفه باشد، حرام است، چه لواط کننده بالغ باشد یا بالغ نباشد. اگر شک کند که دخول شده یا نه، بلکه اگر گمان داشته باشد که دخول شده، بر او حرام نمی‌شوند. همچنین هرگاه کسی که لواط داده بالغ باشد، بر او حرام نمی‌شوند.

مسأله ۶۴۵: هرگاه مردی با زنی ازدواج کند و سپس با پدرش یا برادرش یا پسرش لواط کند، زن بر او حرام نمی‌شود. اما اگر زن را طلاق دهد، بنا بر احتیاط واجب، دوباره نمی‌تواند با او ازدواج کند.

مسأله ۶۴۶: ازدواج کردن در حال احرام حرام است، اگرچه زن در حال احرام نباشد و عقد باطل است، حتی اگر مرد نداند که عقد در حال احرام حرام است. اگر بداند، آن زن برای همیشه بر او حرام می‌شود.

مسأله ۶۴۷: جایز نیست زنی که در حال احرام است با مردی ازدواج

کند، اگرچه مرد احرام نبسته باشد. اگر چنین کرد، عقد مطلقاً باطل است و اگر زن علم به حرمت عقد در احرام داشته باشد، آن مرد برای همیشه بر او حرام می‌شود.

مسأله ۶۴۸: اگر مرد طواف نساء را در حج یا عمره مفرده انجام ندهد، همه زنان، حتی زن خودش، بر او حرام می‌شود. هرگاه زن طواف نساء را در حج یا عمره مفرده ترک کند، تمام مردان، حتی شوهرش، بر او حرام می‌شود. اما اگر بعد از آن طواف نساء را انجام دهد، حرمت برداشته می‌شود.

مسأله ۶۴۹: دخول به دختری که به بلوغ نرسیده، جایز نیست. اما اگر با دختر غیر بالغه ازدواج کند و با او نزدیکی کند، بعد از بلوغ، نزدیکی کردن با او حرام نمی‌شود، اگرچه احتیاط در این است که او را طلاق دهد.

مسأله ۶۵۰: زنی که سه بار طلاق داده شده، بر شوهرش مطلقاً حرام است. اما اگر با دیگری ازدواج کند و با او دخول کند، سپس او را طلاق دهد، می‌تواند با شوهر اول ازدواج کند، بنابر تفصیلی که در کتاب طلاق می‌آید. اما اگر آن زن را نه بار طلاق دهد، حرام ابدی می‌شود.

احکام عقد دائم

مسأله ۶۵۱: بر زن دائم حرام است بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود، حتی اگر این کار با حق بهره جنسی شوهر منافاتی نداشته باشد، مانند رفتن برای برخی کارهای روزانه، دیدن خانواده‌اش یا زیارت معصومین علیهم‌السلام. بر زن واجب است که هرچه می‌تواند خود را برای بهره جنسی آماده کند و نمی‌تواند شوهر را از نزدیکی کردن منع کند، مگر به خاطر عذر شرعی. هرگاه زن به وظیفه خود عمل کرد، شوهر باید نفقه او راپردازد، شامل غذا، لباس و مسکن. اگر شوهر نفقه او را نپرداخت، این دین بر گردن شوهر باقی می‌ماند.

مسأله ۶۵۲: از مسأله سابق دانستیم که وجوب نفقه به تمکین زن ربط دارد و با مخالفت موقتی، نفقه ساقط نمی‌شود، حتی اگر زن به خاطر ناراحتی یا اختلاف با شوهر مخالفت کند. نفقه زمانی ساقط می‌شود که اختلاف با شوهر (نشوز) استمرار و ثابت باشد. پس هرگاه زن با شوهر مخالفت کرد (ناشزه شد) و از پیش شوهر رفت، مستحق نفقه نیست. اگر زن نزد شوهر باشد اما مطیع او نباشد، مشهور می‌فرمایند که مستحق نفقه نیست، لکن بنابر احتیاط واجب، نفقه ساقط نمی‌شود. اما مهریه با نشوز ساقط نمی‌شود و اشکالی در آن نیست.

مسأله ۶۵۳: وظیفه زن نیست که کار خانه را انجام دهد یا بچه‌ها را شیر دهد یا به بچه‌ها برسد و مانند این‌ها. اگر این کارها را انجام دهد، می‌تواند از شوهر دستمزد بگیرد. با این حال، در احادیث بسیاری زن را ترغیب به این کارها نموده‌اند تا به شوهر محبت ورزد و به او احترام بگذارد و نیکی کند، همان‌طور که به شوهر نیز امر شده که به زنش نیکی کند.

مسأله ۶۵۴: هرگاه زن همراه با شوهر به مسافرت برود، نفقه او بر شوهر است، حتی اگر بیشتر از نفقه در وطن باشد. همچنین، اگر برای حفظ زندگی زن مجبور به مسافرت شود یا معالجه او منحصر به سفر به پیش پزشک حاذق باشد، نفقه او بر شوهر است. اما اگر زن با اجازه شوهر خود به مسافرت برود، بر شوهر لازم نیست بیشتر از خرجی که در منزل به او می‌دهد، بپردازد.

مسأله ۶۵۵: اگر شوهر مال دارد و نفقه زنش را پرداخت نکرده و زن هم نفقه‌اش را مطالبه کرد، جایز است که زن بدون اجازه شوهرش از مال او بردارد و می‌تواند به حاکم شرع رجوع کند تا حاکم او را مجبور به پرداخت نفقه کند. اگر نتواند این کار را بکند و نتواند از مال شوهر بردارد و به حدی مضطر شود که باید با یک کاری زندگیش را

تأمین کند، در حالی که مشغول به آن کار است، اطاعت از شوهر واجب نیست. بنابر احتیاط واجب، در غیر ساعت کاری، شوهر را از حقوقش منع نکند.

مسأله ۶۵۶: در اینکه نفقه زن بر شوهر واجب است، نیازی نیست که زن فقیر باشد و احتیاج به خرجی داشته باشد. حتی اگر زن پولدار هم باشد، بر شوهر نفقه زن واجب است. هرگاه زن همه نفقه را یا بخشی از آن را نگرفته باشد، خواه به خاطر فقر شوهر باشد یا اینکه شوهر از نفقه دادن امتناع کند، تا وقتی که نفقه به دست زن نرسد، دینی بر عهده شوهر است و باید هر وقت توانست، آن را بپردازد. همچنین، زن می‌تواند نفقه فعلی یا نفقه آینده خود را با شرط یا بدون شرط از شوهر ساقط کند. اگر شوهر مالی دارد که کفایت نفقه خودش و زنش نمی‌کند، جایز است که در خرجی خودش خرج کند و اگر زیاد آمد، برای زنش خرج کند.

مسأله ۶۵۷: واجب است که فرزند خرجی پدر و مادر فقیر خود را بپردازد و بر پدر واجب است که خرجی فرزند فقیر خود را بپردازد. در وجوب این مسئله شرط است که بتواند انفاق کند. مشهور این است که نفقه اولاد با نداشتن پدر و جد بر عهده مادر است. اگر زن از دنیا

برود، بر عهده پدربزرگ مادری و مادربزرگ مادری به طور مساوی است. اگر با آن دو، مادربزرگ پدری هم باشد، در نفقه شریک است و باید بپردازد. اما این نظر خالی از اشکال نیست، اگرچه احتیاط همین است. نفقه بر غیر از پدر و مادر، از برادران و عموها و دایی‌ها و غیر این‌ها از زنان و مردان واجب نمی‌شود. منظور ما از فقیر کسی است که احتیاجات روزانه‌اش از خوراک و مسکن و لباس و مانند این‌ها، که ضرورت زندگی آبرومندانه است، تأمین نمی‌شود و نمی‌تواند با کاری که مناسب شأن اوست، بدست آورد و همچنین نمی‌تواند بدون سختی و مشقت قرض کند که بعد بپردازد.

مسأله ۶۵۸: خرجی خود شخص بر خرجی زن مقدم است و نفقه زن بر نفقه نزدیکان مقدم است. نفقه نزدیک‌ترین افراد بر دورترها مقدم است؛ بنابراین، نفقه فرزند بر نفقه فرزند مقدم است. بنابر احتیاط واجب، نفقه حیوانی که مال اوست تا وقتی که در ملک اوست، بر او لازم است.

مسأله ۶۵۹: در ثبوت وجوب نفقه نزدیکان، شرط است که انفاق‌کننده عاقل و بالغ باشد. بنابراین، بر ولی واجب است که از مال بچه یا دیوانه، نفقه کسی را که بر او ثابت است، بپردازد. شرط است که انفاق

کننده بتواند بعد از پرداخت نفقه خودش و زن دائمش، نفقه دیگران را نیز بپردازد. پس اگر مالی فقط به اندازه خودش و زنش داشته باشد، نفقه نزدیکانش بر او ثابت نیست. اگر چیزی از نفقه آنها زیاد آمد، باید به نزدیکترین آنها انفاق کند؛ بنابراین، فرزند مقدم بر فرزند فرزند است. اگر در نزدیکی مساوی باشند، باید نفقه را بین آنها به طور مساوی تقسیم کند، اگر از چیزهایی باشد که می‌توان تقسیم کرد و بعد از تقسیم قابل استفاده باشد. در غیر این صورت، مخیر است که به هر کدام که خواست انفاق کند.

اگر کسی که نفقه نزدیکانش بر او واجب است، از دادن نفقه امتناع کند، آن کسی که حق نفقه دارد می‌تواند او را مجبور به نفقه دادن کند، حتی اگر به رفتن نزد حاکم باشد و اگرچه حاکم جور باشد. اما اگر نفقه را نپرداخت تا زمان آن گذشت، از او ساقط می‌شود، هر چند که گناهکار است.

مسأله ۶۶۰: هرگاه انسان از نفقه دادن کسی که نفقه‌اش بر او واجب است عاجز شد، اگر آن شخص زن او باشد، نفقه بر ذمه شوهر باقی است تا وقتی که بتواند بپردازد. اما اگر نفقه غیر از زن باشد، وجوب آن ساقط می‌شود و چیزی بر عهده او نیست.

مسأله ۶۶۱: زن می‌تواند نفقه خود را ساقط کند و اگر زن نفقه خود را ساقط کرد، بر شوهر چیزی واجب نیست. اما نفقه نزدیکان هیچ‌وقت ساقط نمی‌شود.

مسأله ۶۶۲: هرگاه شخصی مضطر به تصرف در مال دیگری شود، مانند غذا، دارو، لباس، اسلحه یا غیر این‌ها، که جان خود را از مرگ یا چیزی که به مرگ نزدیک می‌کند نجات دهد، اگر مالک آن مال حضور دارد و خودش اضطراری به آن ندارد، واجب است آن را به عوض یا بدون عوض بدهد. اگر مالک حضور ندارد، می‌تواند در آن مال به مقدار ضرورت تصرف کند و عوض آن را ضامن است.

مسأله ۶۶۳: بنا بر احتیاط واجب، مالک باید نفقه حیوان‌هایی که نزد اوست یا نزد کس دیگری است، پردازد یا اینکه آن حیوان را ذبح کند، اگر از حیوانی باشد که بتوان ذبح کرد و از بین بردن مال نباشد. جایز نیست که آن را بدون غذا حبس کند تا اینکه بمیرد.

مسأله ۶۶۴: هرگاه مردی دو زن دائم یا بیشتر داشته باشد، پس یک شب نزد یکی باشد، برای دیگری از هر چهار شب یک شب حق دارد که شوهر نزد او باشد و در غیر این صورت، بر شوهر واجب نیست که شب نزد او بماند، خواه یک زن داشته باشد یا بیشتر. بنا بر احتیاط

مستحب، کسی که یک زن دائم دارد، یک شب از چهار شب نزد او بماند و کسی که دو زن دائم دارد، دو شب از چهار شب را نزد آن‌ها بماند. زنانی که به سن بلوغ نرسیده یا دیوانه هستند، در حال دیوانگی حق شب خوابی را ندارند و نیز زن ناشزه حق شب خوابی را ندارد. همچنین، اگر شوهر در سفر باشد یا زن شب خوابی را با عوض یا بدون عوض ساقط کند، جایز نیست که شوهر زن دائم خود را به طور کلی ترک کند و او را معلق قرار دهد، به گونه‌ای که نه شوهر داشته باشد و نه مطلقه باشد.

مسأله ۶۶۵: جایز نیست که شوهر نزدیکی با زن جوان خود را بیشتر از چهار ماه ترک کند، مگر به خاطر عذری مانند سختی، ضرر، رضایت زن، ناشزه بودن زن یا اینکه در هنگام عقد شرط کند که با او نزدیکی نکند. بنابر احتیاط واجب، این حکم شامل زن موقت نیز می‌شود. اگر شوهر مسافر باشد، نمی‌تواند بدون عذر شرعی سفر خود را طولانی کند، به گونه‌ای که حق زن از بین برود. اگر زن نتواند تا چهار ماه صبر کند و شوهر می‌ترسد که زن در حرام بیفتد، اگر با او نزدیکی نکند، بنابر احتیاط واجب باید قبل از اینکه چهار ماه تمام شود، با او نزدیکی کند یا او را طلاق دهد تا بتواند ازدواج کند.

مسأله ۶۶۶: هرگاه مهریه فوری باشد، زن می‌تواند تا وقتی که مهریه را نگرفته از تمکین امتناع کند، خواه شوهر بتواند مهریه را بپردازد یا نتواند. اگر زن خودش تمکین کرد، بعد از آن حق ندارد از تمکین امتناع کند تا زمانی که مهریه را بگیرد. اما اگر مهریه هم‌اش یا بخشی از آن مدت‌دار باشد و مقداری که فوری است را گرفته باشد، نمی‌تواند از تمکین امتناع کند، حتی اگر سر مدت رسیده باشد.

ازدواج موقت

مسأله ۶۶۷: ازدواج موقت اگر به خاطر امر دیگری غیر از بهره جنسی باشد، صحیح است و باید در آن مهریه و مدت را معین کنند. اگر معین نکنند، عقد باطل است. مدت باید به طور عادی بیشتر از عمر زن و شوهر نباشد، وگرنه عقد لغو است، یا اینکه آن را دائم قرار دهند.

مسأله ۶۶۸: در ازدواج موقت، جایز است که زن به شوهر شرط کند که دخول نکند. اگر این شرط را کرد، نمی‌تواند دخول کند، اما غیر از دخول، سایر استمتاعات را می‌تواند انجام دهد. اگر زن بعد از آن به دخول راضی شود، جایز است.

مسأله ۶۶۹: در ازدواج موقت، نفقه زن بر مرد واجب نیست و اگرچه

از شوهر باردار شود، حق شب خوابی را ندارد و از همدیگر ارث نمی‌برند. اما اگر در عقد شرط ارث بردن از یکدیگر را بکنند یا اینکه فقط شوهر ارث ببرد یا فقط زن ارث ببرد، این شرط نافذ است.

مسأله ۶۷۰: عقد ازدواج موقت صحیح است، حتی اگر زن نداند که حق نفقه و شب خوابی را ندارد. بخاطر ندانستنش، حقی بر زن ثابت نمی‌شود. بر زن حرام است بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود، هرگاه بیرون رفتنش منافات با حق شوهر داشته باشد. همچنین، بنا بر احتیاط واجب، بدون اجازه شوهر بیرون نرود.

مسأله ۶۷۱: اگر زنی مردی را وکیل کند که او را برای مدت معینی و مبلغ مشخصی عقد کند و او را به طور دائم یا موقت عقد کند، اما غیر از آن مدت یا غیر از آن مبلغ عقد کند، پس اگر اجازه این عقد را داد، صحیح است وگرنه باطل است.

مسأله ۶۷۲: اشکالی ندارد که پدر یا پدربزرگ پدری از طرف خودش دختر بچه خود را برای مدت کمی به ازدواج موقت دیگری درآورد، نه به خاطر استمتاع، بلکه به خاطر دلایل دیگری مانند حاصل شدن محرمیت و مانند آن. اما باید در این ازدواج مصلحتی باشد که به طفل برگردد، مثل اینکه او را به ازدواج مردی متقی درآورد که او را خوب

تربیت کند. اما به ازدواج درآوردن پدر و پدربزرگ پسر بچه را برای این دلایل، با اینکه این مدت قابلیت بهره جنسی به هیچ وجه ندارد، خالی از اشکال نیست.

مسأله ۶۷۳: اگر شوهر بعد از دخول، مدت را به زنش ببخشد، باید تمام مهریه را بپردازد. اما اگر قبل از دخول، مدت را ببخشد، نصف مهریه را باید بپردازد.

مسأله ۶۷۴: اشکالی ندارد که زنی که در عده دائم یا موقت شوهر است، دوباره عقد موقت کند. اما قبل از تمام شدن مدت یا بخشش مدت، نمی تواند عقد دائم یا موقت دیگری بنماید.

مسائل متفرقه از دواج

مسأله ۶۷۵: جایز نیست که مرد به غیر از صورت و دو دست تا میچ به بدن زن و موی او نگاه کند. همچنین نگاه به صورت و دو دست تا میچ اگر از روی لذت و ریه باشد، جایز نیست. بنا بر احتیاط مستحب، بدون لذت و ریه نیز ترک شود. همچنین، زن نمی تواند به غیر از صورت و دستان و سر گردن و دو پای مرد که به طور عادی باز است، نگاه کند. اما نگاه کردن به این مواضع مرد، اگر از روی لذت و ریه نباشد، ظاهراً جایز است و بنا بر احتیاط مستحب، بدون آن نیز ترک شود.

مسأله ۶۷۶: انسان به خودش آگاه‌تر است و خودش تشخیص می‌دهد که آیا این نگاه خیانت و ریبه است، یعنی مقدمه برای رسیدن به حرام است یا اینکه یک نگاه و عبوری است.

مسأله ۶۷۷: نگاه کردن به زنان کافر و مانند آن‌ها که اگر آن‌ها را نپوشانند، خودداری نمی‌کنند، جایز است، اگر از روی لذت و ریبه نباشد، خواه به صورت و دست‌ها باشد یا جایی که عادتشان است که نمی‌پوشانند. با این حال، احتیاط را ترک نکنید، زیرا شرطی که استتار شده، تحقق آن سخت است و در نگاه کردن مفسده‌های اجتماعی زیادی وجود دارد.

مسأله ۶۷۸: واجب است بر زن که مو و غیر از صورت و دو دست تا میچ از بدنش را از مرد نامحرم بالغ بپوشاند. همچنین، بنا بر احتیاط واجب، از مرد غیر بالغ نیز اگر ممیز باشد باید بپوشاند، اگر ممکن است که با نگاهش به آن زن شهوت در او برانگیخته شود. اما صورت و دو دست تا میچ را می‌تواند آشکار کند، مگر اینکه ترس از واقع شدن در حرام داشته باشد یا اینکه موجب شود که مردی نگاه حرام به او کند یا زیبایی او موجب نگاه کردن حرام مردان به او شود، حتی اگر خودش این قصد را نداشته باشد. در این صورت، آشکار کردن

صورت و دو دست حتی نسبت به محارم حرام است. این در مورد زنی است که جوان باشد، اما پیرزنی که امید ازدواج ندارد، می‌تواند مو و بازو و مانند این‌ها را که روسری‌های بزرگ و شال نمی‌پوشاند، آشکار کند، بدون اینکه آرایشی کرده باشد.

مسأله ۶۷۹: نگاه کردن به عورت دیگری، حتی بچه ممیز، به طور عادی یا از پشت شیشه یا در آینه یا در آب صاف و مانند آن حرام است. بله، زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر، حتی عورت، نگاه کنند.

مسأله ۶۸۰: بر مرد و زن جایز است که به تمام بدن محارم خود، غیر از عورت، بدون لذت نگاه کنند. بنا بر احتیاط واجب، در زنان، بین ناف و زانو در حکم عورت است. همچنین، نگاه کردن با لذت فرقی بین محرم و نامحرم در حرمت آن ندارد.

مسأله ۶۸۱: مقصود از محارم، کسانی است که ازدواج با آن‌ها مطلقاً حرام است، به دلیل نسب یا شیر دادن، مانند مادر و خواهر، یا به سببی مانند مادرزن. اما کسی که ازدواج با او به خاطر دلیلی حرام است، اگرچه ابدی باشد، مانند کسی که با برادر دختری لواط کرده یا زنی را در حال عده عقد کرده، در این تعریف نمی‌گنجد.

مسأله ۶۸۲: جایز نیست که مرد به مرد و زن به زن با قصد لذت نگاه کند.

مسأله ۶۸۳: بنا بر احتیاط واجب، نگاه کردن به عکس و فیلم مانند نگاه کردن به خود شخص است که در مسائل قبل بیان شد.

مسأله ۶۸۴: اگر مردی بخواهد مرد دیگری یا زنی غیر از زن خود را تنقیه کند یا اینکه عورت او را بشوید، باید به گونه‌ای عمل کند که دستش به عورت او نرسد. همچنین، اگر زنی بخواهد زن دیگری یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، باید همین احتیاط را رعایت کند.

مسأله ۶۸۵: اگر پزشک برای معالجه ناچار شود که به بدن زن نامحرم نگاه کند و دست به بدن او بزند، اشکالی ندارد، اگر ضرورت داشته باشد که به دکتر مرد رجوع کند، زیرا او ماهرتر و حاذق‌تر است. اگر امکان دارد که با نگاه کردن معالجه کند، نباید دست بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید به او نگاه کند.

مسأله ۶۸۶: اگر پزشک برای معالجه زنی غیر از زنش ناچار باشد که به عورت او نگاه کند، بنا بر احتیاط واجب باید آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند. ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت

نباشد، اشکالی ندارد.

مسأله ۶۸۷: کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد.

مسأله ۶۸۸: ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی در آنجا نیست و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود، در صورتی که احتمال عقلائی فساد برود، حرام است. اما اگر طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد شود یا بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد در آنجا باشد یا احتمال عقلائی فساد نرود، اشکالی ندارد.

مسأله ۶۸۹: اگر مرد مهریه زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقدش صحیح است، اما مهریه را باید بپردازد.

مسأله ۶۹۰: مسلمانی که منکر خدا یا پیامبر یا معاد باشد، یا حکم ضروری دین را که مسلمانان جزء دین می‌دانند انکار کند و بداند که این حکم ضروری دین است و موجب انکار رسالت پیامبر ﷺ شود، مانند انکار واجب بودن نماز و روزه، یا درباره اهل بیت علیهم‌السلام غلو یا دشمنی کند، کافر و مرتد می‌شود.

مسأله ۶۹۱: مرتد دو قسم است: ملی و فطری. ملی، کسی است که دین دیگری داشته و بعد مسلمان شده است. اما فطری، کسی است که

بر فطرت اسلام به دنیا آمده، زیرا یکی از پدر و مادرش یا هر دو مسلمان بوده‌اند. این دو در احکام و ابواب متعددی با هم اختلاف دارند.

مسأله ۶۹۲: هرگاه شوهر بعد از ازدواج مرتد ملی شود یا زن بعد از ازدواج مرتد ملی یا فطری شود، ازدواج باطل می‌شود. اگر ارتداد قبل از دخول باشد یا زن یائسه باشد، زن عده ندارد. اما اگر ارتداد بعد از دخول باشد و زن در سن زنانی باشد که حیض می‌بیند، بر او واجب است عده طلاق را نگه دارد. معروف این است که هرکدام از این دو که مرتد شدند، اگر از ارتدادش برگردد و قبل از تمام شدن عده اسلام بیاورد، ازدواجش باقی است، اما بنا بر احتیاط واجب باید دوباره عقد کند.

مسأله ۶۹۳: هرگاه شوهر مرتد فطری شود، زنش بر او حرام می‌شود و بر زن واجب است اگر دخول صورت گرفته و یائسه نیست، عده وفات را نگه دارد. اما در زنی که دخول نشده و یائسه است، بنا بر احتیاط واجب، عده وفات را نگه دارد. هرگاه در عده توبه کند و بخواهد به آن زن رجوع کند، بنا بر احتیاط واجب باید عقد ازدواج را دوباره بخواند یا اینکه آن زن را طلاق دهد تا رها شود و بتواند

ازدواج کند. مقدار عده طلاق و عده وفات در باب طلاق می آید.

مسأله ۶۹۴: هرگاه زن در عقد ازدواج شرط کند که شوهر او را از شهر خودش، مثلاً بیرون نبرد و شوهر قبول کند، جایز نیست زن را از آن شهر بدون رضایت زن بیرون ببرد.

مسأله ۶۹۵: هرگاه برای زن دختری از شوهر دیگر باشد و شوهر هم پسری از زن دیگر دارد، جایز است که آن دختر و پسر با هم ازدواج کنند و همچنین برعکس آن هم جایز است.

مسأله ۶۹۶: اگر زنی از زنا باردار شود، جایز نیست که سقط جنین کند، حتی اگر نطفه در اول بارداری باشد، مخصوصاً اگر یکی از پدر و مادر مسلمان باشند.

مسأله ۶۹۷: اگر با زنی که شوهردار نیست و در عده دیگری هم نیست زنا کند، سپس بعد از اینکه رحمش را استبراء کرد (همان طور که در مسأله ۶۳۹ بیان شد) با او ازدواج کند و زن زایید و ندانست که آیا از حلال بوده یا حرام، این بچه شرعاً ملحق به این پدر و مادر است و حلال زاده است.

مسأله ۶۹۸: اگر با زنی ازدواج کند و نداند که آن زن در عده است، عقد باطل است و اگر به او دخول کرده، برای همیشه بر او حرام

می‌شود. اگر از این زن بر بستر این ازدواج بچه‌ای به دنیا بیاید، بچه شرعاً ملحق به این مرد است، بشرط اینکه ممکن باشد که از وقتی که دخول کرده تا زن زاییده، حداقل شش ماه (که اقل بارداری است) گذشته باشد. اگر ممکن نباشد، این بچه ملحق به شوهر دوم است به شرط اینکه از آخرین مهلت بارداری نگذشته باشد. اگر هر دو را احتمال می‌دهند، باید به ادله‌ای که اطمینان حاصل می‌شود عمل کنند. اما زن، بچه ملحق به او هست هرگاه جاهل باشد، اما اگر بداند که در عده است و ازدواج در عده حرام است، پس بچه فقط ملحق به مرد است و از نظر شرع ملحق به زن نیست، چون زن زناکار است.

مسأله ۶۹۹: اگر زنی ادعا کند که یائسه است، حرفش قبول نمی‌شود. اما اگر ادعا کند که شوهر ندارد، حرفش قبول می‌شود، مگر اینکه مورد تهمت باشد که بنابر احتیاط واجب، حرفش قبول نیست.

مسأله ۷۰۰: اگر زنی بگوید شوهر ندارم و با او ازدواج کند و بعد از آن کسی ادعا کند که شوهر داشته، پس حرف زن مقدم است تا وقتی که شرعاً ثابت نشود که شوهر دار بوده. اگر دو شاهد عادل شهادت دهند که زن اوست، حکم می‌شود که زن شوهر اول است وگرنه نمی‌تواند به زن بگوید که تو قسم بخور، زیرا این زن فرج خود را

تصدیق کرده و شوهر نمی‌تواند زن را قسم بدهد، زیرا او طرف قضیه دعوا نیست.

مسئله ۷۰۱: جایز نیست که پدر، بچه را از مادرش در زمان شیر دادن جدا کند، چه پسر باشد و چه دختر (یعنی تا دو سال کامل)، زیرا مادر حق حضانت فرزندش را در این مدت دارد، حتی اگر پدر و مادر با طلاق و مانند این‌ها از هم جدا شده باشند. بنا بر احتیاط مستحب، فرزند را تا هفت سالگی از مادر جدا نکند، اگرچه پسر باشد.

مسئله ۷۰۲: مستحب است در ازدواج دختر بالغ عجله کنند و با ازدواج او را پاک نگه دارند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «از خوشبختی مرد این است که دخترش در خانه‌اش حیض نیبند.»

مسئله ۷۰۳: سزاوار است اگر خواستگاری که اخلاق و دینش خوب است را رد نکنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرگاه کسی آمد که اخلاق و دینش خوب است، به او ازدواج کنید، وگرنه موجب فتنه در زمین و فساد بزرگ می‌شوید.»

مسئله ۷۰۴: هرگاه زن با شوهرش مصالحه کند که بر روی او زن نگیرد و در عوض مهریه‌اش را به او ببخشد، بر شوهر واجب است که بر آن زن، زنی دیگر نگیرد. همچنین بر زن واجب است مهریه خود را

مطالبه نکند.

مسأله ۷۰۵: بچه‌ای که از حرام‌زاده متولد شده و با نزدیکی حلال بوده، حلال‌زاده است.

مسأله ۷۰۶: هرگاه در روز ماه رمضان یا در حیض با زن خودش نزدیکی کند، گناهکار است و اگر از این نزدیکی بچه‌ای متولد شد، فرزند شرعی آن دو است.

مسأله ۷۰۷: هرگاه زن یقین پیدا کرد که شوهرش که غائب است از دنیا رفته و بعد از عده وفات ازدواج کرد، سپس شوهر اول برگشت، از شوهر دوم جدا می‌شود بدون اینکه طلاق بگیرد و برای شوهر اولش حلال است. سپس شوهر دوم اگر به آن زن دخول کرده، باید مهرالمثل این زن را پردازد و بر زن واجب است که عده نزدیکی به شبهه بگیرد. همچنین نزدیکی شوهر اول با آن زن در مدت عده حرام است، ولی در مدت عده بر شوهر دوم واجب نیست که نفقه آن زن را بدهد و نفقه زن بر شوهر اول است که این زن به او برگشته است.

احکام شیر دادن

شیر دادن به یک کودک می‌تواند موجب حرام شدن ازدواج بین شیر دهنده و شیرخورده شود و همچنین عده‌ای دیگر نیز محرم می‌شوند.

این حرام شدن به دلیل این است که با شیر دادن، همانند نسب، برخی از روابط خانوادگی ایجاد می‌شود. در ادامه، به تفصیل احکام مربوط به شیر دادن و محرمیت‌ها پرداخته می‌شود.

مسأله ۷۰۸: بر کسی که شیر زنی را خورده، عده‌ای از زنان محرم می‌شوند:

۱. زنی که شیر داده: زیرا او مادر رضاعی آن بچه است، همان‌طور که صاحب شیر، پدر اوست.

۲. مادر زنی که شیر داده: اگرچه نسبی باشد یا رضاعی، زیرا او مادر بزرگ رضاعی آن بچه است.

۳. دختران زنی که شیر داده: زیرا خواهران او هستند.

۴. دختران نسبی و رضاعی از فرزندان زنی که شیر داده: مرد باشند یا زن، زیرا بچه‌ای که شیر خورده، عموی یا دایی رضاعی آن‌ها هست.

۵. خواهران زنی که شیر داده: اگرچه رضاعی باشند، زیرا آن‌ها خاله‌های آن بچه هستند.

۶. عمه‌ها و خاله‌های زنی که شیر داده: و همچنین عمه‌های پدران و مادران آن زن، چه نسبی باشند و چه رضاعی، زیرا

- این‌ها عمه‌ها و خاله‌های رضاعی آن بچه می‌شوند.
۷. دختران صاحب شیر: چه نسبی باشند و چه رضاعی، بی‌واسطه یا باواسطه، زیرا این بچه یا برادر آن‌هاست یا عموی آن‌ها یا دایی رضاعی آن‌ها می‌باشد.
۸. مادران صاحب شیر: چه نسبی باشند و چه رضاعی، زیرا آن‌ها مادر بزرگ رضاعی آن بچه هستند.
۹. خواهران صاحب شیر: چه نسبی باشند و چه رضاعی، زیرا آن‌ها عمه‌های رضاعی بچه هستند.
۱۰. عمه‌ها و خاله‌های صاحب شیر: و همچنین عمه‌ها و خاله‌های پدرها و مادرهای او، چه نسبی باشند و چه رضاعی، زیرا این‌ها عمه‌ها و خاله‌های رضاعی این بچه هستند.
۱۱. زنان صاحب شیر: زیرا آن‌ها زنان پدرش هستند.
- مسأله ۷۰۹: دختری که شیر زنی را خورده با عده‌ای از مردان محرم می‌شود:
۱. صاحب شیر: او شوهر زنی است که آن بچه را شیر داده و برای این مرد بچه‌ای زاییده که بخاطر آن شیر آمده و این بچه

- از این شیر خورده، بنابراین او پدر رضاعی دختر است.
۲. پدران صاحب شیر و زنی که شیر داده: چه نسبی باشند و چه رضاعی، زیرا آن‌ها پدر بزرگ‌های رضاعی این دختر هستند.
۳. فرزندان صاحب شیر: چه نسبی باشند و چه رضاعی، اگرچه پایین روند، زیرا این دختر یا خواهر آن‌هاست یا عمه یا خاله آن‌ها. همچنین فرزندان زنی که شیر داده و اولاد آن‌ها نیز نسبی یا رضاعی محسوب می‌شوند.
۴. برادران صاحب شیر: چه نسبی باشند و چه رضاعی، زیرا آن‌ها عموهای رضاعی این دختر هستند.
۵. عموها و دایی‌های صاحب شیر: و همچنین عموهای پدران و مادران صاحب شیر، چه نسبی باشند و چه رضاعی، زیرا آن‌ها یا عموها یا دایی‌های این دختر هستند.
- مسأله ۷۱۰: دختران بچه‌ای که شیر خورده، چه پسر باشد و چه دختر، نسبی یا رضاعی هستند و اگرچه پایین آیند، بر پدران و برادران و عموها و دایی‌های رضاعی او محرمند.
- مسأله ۷۱۱: مادران و خواهران و خاله‌ها و عمه‌های رضاعی بچه‌ای که شیر خورده، بر پسران آن بچه محرم هستند.

مسأله ۷۱۲: جایز نیست که پدر بچه‌ای که شیر خورده با دختران نسبی زنی که این بچه را شیر داده، ازدواج کند، اگرچه پایین آیند. همچنین بهتر است که با دختران رضاعی آن زن ازدواج نکند و اگرچه بر او حرام است، نگاه کردن به جاهایی که بر غیر محارم جایز نیست، نگاه کند.

آگاهی

این مسأله مورد ابتلا است و در مردم بسیار اتفاق می‌افتد. گاهی اتفاق می‌افتد که زن بچه‌ای را به دنیا می‌آورد اما نمی‌تواند به بچه شیر بدهد. در این شرایط، مادر آن زن به خاطر دلسوزی برای نوازش، به این بچه شیر می‌دهد. اگر این شیر دادن همه شرایط حرمت را داشته باشد، این زن که مادر بچه است، بر شوهرش حرام می‌شود، زیرا این زن دختر زنی است که شیر داده که او مادرش است و بر این مسأله تطبیق می‌شود. عدم آگاهی از احکام و قوانین شرعی در این زمینه می‌تواند منجر به مشکلات اجتماعی بزرگی شود که در مسأله ۷۱۹ به آن اشاره می‌شود.

مسأله ۷۱۳: جایز نیست که پدر بچه‌ای که شیر خورده با دختران صاحب شیر، چه نسبی باشند و چه رضاعی، ازدواج کند.

مسأله ۷۱۴: اگر زن مردی با شیر او بچه‌ای را که برای شوهر دخترش هست شیر بدهد، خواه بچه از دخترش باشد یا از هووی دخترش، عقد دختر باطل می‌شود و بر شوهرش برای همیشه حرام می‌شود. زیرا بر پدر بچه‌ای که شیر خورده حرام است که با فرزندان صاحب شیر ازدواج کند.

مسأله ۷۱۵: خواهران بچه‌ای که شیر خورده، بر صاحب شیر و بر پدران و پسران و عموها و دایی‌های او حرام نمی‌شوند، اگرچه بهتر است که صاحب شیر با آن‌ها ازدواج نکند.

مسأله ۷۱۶: زنی که شیر داده و دخترانش و زنان دیگر نزدیکانش بر برادران بچه‌ای که شیر خورده محرم نمی‌شوند، همچنانکه دختران صاحب شیر و سایر زنان نزدیکانش نیز با آن‌ها محرم نمی‌شوند.

مسأله ۷۱۷: هرگاه با زنی ازدواج کند و با او دخول کند، دختر رضاعی‌اش بر او محرم می‌شود، همچنانکه دختر نسبی آن زن نیز محرم می‌شود. همچنین اگر با زنی ازدواج کند، مادر رضاعی آن زن بر مرد حرام می‌شود، اگرچه دخول نکرده باشد. به همین ترتیب، مادر نسبی آن زن نیز محرم می‌شود.

مسأله ۷۱۸: در محرمیت شیر دادن، فرقی نمی‌کند که شیر دادن قبل از

عقد باشد یا بعد از عقد، همان طور که در مثالی که در آگاهی قبلی در مسأله ۷۱۲ بیان شد.

مسأله ۷۱۹: اشکالی ندارد که زن، بچه پسرش را شیر دهد و زنش بر او حرام نمی شود. اما موارد دیگری برای حرمت وجود دارد که در مسائل قبلی بیان شد. اگر آن زن بچه دامادش را شیر دهد، خواه از دخترش باشد یا از هووی دخترش، عقد دختر باطل می شود و شوهرش برای همیشه بر او حرام می شود، زیرا بر پدر بچه ای که شیر خورده، حرام است که با دختران نسبی زنی که بچه را شیر داده ازدواج کند.

احکام شیر دادن و شرایط آن

مسأله ۷۲۰: شیر دادنی که موجب حرمت می شود، هشت شرط دارد:

۱. زنی که شیر می دهد باید زنده باشد: اگر در حال شیر خوردن

بچه، زن مرده باشد، خواه همه شیر باشد یا بعضی از آن، شیر

دادن اثری ندارد.

۲. شیر از ولادتی باشد که از حلال باشد: پس اگر زنی بچه ای

را از زنا به دنیا بیاورد و با همان شیر بچه ای را شیر دهد، این

شیر دادن اثری ندارد.

۳. بچه شیر را از پستان بمکد: پس اگر در دهان بچه بریزد یا با وسیله‌ای شیر را از مادر بدوشند و به بچه بدهند، فایده‌ای ندارد.

۴. شیر خالص باشد: پس شیری که با چیز دیگر مخلوط شده باشد، چه مایع باشد و چه جامد (مثل شیر و شکر)، اثری ندارد.

۵. شیر از یک شوهر باشد: پس اگر شوهر زن خود را طلاق دهد و او باردار باشد یا بعد از ولادت بچه او را طلاق دهد و آن زن با شخص دیگری ازدواج کند و باردار شود، و قبل از اینکه بچه را به دنیا بیاورد با شیر سابقش از شوهر اولش مثلاً هشت بار بچه‌ای را شیر دهد و بعد از زاییدن بچه دوم که از شوهر دیگر است، هفت بار به این بچه شیر بدهد، این شیر دادن اثری ندارد. باید کسی که شیر می‌دهد، یک نفر باشد؛ پس اگر مردی دو زن دارد که از او باردار شدند و زاییده‌اند، یکی هفت بار و دیگری هشت بار به این بچه شیر داده، این شیر دادن اثری ندارد.

۶. بچه به خاطر مرض یا چیز دیگر شیر را قی نکند: پس اگر

شیر را قی کند، بنابر احتیاط واجب، اثری بر این شیر دادن جاری نمی‌شود از جهت نگاه کردن به جاهایی که بر محارم جایز است. با این حال، باید ازدواج با آنها را ترک کند.

۷. شیر دادن به حدی برسد که اثر بر آن مترتب است: به این معنی که از این شیر، گوشتش بروید و استخوانش محکم شود. از نظر عدد، باید پانزده مرتبه برسد، بلکه بنابر احتیاط واجب، ده بار شیر دادن کفایت می‌کند به شرط اینکه بین دفعات شیر دادن چیز دیگری مانند غذا فاصله نشود. از نظر زمان، باید یک روز و یک شب به بچه شیر بدهد. در این مدت، باید طفل فقط شیر زن را بخورد و غذای دیگری یا شیر زن دیگری را نخورد، اما خوردن آب و دارو یا خوردن چیز کم که صدق غذا خوردن نکند، اشکالی ندارد.

همچنین در مقدار دفعات، باید پانزده مرتبه مثلاً پشت سر هم باشد به اینکه شیر دادن زن دیگری بین آن فاصله نشود و اینکه هر بار کامل شیر دهد که بچه سیر شود. پس دفعه ناقص در عدد درج نمی‌شود و دفعاتی که ناقص شیر داده، یک دفعه کامل حساب نمی‌شود. پس هرگاه بچه پستان را

مک بزند و سپس پستان را رها کند که نفس بگیرد یا مانند این، سپس دوباره ادامه دهد و شیر بخورد، همه این‌ها یک دفعه حساب می‌شود.

۸. دو سال بچه تمام نشده باشد: پس اگر بعد از دو سال او را شیر دهد یا شیر دادن را بعد از دو سال تمام کند، به کسی محرم نمی‌شود. اما زنی که شیر می‌دهد لازم نیست که بیشتر از دو سال از زاییدنش نگذشته باشد.

مسائل در احکام شیر دادن

مسأله ۷۲۱: در تحقق خواهر و برادری رضاعی بین دو بچه شیرخوار شرط است که صاحب شیر یکی باشد. پس اگر زنی پسر بچه‌ای را شیر کامل دهد و سپس شوهر او را طلاق دهد و با دیگری ازدواج کند و بچه‌ای برای او بزاید و با آن شیر، دختر بچه‌ای را شیر دهد، این دختر بچه با آن پسر بچه محرم نمی‌شوند، زیرا از دو شیر مختلف است که از ناحیه شوهرهاست. اما اگر زن دو مرتبه برای شوهری بزاید و در هر مرتبه بچه‌ای را شیر دهد، آن‌ها خواهر و برادرند و بر دیگری محرم هستند، همچنانکه به زن شیرده و شوهرش محرم هستند. همچنین اگر مردی دو زن داشته باشد که از او باردار شدند و

زاییده‌اند و هر یک از آن‌ها بچه‌ای را شیر داد، این دو بچه با هم محرم هستند، همچنانکه بر آن دو زن شیرده و شوهرشان محرم هستند. بنابراین، معیار در محرمیت یکی از دو طفل بر دیگری، یکی بودن مردی است که شیری که از آن خورده‌اند، منتسب به او باشد، خواه زن شیرده یکی باشد یا متعدد. اما معتبر است که تمام شیر دادن که موجب محرمیت می‌شود، از یک زن باشد.

مسأله ۷۲۲: هرگاه دو طفل که با شیر خوردن از شیری که منتسب به یک مرد است محرم شدند، این محرمیت موجب محرمیت خواهر و برادرهای یکی از آن دو بر خواهر و برادرهای دیگری نمی‌شود و موجب محرم شدن برادران او بر زنی که او را شیر داده نمی‌شود.

مسأله ۷۲۳: جایز نیست که با دختر برادر یا دختر خواهر رضاعی زن بدون اجازه زن ازدواج کند. همچنین ازدواج با آن‌ها از نسب جایز نیست مگر با رضایت زن باشد، زیرا شیر دادن به منزله نسب است و همچنین خواهر رضاعی به منزله خواهر نسبی است. پس جمع بین دو خواهر رضاعی جایز نیست. اگر یکی از آن‌ها را عقد کرد، عقد کردن دیگری جایز نیست و اگر در یک زمان هر دو را عقد کند، مخیر است یکی را انتخاب کند. همچنین واجب است کسی که با پسر بچه‌ای لواط

کرده، ازدواج با دختر و مادر و خواهر رضاعی او را ترک کند، همان‌طور که در نسبی است.

مسأله ۷۲۴: زن بر شوهرش حرام نمی‌شود اگر از نزدیکان خودش را شیر دهد، مانند برادرش یا فرزندان برادرش یا خواهرش یا فرزندان خواهرش، یا عمویش یا دایی‌اش یا فرزندان آن‌ها، یا عمه یا خاله‌اش یا فرزندان آن‌ها. همچنین زن بر شوهرش حرام نمی‌شود اگر نزدیکان شوهرش را شیر دهد، مانند برادر یا خواهر یا عمو یا عمه یا دایی یا خاله شوهر یا فرزند دختر شوهر که از زن دیگری است یا فرزند خواهرش را شیر بدهد.

مسأله ۷۲۵: زنی اگر بچه عمه مردی یا بچه خاله مردی را شیر دهد، بر آن مرد حرام نمی‌شود، اگرچه بهتر است با او ازدواج نکند. همچنین اگر مردی دو زن دارد و یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی‌شود.

مسأله ۷۲۶: شیر دادن موجب ارث بردن از همدیگر نمی‌شود، چنانکه در نسب است.

آداب شیر دادن

مسأله ۷۲۷: برای شیر دادن بچه، بهتر است که مادر او این کار را انجام دهد. پدر نمی‌تواند شخص دیگری را برای شیر دادن بچه بگیرد، مگر اینکه زن مزد بخواهد و شخص دیگر قبول کند که مزد کمتری بگیرد یا بدون مزد شیر بدهد. با این حال، بهتر است که غیر از مادر، کسی دیگر شیر ندهد. همچنین سزاوار است که مادر مزد شیر دادن بچه‌اش را نگیرد و پدر نیز سزاوار است که مزد شیر دادن را بدهد، حتی اگر زن مطالبه نکرده باشد.

مسأله ۷۲۸: مستحب است که دایه‌ای که برای طفل انتخاب می‌شود، دوازده امامی و دارای عفت و اخلاق خوب و صورت خوب باشد. همچنین مکروه است که زن کم عقل، بداخلاق، زشت و غیر دوازده امامی را به عنوان دایه انتخاب کنند. به علاوه، مکروه است که دایه‌ای بگیرند که شیرش از بچه‌ای است که از زنا به دنیا آمده است.

مسأله ۷۲۹: مستحب است که بچه را دو سال کامل شیر دهند، اگر ممکن باشد.

مسائل متفرقه شیر دادن

مسأله ۷۳۰: مستحب است از زنان جلوگیری کنند که هر بچه‌ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعداً دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند. این احتیاط به منظور جلوگیری از بروز مشکلات قانونی و اجتماعی ناشی از ندانستن روابط محرمیت است.

مسأله ۷۳۱: کسانی که به واسطه شیر خوردن خویشی پیدا می‌کنند، مستحب است که یکدیگر را احترام نمایند، زیرا در شیر نیز مانند نسب، خویشی و ارتباط وجود دارد.

مسأله ۷۳۲: جایز نیست که زن بچه دیگری را شیر دهد، هرگاه شیر دادن مزاحم حق شوهرش باشد، تا وقتی که شوهر اجازه شیر دادن نداده باشد. این مسأله بر اهمیت احترام به حقوق همسر و حفظ روابط خانوادگی تأکید دارد.

مسأله ۷۳۳: هرگاه مردی بگوید که زنی به واسطه شیر خوردن با او محرم است و اعتراف او معقول باشد، جایز نیست که با او ازدواج کند. همچنین اگر مرد بعد از عقد آن زن ادعا کند که زن بر او حرام است و زن حرف او را تصدیق کند، عقد باطل است. اگر به آن زن دخول

کرده و زن در آن وقت علم به محرمیت نداشته باشد، مهرالمثل برای زن است. اما اگر دخول نکرده یا دخول کرده و زن می دانسته که به او محرم است، مهریه‌ای برای زن نیست. این حکم شامل اعتراف زن به محرمیت مرد نیز می‌شود، چه قبل از عقد باشد و چه بعد از آن.

مسأله ۷۳۴: شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود:

اول: خبر دادن عده‌ای: که انسان از گفته آنان اطمینان حاصل می‌کند.

دوم: دو شاهد عادل: که شهادت به شیر دادنی دهند که موجب محرمیت است. این شهادت باید به تمام تفصیل‌های آن باشد، مثل اینکه شهادت دهند پانزده مرتبه پشت سر هم شیر داده شده و شهادت به دو مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن حاصل شود.

مسأله ۷۳۵: هرگاه علم ندارد که رضاع حاصل شده یا نه یا شیر دادن کامل بوده یا نه، حکم به عدم محرمیت می‌شود. اگرچه بهتر است احتیاط کند در صورتی که گمان به رضاع دارد و حتی اگر احتمال آن هم می‌دهد.

طلاق و احکام آن

مسأله ۷۳۶: در طلاق دهنده چند چیز شرط است:

- ۱- بلوغ؛ پس طلاق بچه صحیح نیست.
- ۲- عقل؛ پس طلاق دیوانه و کسی که به خاطر بیهوشی عقلش را از دست داده یا مست کننده‌ای خورده و مانند این‌ها صحیح نیست.
- ۳- اختیار؛ پس طلاق کسی که با اکراه یا مجبور بوده صحیح نیست.
- ۴- با جاری کردن قصد واقعی جدا شدن داشته باشد؛ پس هرگاه در خواب یا شوخی یا از روی سهو یا مانند این‌ها صیغه طلاق را جاری کند، طلاق صحیح نیست.

مسأله ۷۳۷: طلاق زنی که در حال حیض و نفاس است صحیح نیست

و چند مورد از آن استثنا شده است:

اول: شوهر هنوز دخول نکرده باشد.

دوم: معلوم شده باشد که زن باردار است و اگر بارداری معلوم نشده باشد و در حال حیض زن را طلاق دهد، سپس بعد از آن بفهمد در وقت طلاق زن باردار بوده، بنابر احتیاط واجب باید دوباره او را طلاق دهد.

سوم: شوهر غائب یا در زندان باشد و نمی‌تواند از حال زنش باخبر

شود؛ پس طلاق او صحیح است اگرچه در حال حیض واقع شده باشد، اما اگر غائب یا زندانی بتواند از حال زنش باخبر شود از جهت اینکه علم به عادتش دارد یا بعضی علائم شرعی وجود داشته باشد، جایز نیست تا وقتی که مدتی نگذرد که علم پیدا کند که در پاکی است، او را طلاق دهد. همچنین هرگاه شوهر سفر کند و وقتی که زنش را ترک کرده، او حائض بوده باشد، پس جایز نیست که او را طلاق دهد تا وقتی که مدت حیضش نگزرده باشد. اگر شوهر زن خود را در این صورت طلاق دهد و او حائض باشد، طلاق جایز نیست. اگر او را طلاق دهد به اعتقاد اینکه او حائض است و بعد روشن شود که پاک بوده، طلاقش صحیح است تا وقتی که این اعتقاد منافات با قصد نداشته باشد که این قصد شرط در طلاق است.

مسأله ۷۳۸: همچنانکه جایز نیست زن را در حال حیض و نفاس طلاق دهد، همچنین طلاق زن در پاکی که با او نزدیکی کرده، جایز نیست. پس اگر در پاکی با زنش نزدیکی کند، باید صبر کند تا حیض شود و پاک شود، سپس او را طلاق دهد بدون اینکه با او نزدیکی کند. اگر مسافرت کند، باید مدتی صبر کند که یقین کند حیض شده و دوباره پاک شده است و بنابر احتیاط واجب، کمتر از یک ماه صبر

نکند. از این حکم صغیره و یائسه استثنا شده و طلاق این دو در پاکی که نزدیکی کرده، صحیح است. همچنین بارداری که بارداری اش آشکار شده. اگر قبل از آشکار شدن حمل، زنش را طلاق دهد و سپس معلوم شود که باردار بوده، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره طلاق دهد. اما کسی که حیض نمی بیند و او در سن کسی است که حیض می بیند، هرگاه شوهرش با او نزدیکی کند، طلاق جایز نیست تا اینکه سه ماه از آن بگذرد.

مسأله ۷۳۹: طلاق واقع نمی شود مگر با لفظ طلاق و صیغه خاص عربی آن و در حضور دو شاهد عادل مرد که می شنوند. پس شوهر می گوید: «زوجتی فلانة طالق» یا اینکه زنش را مخاطب قرار می دهد و می گوید: «انت طالق» یا وکیل شوهر می گوید: «زوجة موکلی فلانة طالق». هرگاه زن معین باشد، اسم بردن او لازم نیست. هرگاه شوهر لغت عربی صحیح را نمی داند، باید کسی را وکیل کند که بتواند صیغه طلاق را به عربی صحیح جاری کند و هرگاه معذور باشد، جایز است که صیغه طلاق را به لغت دیگری جاری کند که دلالت بر طلاق دارد.

مسأله ۷۴۰: طلاق دادن زن موقت جایز نیست و جدایی او به تمام شدن مدت یا بخشش مدت است؛ به اینکه بگوید: «مدت صیغه را به

تو بخشیدم». در صحت این بخشش مدت، احتیاج به شاهد و اینکه در حیض و نفاس نباشد، ندارد.

عده طلاق

مسأله ۷۴۱: دختری که به سن بلوغ نرسیده، عده ندارد و اگرچه شوهرش به او دخول کرده باشد، از روی جهل یا از روی عناد. همچنین یائسه‌ای که دوره ماهانه عادتش قطع شده، عده ندارد و این دو به مجرد طلاق فوراً می‌توانند ازدواج کنند. همچنین زنی که شوهرش به او دخول نکرده باشد (هرچند بالغ باشد) مگر اینکه شوهرش آتش را به طریقی مانند سرنگ در رحم او قرار دهد.

مسأله ۷۴۲: هرگاه مرد، زن خودش را که به او دخول کرده بعد از بلوغ جنسی و قبل از رسیدن به سن یائسگی طلاق دهد، بر زن واجب است عده نگه دارد. عده زن آزاد که باردار نیست، سه بار پاکی است و پاکی بین طلاق و حیض، یک پاکی حساب می‌شود؛ اگرچه کم باشد، مثل یک لحظه. پس عده‌اش با دیدن خون سوم تمام می‌شود.

مسأله ۷۴۳: زن بارداری که با سبب شرعی باردار شده، اگر طلاق داده شود، عده‌اش مدت بارداری‌اش است. پس با وضع حمل، عده تمام می‌شود، خواه مدت بارداری تمام شود یا سقط کند، اگرچه یک

ساعت بعد از طلاق باشد.

مسأله ۷۴۴: هرگاه دو قلو باردار باشد، تمام شدن عده به زاییدن آخری است.

مسائل متفرقه طلاق

مسأله ۷۴۵: عده طلاق یعنی در این مدت معین، حرام است با دیگری ازدواج کند و در مسائل بعدی بیان می‌شود.

مسأله ۷۴۶: زنی که طلاق داده شده و باردار نیست، هرگاه حیض نمی‌بیند اما در سن زنانی است که حیض می‌بینند (به خاطر بیماری یا شیر دادن) به او «مستراه» می‌گویند. عده‌اش سه ماه است. همچنین برای زنی که خون حیض را مرتب نمی‌بیند، مثل کسی که سه ماه یک بار خون می‌بیند، هرگاه در اول ماه او را طلاق دهد، تا سه ماه قمری باید عده نگه دارد. اگر در اثنای ماه طلاق دهد، بقیه ماه را و دو ماه قمری دیگر هم عده نگه دارد و مقدار باقی‌مانده را از ماه چهارم تکمیل کند. برای مثال، کسی که زنش را در غروب روز بیستم رجب مثلاً طلاق دهد و ماه بیست و نه روز باشد، واجب است که تا روز بیستم شوال عده نگه دارد و احتیاط مستحب است تا روز بیست و یکم شوال عده نگه دارد تا اینکه ماه رجب را سی روز تکمیل کند.

مسأله ۷۴۷: عده زنی که صیغه شده و شوهر به او دخول کرده باشد و یائسه نباشد، دو حیض کامل است. اگر به خاطر بیماری و مانند آن، خون نمی‌بیند، عده‌اش چهل و پنج روز است و بنا بر احتیاط واجب، عده زن باردار که صیغه شده، بیشتر از وضع حمل یا گذشت چهل و پنج روز است.

مسأله ۷۴۸: ابتدای عده طلاق از وقت واقع شدن طلاق است. پس اگر زن را طلاق دهد و او ندانسته و وقتی که فهمید عده‌اش تمام شده بود، جایز است بدون اینکه مدت زمانی بگذرد، ازدواج کند. هرگاه در بین عده طلاق بفهمد، عده‌اش را تمام کند. همچنین در زنی که ازدواج موقت نموده، شروع عده‌اش از تمام شدن مدت عقد است یا اینکه آن مدت را ببخشد، اگرچه او نمی‌دانسته باشد.

عده وفات

مسأله ۷۴۹: هرگاه شوهر بمیرد، بر زنش واجب است عده نگه دارد. زن صغیره که به بلوغ نرسیده، زن بالغ و زن یائسه فرقی ندارند و نیز فرقی بین زنی که صیغه شده و زن دائم نیست و همچنین فرقی بین زنی که دخول شده و زنی که دخول نشده وجود ندارد. پس هرگاه زن باردار نباشد، چهار ماه و ده روز عده نگه می‌دارد و اگر باردار باشد،

بیشترین مدت را عده نگه می‌دارد، خواه مدت باشد خواه بارداری. پس زن باردار در عده است تا وقتی که وضع حمل کند. اگر از زمان فوت شوهر چهار ماه و ده روز گذشته باشد، عده‌اش تمام است وگرنه عده‌اش ادامه دارد تا اینکه این مدت کامل شود. شروع عده وفات در جایی که شوهرش غائب یا در حکم غائب است، از زمان رسیدن خبر است و نه از زمان وفات شوهر؛ اگرچه در زن دیوانه و زنی که به بلوغ نرسیده، اشکال وجود دارد.

مسأله ۷۵۰: شروع عده وفات از زمان علم به وفات است، نه از وقت وقوع مرگ. پس اگر زن به مرگ شوهرش علم نداشته باشد، به خاطر مسافرت یا در زندان بودن یا غیبتی و مانند این‌ها، حساب عده شروع نمی‌شود تا اینکه زن بداند که شوهرش مرده است. همچنین اگر شوهر مفقود شود و زن نزد حاکم شرع برود و حکم به وفاتش کند، عده وفات از زمان رسیدن حکم است و هرگاه حادثه‌ای پیش آید، مثل بمب‌گذاری و مانند این‌ها و اطمینان به مرگ پیدا کند، پس از زمان حصول اطمینان عده وفات نگه می‌دارد.

مسأله ۷۵۱: همچنانکه بر زن واجب است که هنگام مرگ شوهر عده نگه دارد، به معنایی که در طلاق بیان کردیم، همچنین اگر بالغ باشد،

باید عزا نگهدارد؛ به این معنی که زینت را ترک کند، از لباس‌های رنگی، روغن و عطر زدن پرهیز کند و پوشیدن لباس‌های قرمز و زرد و زیورآلات برایش حرام است. همچنین زینت‌هایی چون سرمه چشم کردن، عطر زدن، مو رنگ کردن و هرچه که برای زینت زن لازم است و برای شوهرش است، ترک کند.

مسأله ۷۵۲: هرگاه شوهرش غائب شد و بعد از آن زن به خاطر نشانه‌هایی تأکید کرد که شوهرش مرده است، شروع عده‌اش از زمان حاصل شدن اطمینان به مرگ شوهر به موجب همان نشانه‌ها است و بعد از آن عده‌اش می‌تواند با دیگری ازدواج کند. پس اگر با شخص دیگری ازدواج کند و سپس معلوم شود شوهر اول بعد از ازدواجش مرده است، واجب است از شوهر دوم جدا شود. اگر باردار است، باید عده نزدیکی به شبهه نگه دارد که همان عده طلاق است، یعنی تا وقتی که وضع حمل کند و سپس چهار ماه و ده روز عده وفات شوهر اول را می‌گیرد. اما اگر باردار نباشد، اول عده وفات برای شوهر اول را می‌گیرد و سپس عده نزدیکی به شبهه برای شوهر دوم را می‌گیرد.

مسأله ۷۵۳: هرگاه زن ادعا کند که عده‌اش تمام شده، به دو شرط کلامش قبول می‌شود:

اول، بنابر احتیاط واجب، زن در مظان تهمت نباشد.
دوم، مدت زمانی از طلاق یا مرگ شوهر گذشته باشد، به طوری که تمام شدن عده ممکن باشد، هرچند به عادت نزدیکانش باشد.

طلاق بائن و رجعی

مسأله ۷۵۴: طلاق بائن طلاقی است که شوهر بعد از طلاق نمی‌تواند

به زن رجوع کند، مگر به عقد جدید و آن شش نوع است:

۱. طلاق دختر بچه‌ای که به سن بلوغ نرسیده، چنان‌که سن بلوغ را در ابتدا کتاب اجتهاد و تقلید بیان کرده‌ایم.

۲. طلاق زن یائسه.

۳. طلاق قبل از دخول به زن.

۴. طلاقی که قبل از آن، دو طلاق واقع شده (طلاق سوم).

۵. طلاق خلع و مبارات.

۶. اگر حاکم زنی را طلاق دهد که شوهرش از طلاق دادن امتناع می‌کند و نفقه زن هم نمی‌دهد.

احکام این موارد ذکر خواهد شد. اما غیر از این اقسام، طلاق رجعی است و در آن طلاق‌دهنده حق دارد به زنی که طلاق داده، رجوع کند تا وقتی که در عده است.

مسأله ۷۵۵: زنی که در عده طلاق رجعی است، در مدت عده نفقه و حق مسکنش ثابت است و حرام است زن از خانه‌اش بیرون رود مگر برای احتیاجات لازم. مستحب است خود را برای شوهرش زینت کند و خود را آماده تمکین نماید. همچنین بر شوهر حرام است که او را از خانه‌ای که در آن طلاق داده، بیرون کند، مگر اینکه فحش‌های آشکاری انجام دهد، چنان‌که خانه را محل تردد مردهای غریبه کرده باشد یا اینکه مردان غریبه با او زنا کنند.

احکام رجوع کردن

مسأله ۷۵۶: رجوع کردن عبارت است از برگشت به زنی که طلاق رجعی داده شده در زمان عده‌اش به ازدواج سابق. پس در طلاق بائن و در طلاق رجعی، بعد از تمام شدن عده، رجوع نیست. رجوع به دو امر محقق می‌شود: اول، صحبتی بگوید که دلالت بر رجوع کند، مثل اینکه بگوید: "به تو رجوع کردم" و مانند آن. دوم، کاری کند که قصد رجوع به او داشته باشد، مانند اینکه روسریش را بردارد. اما کارهایی که ظهور یا تصریح به رجوع دارد، مثل کارهای زناشویی (نزدیکی کردن یا بوسیدن از روی شهوت) احتیاج به قصد رجوع ندارد و خود آن، رجوع کردن است.

مسأله ۷۵۷: در رجوع کردن نیازی به شاهد گرفتن نیست، همچنان که اطلاع داشتن زن نیز به رجوع کردن نیازی ندارد. پس اگر خودش بدون اطلاع کسی رجوع کند، رجوعش صحیح است و زن به ازدواج سابقش برمی گردد.

مسأله ۷۵۸: هرگاه مردی زنش را طلاق رجعی دهد و با زن مصالحه کند که به او رجوع نکند، لازم نیست که رجوع نکند. پس اگر بعد از مصالحه رجوع کند، رجوع کردنش صحیح است.

مسأله ۷۵۹: اگر مردی زنش را سه بار طلاق دهد و در بین آنها دو بار به او رجوع کند یا دو بار عقد جدید کند یا یک بار عقد جدید کرده و یک بار رجوع کرده باشد، آن زن بر او حرام می شود تا اینکه با مرد دیگری ازدواج کند. در از بین رفتن حرمت این ازدواج، چند چیز معتبر است:

اول: ازدواجش با مرد دیگر باید دائمی باشد، نه موقت.

دوم: شوهر دوم با او نزدیکی کند و بنا بر احتیاط واجب، نزدیکی از جلو باشد.

سوم: شوهر دوم بمیرد یا او را طلاق دهد.

چهارم: عده شوهر دوم تمام شود.

پنجم: شوهر دوم بالغ باشد، پس ازدواج با پسربچه بنا بر احتیاط واجب معتبر نیست.

طلاق خلع

مسأله ۷۶۰: طلاق خلع یعنی زنی که تمایل به شوهرش ندارد و این عدم تمایل به حدی رسیده که از شوهر تمکین جنسی نمی‌کند و از ورود مردان اجنبی به خانه‌اش یا رفتن نزد آنان پروایی ندارد، می‌تواند مهریه یا مالی را ببخشد تا شوهر او را طلاق دهد.

مسأله ۷۶۱: صیغه طلاق خلع این است که شوهر پس از اینکه زن به شوهرش می‌گوید: «بذلت لک مهری علی ان تخلعنی» باید بگوید: «زوجتی فلانة خالعتها علی ما بذلت»، و بنا بر احتیاط مستحب، پس از آن بگوید: «هی طالق». همچنین لازم نیست اسم زن در خلع یا مبارات برده شود و می‌تواند مالی غیر از مهریه را نیز ببخشد.

مسأله ۷۶۲: اگر زن شخصی را وکیل کند تا مهریه‌اش را به شوهرش ببخشد و شوهر همان شخص را وکیل کند تا طلاق دهد یا به وکیل بگوید: «عن موکلتی فلانة بذلت مهرها لموکلی فلان لیخلعها علیها» و فوراً بعد از آن بگوید: «زوجة موکلی خالعتها علی ما بذلت هی طالق»، صحیح است. اگر زن چیز دیگری غیر از مهریه را ببخشد، وکیل همان

را به جای مهر بیان کند، مثلاً اگر آنچه بخشیده ۱۰۰ دینار باشد، وکیل باید بگوید: «عن موکلتي بذلت مائة دینار لموکلتي فلان لیخلعها علیها»، سپس دنبال آن همان را که قبلاً گفتیم بیان کند.

احکام مبارات

مسأله ۷۶۳: طلاق مبارات یعنی شوهر و زن هر دو به یکدیگر تمایل ندارند و زن مالی را به شوهر می‌بخشد تا او را طلاق دهد.

مسأله ۷۶۴: صیغه طلاق مبارات این است که شوهر بگوید: «بارأت زوجتی فلانه علی مهرها فهی طالق» و اگر دیگری را برای این کار وکیل کند، وکیل باید بگوید: «بارأتُ زوجة موکلی فاطمه علی مهرها» یا به جای «علی مهرها» بگوید: «بمهرها». اگر زن معین باشد، لازم نیست اسم او را بیان کند، همان‌طور که در طلاق خلع ذکر شد.

مسأله ۷۶۵: در صیغه طلاق خلع و مبارات شرط است که به عربی صحیح باشد تا وقتی که ممکن باشد، هرچند از طریق وکالت باشد. اما در بخشش زن برای شوهرش که او را طلاق دهد، عربی بودن شرط نیست و می‌تواند به هر زبانی باشد که مفهوم را برساند.

مسأله ۷۶۶: اگر زن از بخشش خود در طلاق خلع و مبارات برگردد، برای شوهر جایز است که به او رجوع کند و طلاق بائن به طلاق

رجعی تبدیل می‌شود.

مسأله ۷۶۷: در طلاق مبارات نباید چیزی که زن می‌بخشد، از مهریه بیشتر باشد، اما در طلاق خلع اگر زن چیزی بیشتر از مهریه ببخشد، اشکالی ندارد.

مسائل متفرقه طلاق

مسأله ۷۶۸: در صحت طلاق، علم زن به طلاق شرط نیست و نیز حضور زن و رضایت او هم شرط نیست.

مسأله ۷۶۹: هرگاه مردی با زنی نزدیکی کند به گمان اینکه زن خودش است، زن باید بنا بر آنچه که گذشت، از زمان نزدیکی عده طلاق بگیرد، خواه زن بداند که این مرد اجنبی است یا اینکه او هم نداند.

مسأله ۷۷۰: هرگاه با زنی زنا کند و بداند که این زن او نیست، بر زن عده گرفتن واجب نیست، اگر زن هم می‌داند که شوهرش نبوده؛ اما اگر زن نداند که شوهرش نیست، بنا بر احتیاط واجب باید عده نگه دارد.

مسأله ۷۷۱: در احادیث شریف آمده که «نزد خداوند عز و جل چیزی متنفرتر از طلاق نیست» و پیامبر خدا ﷺ برای یکی از اصحابش

طلاق زنش را به «گناه» توصیف کرد، زیرا بدون مجوز عاقلانه است. بنابراین، اگر مردی زن شوهردار را فریب دهد و از شوهرش جدا شود و با او ازدواج کند، طلاق و ازدواج صحیح است؛ اما آنها مرتکب کاری شدند که خداوند تبارک و تعالی را به خشم آورده است.

مسأله ۷۷۲: اگر زن در عقد ازدواج به شوهرش شرط کند که اختیار طلاق مطلقاً یا هرگاه مسافرت برود یا نفقه او را ندهد، به دست زن باشد، این شرط باطل است؛ اما اگر بر شوهر شرط کند که از طرف مرد وکیل باشد که طلاق خود را بدهد، مطلق باشد یا مشروط باشد که هرگاه سفر برود یا نفقه زن را نپردازد، این شرط صحیح است و طلاقش با این وکالت صحیح است.

مسأله ۷۷۳: هرگاه شوهر غایب شود و اثری از او پیدا نشود و مرگ و زندگی او معلوم نباشد، برای زنش جایز است که نزد مجتهد عادل برود و به هر چه که او معین کند عمل کند. در اول امر، اگرچه تفصیلات مختلفی به حسب حال‌های گوناگونی است، هرگاه شوهر مالی دارد که از آن نفقه زن داده شود یا ولی شوهر نفقه زن را بدهد، بر زن واجب است صبر کند، اگرچه این مدت طولانی شود تا اینکه امر او روشن شود. اگر هیچ‌کدام از این‌ها نبود، حاکم شرعی به او

چهار سال مهلت می‌دهد که از شوهر در این مدت جستجو کند. پس اگر به نتیجه‌ای نرسید، زن را ولی مرد طلاق می‌دهد یا حاکم با اجازه ولی مرد طلاق دهد و از هنگام طلاق، عده وفات بگیرد و بعد از عده، آزاد است که با هر کس بخواهد ازدواج کند.

مسأله ۷۷۴: طلاق زن مرد دیوانه که هیچ وقت سالم نمی‌شود، به دست پدر شوهر و پدر بزرگ پدری او است. پس اگر هیچ‌کدام از آنها نباشند، حاکم شرعی ولایت دارد.

مسأله ۷۷۵: هرگاه پدر پسر بچه یا پدر بزرگ پدری او زن موقت برای او بگیرد، آن دو می‌توانند مدت ازدواج را به زنش ببخشند اگر مصلحتی دارد. اگر مدت بیشتر از زمان بچگی‌اش باشد، چنان‌که بچه چهارده سال دارد و مدت ازدواج موقت را دو سال قرار دهد، اما آن دو نمی‌توانند زن دائم پسر بچه را طلاق دهند.

مسأله ۷۷۶: اگر مردی به عدالت دو مرد اعتقاد دارد و زنش را نزد آن دو طلاق دهد، برای دیگری جایز است که بنا را بر اعتقاد شوهرش بگذارد و بعد از تمام شدن عده با او ازدواج کند. اگرچه عدالت دو شاهد را احراز نکرده باشد؛ بله، بنا بر احتیاط واجب، هرگاه بعد معلوم شد که آن دو عادل نبودند، خودش با آن زن ازدواج نکند و متصدی ازدواج این زن با دیگری نباشد.

احکام غضب

مسأله ۷۷۷: غضب آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حق کسی مسلط شود و آن از گناهان کبیره است و اگر کسی آن را انجام دهد، به شدیدترین عذاب گرفتار می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که یک وجب زمینی را غضب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه‌اش بر گردن او آویزان می‌کنند.»

مسأله ۷۷۸: غضب در هر چیزی به حساب خودش است، به طوری که معنای مسلط شدن محقق شود. پس غضب کالا و اموال به گرفتن آن از مالکش است و در دست خود بگیرد و در خانه و زمین به اشغال آن است و مالک را از بهره‌برداری از آن منع کند.

مسأله ۷۷۹: کسی که مردم را از بهره‌برداری از وقف‌های عام مثل مساجد و مدرسه‌ها و پل‌ها و مانند آن منع کند و بر آن مسلط شود به هر شکلی که باشد، مثل اینکه مکانی را برای مدت طولانی ببندد بدون اینکه استفاده‌ای که مورد نظر است از آن بشود. همچنین، هرگاه مکانی را در مسجد برای نماز و غیره بگیرد و نگذارد کس دیگری از آن استفاده کند، غضب است و حرام می‌باشد. بله، اگر جایی را در مسجد بگیرد، اولویت دارد که در آنجا نماز بخواند. پس کسی که در محل

طواف نماز بخواند، جایز است که برای راحت تر طواف کردن دیگران، از نماز خواندن او در آن مکان جلوگیری شود یا در مسجد نشسته باشد و با دیگری صحبت کند. پس از او خواسته می شود که آن مکان را ترک کند، برای اینکه می خواهد در آنجا نماز بخواند و مانند این ها. مسأله ۷۸۰: جایز نیست کسی که چیزی را به دیگری رهن داده است، قبل از اینکه قرضش را بدهد، آن را از او بگیرد؛ زیرا این رهن برای قرضش است. پس اگر بدون رضایت او آن را بگیرد، حق او را غصب کرده است.

مسأله ۷۸۱: هرگاه چیزی را که رهن داده شده، کسی غصب کند، هم رهن دهنده و هم رهن کننده می توانند آن را از غاصب مطالبه کنند و اگر آن چیز تلف شود و بدل آن را از غاصب گرفته باشد، مورد رهن است؛ زیرا این بدل آن چیز است.

مسأله ۷۸۲: اگر انسانی را زندانی کند یا او را ببندد که هیچ کاری نمی تواند بکند و این کار سبب شود که کاری را نتواند انجام دهد، این شخص منافع او را غصب کرده و ضامن منافع است.

مسأله ۷۸۳: واجب است غاصب چیزی را که غصب کرده به مالکش برگرداند و در اختیار مالک قرار دهد. به جهت اینکه مسلط شدن بر

مال مختلف است، در اختیار گذاشتن هم مختلف است. همچنان که اگر آن را تلف کند، باید عوض آن را بدهد و اگر غاصب را مکلف کند که خرجی مادی و معنوی آن را بپردازد، بر غاصب واجب است که بپردازد.

مسأله ۷۸۴: منفعت‌های چیزی که غصب شده، مانند بچه و شیر و مانند آن، برای مالک آن است و بر غاصب واجب است آنها را به مالک بپردازد و اگر از بین رفته، بدل آن را ضامن است. همچنین، اجاره خانه‌ای که غصب کرده باید به مالک آن بپردازد و اگرچه غصب‌کننده در آن سکونت نداشته باشد.

مسأله ۷۸۵: مالی که از بچه یا دیوانه غصب شده، باید به ولی آن دو برگردانده شود و اگر تلف شود، عوض آن را بپردازد و اگر به بچه و دیوانه برگرداند، کفایت نمی‌کند.

مسأله ۷۸۶: هرگاه غصب‌کننده دو نفر با هم باشند، هر یک از آن دو به مقدار مسلط شدنش بر مال غصبی ضامن است و اگر هر یک از آن دو بر نصف مال غصبی تسلط داشته باشند، هر یک به مقدار نصف آن ضامن است. اگر هر یک بتواند که همه مال را غصب کند، بر مالک جایز است که به هر کدام از آن دو رجوع کند یا ضمانت را نصف کند.

مسأله ۷۸۷: اگر مال غصبی با چیز دیگری مخلوط شود، مثل اینکه گندمی را غصب کرده و با جو مخلوط کند، پس اگر بتواند آن را جدا کند، بر غاصب واجب است آن را جدا کند و به مالکش برگرداند. اگر امکان ندارد، غاصب باید مثل آن یا قیمت آن را بپردازد.

مسأله ۷۸۸: اگر مالی را غصب کند و عیبی در آن بوجود آید، باید خسارت آن را بپردازد و خسارت آن فرق در قیمت صحیح و ناسالم است. چنانکه طلای ساخته شده را غصب کند و آن را بشکند، واجب است که آن طلا را به مالکش برگرداند و مزد ساخت آن را هم بپردازد. اگر غاصب بگوید که آن را دوباره همچنانکه بوده بسازند برای اینکه از مزد ساخت فرار کند، بر مالک واجب نیست که آن را قبول کند. همچنانکه مالک نمی‌تواند غاصب را مجبور کند که آن را بسازد و به حالت اولش برگرداند.

مسأله ۷۸۹: اگر در مالی که غصب کرده تصرف کند به طوری که قیمت آن بیشتر شود، مثل اینکه طلایی را غصب کرده و با آن انگو یا گردن‌بند ساخته، و مالک از او بخواهد که طلایش را با همان حالت برگرداند، واجب است آن را بپردازد و نمی‌تواند چیزی را در برابر کارش بگیرد. بلکه غاصب نمی‌تواند بدون اجازه مالکش آن را به

حالت اولی برگرداند. پس اگر به حالت اول برگرداند بدون اینکه مالکش اجازه دهد، به مالک مزد ساخت آن را ضامن است، اگر مالک به همان حال ساختش و بیشتر شدن قیمت آن مطالبه کرده باشد وگرنه ضامن نیست.

مسأله ۷۹۰: اگر غاصب در مالی که غصب کرده تصرف کند به طوری که قیمت آن زیاد شود و مالک مال را از او مطالبه کند و بخواهد که به حالت اول برگرداند، واجب است غاصب انجام دهد. اگر قیمت اولی آن بعد از برگرداندن به حالت اول کم شود، خسارت کمی قیمت را ضامن است. پس طلایی را که با آن النگو ساخته، هرگاه مالکش بخواهد که به حالت اول برگرداند و غاصب آن را برگرداند و قیمت آن کم شد، کمی قیمت را غاصب ضامن است.

مسأله ۷۹۱: اگر زمینی را غصب کند و در آن درخت بکارد یا زراعت کند، آن درخت و زراعت و میوه آن برای غاصب است و واجب است غاصب فوراً آنها را بکند و اگرچه با این کندن ضرر می‌کند، مگر اینکه مالک راضی شود که مجانی یا در عوض چیزی باقی باشد. همچنان که بر غاصب واجب است گودال‌ها را صاف کند و اجاره زمین تا وقتی که اشغال شده بپردازد. اگر با کندن آنها در زمین نقص قیمت بوجود

آید، واجب است که خسارت نقصان را بپردازد و نمی‌تواند که مالک را بر فروش زمین به او یا اجاره دادن به او مجبور کند. همچنان‌که اگر مالک بخواهد قیمت درخت یا زراعت را بدهد، بر غاصب واجب نیست که آن را قبول کند.

مسأله ۷۹۲: هرگاه مالک زمین راضی شود که درخت یا زراعت غاصب در زمین او با عوضی باقی باشد، بر غاصب واجب نیست که آن را بکند؛ ولیکن بر غاصب لازم است که اجاره زمین را از زمان غصب تا رضایت مالک به باقی ماندن آنها به مالک بپردازد.

مسأله ۷۹۳: اگر مالی را که غصب کرده از بین برود و قیمی باشد و افراد آن در قیمت بازار از جهت خصوصیات شخصی فرق داشته باشند، مثل گاو و گوسفند و مانند اینها، واجب است قیمت آن را بپردازد. اگر تفاوتی در قیمت بازار در زمان‌های مختلف ندارد، و اگر فرق دارد، باید قیمت زمان پرداخت را بپردازد.

مسأله ۷۹۴: اگر مالی را که غصب کرده و از بین رفته مثلی باشد، به این معنا که افراد آن از جهت خصوصیات شخصی مختلف نیستند، مثل گندم و جو و مانند اینها، واجب است که مثل آن را بپردازد و باید چیزی را که می‌پردازد با چیزی که تلف شده در خصوصیات نوعی و

صنفی یکی باشد. پس اگر گندم بد را بجای گندم خوب پردازد، کفایت نمی‌کند.

مسأله ۷۹۵: اگر مثل را پیدا کند اما قیمت آن بیشتر از قیمت مالی است که غصب کرده و تلف شده، بر غاصب واجب است آن را بخرد و به مالک پردازد، مگر اینکه این زیادی قیمت غیرمتعارف باشد، مانند اینکه قحطی عمومی شود و قیمت مواد غذایی به شکل فاحشی بالا رود. پس مالک و غاصب باید همدیگر را راضی کنند که قیمت متعارف را پردازند یا اینکه صبر کنند تا مثلی را با قیمت معقول بدست آورند.

مسأله ۷۹۶: مالک حق دارد از غاصب مطالبه کند که قیمت مالی که غصب شده در زمان پرداخت با قیمت آن در زمان غصب را مراعات کند. اگر چیزی را که بازار آن در تابستان رایج است، مثل یخ، و در زمستان کساد است، مالک می‌تواند در زمستان آن را قبول نکند و بخواهد که در تابستان آن را تحویل دهد یا با غاصب توافق کنند که قیمت در تابستان را پردازد، اگرچه در زمستان است.

مسأله ۷۹۷: اگر چیزی را که قیمی است غصب کند و تلف شود و قیمت بازاری آن در زمان غصب و تلف فرق نکرده باشد، مگر اینکه

طوری شده باشد که قیمت آن بالا رفته باشد، مثل اینکه حیوانی هنگام غصب لاغر بوده و در زمان تلف شدن چاق شده باشد، قیمت چاقی حیوان را ضامن است.

مسأله ۷۹۸: هرگاه چیزی را از مالکش غصب کند و سپس دیگری آن را از غاصب بگیرد و سپس تلف شود، مالک می‌تواند از هر کدام آنها بدل آن را که مثل یا قیمت است مطالبه کند. همچنان‌که از هر کدام به مقدار عوض آن را مطالبه کند. پس اگر از غاصب اول بگیرد، غاصب اول می‌تواند از غاصب دوم آنچه را که به مالک غرامت داده، بگیرد و اما اگر عوض را از غاصب دوم گرفت، غاصب دوم نمی‌تواند به غاصب اول رجوع کند و آنچه را که به مالک برگردانده مطالبه کند.

مسأله ۷۹۹: اگر معامله بخاطر نداشتن شرطی از شروط معامله باطل شود، چنان‌که چیزی که با وزن فروش می‌رود بدون وزن بفروشد، پس اگر فروشنده و خریدار راضی به تصرف هر یک در مال دیگری باشند، حتی اگر معامله صحیح نباشد، پس اشکالی ندارد. وگرنه در دست هر کدام از آنها مال صاحبش مثل مالی است که غصب شده و باید آن را به مالکش برگرداند. پس اگر آنچه که دست او بوده از بین برود، باید عوض آن را بپردازد، خواه بداند که معامله باطل بوده یا

سبل السلام:..... ۴۰۵

نداند.

مسأله ۸۰۰: هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند و مدتی نزد خود نگه دارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را از مثل یا قیمت به صاحبش بپردازد.

احکام مال گمشده (لقطه)

لقطه به مالی گفته می‌شود که صاحبش آن را گم کرده و شخص دیگری آن را پیدا کرده و مالکش را نمی‌شناسد.

مسأله ۸۰۱: هرگاه مالی که پیدا کرده علامتی نداشته باشد که اگر کسی ادعا کرد، از آن علامت بشناسد، مانند پول و قیمت آن به یک درهم و بیشتر برسد (مقدار درهم از نظر وزن ۲/۴۱۵ گرم نقره است)، بنابر احتیاط مستحبی، از طرف مالکش صدقه بدهد.

مسأله ۸۰۲: اگر قیمت مالی را که پیدا کرده کمتر از درهم باشد، پس اگر مالک آن را می‌شناسد اما رضایت او را نمی‌داند، جایز نیست بدون اجازه او آن را بردارد. اما اگر مالک آن را نمی‌شناسد، پس اگر از چیزهایی باشد که مانند بعض وسایل خانه است، کسی که پیدا کرده می‌تواند از آن استفاده کند. بعد از آن، اگر مالکش پیدا شد، لازم است به او بپردازد و اگر از بین رفته، ضامن نیست. بنابر احتیاط مستحب، مطلقاً از طرف صاحبش صدقه بدهد و واجب نیست که آن را اعلام کند.

مسأله ۸۰۳: چیزی که گم شده، هرگاه نشانه‌ای داشته باشد که بتوان با آن مالکش را پیدا کرد و قیمت آن به یک درهم و بیشتر برسد،

واجب است که در محل اجتماع مردم و مکان‌هایی که توقع دارد مالکش آنجا باشد، تا یک سال کامل از روزی که پیدا کرده، اعلام کند. خواه مالکش مسلمان باشد یا کافر ذمی. این در صورتی است که اعلام کردن آن ممکن باشد. اما در جایی که اعلام آن ممکن نیست، مانند اینکه مالکش به شهرهای دور سفر کرده که دسترسی به او ممکن نیست یا اینکه یابنده می‌ترسد اگر اعلام کند، مورد تهمت و خطر قرار بگیرد یا اینکه اعلام کردن فایده‌ای ندارد، اعلام کردن ساقط می‌شود. ولکن باید آن مال را حفظ کند تا اینکه یک سال بگذرد، زیرا احتمال می‌دهد که شاید بتواند آن را به صاحبش برساند یا صاحبش به او رجوع کند. بعد از یک سال، بنابر احتیاط واجب، از طرف صاحب صدقه بدهد و اگر بعد از آن صاحب آن پیدا شود، پس مخیر است که از او بگیرد چون ضامن است و ثواب این صدقه برای کسی است که پیدا کرده یا به کار یابنده راضی شود. اگر قبل از یک سال از پیدا کردن صاحب آن مایوس شود و انتظار کشیدن حرجی باشد، از حاکم شرع اجازه بگیرد و صدقه بدهد.

مسأله ۸۰۴: لازم نیست که یابنده خودش اعلام کند، بلکه می‌تواند نایب بگیرد، بشرط اینکه اطمینان داشته باشد که اعلام می‌کند یا کسی

مجاناً این کار را بکنند.

مسأله ۸۰۵: هرگاه تا یک سال اعلام کرد و مالک آن پیدا نشد، پس اگر چیزی که گم شده در حرم (یعنی حرم مکه) باشد، واجب است بنابر احتیاط واجب از طرف مالکش صدقه بدهد. اما اگر در غیر حرم باشد، یابنده می‌تواند آن را برای مالکش حفظ کند و از آن هم استفاده کند یا از طرف صاحبش صدقه بدهد و بهتر این است که آخری را انجام دهد.

مسأله ۸۰۶: اگر مالی را که پیدا کرده یک سال اعلام کرد و مالک آن را پیدا نکرد و تلف شد، سپس مالک آن پیدا شد، پس اگر آن را برای صاحبش حفظ کرده بود و در حفظ آن کوتاهی نکرد و زیاده‌روی هم نکرد، ضامن نیست. اما اگر آن را برای خودش برداشته بود، برای صاحبش ضامن است. اگر از طرف صاحبش صدقه داد، مالک مخیر است که رضایت به صدقه بدهد یا این‌که بدل آن را بگیرد.

مسأله ۸۰۷: اگر مالی را که پیدا کرده عمداً اعلام نکنند، گناه کرده و واجب است که اعلام کند. اگرچه به مقداری باشد که از یافتن مالک آن مأیوس شود.

مسأله ۸۰۸: هرگاه یابنده بچه یا دیوانه باشد و چیزی که گم شده از

مواردی باشد که اعلام آن واجب است، ولی آنها باید اعلام کند. بلکه واجب است اعلام کند هرگاه در دست او باشد و احکام سابق بر آن جاری می‌شود.

مسأله ۸۰۹: اگر مالی که پیدا شده قبل از یک سال از بین برود، پس اگر در تطبیق حکم شرعی کوتاهی نکرده باشد و در حفاظت از آن کوتاهی و زیاده‌روی نکرده باشد، چیزی بر او نیست. وگرنه، واجب است که حکم شرعی را بر بدل آن جاری کند و بدل آن مثل یا قیمت آن است به حسب احکام سابقه.

مسأله ۸۱۰: اگر مالی را پیدا کند و گمان کند برای خودش است، پس آن را بردارد و بعد از آن معلوم شود که برای دیگری است، واجب است احکام سابق که گفته شد بر آن جاری کند.

مسأله ۸۱۱: در اعلام مالی که پیدا شده، باید صفات مالی که پیدا شده را بیان کند تا صاحب مال به مالش برسد و بیشتر از آن نگوید تا به دیگری که ادعای مالکیت می‌کند، فرصت دهد آن را بگوید. این به حسب اشیاء مختلف است؛ پس گاهی به جنس بعید کفایت می‌شود و گاهی باید بیشتر توضیح داد، مثل اینکه (چیزی) یا (مالی) یا (مقداری بول) گفته شود. پس اولی گسترده‌تر از دومی و دومی گسترده‌تر از

سومی است و باید یک اعلام مناسب کند.

مسأله ۸۱۲: اگر کسی بگوید مال برای من است، از او صفات و نشانه‌های چیزی که پیدا شده را سؤال می‌کند. اگر صفات و نشانه‌ای که بیان کرد با خصوصیات در آن یکی بود و اطمینان حاصل کرد که برای اوست، همچنانکه غالباً اینطور است، به او داده می‌شود و لازم نیست که صفاتی را بگوید که غالباً مالک به آن توجهی ندارد. مهم این است که اطمینان حاصل کند که مدعی مالک آن مال است.

مسأله ۸۱۳: چیزی که پیدا شده و قیمت آن به یک درهم و بیشتر می‌رسد، هرگاه یابنده اعلام کردن را ترک کند و در محل اجتماع مردم، مثل مسجد و کوچه، قرار دهد و دیگری آن را بردارد یا از بین برود، یابنده ضامن است.

مسأله ۸۱۴: چیزی که پیدا کرده، اگر بماند فاسد می‌شود و تا یک سال نمی‌توان آن را حفظ کرد، جایز است که یابنده آن را قیمت کند و آن را مصرف کند و قیمت آن در ذمه‌اش برای مالک باقی است. همچنانکه جایز است که با اجازه حاکم شرع یا وکیل او، اگر امکان دارد، بفروشد و قیمت آن را برای مالکش حفظ کند. بنا بر احتیاط واجب، اعلام آن ساقط نمی‌شود، بلکه باید تا یک سال بعد از آنکه

خصوصیات آن را حفظ کرده، اعلام کند. پس اگر صاحبش را پیدا کرد، قیمت را به او پردازد و گرنه جایز است که از طرف او صدقه بدهد. و ضامن همان کیفیتی است که بیان کرده یا نزد او امانت بماند بدون هیچ ضمانتی. و یابنده می‌تواند خودش صدقه بدهد هرگاه فروش آن ممکن نباشد یا در فروش آن ضرر است یا حرجی است یا نمی‌تواند آن را قیمت کند. و اگر قبل از یک سال می‌خواهد در آن تصرف کند باید از حاکم شرع اجازه بگیرد.

مسأله ۸۱۵: اگر در حال نماز چیزی که پیدا کرده همراه او باشد، خصوصاً اگر به قصد اینکه مالک آن را پیدا کند و به او بدهد، نمازش باطل نمی‌شود.

مسأله ۸۱۶: اگر کفشش با کفش دیگری عوض شده باشد، جایز است آن را برای خود بردارد هرگاه بداند که کفشی که موجود است برای کسی است که کفش او را برداشته و او راضی به این مبادله بوده و همین در احراز رضایت قبول است. همچنین اگر بداند که کسی مال او را از روی دشمنی و ظلم برداشته، بشرط اینکه قیمت چیزی که جا گذاشته از قیمت چیزی که گرفته بیشتر نباشد، وگرنه زیادی از مجهول‌المالک است و باید حکم مجهول‌المالک را بر آن مترتب کند.

اما در غیر این دو صورت که بیان شد، آن چیزی که جا گذاشته مجهول‌المالک است و حکم مجهول‌المالک جاری است.

مسأله ۸۱۷: مجهول‌المالک مالی است که مالکش معلوم نیست و عنوان پیدا شده هم بر آن صدق نمی‌کند، مانند مالی که در معاملاتش با مردم در محل کسبش زیاد آمده. حکم آن این است که تصرف در آن جایز است اگر رضایت مالکش را احراز کند و گرنه واجب است در مورد مالکش جستجو کند. پس اگر مالکش را پیدا نکرد و از پیدا کردن او هم مأیوس شد، آن را صدقه می‌دهد و بنابر احتیاط واجب، صدقه با اجازه حاکم شرعی باشد. اگر بعد از آن صاحبش پیدا شد، ضامن نیست.

مسائل مربوط به حیوانات گم شده

مسأله ۸۱۸: اگر در بیابان یا کوه و مناطقی که انسان در آنجا ساکن نیست، حیوانی اهلی پیدا شود و آن حیوان قادر باشد خودش را حفظ کند (مثلاً اگر جثه بزرگ، سرعت زیاد یا قدرت بالایی داشته باشد، مانند شتر، اسب، گاو میش یا گاو)، به هیچ وجه جایز نیست که آن حیوان را بگیرد. اگر آن حیوان به آب و علف دسترسی داشته باشد، یا اگر دسترسی ندارد اما سالم است و می‌تواند آب و علف پیدا کند

یابنده نمی‌تواند آن را بردارد، و در صورت برداشتن آن، مرتکب گناه شده و ضامن خواهد بود. یابنده موظف است هزینه نفقه حیوان را بدهد و نمی‌تواند به مالک رجوع کند. در صورتی که از حیوان استفاده کند (مثل شیر یا پشم)، باید معادل یا قیمت آن را بپردازد. اگر از آن سوار شود یا بار بکشد، باید اجاره آن را نیز بپردازد و تا زمانی که آن را به صاحبش برنگرداند، هزینه بر ذمه‌اش باقی خواهد ماند. ولی اگر از پیدا کردن مالک مایوس شد و موفق به یافتن او نشد، با اجازه حاکم شرع می‌تواند صدقه بدهد.

مسأله ۸۱۹: در صورتی که حیوان یاد شده نتواند خودش را از درندگان حفظ کند (مثل گوسفند، بچه شتر، گوساله، کره اسب و الاغ)، یابنده مجاز است که آن را بگیرد. اگر آن حیوان را بگیرد، باید در جایی که پیدا کرده اعلام کند و احتیاطاً در حوالی آن مکان هم اعلام نماید. اگر مالک را پیدا نکرد، به او اجازه داده می‌شود که آن را ملک خود کند و در آن تصرف کند (از آن تغذیه کند یا بفروشد). مشهور است که قیمت آن حیوان بر عهده یابنده خواهد بود، ولی به نظر می‌رسد که این موضوع مشروط به مطالبه مالک است. بنابراین، اگر صاحبش آمد و آن را خواست، یابنده موظف به پرداخت قیمت آن

خواهد بود، و اگر یابنده بخواهد آن را نزد خود نگه دارد تا مالک آن را پیدا کند، در این صورت ضامن نخواهد بود.

مسأله ۸۲۰: هرگاه حیوانی را صاحبش در راهی رها کرد، اگر از آن اعراض کرده باشد، جایز است که هر کسی آن را برای خود بگیرد؛ مانند مباحات اصلی است و بر گیرنده آن ضمانی نیست. اما اگر صاحب حیوان آن را بخاطر سختی و مشقت ترک کند و رها کند به طوری که نمی‌تواند با آن حیوان بماند و نمی‌تواند آن را با خود ببرد، در این صورت اگر جایی که آن را رها کرده، مکانی باشد که حیوان نمی‌تواند در آن زندگی کند (زیرا که آب و علف نیست و حیوان هم نمی‌تواند این‌ها را پیدا کند)، برای هر کسی گرفتن آن حیوان و ملکیت آن جایز است.

اما اگر در آن مکان حیوان قادر بر زندگی است، برای هیچ کس جایز نیست که آن را بگیرد و آن را ملک خود قرار دهد؛ بنابراین کسی که آن را بگیرد، ضامن است. همچنین اگر صاحب حیوان به خاطر مشقت رها کرده و می‌خواهد که برگردد قبل از اینکه به خطر بیفتد، در این حالت نیز گرفتن آن حیوان برای دیگران جایز نیست و ضامن است.

مسأله ۸۲۱: اگر در آبادی یا محلی که مردم در آن ساکن هستند و

حیوان در آنجا احساس امنیت می‌کند (مثل شهرها و روستاها) حیوانی پیدا شود، یابنده مجاز نیست آن را بگیرد. در این صورت، اگر یابنده آن حیوان را بردارد، ضامن خواهد بود و باید اعلام کند و حیوان را تا پیدا شدن صاحبش در دست خود نگه دارد. اگر از پیدا کردن صاحب مایوس شد، می‌تواند با اجازه حاکم شرع آن را صدقه دهد. اما اگر حیوان در خطر تلف شدن یا آسیب دیدن باشد، احتمال دارد که حکم غیر آبادی بر آن جاری شود و در این صورت یابنده می‌تواند آن را ملک خود کند مشروط بر اینکه اعلام کند و ضامن آن باشد.

مسأله ۸۲۲: اگر مرغ یا بچه گوسفندی وارد خانه شخصی شود، یابنده مجاز نیست آن را بگیرد. او می‌تواند آن را از خانه بیرون کند تا به صاحبش برسد و چیزی بر او نیست، مگر اینکه بترسد که آن حیوان تلف شود. اما اگر آن را بگیرد، حکم آن مانند مجهول‌المالک است؛ باید اعلام کند و وقتی از یافتن صاحبش مایوس شد، می‌تواند آن را صدقه دهد. بعید نیست که اگر بعداً صاحب آن آمد، یابنده ضامن نباشد.

مسأله ۸۲۳: اگر حیوان گمشده‌ای نیاز به هزینه دارد، اگر شخصی حاضر به پرداخت هزینه آن به صورت تبرعی باشد، بر کسی واجب

نیست که هزینه را بدهد. در غیر این صورت، یابنده باید هزینه را از مال خود بپردازد و بعد می تواند به مالک رجوع کند، مشروط بر اینکه قصد رجوع داشته باشد و گرفتن آن به طور شرعی امکان پذیر باشد.

مسأله ۸۲۴: اگر چیزی که گم شده، سود و منفعتی دارد، یابنده می تواند بر اساس هزینه ای که برای آن خرج کرده، بدل از آن بردارد بشرط آنکه رجوع به مالک برای بازپرداخت هزینه های انجام شده مجاز باشد، اما باید به قیمت آن باشد.

مسأله ۸۲۵: اگر کودکی پیدا شده باشد که سرپرستی ندارد و نمی تواند نیازهای اساسی خود را تأمین کند، مستحب است که یابنده او را بگیرد. بلکه اگر حفظ آن کودک متوقف بر گرفتن او باشد، بر تمام افراد واجب کفایی است که او را بگیرند. یابنده باید اعلام کند اگر اطمینان حاصل کند که خانواده کودک او را رها نکرده اند و احتمال بدهد با جستجو می تواند به آن ها دست یابد.

مسأله ۸۲۶: شخصی که کودکی را پیدا کرده، حق بیشتری نسبت به دیگران در مورد سرپرستی، حفاظت و تربیت او دارد تا زمانی که کودک به سن بلوغ برسد. هیچ کس به جز پدر و مادرش،

پدر بزرگ هایش و وصی پدر یا پدر بزرگ نمی تواند او را از یابنده بگیرد که سرپرست او باشد.

مسأله ۸۲۷: کسی که کودکی را یافته، مجاز نیست او را به عنوان فرزند خود قرار دهد و یا او را به خود ملحق کند. اگر این کار را انجام دهد، احکام فرزندی و نسبت های پدر و مادری بر آن جاری نخواهد شد.

احکام سر بریدن حیوانات

مسأله ۸۲۸: حیوان وحشی یا اهلی که گوشتش حرام نباشد، و در بیان حرام گوشت در احکام خوردن و آشامیدن می‌آید حتی اگر به خاطر عارضی باشد، چنانچه به روش شرعی ذبح شود و روح آن خارج شود، خوردن گوشت آن حلال است. این حکم به ویژه در مورد شتر، ماهی و ملخ اعمال نمی‌شود، زیرا تذکیر این سه نوع حیوان با ذبح به معنای رایج آن متفاوت است و در مسائل بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

مسأله ۸۲۹: حیوانات وحشی حلال گوشت مانند آهو، و همچنین حیوانات اهلی حلال گوشت که وحشی شده‌اند (مثل گاومیش)، با شکار کردن حلال می‌شوند. اما حیوانات اهلی مانند گوسفند، مرغ و گاو که وحشی نیستند، و همچنین حیوانات وحشی که به اهلی تبدیل شده‌اند، با شکار کردن حلال و پاک نمی‌شوند.

مسأله ۸۳۰: حیوان وحشی که گوشتش حلال است، فقط در صورتی که قادر به دویدن یا پرواز باشد، با شکار کردن حلال و پاک می‌شود. اما بچه‌های حیوان وحشی قبل از اینکه قادر به فرار باشند و جوجه پرندگان قبل از اینکه بتوانند پرواز کنند، با شکار حلال نمی‌شوند و

حکم بر پاک بودن آنها نیز وجود ندارد. به عنوان مثال، اگر آهو و بچه‌اش که قادر به فرار نیست با تیر زده شوند و هر دو بمیرند، آهو حلال و بچه‌اش حرام است.

مسأله ۸۳۱: مردار حیوان حلال گوشت که خون جهنده ندارد (مانند ماهی) خوردن آن حرام است، اگرچه پاک است.

مسأله ۸۳۲: حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد (مانند مار) با ذبح یا شکار کردن نیز حلال نمی‌شود، اما مردار آن پاک است.

مسأله ۸۳۳: سگ و خوک هرگز تذکیه نمی‌شوند و با ذبح یا شکار کردن پاک و حلال نمی‌گردند. اما درندگان (مانند گرگ و پلنگ) که حیوان را تکه تکه می‌کنند و گوشت آن را می‌خورند، قابلیت تذکیه شدن را دارند. اگر این حیوانات ذبح شوند یا با تیر و ابزار دیگری شکار گردند، گوشت و پوست آنها پاک خواهد بود، اگرچه خوردن آنها حلال نیست. اگر حیوانات با سگ شکار شوند، حکم به پاک بودن آنها مشکل است.

مسأله ۸۳۴: حیواناتی مانند فیل، خرس، میمون، و همچنین حشراتی که در سوراخ‌های زیرزمینی زندگی می‌کنند (مانند سوسمار و موش)، اگر خون جهنده داشته باشند، مردار آنها نجس است. بر اساس احتیاط

واجب، اگر این حیوانات ذبح یا شکار شوند، حکم به پاک بودن گوشت و پوست آنها نمی‌شود.

مسأله ۸۳۵: اگر جنینی مرده از شکم مادرش بیرون بیاید و مادرش زنده باشد، یا جنین از مادر مرده زاییده شود، خوردن آن حلال نیست.

کیفیت سر بریدن حیوان

مسأله ۸۳۶: کیفیتی که در ذبح معتبر است این است که رگ‌های چهارگانه را به طور کامل قطع کنند. اما در پاره کردن آن‌ها اشکال وجود دارد. همچنین اگر فقط حلقوم را ببرد، کفایت نمی‌کند. معروف این است که قطع رگ‌های چهارگانه محقق نمی‌شود مگر اینکه از زیر برآمدگی گلو ببرد. بنابراین، اعتبار به قطع کردن چهار رگ است و نه اینکه از جای خرخره باشد. رگ‌های چهارگانه که باید قطع شوند عبارتند از:

۱. مری: که مجرای خوردن و آشامیدن است.
 ۲. حلقوم: که مجرای هوا است.
 ۳. دو رگ کلفت: که در دو طرف حلقوم قرار دارند.
- مسأله ۸۳۷: در قطع رگ‌های چهارگانه، علاوه بر قصد ذبح، باید حیوان در حال زنده بودن باشد. پس اگر بعضی از رگ‌ها را قطع کند

و سپس آن را رها کند تا بمیرد و بعد باقی رگ‌ها را قطع کند، حیوان حرام می‌شود. همچنین، اینکه قطع رگ‌ها به صورت پشت سر هم باشد، معتبر نیست. اما اگر قبل از بیرون آمدن روح حیوان، همه رگ‌ها را قطع کند، حتی اگر بین قطع آن‌ها به‌طور غیر متعارف فاصله‌ای باشد، ذبح حلال است. با این حال، اینکه رگ‌ها به‌صورت پشت سر هم قطع شوند، اولی و بهتر است.

مسأله ۸۳۸: اگر رگ‌های چهارگانه به غیر از روش شرعی قطع شوند، مانند اینکه شخصی با وسیله‌ای به حیوان زده و رگ‌ها قطع شده یا گرگ دندان گرفته و رگ‌ها قطع شده یا موارد دیگر، و حیوان زنده باشد و رگی باقی نمانده باشد که قطع کند یا حلقومی نیست که بتوان ذبح کرد، در این صورت خوردن آن حلال نمی‌شود. همچنین، اگر مقداری از همه رگ‌ها به سر معلق یا به بدن متصل باشد، بنابر احتیاط واجب، حلال نمی‌شود. اما اگر جایی که قطع شده غیر از محل ذبح باشد و حیوان زنده باشد، با ذبح کردن حلال می‌شود.

شرایط سر بریدن حیوان

مسأله ۸۳۹: سر بریدن حیوان چند شرط دارد:

اول: کسی که سر حیوان را می‌برد باید مسلمان باشد، چه مرد باشد،

چه زن، و چه بچه ممیز. پس اگر کافر سر حیوان را ببرد، حلال نمی‌شود. همچنین اگر کسی که محکوم به کفر است، مانند کسی که دشمن اهل بیت علیهم‌السلام است، سر حیوان را ببرد، حلال نمی‌شود.

دوم: سر حیوان را باید با چیزی ببرد که از آهن است، اگر امکان دارد. مراد از آهن، وسیع‌تر از عنصری است که معروف می‌باشد. پس سر بریدن با مخلوطی از آهن که استیل نامیده می‌شود، هرگاه لبه آن تیز باشد، اشکالی ندارد. بله، اگر آهن پیدا نشود و بترسد که اگر ذبح را تأخیر بیندازد، حیوان می‌میرد یا ضرورت دیگری اقتضا کند که سرش را ببرد، در این صورت جایز است با هر چیزی رگ‌های چهارگانه را قطع کند، مانند شیشه یا سنگ تیز و مانند این‌ها.

سوم: حیوانی که سر می‌برد باید در حال سر بریدن رو به قبله باشد، به طوری که جلو بدن و شکم حیوان و محل بریدن سر رو به قبله باشد. اگر حیوان خوابیده باشد، ضروری نیست که دستان و صورت آن رو به قبله باشد. اما اگر حیوان ایستاده یا نشسته باشد، باید به صورتی باشد که رو به قبله بودن تحقق یابد. اگر عمداً رو به قبله ذبح نکند، حرام می‌شود. اما اگر فراموش کند یا اشتباه کند یا اگر نداند که باید رو به قبله سر ببرد، اگر چه به حسب اعتقادش باشد یا علم به

جهت قبله نداشته باشد یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکالی ندارد. بنابر احتیاط مستحب کسی که حیوان را سر می‌برد، رو به قبله باشد.

چهارم: وقتی که می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا وقتی که چاقو را بر محل بریدن می‌گذارد، باید به نیت ذبح، نام خدا را ببرد، به طوری که در عرف متصل به ذبح باشد. گفتن “بسم الله” یا “الله اکبر” یا لفظ جلاله مخصوص خداوند کفایت می‌کند. کسی که عربی را نمی‌داند و نمی‌تواند یاد بگیرد، باید معنای لفظ جلاله را بگوید. نام خدا را بردن بدون نیت سر بریدن اثری ندارد. بله، اگر فراموش کند، حیوان حرام نمی‌شود.

پنجم: به اندازه متعارف خون از حیوان بیاید. پس اگر خونی بیرون نیاید یا مقدار کمی نسبت به هم‌نوع این حیوان باشد، حلال نمی‌شود. اگر کشف کند که در هنگام سر بریدن زنده نبوده، در این صورت حلال نمی‌شود. اما اگر این‌طور نبود و بعد از اینکه خونریزی شدیدی داشت، بیرون آمدن خون کم اشکالی ندارد.

ششم: حیوان بعد از سر بریدن باید تکانی بخورد، اگرچه حرکت کمی باشد، مانند اینکه چشمش را بهم بزند یا دمش را تکان دهد یا پایش

را بکشد. این در صورتی است که در زنده بودن حیوان در وقت سر بریدن شک داشته باشد وگرنه حرکت معتبر نیست.

مسأله ۸۴۰: بنا بر احتیاط واجب، ذبح باید از محل عادی ذبح باشد؛ پس سر بریدن از پشت سر جایز نیست. بلکه احتیاط واجب این است که چاقو را بر محل ذبح قرار دهد و سپس رگ‌ها را قطع کند. پس اگر چاقو را زیر رگ‌ها داخل کند و سپس به طرف بالا قطع کند، کفایت نمی‌کند.

مسأله ۸۴۱: بنا بر احتیاط واجب، جدا کردن سر حیوان قبل از بیرون آمدن روح حرام است، اما حیوان حرام نمی‌شود. اگر از روی غفلت یا تیزی چاقو، ناخودآگاه سرش قطع شود، اشکالی ندارد. همچنین، اگر نخاع حیوان را قبل از مرگ عمداً قطع کند، حرام است. نخاع رگ سفیدی است که از وسط مهره‌های گردن تا دم ادامه دارد.

دستور کشتن شتر

مسأله ۸۴۲: برای حلال شدن و پاک بودن گوشت شتر، علاوه بر شرایطی که قبلاً ذکر شده، باید چاقو یا نیزه یا هر وسیله برنده‌ای از جنس آهنی به گودی بین گردن و سینه شتر فرو کند.

مسأله ۸۴۳: جایز است که در هنگام کشتن شتر، زانو بزند یا به پهلو

خواهیید باشد و در این حالت، جلو بدن آن باید رو به قبله باشد. اما بهتر است که شتر ایستاده و رو به قبله قرار داشته باشد.

مسأله ۸۴۴: اگر شتر را به جای روش نحر، با روش ذبح بکشند (یا گوسفند و گاو و مانند آن را به جای ذبح، نحر کند)، گوشت آن حرام و نجس خواهد بود. با این حال، اگر رگ‌های چهارگانه شتر را قطع کند و سپس قبل از مرگ، آن را نحر کند، یا اگر گوسفند را نحر کند و قبل از مرگ آن را ذبح کند، گوشت آن حلال و پاک خواهد بود.

مسأله ۸۴۵: اگر حیوانی سرکش شود و نتوان آن را ذبح کرد (مانند شتر)، یا اگر در چاهی افتاده یا در جای تنگی قرار گیرد که به محل ذبح یا نحر دسترسی وجود ندارد و بیم مرگ آن وجود دارد، اجازه داده می‌شود که با نیزه یا چاقو زخمی در هر جای بدنش ایجاد کنند، به طوری که مرگ حیوان ناشی از آن زخم باشد. خوردن این حیوان حلال خواهد بود و شرط رو به قبله بودن نیز ساقط می‌شود. با این حال، باید سایر شرایط کیفی ذبح مراعات شود.

آداب سر بریدن حیوان و نحر

مسأله ۸۴۶: مستحب است هنگام سر بریدن گوسفند، دستان و یک پایش را ببندند و پای دیگر باز باشد و پشم یا موی آن را بگیرند تا

اینکه سرد شود. هنگام سر بریدن گاو، پاها و دست‌هایش را ببندند و دمش را رها کنند. هنگام کشتن شتر در حال نشسته، دو دست او را از پایین تا زانو بهم ببندند و پاهایش باز باشد. اما اگر شتر در حال ایستاده باشد، مستحب است که دست چپش بسته باشد. هنگام سر بریدن پرندگان، بعد از سر بریدن، آن را رها کنند تا پر و بال بزنند. همچنین مستحب است قبل از کشتن حیوان، آب به او بدهند و با حیوان طوری عمل کنند که هنگام کشتن اذیت و عذاب نشود؛ به این صورت که چاقو را تیز کنند و آن را محکم به محل ذبح بکشند و این کار را با سرعت انجام دهند و مانند این‌ها.

مکروهات کشتن حیوان

مسأله ۸۴۷: در کشتن حیوانات چند چیز مکروه است:

اول: قبل از این‌که روح از بدن حیوان خارج شود، نباید پوست آن را کند.

دوم: کشتن حیوان در شب یا روز جمعه قبل از ظهر بدون احتیاج، ذبح کند.

سوم: اگر حیوانی را در جایی بکشند که دیگر حیوانات آن را می‌بینند. چهارم: کشتن حیوانی که خود پرورش داده است.

احکام شکار با اسلحه

مسأله ۸۴۸: اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کند و بمیرد، با پنج شرط حلال می‌شود و بدنش پاک است:

اول: اسلحه شکار شمشیر، چاقو، خنجر و غیر این‌ها باشد که به واسطه تیز بودن برنده باشد، یا مانند نیزه و تیر بدن حیوان را پاره کند و اگر با سنگ، چوب، دام، شبکه یا غیر این‌ها که برنده یا پاره‌کننده نیست، شکار کند و بمیرد، خوردنش حرام و نجس است. اگر با تفنگ شکار می‌کند، تیر تیز باشد به طوری که در بدن حیوان نفوذ کند و آن را پاره کند؛ در این صورت خوردنش حلال و پاک است. اما اگر گلوله به گونه‌ای وارد بدن حیوان شود که به خاطر فشار زیاد یا حرارتی حیوان را بسوزاند و بکشد، حکم به حلیت و پاک بودن آن مشکل است.

دوم: شکارچی باید مسلمان باشد و شکار بچه ممیز مسلمان اشکالی ندارد. اما شکار کافر حلال نیست و کسی که دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام دارد، کافر محسوب می‌شود.

سوم: شکار باید به قصد شکار کردن باشد؛ پس اگر به هدفی تیر بیندازد و به حیوانی بخورد و آن را بکشد، حلال نمی‌شود.

چهارم: هنگامی که می‌خواهد اسلحه را به کار برد، باید نام خدا را ببرد. اگر عمداً نگوید، شکارش حلال نیست و اگر فراموش کند، اشکالی ندارد.

پنجم: وقتی به حیوان می‌رسد، باید مرده باشد یا اگر زنده است، به اندازه سر بریدن حیوان وقت نداشته باشد. پس اگر به حیوان برسد و وقت داشته باشد که سر حیوان را ببرد و سر آن را نبرد تا بمیرد، خوردنش حلال نیست.

مسأله ۸۴۹: اگر یک حیوان را دو نفر شکار کنند، یکی مسلمان و دیگری کافر، یا یکی نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، خوردن آن حلال نمی‌شود.

مسأله ۸۵۰: در حلال شدن شکار، اسلحه باید در کشتن حیوان مستقل باشد. اگر موردی دیگر در مرگ آن دخالت داشته باشد (مثلاً تیر به حیوان می‌خورد و حیوان در آب می‌افتد)، حلال نمی‌شود. همچنین اگر در مورد مرگ حیوان تردید وجود داشته باشد، خوردن آن حلال نیست.

مسأله ۸۵۱: در حلال شدن صید، معتبر نیست که وسیله شکار مباح باشد. به این معنا که اگر حیوانی با سگ یا اسلحه غضبی شکار شود،

شکار برای شکارچی حلال خواهد بود، ولی او گناه کرده و موظف است اجاره اسلحه یا سگ را به صاحب آن بپردازد.

مسأله ۸۵۲: اگر حیوانی با شمشیر یا غیره دو قسمت شود و وقتی به آن برسند زنده نباشد، یا اگر زنده است وقت برای ذبح کردن ندارد و دیگر شرایط ذکر شده را داشته باشد، هر دو قسمت حلال است. اما اگر زنده است و وقت برای ذبح دارد، قطعه‌ای که سر و گردن ندارد حرام است و قطعه‌ای که سر و گردن دارد، در صورتی که به روش شرعی ذبح شود، پاک و حلال است.

مسأله ۸۵۳: اگر حیوانی را با دام یا سنگ و مانند این‌ها که شکار حلال نیست دو قسمت کند، بخش بدون سر و گردن آن حرام است. ولی اگر سر و گردن آن موجود باشد و زنده باشد و وقت برای ذبح دارد، و با شرائطی که بیان شد ذبح کرد حلال می‌شود و گرنه حرام است.

مسأله ۸۵۴: جنینی که از شکم شکار یا حیوانی که سر بریده شده زنده بیرون می‌آید، هرگاه ذبح شرعی شود، خوردن آن حلال است و گرنه حرام است.

مسأله ۸۵۵: جنینی که از شکم شکار یا حیوانی که سر بریده مرده

بیرون می‌آید، پاک و حلال است به شرط اینکه خلقتش تمام شده باشد و مو یا کرک بر او روییده باشد و اینکه مرگش به خاطر مرگ مادرش باشد و قبل از آن نمرده باشد.

حکم شکار با سگ

مسأله ۸۵۶: اگر سگ شکاری حیوان وحشی حلال گوشت را شکار کند و آن را بکشد، حکم به پاک بودن و حلال بودنش بعد از شکار به شرایط زیر بستگی دارد:

۱. سگ باید به گونه‌ای تربیت شده باشد که وقتی صاحبش آن را برای شکار می‌فرستد برود و اگر صاحبش جلوگیری کند بایستد. اگر سگ نزدیک شکار باشد و صاحبش جلوگیری کند و سگ نایستد، اشکالی ندارد، حتی اگر عادت داشته باشد که مقداری از گوشت شکار را بخورد بدون اینکه صاحبش بتواند آن را نگه دارد اشکالی ندارد چه رسد به اینکه صاحبش از خوردن آن جلوگیری نکند همچنین اشکالی ندارد اگر عادتش این باشد که خون شکار را می‌خورد.

۲. صاحب سگ باید خودش سگ را برای شکار بفرستد. اگر سگ خودش به شکار برود بدون این که صاحبش او را بفرستد کفایت نمی‌کند و همینطور اگر خودش برای شکار برود و بعد صاحبش او را صدا

بزند اگرچه این صدا زدن در سرعت او اثر داشته باشد بنا بر احتیاط واجب کفایت نمی کند.

۳. کسی که سگ را برای شکار می فرستد باید مسلمان باشد. اگر کافر یا کسی که دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) دارد سگ را بفرستد، شکار حلال نیست، اما اگر بچه مسلمان ممیز این کار را انجام دهد، اشکالی ندارد.

۴. هنگام فرستادن سگ باید نام خدا برده شود. اگر این کار عمداً ترک شود، شکار حرام می شود؛ اما اگر فراموش کند، اشکالی ندارد.

۵. باید مرگ حیوان به خاطر زخم یا پارگی ای باشد که سگ ایجاد کرده است. اگر حیوان به دلایلی مانند خفگی یا خستگی یا ترس بمیرد، حلال نیست.

۶. وقتی صاحب سگ به حیوان می رسد، باید یا مرده باشد، یا اگر زنده است، وقتی برای ذبح آن وجود نداشته باشد. اگر صاحب سگ برسد و حیوان زنده باشد و زمان کافی برای ذبح داشته باشد ولی آن را ذبح نکند، شکار حلال نخواهد بود.

مسأله ۸۵۷: اگر صاحب سگ به حیوان برسد و آن زنده باشد و زمان کافی برای ذبح آن داشته باشد، اما در حال آماده سازی ذبح مانند

بیرون آوردن چاقو باشد و حیوان پیش از ذبح بمیرد، در صورتی که از مقدمات ضروری غفلت نکرده باشد، آن حیوان حلال است. اما اگر غفلت او به دلیل نبودن وسیله باشد (مثلاً چاقو ندارد) و زمانی که وقت تنگ می شود و حیوان قبل از ذبح می میرد، حلال نخواهد بود. و اشکال ندارد سگ را بفرستد که حیوان را بکشد.

مسأله ۸۵۸: اگر چند سگ را برای شکار بفرستد و یک شکار را بکشند، در صورتی که همه سگ ها شرایط مذکور در مسأله ۸۵۶ را داشته باشند، شکار حلال است. اما اگر برخی از آن ها شرایط لازم را نداشته باشند، شکار حلال نمی شود.

مسأله ۸۵۹: اگر سگ را برای شکار حیوان حلال گوشت (مانند آهو) بفرستد و سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن حیوان حلال است. همچنین اگر سگ به شکار حیوانی برود و حیوان دیگری را همراه آن شکار کند، این شکار هم حلال است.

مسأله ۸۶۰: اگر کسانی که سگ را می فرستند متعدد باشند و همگی یک سگ را فرستاده باشند و یکی از آن ها کافر باشد یا عمداً نام خدا را نبرده باشد، شکار حرام است. همین طور اگر چند سگ را بفرستند و برخی از آن ها تربیت شده نباشند، چنانکه در (مسأله ۸۵۶) گذشت

شکار در این صورت نجس و حرام خواهد بود.

مسأله ۸۶۱: اگر حیوان دیگری غیر از سگ (مانند عقاب، شاهین، باز و پلنگ و غیر اینها) شکار کنند، آن حیوان حلال نمی‌شود. اما اگر شکارچی شکار را زنده درک کند و آن را به روش شرعی ذبح کند، خوردن آن حلال است.

حکم صید ماهی و ملخ

مسأله ۸۶۲: حلال شدن ماهی پولک‌دار به این است که ماهی باید زنده در سیطره صیاد باشد. این سیطره به معنی این است که صیاد خواه آن را بگیرد و از آب بیرون آورد یا هر وقت بخواهد بتواند آن را بگیرد. اگر ماهی به دلیل قرار گرفتن در حوض یا شبکه‌ای که صیاد فراهم کرده و آن ماهی در سیطره او باشد بمیرد، حلال است.

مسأله ۸۶۳: اگر ماهی پولک‌دار را زنده بگیرد و در بیرون از آب بمیرد، خوردن آن حلال و پاک است. اما اگر ماهی بدون گرفتن از آب بمیرد، آن ماهی حرام است. همچنین، ماهی‌هایی که پولک ندارند، خوردن آن‌ها به طور مطلق حرام است.

مسأله ۸۶۴: اگر ماهی به بیرون از آب بپرد یا امواج آن را بیرون پرت کند یا وقتی آب عقب می‌رود، ماهی باقی بماند و قبل از اینکه کسی

آن را بگیرد بمیرد، خوردن آن حرام است. اما اگر صیاد توری یا شبکه‌ای بگذارد یا حوضی بسازد که در آن ماهی بگیرد و ماهی داخل آن شود و در آن بمیرد قبل از اینکه صیاد آن را بیرون بیاورد، خوردن آن حلال است. همچنین، اگر وسیله‌ای را بگذارد که همین معنی محقق شود، خوردن آن نیز حلال است.

مسأله ۸۶۵: برای حلال شدن ماهی، اسلام و ذکر نام خدا در هنگام صید در صیاد شرط نیست. بنابراین، اگر یک کافر ماهی را زنده بگیرد، خوردن آن حلال است.

مسأله ۸۶۶: اگر صیاد ماهی را از آب بگیرد و سپس فوراً آن را به آب برگرداند، که معنای گرفتن و سیطره متحقق نشود مثل اینکه در تور یا نیزه بیفتد و آن را در آب آزاد کند و آن ماهی در آب بمیرد، گوشت آن حرام است.

مسأله ۸۶۷: اگر ماهی به خاطر خوردن زهر به سطح آب بیاید و صیاد آن را زنده بگیرد، خوردن آن حلال است. اما اگر ماهی قبل از آن بمیرد، حرام است.

مسأله ۸۶۸: اگر ماهی زنده را بریان کند یا آن را قبل از مردن تکه کند، خوردن آن حلال است، هر چند بهتر است از این کار اجتناب کند.

مسأله ۸۶۹: اگر فردی ماهی زنده را از آب بگیرد و تکه‌ای از آن را جدا کند و باقی‌مانده را در حالی که هنوز زنده است به آب بیندازد، تکه جدا شده حلال است، خواه دیگر ماهی زنده بماند یا نه. اما بنا بر احتیاط مستحب از این کار دوری کند.

مسأله ۸۷۰: ماهی مرده اگر در دست مسلمان باشد، حکم به حلال بودن آن می‌شود، حتی اگر شخص نداند که آیا ماهی در بیرون از آب بعد از گرفتن آن مرده یا در تور صیادی قبل از بیرون آوردن مرده است یا به صورت دیگری مرده است. همچنین، اگر شخص نمی‌داند که آیا ماهی پولک‌دار است یا نه، حکم به حلال بودن می‌شود اگر از دست مسلمان بگیرد که برای خوردن عرضه کرده است، در حالی که ماهی‌ای که پولک ندارد، را حلال نمی‌داند.

اما اگر ماهی مرده را از دست کافر بگیرد، حلال نیست، حتی اگر کافر بگوید آن را به طوری که موجب حلال بودن است صید کرده است، مگر اینکه آن را احراز کند. این احراز می‌تواند به این صورت باشد که شخص اطمینان داشته باشد که با کشتی صیادی رفته و ماهی را قبل از مردنش از آب گرفته است، زیرا بسیار کم است که ماهی مرده همراه آنها بیرون بیاید.

مسأله ۸۷۱: خوردن ماهی زنده جایز است، اما بهتر است از این کار خودداری شود.

مسأله ۸۷۲: اگر ملخ را زنده با دست یا وسیله‌ای بگیرد، خوردن آن حلال می‌شود. برای حلال شدن آن، اسلام و ذکر نام خدا در هنگام گرفتن ملخ شرط نیست. اما اگر ملخی مرده در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آیا آن کافر آن را زنده گرفته یا نه، خوردن آن حلال نیست و اگر چه بگوید که آن را زنده گرفته‌ام.

مسأله ۸۷۳: ملخی که می‌تواند پرواز کند حلال است، اما ملخی که بال ندارد و نمی‌تواند پرواز کند، حلال نیست.

احکام خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها

مسأله ۸۷۴: همه پرندگانی که پر دارند و درنده نباشند، حلال هستند. به عنوان مثال، کبوتر، مرغ، گنجشک به تمام اقسامش، فاخته، قرقاول، کبک، غاز، هوبره و درنا حلال هستند. همچنین هدهد، پرستو، ورکاک و سبزه قبا نیز حلال هستند، هرچند کشتن آنها مکروه است. شترمرغ و طاووس نیز حلال هستند.

اما پرندگان درنده که چنگال دارند، خواه قوی باشند و بتوانند پرنده‌ای را پاره کنند (مانند باز و شاهین) یا ضعیف باشند و نتوانند پرنده‌ای را پاره کنند (مانند کرکس و مردارخوار)، خوردن آنها حرام است. کلاغ به تمام اقسامش، حتی زاغ، بنا بر احتیاط واجب به این گروه ملحق می‌شود. همچنین، هرچه که پرواز کند اما پر نداشته باشد (مانند خفاش) حرام است. به علاوه، زنبور، پروانه و غیر اینها از حشرات پرنده (غیر از ملخ) نیز بنا بر احتیاط واجب حرام هستند.

مسأله ۸۷۵: ظاهر این است که هر پرنده‌ای که هنگام پرواز، صاف نگه داشتن بالش بیشتر از بال زدنش باشد و چنگال داشته باشد، گوشتش حرام است. برعکس، پرنده‌ای که بال زدنش بیشتر از صاف گذاشتن بالش باشد، گوشتش حلال است.

بنابراین، حرام گوشت بودن پرندگان با توجه به چگونگی پروازشان مشخص می‌شود. همچنین اگر نحوه پرواز پرنده مشخص نباشد، اگر یکی از ویژگی‌های زیر را داشته باشد، حلال است: چینه‌دان، سنگ‌دان یا خارپشت پا. در غیر این صورت، حرام است.

چینه‌دان: جایی است که دانه و غیر آن که پرنده می‌خورد در آن جمع می‌شود و نزدیک حلق قرار دارد.

سنگ‌دان: جایی است که سنگ‌های کوچک که پرنده می‌خورد در آن جمع می‌شود.

خارپشت پا: به خار کوچکی اشاره دارد که در بیرون از کف پای پرنده قرار دارد.

مسأله ۸۷۶: از حیوانات دریایی، ماهی که اصلش پولک دارد، حلال است، حتی اگر به خاطر عارضه‌ای پولک‌هایش ریخته شده باشد. اما غیر از آن، حیوانات دریایی مانند گاو دریایی، قورباغه، خرچنگ و لاک‌پشت حرام هستند. همچنین، ماهی‌هایی که پولک ندارند، مانند مارماهی و زمار، نیز حرام هستند.

به علاوه، پرندگانی که جزو پرندگان دریایی محسوب می‌شوند، مانند مرغابی و غاز و دیگر پرندگان مشابه، حلال هستند و مانند پرندگان

خشکی از نظر حلال بودن گوشت، وضعیت مشابهی دارند.
مسأله ۸۷۷: از چهارپایان خشکی، گوسفند، گاو، شتر، اسب، قاطر و الاغ به تمامی اقسام آنها حلال است، چه وحشی باشند یا اهلی. همچنین، آهو نیز حلال است. اما خوردن گوشت اسب، قاطر و الاغ اهلی مکروه است.

چهارپایان درنده با دندان و ناخن درنده، چه قوی (مانند شیر و پلنگ) و چه ضعیف (مانند روباه و کفتار)، حرام هستند. همچنین، سگ، گربه، خرگوش، خوک، میمون، فیل، خرس و حیوانات کوچکی مانند مارمولک، موش، موش صحرائی، خارپشت و مار نیز حرام‌اند. درباره کرم، حتی اگر کرم میوه باشد، به احتیاط واجب حرام است، مگر این‌که نتواند آن را جدا کند، که در این صورت می‌تواند میوه را با آن بخورد.

مسأله ۸۷۸: اگر انسان با چهارپایان نزدیکی کند، اگر از حیواناتی باشد که گوشت آن خورده می‌شود (مانند گاو، گوسفند و شتر)، گوشت، شیر و بچه‌ای که بعد از نزدیکی به وجود می‌آید، بنابر احتیاط واجب حرام می‌شود. در این صورت، واجب است آن را ذبح کنند و آتش بزنند. همچنین، اگر این حیوان متعلق به دیگری باشد، باید قیمت

آن را پرداخت کند. اما اگر از حیواناتی باشد که فقط از آن سواری می‌گیرند (مانند اسب، قاطر و الاغ)، باید آن حیوان را از آن شهر بیرون ببرد و در شهر دیگری بفروشد. قیمت آن نیز باید به مالک پرداخت شود و قیمت فروش برای خود او خواهد بود.

مسأله ۸۷۹: هر حیوانی که خوردن آن حلال است (از جمله پرندگان و ماهی‌ها)، اگر نجاست‌خوار شود، گوشت، شیر و تخم آن حرام می‌شود. اما اگر با روش استبراء از نجاست پاک شود، خوردن آن حلال خواهد بود. چگونگی نجاست‌خواری و استبراء در مباحث مطهرات مورد بحث قرار گرفته است.

مسأله ۸۸۰: اگر بزغاله‌ای از شیر خوک بخورد و موجب رشد گوشت و استحکام استخوان‌هایش شود، گوشت و نسل و شیر آن حرام می‌شود اما اگر رشد گوشت و استحکام استخوان‌ها اتفاق نیفتد، باید به مدت هفت روز به آن بزغاله شیر پاک بدهند (اگر شیرخوار است) و اگر بزرگ‌تر است، باید به آن علف یا جو بدهند. بعد از این مدت، خوردن آن حلال می‌شود.

گوساله نیز مشمول همین حکم است و بچه‌های دیگر حیوانات حلال گوشت نیز بنا بر احتیاط واجب ملحق به بزغاله هستند. اما خوردن

شیر از حیوانات حرام گوشت، ملحق به شیر خوردن از خوک نمی شود. اگر حیوانی حلال گوشت مایعات نجسی ببلعد (مانند بول یا خون)، گوشتش حرام نمی شود. ولی اگر شراب بنوشد و در حالت مستی ذبح شود، به احتیاط واجب، خوردن اعضای داخلی مانند شکمبه، قلب و جگر حرام است، هرچند که آن‌ها را بشویند. اما گوشت آن قابل خوردن است، به شرطی که هر قسمتی که با نجاست تماس داشته و عین آن باقی است، شسته شود.

مسأله ۸۸۱: چند چیز از حیوانات حلال گوشت خوردن آن‌ها حرام است: خون، سرگین، قضیب، فرج، رحم، غده‌هایی که گرد است و مانند فندق است و به آن دشول گویند، بیضه‌ها، در وسط مغز نخودکی است، نخاع، آن رگ سفیدی است که مانند مغز در وسط ستون فقرات است، بنابر احتیاط واجب زردپی، و دو عصبی است که از گردن تا دم ادامه دارد، صفرا، طحال، مثانه، حدقه چشم، آن سیاهی چشم است، نه خود چشم.

این در غیر از پرندگان و ماهی و ملخ است، اما پرندگان هر کدام از این‌ها را که دارد، حرام است و بنابر احتیاط واجب از غیر این دو هم خودداری کند، همچنانکه بنابر احتیاط واجب از فضله و خون ماهی و

از فضله ملخ دوری کند. بله، چیزی که در داخل ماهی و ملخ باشد، اگر آن‌ها را با آن بخورد، اشکالی ندارد.

مسأله ۸۸۲: خوردن خاک و گل خالص حرام است و همچنین خاک و ریگ نیز به احتیاط واجب حرام است. اما مصرف مقدار نخود متوسطی از تربت سیدالشهداء علیه السلام برای شفاء و غیر آن استثناء شده است. به احتیاط واجب، این تربت تنها باید از قبر شریف یا نزدیکی آن برداشت شود و در مقادیر بیشتر باید با آب مخلوط شود تا در آب مستهلک شود و برای شفاء بنوشد.

مسأله ۸۸۳: فرو بردن خلط سینه، که به فضای دهان رسیده، حرام نیست. همچنین، خوردن غذایی که از لای دندان بیرون می‌آید نیز حرام نیست.

مسأله ۸۸۴: خوردن هر چیزی که برای انسان ضرر قابل توجهی داشته باشد، حرام است. این ضرر می‌تواند به مرگ، از کار افتادن برخی اعضای بدن یا از دست دادن حواس مربوط باشد. خوردن هر چیزی که احتمال این ضرر را دارد و این احتمال عقلایی باشد نیز حرام است، حتی اگر ضرر فوری نباشد.

مسأله ۸۸۵: استعمال تریاک و مشتقات آن و سایر مواد مخدر حرام

است، اگر مصرف آن ضرر زیادی داشته باشد، خواه از جهت زیادی استعمال آن باشد یا از جهت اعتیاد به آن باشد بلکه بنابر به احتیاط واجب باید مطلقاً از آن اجتناب کرد، مگر در موارد اضطراری و به اندازه ضرورت.

مسأله ۸۸۶: نوشیدن شراب و غیر آن از مست‌کننده‌ها حرام است و در بعضی روایات از بزرگترین گناهان به شمار می‌رود. امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا شراب مادر بدی‌ها و سر هر شری است و کسی که آن را بنوشد، ساعتی می‌آید که عقلش از بین می‌رود و خدای خود را نمی‌شناسد و هر گناهی را مرتکب می‌شود و هیچ حرامی را ترک نمی‌کند مگر اینکه آن را انجام می‌دهد و هیچ رحمی نیست مگر اینکه قطع می‌کند و هیچ فحشائی نیست مگر اینکه آن را انجام می‌دهد. و اگر یک جرعه از آن را بنوشد، خدا و ملائکه و پیامبران و مؤمنین او را لعنت می‌کنند و اگر به مقداری بخورد که مست شود، روح ایمان از بدنش بیرون می‌رود و روح پست و خبیثی در او وارد می‌شود و تا چهل روز نمازش قبول نمی‌شود.

مسأله ۸۸۷: هرگاه آب انگور، چه به تنهایی و چه با حرارت آتش یا گرمای خورشید بجوشد، حرام می‌شود، حتی اگر مست‌کننده نباشد و

حرمت آن با از بین رفتن دو ثلث از آن زایل می‌شود. اما اگر مست کننده باشد حرمت آن از بین نمی‌رود مگر اینکه سرکه شود و اما هرگاه انگور را بیزد و علم حاصل شود که آبی که در انگور است جوشیده، به احتیاط واجب حرام است، وگرنه حرام نیست. آب کشمش نیز با جوشیدن حرام نمی‌شود، مگر این که مست کننده باشد، پس در این هنگام حرام است و حرمت آن از بین نمی‌رود مگر اینکه سرکه شود.

مسأله ۸۸۸: آب جو که به عنوان شراب شناخته می‌شود و معمولاً موجب نشگی می‌گردد نه مستی، حرام است.

مسأله ۸۸۹: خون هر حیوانی که دارای خون جهنده است، حرام است. این شامل خون موجود در تخم مرغ یا خونی که در اجزای خوراکی باقی می‌ماند می‌شود. اگر این خون در آبگوشت یا غذاهای مشابه مستهلک شده باشد، اشکالی ندارد.

مسأله ۸۹۰: شیر حیوانات حرام گوشت، حتی اگر به دلیل عارضه‌ای باشد، حرام است. همچنین تخم آن‌ها نیز حرام است. اما شیر انسان نیز بنا بر احتیاط واجب نباید مصرف شود.

مسأله ۸۹۱: غذا خوردن بر سر سفره‌ای که در آن شراب یا مست کننده

دیگری هست، حرام است. همچنین نشستن در آن مکان نیز بنا بر احتیاط واجب حرام است.

مسأله ۸۹۲: اگر کسی به خاطر گرسنگی یا تشنگی به مرگ نزدیک شود، بر هر مسلمانی واجب است که او را نجات دهد و غذایی یا نوشیدنی به او بدهد تا جانش را نجات دهد.

آداب خوردن و آشامیدن

مسأله ۸۹۳: چند چیز از آداب خوردن غذا است:

۱. دستانش را قبل از غذا و بعد از غذا بشوید و بعد از شستن با حوله خشک کند.
۲. صاحب غذا قبل از همه شروع به خوردن کند و بعد از همه تمام کند.
۳. در شستن دست، صاحب غذا شروع کند و سپس کسی که از طرف راست اوست، تا اینکه دور بزند و به کسی که در سمت چپ اوست تمام شود.
۴. بعد از غذا از کسی که از سمت چپ اوست شروع کند و دور بزند تا به صاحب غذا تمام شود.
۵. هنگام شروع به غذا بسم الله بگوید و اگر بر سر سفره غذاهای متعددی است، برای هر کدام یک بسم الله بگوید.
۶. با دست راست غذا بخورد و با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو

انگشت نخورد.

۷. از هر چه که جلوی او گذاشتند بخورد، اگر بر سر سفره گروهی باشند و از جلو دیگران چیزی نخورد.

۸. لقمه را کوچک بگیرد و خوردن و نشستن بر سر سفره را طول بدهد و خوب بچود.

۹. بعد از غذا حمد خدا کند و انگشتانش را بلیسد و مک بزند.

۱۰. بعد از غذا خلال کند، اما با چوب ریحان و چوب انار و برگ درخت خرما و نی خلال نکند.

۱۱. هر چه که بیرون سفره ریخته جمع کند و بخورد، مگر اینکه در بیابان و صحرا باشد که مستحب است هر چه که از سفره بیرون ریخته برای حیوانات و پرندگان بگذارد.

۱۲. صبحانه و شام بخورد و خوردن بین این دو وعده را ترک کند.

۱۳. بعد از غذا به پشت بخوابد و پای راستش را به روی پای چپ بیندازد.

۱۴. شروع و تمام کردن غذا به نمک باشد.

۱۵. میوه را قبل از خوردن بشوید و با شکم سیر غذا نخورد و شکمش را پر از غذا نکند.

۱۶. هنگام خوردن به صورت مردم نگاه نکند و غذای داغ نخورد.

۱۷. به غذا و نوشیدنی فوت نکند و بعد از گذاشتن نان در سفره منتظر چیز دیگری نباشد.

۱۸. نان را با چاقو تکه نکند و نان را در زیر ظرف قرار ندهد.

۱۹. استخوان را از گوشت طوری پاک نکند که گوشتی بر آن نباشد.

۲۰. میوه‌ای که با پوست خورده می‌شود، پوستش را نگیرد و میوه را قبل از تمام شدن کامل آن نیندازد.

مسأله ۸۹۴: چند چیز از آداب نوشیدن آب است:

۱. آب را با مکیدن بنوشد، نه اینکه در گلو بریزد.
۲. در روز ایستاده بنوشد، اما در شب ایستاده آب ننوشد.
۳. قبل از نوشیدن آب بسم الله و بعد از آن الحمد لله گوید.
۴. با سه نفس بنوشد.
۵. با رغبت و لذت آب بنوشد.
۶. بعد از نوشیدن آب، امام حسین علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام را یاد کند و قاتلینش را لعن کند.
۷. زیاد آب ننوشد.
۸. بعد از غذای چرب آب ننوشد.
۹. از محل شکسته کوزه یا لیوان آب ننوشد.
۱۰. با دست چپ آب ننوشد.

احکام نذر

مسأله ۸۹۵: نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا انجام دهد یا کاری که انجام ندادن آن بهتر است برای خدا ترک کند.

مسأله ۸۹۶: نذر به نیت تنها منعقد نمی‌شود و باید صیغه خوانده شود. در صیغه نذر باید لفظ‌هایی مانند "برای خدا" و مانند این از اسم‌های مختص به خدا آورده شود. پس اگر بگوید: مثلاً "برای خدا بر من است که نماز شب بخوانم" یا "برای رحمان بر من است که صد دینار صدقه بدهم"، نذر صحیح است. همین معنی را به هر زبانی غیر از عربی هم می‌تواند بگوید. اما اگر بگوید "بر من است که چنین کنم"، نذر منعقد نمی‌شود و هر چند نزد خودش نیت برای خدا کرده باشد، در صحیح بودن نذر اشکال است و احتیاط در این مورد ترک نشود.

مسأله ۸۹۷: کسی که نذر می‌کند باید بالغ و عاقل باشد و از روی اختیار و قصد نذر کند. نذر بچه، هر چند که ممیز باشد، باطل است. همچنین نذر دیوانه، هر چند ادواری باشد، در حال دیوانگی باطل است. اگر کسی مجبور شده، مست باشد یا به سبب شدت ناراحتی که قصد و اختیار از او سلب شده نذر کند، نذرش باطل است. همچنین

اگر مفلس نذر مالی کند که متعلق به حق بستانکاران است، نذرش باطل است و همچنین نذر سفیه، خواه نذرش به مال خارجی باشد یا مال در ذمه، باطل است.

مسأله ۸۹۸: در کاری که نذر کرده، چه انجام دادن باشد یا ترک کردن، باید برای نذرکننده در حین عمل مقدور باشد. پس کسی که نذر می‌کند که پیاده حج برود، در حالی که قدرت بر این کار ندارد، نذرش صحیح نیست. باید در هنگام عمل رجحان شرعی داشته باشد، مانند نذر به انجام کار واجب یا مستحب یا نذر به ترک حرام یا مکروه. اما اگر نذر کند چیز مباحی بخورد که نیرویی برای عبادت حاصل کند، نذرش صحیح است وگرنه نذر منعقد نمی‌شود. همچنین نذر منحل می‌شود اگر رجحان از بین برود، مانند اینکه نذر کند کم غذا بخورد که وزنش پایین بیاید، سپس به حدی لاغر شود که اگر وزن کم کند به او ضرر برسد.

مسأله ۸۹۹: نذر زن بدون اجازه شوهرش صحیح نیست در جایی که با حق شوهر در استمتاع منافات داشته باشد. در صحت نذرش در مال خود زن بدون اجازه شوهر، در غیر از حج و زکات و صدقه و نیکی به پدر و مادرش و وصله رحم، اشکال است و احتیاط را ترک

نکند. نذر فرزند صحیح است خواه پدر اجازه بدهد یا نه، اما چنانچه یکی از پدر یا مادرش او را از متعلق نذر منع کنند و به سبب این نهی دیگر رجحانی نداشته باشد، نذرش منحل می‌شود و لازم نیست به نذر عمل کند. همچنین نذر منعقد نمی‌شود اگر قبل از نذر او را از این کار نهی کرده باشند.

مسأله ۹۰۰: اگر مکلف نذر کند که نماز را در مکانی بخواند به طوری که نذرش برای تعیین آن مکان نماز است نه خود نماز، پس اگر آن مکان رجحانی به صورت اولیه دارد، مانند مسجد، یا رجحان به صورت ثانوی دارد، طوری که در هنگام نذر آن مکان برای عبادت مناسب‌تر است یا نزد نذر کننده به دور از ریا است، نذرش صحیح است وگرنه نذر منعقد نمی‌شود و باطل است.

مسأله ۹۰۱: اگر نذر کند که نماز یا روزه یا صدقه را در زمان مشخصی بدهد، واجب است در آن زمان به نذر عمل کند. پس اگر قبل از آن یا بعد از آن انجام دهد به نذر عمل نکرده است. مثلاً کسی که نذر می‌کند که وقتی از مریضی شفا یافت پولی به فقیر بدهد یا اول هر ماه روزه بگیرد، اگر قبل از شفایش صدقه دهد یا قبل از اول ماه یا بعد از آن روزه بگیرد، به نذرش عمل نکرده است.

مسأله ۹۰۲: هرگاه نذر کند روزه بگیرد اما مقدار آن را معین نکرده باشد، یک روز روزه گرفتن کفایت می‌کند. اگر نذر کند که نماز بخواند اما کیفیت و مقدار آن را بیان نکرده باشد، یک نماز کامل بخواند کفایت می‌کند، هر چند که یک رکعت باشد، مانند نماز وتر. اگر نذر کند صدقه بدهد و نوع و مقدار آن را معین نکرده باشد، هر چیزی که بر آن اطلاق صدقه کند کافی است. اگر نذر کند که با چیزی به هر وجهی به خدا تقرب پیدا کند، می‌تواند هر کاری که او را نزدیک به خدا می‌کند انجام دهد، مانند روزه یا صدقه یا نماز، و اگرچه یک رکعت نماز وتر از نماز شب باشد و مانند این از عبادات.

مسأله ۹۰۳: هرگاه شخصی نذر کند که در روز معینی روزه بگیرد، جایز نیست در آن روز سفر کند، هرگاه فجر طلوع کرده و او حاضر باشد و بتواند با اختیار روزه بگیرد و هیچ ضرورتی برای افطار ندارد. اما اگر دلیلی شرعی، عقلایی یا شخصی برای سفر داشته باشد، پس می‌تواند افطار کند و قضای آن را بعداً بجا آورد و بر او كفاره‌ای نیست. اگر او در آن روز مسافر باشد و ناچار به افطار باشد، نیازی نیست که نیت اقامت کند تا روزه‌اش را بگیرد. اگر در آن روز سفر نکرد، اما یکی از موجبات افطار، مثل مریضی، حیض، نفاس، یا

مصادف شدن با عید فطر یا قربان پیش آمد، باید آن روز را افطار کند و قضای آن را بعداً انجام دهد. اما اگر بدون علت، عمداً روزه‌اش را افطار کند، باید قضای آن را انجام دهد و همچنین کفاره نذر را بپردازد و کفاره نذر مانند کفاره قسم است که می‌آید.

مسأله ۹۰۴: اگر مکلف نذر کند که کاری را در مدت محدودی ترک کند، باید در آن مدت آن کار را ترک کند. اگر نذر کند که مطلقاً این کار را ترک کند به طوری که ملزم به ترک آن در تمام زمان‌ها باشد، باید در طول زندگی‌اش آن کار را ترک کند. اگر مخالفت کند و کاری را که ملزم به ترک آن شده، انجام دهد، گناه کرده و باید کفاره بپردازد و نذرش باطل شده است. اما اگر از روی اشتباه، غفلت، فراموشی، اکراه یا اضطرار انجام دهد، گناه نکرده و کفاره ندارد، و نیز نذرش باطل نشده و بعد از عذر باید آن کار را ترک کند.

مسأله ۹۰۵: هرگاه مکلف نذر کند که مقدار معینی از مالش را صدقه بدهد و قبل از عمل به نذرش بمیرد، اما مرگ او بعد از تحقق موضوع نذر باشد، این مقدار از اصل ترکه‌اش خارج نمی‌شود. بنابر احتیاط واجب، ورثه‌ای که بالغ هستند باید این مقدار از نذر را از سهم خودشان بیرون کرده و از طرف میت صدقه بدهند.

مسأله ۹۰۶: اگر نذر کند که به شخص معینی که فقیر است، صدقه بدهد، نمی‌تواند به دیگری صدقه دهد. اگر قبل از عمل به نذر فقیر بمیرد، بر او چیزی نیست. همچنین اگر نذر کند که امام معینی را زیارت کند، اگر امام دیگری را زیارت کند، کفایت نمی‌کند و اگر نمی‌تواند به نذرش عمل کند، بر او چیزی نیست.

مسأله ۹۰۷: کسی که نذر کرده یکی از ائمه را زیارت کند، غسل زیارت و نماز زیارت واجب نمی‌شود، مگر اینکه این امور را در نذرش قصد کرده باشد.

مسأله ۹۰۸: مالی که برای حرم یکی از امامان علیهم‌السلام نذر کرده، اگر نذرکننده مصرف معینی را قصد نکرده باشد، در مصلحت‌های آن حرم صرف می‌شود. این شامل کارهایی مانند ساختمان، روشنایی، خرید فرش، یا پرداخت حقوق کارمندان و خادمان آنجا که برای حفظ و امنیت حرم هستند، می‌شود. همچنین هر کاری که به خدمت‌رسانی به حرم کمک کند. اگر صرف این موارد ممکن نباشد یا حرم از انجام این امور بی‌نیاز باشد، می‌توان آن را در کمک به زوار آن امام خرج کرد، مانند کمک به کسی که خرجش را کم آورده یا دزد به او زده است یا هر چیز دیگری.

مسأله ۹۰۹: مالی که برای خود امام علیه السلام نذر کرده است، اگر مصرف معینی را قصد نکرده باشد، باید در مصرفی که به امام علیه السلام برمی گردد، خرج شود. این مصارف شامل انفاق به زوار فقیر آن امام علیه السلام، هزینه کرد در حرم آن امام علیه السلام، یا انجام کارهایی که یاد آن امام علیه السلام را زنده نگه می دارد، می باشد و مانند اینها خرج کند.

مسأله ۹۱۰: اگر نذر کند که گوسفند معینی را صدقه دهد و این گوسفند چاق شود، این چاقی تابع نذر است و باید در آن جهت نذر باشد. اما اگر چاق شدن ناشی از نماء منفصل باشد، مانند تولد بچه یا شیر دادن آن، این افزایش برای نذرکننده است، مگر در صورتی که در هنگام صیغه نذر قصد عموم کرده باشد.

مسأله ۹۱۱: هرگاه مکلف نذر کند که وقتی مریضش خوب شد یا مسافرش از سفر آمد، یک روز روزه بگیرد و بعد مشخص شود که آن شخص قبل از نذر خوب شده یا از سفر آمده، بر او چیزی نیست.

مسأله ۹۱۲: اگر پدر یا مادر نذر کنند که دخترشان را به سید یا غیر او تزویج کنند، این نذر نسبت به دختر اثری ندارد و مانند این است که اصلاً نذری نبوده است.

احکام قسم

مسأله ۹۱۳: قسم بر سه قسم است:

۱- قسمی که برای تأکید و تحقق خبری به اینکه کاری در گذشته تحقق یافته یا تحقق نیافته؛ یا الآن یا در آینده تحقق نمی‌یابد. قسم‌های از این نوع یا راست و یا دروغ می‌باشد. قسم‌های راست اینگونه حرام نیست، ولیکن در حد ذات خودش مکروه است و مکروه است که مکلف بر چیزی به راستی قسم بخورد یا اینکه قسم بخورد کلامش راست است. اما قسم‌های دروغ حرام است و بلکه از گناهان کبیره است. قسم دروغی که برای ختم دعوا است و از آن موردی استثنا شده مانند قسم دروغ که می‌خواهد با آن ظلمی که او را تهدید می‌کند، اعم از جاننش یا آبرویش یا جان و آبروی مؤمن دیگری را دفع کند. ولیکن اگر توریه امکان دارد و توریه را می‌شناسد و برای او ممکن است، بنابر احتیاط واجب در کلامش توریه کند به اینکه با کلامش معنایی غیر از معنای ظاهر را قصد کند، بدون اینکه قرینه‌ای باشد که قصدش را بیان کند. مثلاً هرگاه ستمگری بخواهد به مؤمنی ستم کند و از او مکانش را می‌پرسد که او کجاست، در جواب می‌گوید: «او را ندیدم» در حالی که یک ساعت پیش او را دیده و

قصد می‌کند که چند دقیقه پیش مثلاً او را ندیده. این نوع قسم از قسم انشائی نیست؛ قسمی که اگر مخالفت کند کفاره دارد و این از قسم در خیر دادن است و راست و دروغ در آن است، همچنانکه گذشت.

۲- قسمی که همراه با طلب و سؤال است که می‌خواهد سؤال شونده را آنچه که قصد کرده رستگار کند که قسم درخواستی می‌گویند، مثل کلام گدا که می‌گوید: «به خدا قسم یک دینار به من بده.» این نوع قسم گناه نیست و کفاره ندارد، نه بر کسی که قسم می‌خورد و نه بر کسی که قسم می‌دهد و نه بر کسی که او را قسم داده که او را برانگیزاند اما جواب او را نداده است.

۳- قسمی که برای تأکید و تحقق کاری است که بنا بر آن را دارد و با این قسم خود را ملتزم می‌کند که در آینده کاری را بکند یا آن را ترک کند. به این قسم عقد می‌گویند، مثل اینکه می‌گوید: «قسم به خدا فردا روزه می‌گیرم» یا «قسم به خدا سیگار را کنار می‌گذارم.» این قسم هرگاه شرایط دیگر هم باشد منعقد می‌شود و واجب است به آن قسم عمل کند و اگر مخالفت کند کفاره دارد و آن آزاد کردن بنده یا غذا دادن به ده فقیر یا پوشاندن آنهاست و اگر از این‌ها عاجز است، واجب است سه روز پی در پی روزه بگیرد.

و این قسم موضوع مسائل بعدی است.

مسأله ۹۱۴: در منعقد شدن قسم، باید قسم خورنده بالغ و عاقل و مختار باشد و از روی قصد باشد و در متعلق قسم مجبور نباشد، مانند آنچه در نذر گذشت.

مسأله ۹۱۵: قسم منعقد نمی‌شود مگر با لفظ یا هر چه که در حکم لفظ است، مثل اشاره برای لال و کسی که عاجز است، نوشتن کفایت از گفتن می‌کند؛ بلکه در نوشتن احتیاط کند.

مسأله ۹۱۶: قسم منعقد نمی‌شود مگر اینکه به آنچه که قسم می‌خورد، ذات خداوندی باشد. خواه اسمی را ببرد که اختصاص به او دارد، مانند لفظ جلاله (الله) و آنچه که ملحق به اوست، مانند لفظ (رحمان) یا صفت یا کاری را اسم ببرد که مختص به خداست که غیر او در آن مشارکت ندارد، مثل (مقلب القلوب و الابصار) و (کسی که دانه را می‌شکافد و انسان را به وجود آورد) یا صفت و کاری را بگوید که اطلاقش بر او غلبه دارد، بطوری که انصراف به خداوند تعالی دارد و اگرچه در آن غیر خدا هم شریک است. بلکه کار یا صفت او را بگوید که به خودی خود انصراف به او دارد، ولیکن در مقام قسم انصراف به او دارد، مثل (حی) و (سمیع) و (بصیر). اما اگر آنچه که به آن قسم

می خورد، بعضی صفات خداوندی باشد یا چیزی که ملحق به اوست، چنانکه بگوید: «قسم به حق خدا» یا «قسم به حلال خدا» یا «قسم به بزرگی خدا»، قسم منعقد نمی شود مگر اینکه ذات مقدس خدا را قصد کرده باشد.

مسأله ۹۱۷: قسم به پیامبر ﷺ و ائمه عليهم السلام و سایر جان های مقدس و قرآن شریف و کعبه معظمه و سایر مکان های مقدس حرام نمی باشد، ولكن حکم قسم به قسم خوردن به این ها تحقق نمی یابد و بر مخالفت با آن گناه و کفاره مترتب نمی شود.

مسأله ۹۱۸: در مورد چیزی که قسم می خورد، باید بتواند که به آن عمل کند. پس اگر در هنگام قسم می توانسته، اما بعد از آن مکلف عاجز از آن است، نه اینکه او نتواند. پس اگر در تأخیر آن معذور باشد، اگرچه بخاطر اعتقادش است که قادر بر آن است، قسمش منحل می شود و گرنه گناه کرده و کفاره بر او واجب است و ملحق به عاجز است در جایی که ضرر زیادی بنا بر آنچه که طبیعت آن کار یا ترک آن دارد و سختی شدیدی دارد که بطور عادی نمی توان تحمل کرد؛ پس قسم به این ها منحل می شود.

مسأله ۹۱۹: در اینکه قسم منعقد شود، باید متعلق قسم از نظر شرع

رجحان داشته باشد، مثل انجام دادن واجب یا مستحبی یا اینکه حرام و مکروهی را ترک کند. اگر متعلق قسم به حسب غرض عقلائی رجحان داشته باشد یا مشتمل بر مصلحت دنیوی شخصی برای قسم خورنده باشد، به شرط اینکه ترک آن، رجحان شرعی نداشته باشد. همچنانکه قسم منعقد نمی‌شود هرگاه متعلق قسم مرجوح باشد و در موردی که قسم تعلق به چیزی که رجحان دارد قسم خورد، سپس بعد از آن مرجوح شد، قسم منحل می‌شود؛ مثل اینکه اگر قسم خورد که دائم ورزش کند، سپس بعد از مدتی برای او ضرر دارد و آن را ترک می‌کند، پس قسمش منحل می‌شود و اگر بعد از آن رجحان پیدا کرد، قسم بعد از اینکه منحل شد، بر نمی‌گردد.

مسأله ۹۲۰: اگر پدر از قسم فرزند منع کند، قسم منعقد نمی‌شود و اگر شوهر زنش را از قسم منع کند، قسم منعقد نمی‌شود. اما در منعقد شدن قسم، اذن پدر و شوهر شرط نیست. پس اگر فرزند یا زن قسم بخورد و پدر یا شوهر مطلع نشوند، یا اگر می‌دانند و آن دو را منع نکنند، قسم آنها صحیح است و واجب است به قسم عمل کنند.

مسأله ۹۲۱: هرگاه مکلف به قسمش از روی فراموشی یا اضطرار یا اکراه یا از روی نادانی که معذور است، عمل نکند، کفاره بر او واجب

نیست. مثلاً هرگاه انسان وسواسی قسم بخورد که به وسواس توجهی نکند، مثل اینکه قسم می خورد فوری نمازش را شروع کند، سپس وسواسش او را از این کار باز می دارد، چیزی بر او نیست هرگاه وسواس به درجه ای برسد که اختیار را از او سلب کند و گرنه باید کفاره بدهد.

احکام عهد

مسأله ۹۲۲: عهد به مجرد نیت تحقق نمی‌یابد، بلکه احتیاج به صیغه دارد. پس عمل به عهد قلبی واجب نیست، اگرچه بنابر احتیاط مستحب به آن عمل کند. صیغه عهد این است که بگوید: «با خدا عهد کردم» یا «عهد خدا بر من است که چنین کاری بکنم» یا «چنین کاری را ترک کنم».

مسأله ۹۲۳: کسی که عهد می‌کند، باید بالغ و عاقل و مختار باشد و از روی قصد عهد کند و در متعلق عهد محجور نباشد، بنابر آنچه که در نذر و قسم گذشت.

مسأله ۹۲۴: در متعلق عهد معتبر نیست که رجحان شرعی داشته باشد، چنانکه در متعلق نذر است. بلکه اگر در شرع مرجوح باشد، اما به حسب غرض دنیوی عقلائی رجحان داشته باشد یا مصلحت دنیوی شخصی داشته باشد، کفایت می‌کند، چنانکه در متعلق قسم است.

مسأله ۹۲۵: هرگاه عهد مطلقى کند، یعنی معلق بر تحقق کاری نشود، واجب است به آن عمل کند در هر حالی باشد و هرگاه عهد کند بنابر اینکه حاجتش برآورده شود، مثلاً بگوید: «بر من عهد خداوند است که هرگاه مریضم سالم شد، یک روز روزه بگیرم»، هرگاه حاجتش

برآورده شد، واجب است به عهدش عمل کند.
و اگر مکلف با عهدش مخالفت کند بعد از اینکه عهد منعقد شد، واجب
است کفاره بدهد و آن آزاد کردن بنده یا دو ماه بی در پی روزه بگیرد
یا شصت فقیر را غذا بدهد.

احکام وقف

مسأله ۹۲۶: وقف یعنی محبوس کردن اصل مال و منفعت آن را در راهی که معین شده صرف کنند. هرگاه با شرط‌های شرعی کامل شود، مالی که وقف شده از ملک وقف‌کننده خارج می‌شود و دیگر نمی‌توان آن را بخشید و ارث برده نمی‌شود و حق فروش آن را ندارد، مگر در موارد معینی که فروش آن جایز است، همچنانکه در مسأله (۴۴۲) و بعد از آن بیان شد.

مسأله ۹۲۷: وقف به مجرد نیت تحقق نمی‌یابد و باید به لفظ بیان شود، مثل «این فرش را برای مسجد وقف کردم» یا کاری کند که وقف فهمیده شود، مثل اینکه فرش را به کسی که قیم مسجد است بدهد به نیت وقف در مسجد و مانند اینکه دیوار مسجد را تعمیر کند یا زمینی را بطوری بسازد که مساجد را می‌سازند و به قصد مسجد باشد. پس این وقف است.

مسأله ۹۲۸: در وقف‌کننده بلوغ و عقل و اختیار شرط است و باید با قصد باشد و اینکه از تصرف در چیزی که می‌خواهد وقف کند، بخاطر سفاهت یا مفلس بودن محجور نشده باشد. پس وقف کردن بچه و دیوانه و کسی که مجبور است و غافل و فراموش‌کار و کسی که

محجور است، صحیح نیست.

مسأله ۹۲۹: در وقف چند چیز معتبر است:

۱- مدت معین نکند. پس اگر بگوید: «خانه‌ام را تا یک سال بر فقراء وقف کردم»، وقف باطل است، اما اگر قصد حبس کند، حبس صحیح است.

۲- صیغه وقف منجز باشد. پس اگر بگوید: «این بعد از مرگ من وقف است»، صحیح نیست. بله، اگر از این وصیت به وقف فهمیده شود، واجب است به وصیت عمل کنند در ضمن یک سوم مالی که می‌تواند وصیت کند و این وصیت نافذ است و بعد از مرگش وقف می‌باشد.

۳- برای خود واقف وقف نشود، اگرچه در ضمن دیگری باشد. پس اگر زمینی را وقف کند که در آن دفن شود، وقف صحیح نیست، اما اگر مغازه‌ای را وقف کند که منافع آن بعد از مرگش برای کسی باشد که قرآن سر قبر او بخواند و ثوابش را به او هدیه دهد، وقف صحیح است. هرگاه باغی را برای فقراء وقف کند که منافع آن برای فقراء صرف شود و وقف‌کننده در هنگام وقف فقیر باشد یا بعد از آن فقیر شود، جایز است که مانند دیگران از منافع آن باغ استفاده کند، مگر اینکه در نیتش این بوده که خودش به هیچ وجه استفاده نکند.

۴- اگر چیزی که وقف شده از اوقاف خاص باشد، آن چیزی که وقف شده باید قبض شده باشد. پس اگر کسی که برای او وقف شده باشد یا وکیل او یا ولی او آن را قبض نکند، وقف صحیح نیست. بله، طبقه اول که قبض کند از طبقات بعدی کفایت می‌کند، بلکه اگر یک نفر از طبقه اول که هست آن را قبض کند، از کسانی که بعد از او می‌آیند نیز کفایت می‌کند. هرگاه بر اولاد کوچکش و بر اولاد اولادش چیزی را وقف کند و آن چیز در دست خودش باشد، در تحقق قبض کفایت می‌کند و احتیاج به قبض دیگری ندارد.

اما قبض کردن در صحت وقف در عناوین عام معتبر نیست. پس اگر بگوید: «این زمین برای قبرستان مسلمانان باشد»، وقف می‌شود و اگرچه از طرف متولی یا حاکم شرع قبض نشده باشد.

۵- چیزی که وقف می‌کند، عین خارجی باشد و منفعت بردن حلال از آن به مدت قابل اعتنایی ممکن باشد و عین آن هم باقی باشد. پس اگر مال قرضی یا غذائی و مانند این‌ها را که منفعتی نیست مگر اینکه عین آن از بین برود، وقف کند، وقف صحیح نیست و اینکه گلی را وقف کند که از بوی آن استفاده کنند در حالی که مدت کمی باقی است، وقف صحیح نیست و

اینکه وسائل لهو و حرام را وقف کند، صحیح نیست.

۶- کسانی که بر آنها وقف می‌شود، در حال وقف وجود داشته

باشند، اگر از وقف خاص است. پس اگر بر کسی که نیست

چیزی را وقف کند، وقف صحیح نیست؛ مثل اینکه وقف کند

بر بچه‌هایی که بعداً بدنیا می‌آیند. در اینکه آیا وقف کردن بر

جنین قبل از اینکه بدنیا بیاید صحیح است یا نه، اشکال است

و مراعات احتیاط در آن ترک نشود. بله، اگر جنین یا کسی

که نیست تابع بر موجودین فعلی باشد به اینکه طبقه دوم قرار

دهد یا مساوی با موجود در طبقه اول قرار دهد بطوری که

وقتی به وجود آمد با او شریک باشد، وقف صحیح است.

مسأله ۹۳۰: در صحت وقف، قصد قربت معتبر نیست، خصوصاً در

وقف خاص مثل وقف بر اولاد. همچنانکه در همه انواع وقف، قبول

کردن معتبر نیست و اگرچه بنا بر احتیاط مستحب معتبر است.

مسأله ۹۳۱: در غیر از وقف مسجد، واقف می‌تواند در ضمن انشاء

وقف، تولیت وقف و نظارت بر آن را برای خودش قرار دهد تا وقتی

که زنده است یا تا مدت معینی و می‌تواند تولیت را برای دیگری قرار

دهد. همچنانکه جایز است تعیین تولیت را برای خودش یا دیگری

قرار دهد به اینکه هر کسی که او خودش معین می‌کند یا دیگری او را معین می‌کند، متولی باشد. اگر تولیت را برای شخصی قرار دهد، بر او واجب نیست که تولیت را قبول کند، اما اگر قبول کرد، بر او متعین است و واجب است به آن عمل کند، همانطوری که وقف‌کننده مشخص کرده و شروطی که گذاشته، ولکن می‌تواند خودش را بعد از آن از تولیت عزل کند.

مسأله ۹۳۲: در متولی معتبر است که بتواند شؤونات وقف را اداره کند، اگرچه به کمک دیگری باشد. همچنانکه باید انسان مورد اعتمادی باشد که بر طبق وقف عمل کند.

مسأله ۹۳۳: هرگاه وقف‌کننده برای وقف متولی قرار ندهد و حق انتصاب متولی برای خودش یا دیگری قرار ندهد، پس چیزی که وقف شده اگر بر افراد معینی باشد بطوری که مانند ملک باشد، مثل وقف بر اولاد، بر آنها جایز است در چیزی که برای آنها وقف شده تصرف کنند و از آن استفاده کنند بدون اینکه از کسی اجازه بگیرند، در صورتی که بالغ و عاقل و رشید باشند. اگر اینطور نیستند ولی شرعی آنها این کار را می‌کند. اما تصرف در چیزی که وقف شده که برگشت به مصلحت وقف دارد و اینکه مراعات مصلحت طبقه‌های بعدی هم شود، از اینکه

آن را تعمیر کند یا اجاره دهد برای طبقات بعدی، پس همه اینها به دست حاکم شرع یا منصوب از طرف او می‌باشد. هرگاه چیزی که وقف شد، وقف عام یا خاص یا عنوان اینچنینی باشد، مثل باغی که وقف بر فقراء یا خیرات شده، پس در صورتی که واقف کسی را برای آن معین نکرده و اینکه حق نصب متولی را برای خودش یا دیگری قرار نداده، متولی آن حاکم شرع یا منصوب از طرف او می‌باشد.

مسأله ۹۳۴: هیچ‌کس بر مساجد تولیت ندارد و کسی که زمینی را برای مسجد وقف می‌کند، نمی‌تواند متولی بر آن قرار دهد به معنای اینکه بتواند در وقف که مسجد است تصرف کند. بطوری که هر کس را می‌خواهد منع از وارد شدن به مسجد کند و مساجد احکام و آدابی دارند که هیچ‌کس تولیت بر مسجد ندارد. بله، تولیت بر چیزهایی که برای مسجد وقف شده، از ساختمان و فرش و وسائل روشنایی و سرمایشی و گرمایشی و مانند اینها جایز است.

مسأله ۹۳۵: هرگاه خیانت متولی در وقف آشکار شود که منافع وقف را در موارد معین در وقف صرف نمی‌کند، حاکم شرع یک نفر را همراه او می‌کند که او را از این کار باز دارد و اگر این ممکن نبود، او را عزل می‌کند و متولی دیگری را قرار می‌دهد.

مسأله ۹۳۶: هرگاه مسجدی خراب شد، زمین آن از مسجدیت خارج نمی‌شود و فروش آن جایز نیست، اگرچه آباد کردن آن برای همیشه امکان نداشته باشد. اما در غیر از مسجد، از چیزهایی که وقف می‌شود، مثل باغ و خانه، با خراب شدن وقفیت آن باطل می‌شود به شرط اینکه بطوری خراب شود که عنوان وقفیت که قائم به آن عنوان و مقید به بقاء آن است از بین برود، مثل وقف کردن باغ تا وقتی که باغ است. در این هنگام به ملک واقف برمی‌گردد و از او به ورثه‌اش در هنگام مرگش می‌رسد. این برخلاف وقفی است که عین و عنوان هر دو در نظر گرفته باشد، چنانکه غالب وقف‌ها این چنین است. پس در این صورت اگر عنوان از بین رفت، پس اگر تعمیر عینی که وقف شده ممکن باشد و بتوان عنوان را برگرداند بدون اینکه احتیاج به فروش بعضی آن باشد، مثل اینکه با شخصی مصالحه می‌کند که آن را تعمیر کند به شرط اینکه منافع آن برای مدت معینی برای او باشد، اگرچه طولانی باشد، باید این را انجام دهد و متعین است. اگر برگرداندن عنوان وقف متوقف بر فروش بعضی آن باشد که باقی را آباد کند، بنا بر احتیاط واجب باید این کار را بکند. اگر اعاده عنوان را به هیچ وجه نمی‌توان به وقف برگرداند، ولیکن ممکن است که از زمین آن

به وجه دیگری استفاده کرد، آن متعین است. اگر ممکن نیست، فروخته می‌شود و بنا بر احتیاط واجب از قیمت آن ملک دیگری را می‌خرند و بر همان روش وقف اول وقف می‌شود. بلکه بنا بر احتیاط واجب، این وقف جدید باید به همان عنوان وقف اول باشد اگر امکان دارد و گرنه به وقفی که نزدیک به آن است وقف شود و اگر این هم ممکن نبود، قیمت آن را بر جھتی که بخاطر آن وقف شده صرف شود. مسأله ۹۳۷: آنچه که بر مسجد یا حرم و مانند اینها وقف شود، از وسایل روشنایی و کولر و فرش و مانند اینها، جایز نیست که آن را به محل دیگری ببرند تا وقتی که بتوان از آن در آن محل استفاده کرد. اما اگر فرض شود که یک دفعه از آن بی‌نیاز شوند بطوری که فایده‌ای بر باقی ماندن آن نیست مگر اینکه خراب شود و از بین برود، به محل دیگری که مانند آن است برده می‌شود، به اینکه هرچه که برای مسجدی بوده، برای مسجد دیگر قرار دهد و آنچه که برای حسینیه بوده، برای حسینیه دیگری قرار دهد. اگر مانند آن وجود ندارد یا هیچ‌کدام نیاز به آن نداشتند، برای مصلحت عام قرار داده می‌شود.

این در صورتی است که بتوان از آن استفاده کرد. اما اگر فرض شود که نمی‌توان به هیچ‌وجه از آن استفاده کرد مگر اینکه آن را بفروشد و

اگر باقی بماند از بین می‌رود و تلف می‌شود، در این صورت فروخته می‌شود و قیمت آن در آن محلی که بر آن وقف شده صرف می‌شود اگر احتیاج دارد و گرنه در مانند آن خرج می‌شود. سپس اگر مانند آن نبود، در مصلحت عام مثل آنچه که گذشت صرف می‌شود.

مسأله ۹۳۸: جایز نیست چیزی که برای مسجدی وقف شده که منافع آن در تعمیر آن مسجد خرج شود، در تعمیر مسجد دیگری خرج کنند. بله، اگر مسجدی که بر آن وقف شده احتیاج به ترمیم تا مدت طولانی ندارد و ممکن نیست که منافع وقف را جمع و ذخیره کند تا وقتی که احتیاج پیدا کرد صرف کند، بنابر احتیاط واجب در موردی که نزدیک به نیت واقف است صرف کنند، از تأمین سایر احتیاجات مسجدی که بر آن وقف شده یا اینکه مسجد دیگری را بر حسب اختلاف در موارد تعمیر کنند.

مسأله ۹۳۹: اگر املاکی که وقف شده برای بقایش یا محصول دادن احتیاج به تعمیر و ترمیم دارد، پس اگر چیزی نبود که در آن صرف شود، واجب است قسمتی از منافع را در آن صرف کنند و مقدم بر حق کسانی است که بر آنها وقف شده. هرگاه احتیاج داشته باشد که تمام منفعت را در تعمیر یا ترمیم بکار برند، بطوری که اگر این کار را نکنند

چیزی برای طبقات بعدی باقی نمی‌ماند، باید همه منفعت را در آن صرف کنند، اگرچه چیزی به طبقه موجود نمی‌رسد.

مسأله ۹۴۰: هرگاه متولی وقف بخواهد وقف را بفروشد و ادعا کند که مجوز برای فروش وقف موجود است، خرید آن جایز نیست مگر اینکه ثابت شود که مجوز فروش وجود داشته باشد. اما اگر چیزی که وقف شده را فروخت و بعد از آن برای مشتری یا طرف سومی شک در وجود مجوز برای فروش حاصل شد، جایز است که بنا بر صحت آن بگذارد. بله، اگر متولی و کسی که بر او وقف شده در وجود مجوز با هم دعوا داشتند و کارشان را نزد حاکم شرع بردند و حاکم شرع حکم به نداشتن مجوز و باطل بودن فروش داد، باید آثار آن حکم را بر آن مترتب کرد.

احکام وصیت

مسأله ۹۴۱: وصیت بر دو قسم است:

اول وصیت تملیکی: این نوع وصیت به این معناست که انسان چیزی که برای اوست، اعم از مال یا حقی، را بعد از مرگش برای دیگری قرار دهد.

دوم وصیت عهدی: این نوع وصیت به این معناست که شخصی را بعد از مرگش متولی امری کند که متعلق به او یا دیگری است، مثل دفن کردن در مکان معینی، یا اینکه مقداری از مالش را به ملک کسی درآورد، یا قیوم بچه‌های صغیرش باشد و مانند اینها.

مسأله ۹۴۲: در کسی که وصیت می‌کند، بلوغ، عقل، رشد و اختیار شرط است. پس وصیت دیوانه و کسی که مجبور است صحیح نیست و همچنین وصیت سفیه در اموالش صحیح نیست. اما وصیتش در غیر اموال صحیح است، مثل تجهیزش و مانند اینها که تعلق به مال ندارد. همچنین وصیت بچه صحیح نیست مگر اینکه به ده سالگی رسیده باشد. وصیتش در میراث و خیرات عام صحیح است، همچنانکه وصیتش برای ارحامش و نزدیکانش صحیح است، اما وصیتش برای غریبه‌ها اشکال دارد. همچنین وصیت بچه هفت ساله در چیز کم هم

اشکال دارد و احتیاط را در این دو مورد ترک نکنند.

در وصیت‌کننده معتبر است که به عمد و از روی سرکشی خودکشی نکرده باشد. پس اگر کسی زخمی به خود زده یا سمی خورده یا مانند اینها و در معرض مرگ قرار گرفته، اگر وصیتی در مالش بکند، صحیح نیست. اما در غیر مال، از تجهیز میت و مانند این که به مال تعلق ندارد، صحیح است. همچنین وصیتش صحیح است اگر از روی اشتباه یا فراموشی باشد یا اینکه از روی سرکشی نباشد، مثل جهاد در راه خدا یا اینکه گمان می‌کرده زنده می‌ماند و مرگش اتفاق افتاده. همچنین هرگاه سالم شود، بعد وصیت کند یا بعد از اینکه کاری که موجب خودکشی است انجام داده وصیت کرده، سپس سالم شد و بعد از آن از دنیا رفت، یا اینکه قبل از اینکه کاری انجام دهد وصیت کرده، سپس خودکشی کرده است و اگرچه قبل از وصیت هم بنا داشته که خودکشی کند، وصیتش صحیح است.

مسأله ۹۴۳: در صحت وصیت، گفتن یا نوشتن آن معتبر نیست، بلکه هر چیزی که بر آن دلالت کند کفایت می‌کند، حتی اگر با اشاره‌ای باشد که وصیت را می‌فهماند. اگرچه آن شخص قادر باشد که بگوید و در ثبوت وصیت وجود نوشته‌ای برای میت که از قرائن احوال علم

پیدا کند که این کار را بعد از مرگش می‌خواهد، کفایت می‌کند. اما اگر بداند که آن را نوشته که بعد بر طبق آن وصیت کند، عمل به آن لازم نیست.

مسأله ۹۴۴: هرگاه نشانه‌های مرگ برای انسان روشن شد، اموری بر او واجب است:

اول: امانت‌ها را به صاحبانش یا نایب آنها برگرداند یا به آنها خبر دهد یا طوری به آنها برساند که مطمئن باشد به آنها رسیده است.

دوم: مطمئن شود که قرض‌هایش به صاحبانش بعد از مرگش می‌رسد، اگرچه به وصیت کردن به آن باشد و بر آن شاهد بگیرد. این در قرض‌هایی است که مدت آن نرسیده یا رسیده است اما قرض‌دهنده‌ها آن را مطالبه نکرده باشند یا اینکه نمی‌تواند آنها را بپردازد. وگرنه در غیر این صورت‌ها باید آنها را فوری بپردازد، اگرچه ترس از مرگ ندارد.

سوم: وصیت کند که حقوق شرعی مانند خمس و زکات و مظالم را بپردازند اگر مال دارد، اما الآن نمی‌تواند که آنها را بپردازد یا مالی ندارد و احتمال قوی بدهد که بعضی از مؤمنین تبرعی و از روی نیکوکاری بپردازند. اما اگر مال دارد و می‌تواند بپردازد، واجب است

فوری آن را بپردازد و مقید به آشکار شدن نشانه‌های مرگ نیست. چهارم: اطمینان پیدا کند که نماز و روزه و کفارات و مانند اینها که بر عهده‌اش است بعد از مرگش انجام می‌دهند، اگرچه به وصیت کردن باشد. اگر مال دارد، بلکه اگر مال ندارد و احتمال قوی می‌دهد که شخصی دیگر تبرعی آنها را قضا می‌کند، واجب است که وصیت کند. چه بسا خبر دادن از وصیت کردن کافی باشد. همچنانکه اگر اطمینان دارد که هرچه که از او فوت شده، مثلاً پسر بزرگترش آن را قضا می‌کند، پس خبر دادنش به چیزهایی که فوت شده کفایت می‌کند.

پنجم: اگر مالی نزد دیگری دارد یا در ذمه دیگری است یا در محل مخفی است که ورثه خبر ندارند، اعلام کند. اگر خبر ندادن آن موجب ضایع شدن حق آنها شود و واجب نیست که پدر قیمی را بر فرزندان صغیرش نصب کند مگر اینکه اهمال در آن موجب از بین رفتن آنها یا اموال آنها شود. پس در این صورت بر پدر واجب است که قیمی بر آنها قرار دهد و لازم است که قیم امین باشد.

مسأله ۹۴۵: حجی که با استطاعت بر میت واجب شده و حقوق مالی و آن اموالی است که ذمه میت به آن مشغول است، مثل قرض و زکات و مظالم، از اصل مال خارج می‌شود، خواه میت وصیت کرده باشد یا

وصیت نکرده باشد. بله، اگر وصیت کند که از ثلث مالش خارج کنند، از ثلث مال برداشته می‌شود، چنانکه خواهد آمد.

مسأله ۹۴۶: هرگاه بعد از اداء حج و پرداخت حقوق مالی که واجب شده، چیزی زیاد آمد، پس اگر به ثلث یا کمتر آن وصیت کرده، باید به وصیتش عمل شود وگرنه هرچه که زیاد آمده برای ورثه است و بر ورثه واجب نیست که مقداری از آن را در بری کردن ذمه میت از واجبات خرج کنند که متوقف بر صرف مال است، مانند کفارات و نذرهای مالی میت و نماز و روزه استیجاری.

مسأله ۹۴۷: وصیت در بیشتر از ثلث بدون حج و حقوق مالی نافذ نیست. پس اگر کسی وصیت کند که نصف مالش برای زید باشد یا در اجاره کردن برای نماز و روزه از او صرف کنند، در صورتی نافذ است که فرزندان آن را قبول کنند. پس اگر در زمان موصی یا بعد از مرگش، اگرچه بعد از مدتی قبول کرده باشند، وصیت صحیح است وگرنه در مقدار بیشتر از ثلث باطل است. اگر بعضی قبول کنند و بعضی قبول نکنند، وصیت در حصه کسی که اجازه داده، صحیح است.

مسأله ۹۴۸: هرگاه خمس و زکات و غیر اینها از دیونی که دارد و اینکه برای او نماز و روزه استیجاری بگیرند و مقداری در اموری

مستحبی مانند غذا دادن به فقراء وصیت کند که همه اینها از ثلث مالش باشد، واجب است اول دیون او را ادا کند. پس اگر چیزی باقی ماند، در اجازه دادن نماز و روزه صرف شود و اگر زیاد آمد، در امور مستحبی صرف شود. پس اگر ثلثش فقط به مقدار دیونش بود و ورثه در مقدار بیشتر از ثلث را اجازه ندهند، وصیت در غیر از دین باطل می شود.

مسأله ۹۴۹: هرگاه به اداء دیون میت و اجازه کردن نماز و روزه از میت و به امور مستحبی وصیت کرده باشد و بیان نکرده باشد که از ثلث مالش خارج شود، واجب است که دیونش را از اصل مال بپردازند. پس اگر چیزی باقی ماند، ثلث مال را در اجازه کردن برای نماز و روزه و امور مستحبی خرج کنند، اگر ثلث مال کافی باشد وگرنه اگر ورثه در مقدار بیشتر اجازه دهند، واجب است به آن عمل شود. اگر ورثه اجازه ندهند، واجب است از ثلث مال برای نماز و روزه اجیر بگیرند و اگر چیزی باقی ماند، در مستحبات خرج شود.

مسأله ۹۵۰: هرگاه به چیزهای متعددی وصیت کند و همه آنها از واجباتی باشد که از اصل مال خارج نمی شود یا از تبرعات و خیرات باشد، پس اگر بیشتر از ثلث باشد و همه ورثه اجازه ندهند، مقداری

که کم است بر همه آنها به نسبت تقسیم می‌شود، مگر اینکه قرینه حالی یا گفتاری باشد که بعضی از آنها بر بعضی مقدم است.

مسأله ۹۵۱: هرگاه وصیت کند که ثلث مالش را خارج کنند اما مصرف خاصی را معین نکند، وصی بر هر چه که مصلحت میت است مصرف کند. مثل اینکه واجباتی که بر ذمه میت است اول پردازد و بعد به مستحبات عمل کند. بلکه بر وصی لازم است که هر چه که برای میت اصلح است انجام دهد به شرط آنکه انجام آن به طور متعارف میسر باشد و این به اختلاف اموات فرق می‌کند. پس چه بسا اصلح اداء عبادات احتیاطی از میت باشد و چه بسا اصلح کارهای نیک و صدقات باشد.

مسأله ۹۵۲: هرگاه وصیت کند که ثلث مالش را خارج کنند، پس اگر تصریح کرده باشد که عین ثلث باقی باشد و سود آن را خرج کنند یا قرینه حالی یا گفتاری بر آن باشد، باید به آن عمل شود. وگرنه واجب است که عین آن مال یا قیمت آن را جدا کنند و بدون تأخیر در موارد وصیت صرف شود، اگرچه متوقف بر فروش ترکه میت باشد. بله، اگر قرینه‌ای پیدا شود که موصی عجله‌ای در اخراج ثلث ندارد، جایز است که به مقداری که قرینه اقتضاء می‌کند آن را تأخیر بیندازند. مثلاً اگر

وصیت کند که ثلث مالش را خارج کنند با اینکه توجه دارد که اگر فوری انجام دهند، باید خانه‌ای که در آن ورثه سکنی دارند بفروشند و موجب در به در می‌شود و یقیناً او راضی به این نیست، همین قرینه می‌شود بر اینکه تا زمانی که ورثه یا ولی آنها امکان دارند که خانه‌ای را بگیرند، اگرچه به اجاره کردن باشد، تأخیر بیندازند.

مسأله ۹۵۳: اگر کسی که وارثی بجز امام علیه السلام ندارد وصیت کند که همه مالش برای مسلمانان و فقراء و در راه مانده باشد، وصیتش نافذ نیست مگر در ثلث مالش. همچنانکه همینطور است در جایی که وصیت به همه اموالش کند در غیر از اموری که بیان شد و دو ثلث باقی مانده را باید در راهی خرج کنند که سهم امام علیه السلام از خمس خرج می‌شود.

مسأله ۹۵۴: اگر به وصیتی تملیکی یا عهدی وصیت کند سپس از آن برگردد، وصیت باطل است. مثلاً اگر وصیت کند ثلث مال را به زید بدهد سپس از وصیتش برگردد، وصیت باطل می‌شود. و هرگاه وصیت کند که شخصی قیم بر فرزندان کوچکش باشد، سپس به دیگری وصیت کند، وصیت اول باطل است و وصیت دوم صحیح است.

مسأله ۹۵۵: هر چیزی که دلالت بر رجوع از وصیت کند کفایت می‌کند. پس اگر وصیت کند که خانه‌اش مثلاً برای زید باشد، سپس آن را بفروشد، وصیت باطل است. و همچنین هرگاه دیگری را در فروش خانه‌اش وکیل کند و توجه دارد که وصیت کرده است.

مسأله ۹۵۶: هرگاه وصیت کند که ثلث مالش برای زید باشد، سپس وصیت کند که ثلث مالش برای عمرو باشد، ثلث مال بین هر دو به طور مساوی تقسیم می‌شود. هرگاه وصیت کند که یک چیزی برای زید باشد، سپس وصیت کند که نصف آن برای عمرو باشد، وصیت دوم نصف وصیت اول را باطل می‌کند.

مسأله ۹۵۷: هرگاه بعضی اموالش را در بیماری که منجر به مرگ می‌شود به کسی بخشید و به قبض او درآورد و مال دیگری را وصیت کرد، سپس از دنیا رفت، پس اگر هر دو به اندازه ثلث باشد یا اگر بیشتر از ثلث است و ورثه قبول کرده باشند، صحیح است و گرنه مالی که بخشیده از ثلث حساب می‌شود. پس اگر چیزی باقی ماند، برای کسی است که برای او وصیت شده است.

مسأله ۹۵۸: هرگاه در بیماری که منجر به مرگ می‌شود اعتراف کند که دینی بر او است، پس اگر در اعترافش متهم نباشد، مقداری که

اعتراف کرده از اصل مال خارج می‌شود و اگر متهم باشد، از ثلث مالش خارج می‌شود. مقصود از اتهام وجود نشانه‌هایی است که گمان به دروغ بودنش می‌دهد، مثل اینکه بین او و بین ورثه دشمنی باشد و گمان برده می‌شود که برای ضرر زدن به آنها چنین کاری کرده یا به کسی که برای او اقرار کرده محبت زیادی دارد که گمان برده می‌شود به نفع او چنین اعترافی کرده است.

مسأله ۹۵۹: هرگاه وصیت کند که مالی برای شخصی باشد و کسی که برای او وصیت کرده قبول کرد، مال را بعد از مرگ موصی مالک می‌شود و اگرچه قبول کردنش در زمان حیات موصی باشد. مجرد رد نکردن وصیت در دخول مال در ملکش به مرگ موصی کفایت نمی‌کند، مگر اینکه رد نکردنش تعبیر از قبول شود.

مسأله ۹۶۰: هرگاه کسی که برای او وصیت شده وصیت را قبول کند و در زمان حیات موصی یا بعد از مرگ موصی از دنیا برود، ورثه او بجای او هستند. پس اگر وصیت را قبول کنند، مالی که وصیت شده مالک می‌شوند، هرگاه موصی از وصیت خودش برنگردد.

مسأله ۹۶۱: در وصیت عهدی لازم نیست کسی که برای او وصیت می‌شود در حال وصیت یا مرگ موصی وجود داشته باشد. پس اگر

وصیت کند که چیزی از مالش را به کسی بدهند که بعد از مرگش بوجود می‌آید، مثل فرزند فرزندش، پس اگر بوجود آمد به او داده می‌شود و گرنه میراث برای ورثه موصی است. بله، هرگاه از آن فهمیده شود که هرگاه بوجود نیامد در مورد دیگری صرف شود، اگر بوجود نیامد در آن مورد صرف می‌شود و ارث نیست.

اما در وصیت تملیکی، برای کسی که در زمان مرگ موصی وجود ندارد، صحیح نیست. پس اگر وصیت کند که چیزی از مالش به بچه‌ای بدهند که بعد از آن زن پسرش بعد از وفاتش باردار می‌شود، صحیح نیست. اما اگر در زمان وصیت حامله باشد، صحیح است. پس اگر بچه زنده دنیا آمد، به قبول کردن ولی او ملک او می‌شود و گرنه باطل است و به ورثه موصی برمی‌گردد.

مسأله ۹۶۲: هرگاه موصی شخصی را معین کند که وصیتش را اجرا کند، آن شخص متعین است و وصی نامیده می‌شود. در وصی باید عاقل باشد و اطمینان داشته باشد که وصیت را اجرا می‌کند. هرگاه ضامن شده حقوق واجب موصی را ادا کند، بلکه بنابر احتیاط واجب باید مطلقاً مورد اطمینان باشد. مشهور بین فقهاء این است که وصی شدن بچه به تنهایی صحیح نیست، اگرچه مورد اطمینان است، هرگاه

بخواهد در حال کودکی بطور مستقل در آن تصرف کند. اما اگر اراده کند که تصرف وصی بعد از سن بلوغ باشد یا با اجازه ولیش باشد، اشکالی ندارد. همچنین، اگر موصی مسلمان باشد، بنا بر احتیاط واجب معتبر است که وصی هم مسلمان باشد.

مسأله ۹۶۳: جایز است که موصی دو نفر یا بیشتر را وصی خود کند. در صورت متعدد بودن وصی، اگر موصی وصیت کند که هر یک بطور مستقل می‌تواند تصرف کند، یا بگوید حق ندارند تصرف کنند مگر اینکه همه وصی‌ها باشند، باید به کلام موصی عمل شود. هرگاه ظاهر کلام موصی بر یکی از این دو امر باشد، اگر چه به قرینه حالی یا گفتاری باشد، به آن عمل شود وگرنه هیچ کدام حق ندارند که بطور مستقل تصرف کنند و باید همگی با هم باشند.

اگر دو وصی با هم اختلاف داشته باشند و شرط موصی این بوده که هر دو باشند و هر دو با هم حاضر نمی‌شوند، این سرانجامش معطل شدن عمل به وصیت است. پس اگر مانع شرعی نزد هر کدام از آن دو از تبعیت کردن نظر دیگری نباشد، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند که با هم وصیت را اجرا کنند. اما اگر عذر داشتند یا هر یک از آن دو مانعی داشتند، حاکم شرع کار را به طور جدی علاج کند یا کسی

دیگر را همراه یکی از آن دو وصی کند که هرچه که او مصلحت دید انجام دهند و تصرف این دو صحیح است.

مسأله ۹۶۴: واجب نیست کسی که موصی او را برای وصی بودن معین کرده قبول کند، بلکه می‌تواند در زمان زنده بودن موصی آن را رد کند، بشرط اینکه رد کردنش را به موصی برساند. بلکه بنا بر احتیاط واجب، باید موصی هم بتواند به شخص دیگری وصیت کند. پس اگر بعد از مرگ موصی رد کند یا قبل از مرگ او رد کرد، ولی به موصی نرسید تا اینکه از دنیا رفت، اثری ندارد و باید وصیت را اجرا کند. همچنین اگر رد کردن خودش را به موصی رساند، اما موصی نمی‌تواند به دیگری وصیت کند، مثلاً موصی مرضش شدت گرفته، بنا بر احتیاط واجب باید وصیت را اجرا کند. بله، اگر عمل به وصیت بر وصی مشقت داشته باشد، جایز است آن را رد کند.

مسأله ۹۶۵: وصی نمی‌تواند امر وصیت را به دیگری واگذار کند به معنای اینکه خودش را از وصی بودن عزل کند و دیگری را وصی میت قرار دهد. همچنین نمی‌تواند کسی را وصی قرار دهد که بعد از مرگش عمل به وصیت میت کند، مگر اینکه از طرف موصی اجازه داشته باشد که وصی معین کند. بله، می‌تواند کسی که به او اعتماد دارد

وکیل کند که به وصیت عمل کند، اگر مقصود موصی این نباشد که خودش بطور مباشر به وصیت عمل کند.

مسأله ۹۶۶: اگر دو نفر با هم وصی باشند و یکی از آن دو از دنیا برود یا دیوانه شود یا غیر اینها که موجب از بین رفتن وصایت است، حاکم شرع شخص دیگر را جای او می‌گذارد. و اگر هر دو از دنیا رفتند، حاکم شرع دو نفر را معین می‌کند و اگر یک نفر را معین کرد، کافی است بشرط آنکه یک نفر بتواند وصیت را کامل اجرا کند.

مسأله ۹۶۷: هرگاه وصی بخاطر پیری و مانند آن از اجرای وصیت عاجز شد، بطوری که نمی‌تواند وکیل بگیرد یا کسی را اجیر کند که وصیت را اجرا کند، حاکم شرع کسی را همراه او می‌کند که در اجرای وصیت به او کمک کند.

مسأله ۹۶۸: اشکالی ندارد که موصی چند نفر را بطور ترتیبی وصی خود قرار دهد. مثل اینکه بگوید: «زید وصی من است و اگر از دنیا رفت، عمرو وصی من است.» در این صورت، وصی بودن عمرو متوقف بر مرگ زید است.

مسأله ۹۶۹: وصی امین است. پس هرچه که نزد اوست، اگر تلف شود، ضامن نیست مگر اینکه تعدی یا تفریط کرده باشد. مثلاً اگر میت

وصیت کرده بود که ثلث اموالش را در فقراء شهرش خرج کند و وصی آن را به شهر دیگری برد و در راه مال از بین رفت، ضامن است زیرا که کوتاهی کرده و با وصیت مخالفت نموده است.

مسأله ۹۷۰: ادعای وصیت به مالی با شهادت دو مرد مسلمان عادل ثابت می‌شود. بلکه به شهادت یک مرد مسلمان عادل و قسم خوردن مدعی و نیز به شهادت یک مرد مسلمان عادل و شهادت دو زن مسلمان عادل و نیز با شهادت چهار زن مسلمان عادل ثابت می‌شود. اگر یک زن مسلمان عادل شهادت دهد، یک چهارم وصیت ثابت می‌شود و اگر دو زن مسلمان عادل شهادت دهند، نصف وصیت و اگر سه زن مسلمان عادل شهادت دهند، سه چهارم وصیت ثابت می‌شود. همچنین ادعای وصیت با شهادت دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل هستند، در وقت ضرورت و اینکه مسلمان عادل نبوده، ثابت می‌شود.

اما ادعای قیومیت بر بچه‌های کوچک از طرف پدرشان یا پدربزرگشان یا وصیت در اینکه مال کجا صرف شود، ثابت نمی‌شود مگر به شهادت دو مرد عادل و شهادت زن‌ها به تنهایی و همراه با مردان قبول نمی‌شود.

کفارات

احکام کفارات

مسأله ۹۷۱: کفارات بر پنج قسم است: یا کفاره معین است یا ترتیبی یا تخییری است یا کفاره‌ای است که هم ترتیب و هم تخییر در آن است یا اینکه کفاره جمع است و مثالهای همه اینها می‌آید.

اول: کفاره ظهار و کشتن خطائی که ترتیبی است. این کفاره شامل آزاد کردن بنده است، و اگر نتوانست، باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر نتوانست، باید شصت فقیر را غذا بدهد. همچنین کفاره خوردن روزه قضاء ماه رمضان بعد از ظهر نیز ترتیبی است و آن غذا دادن به ده مسکین است، اگر نتوانست سه روز روزه بگیرد.

دوم: کفاره کسی که عمداً روزه ماه رمضان را باطل کرده یا با عهدش مخالفت نموده است تخییری است. این کفاره شامل آزاد کردن بنده، یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن، یا غذا دادن به شصت فقیر است.

سوم: کفاره شکستن قسم و مخالفت با نذر هم تخییری و هم ترتیبی است. این شامل آزاد کردن بنده، یا غذا دادن به ده نفر، یا پوشاندن آنهاست. اگر نتوانست، باید سه روز پشت سر هم روزه بگیرد.

چهارم: کفاره کشتن مؤمن از روی عمد و ظلم کفاره جمع است. این

شامل آزاد کردن بنده، دو ماه پی در پی روزه گرفتن و غذا دادن به شصت فقیر است.

پنجم: کفاره کسی قسم بخورد که از خدا یا پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا از دینش یا از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام براءت می‌جوید و سپس آن را می‌شکنند، کفاره آن غذا دادن به ده فقیر است.

مسأله ۹۷۲: هرگاه گروهی در قتل عمدی شخصی شریک باشند، بر هر یک از آنها کفاره واجب است و همچنین در کشتن خطائی، بر هر یک کفاره واجب است.

مسأله ۹۷۳: هرگاه حدی که موجب قتل است بر مسلمانی ثابت شود، مانند زنا کننده محصن و لواط کننده، و غیر از امام عَلَيْهِ السَّلَام یا کسی که از طرف او اجازه دارد او را بکشد، کفاره بر قاتل واجب می‌شود. بله، در کشتن مرتد، هرگاه توبه نکند، کفاره ندارد.

مسأله ۹۷۴: اگر نذر کند روزی یا روزهایی روزه بگیرد و سپس نتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد (تقریباً ۷۵۰ گرم) غذا به مسکین بدهد یا دو مد (تقریباً ۱,۵ کیلوگرم) غذا بدهد که از طرف او روزه بگیرد.

مسأله ۹۷۵: مشهور این است که اگر زن در مصیبتی موی خود را

بتراشد، كفاره افطار ماه رمضان بدهد. همچنين در كندن مو يا زخمى كردن صورت، هرگاه خون بيايد، يا اينكه پدر در مرگ فرزندش يا شوهر در مرگ زنش پيراهنش را پاره كند، كفاره قسم بايد بدهد. ولكن اظهر اين است كه كفاره واجب نيست، اگرچه احتياط در كفاره است.

مسأله ۹۷۶: اگر كسى با زن شوهردارى يا زنى كه در عده است ازدواج كند، بايد از او جدا شود و بناير احتياط، پنج صاع آرد كفاره بدهد، اگرچه بناير اقوى كفاره واجب نيست.

مسأله ۹۷۷: هرگاه براى نماز عشاء خوابش برد تا اينكه قضاء شد، بناير احتياط مستحب است كه آن روز را روزه بگيرد.

مسأله ۹۷۸: در كفارات ترتيبى، عجز از آزاد كردن بنده كه در اين زمان بنده اى نيست، موجب مى شود كه كفاره به روزه گرفتن منتقل شود. سپس در كفاره ترتيبى، اگر نتوانست روزه بگيرد، بايد به فقير غذا بدهد. اما عاجز شدن از روزه گرفتن كه موجب معين شدن غذا دادن به فقير است، در صورتى محقق مى شود كه روزه بر آن شخص ضرر داشته باشد يا خيلى بر او مشقت داشته باشد كه به طور عادى نمى توان تحمل كرد. عجز از غذا دادن و پوشاندن در كفاره قسم و

مانند آن موجب انتقال به روزه می‌شود و عجز از آن به عاجز شدن از بدست آوردن آن دو متحقق می‌شود، اگرچه به این باشد که پول ندارد یا پولی که دارد در نفقه خودش یا کسانی که واجب‌النفقه او هستند احتیاج دارد.

مسأله ۹۷۹: در كفاره ترتیبی، مدار بر حال پرداخت است. پس اگر می‌تواند روزه بگیرد و بعد عاجز شد، باید غذا به فقیر بدهد و روزه بر ذمه‌اش نیست. در تحقق عجزی که موجب انتقال به بدل آن است، عجز عرفی در وقت كفاره دادن كفایت می‌کند. پس اگر عاجز بودنش برای مدت کمی باشد، مثل یک هفته، باید صبر کند. اگر در عرف صدق عجز و ناتوانی کرد و بدل را انجام داد، سپس بعد از آن قدرت پیدا کرد، همان کافی است. بلکه همین که شروع کرد و قدرت پیدا کرد، همان کافی است. پس هرگاه از روزه گرفتن عاجز شد و شروع کرد به غذا دادن به فقرا، سپس تمکن از روزه گرفتن پیدا کرد، باید همان غذا دادن را تمام کند و کافی است.

مسأله ۹۸۰: در دو ماه روزه گرفتن در كفاره تخییری و ترتیبی و كفاره جمع، پی در پی بودن واجب است. همچنین در سه روز روزه گرفتن در كفاره قسم و نذر، پشت سر هم بودن شرط است. مقصود از

پی در پی بودن این است که روزه نگرفتن یا روزه دیگری غیر از کفاره در بین ایام روزه کفاره نباشد. پس جایز نیست که زمانی روزه را شروع کند که در بین آن عید قربان بیفتد یا روزی که روزه‌اش واجب است بیفتد، مگر اینکه روزه در آن مطلق باشد که بر کفاره هم منطبق بشود. مثل اینکه قبل از اینکه کفاره به او تعلق گیرد نذر کند اول ماه رجب روزه بگیرد. در این صورت، روزه‌اش ضرری به پی در پی بودن نمی‌زند و بلکه از کفاره محسوب می‌شود. بر خلاف وقتی که نذر کند که مثلاً برای شکر روزه بگیرد، در این صورت به پی در پی بودن ضرر می‌زند.

مسأله ۹۸۱: اگر در وسط پی در پی بودن روزه، از روی اختیار یک روز روزه‌اش را افطار کند، باید از اول شروع کند. اما اگر به خاطر عذری، روزه‌اش را افطار کند، مانند بیماری، حیض، نفاس، سفر اضطراری که هیچ اختیاری ندارد، یا اینکه فراموش کند که نیت کند تا وقت آن بگذرد، واجب نیست که بعد از برطرف شدن عذر، روزه‌اش را از اوّل شروع کند.

مسأله ۹۸۲: در پی در پی بودن دو ماه، کافی است که یک ماه و یک روز پشت سر هم روزه بگیرد و بعد از آن می‌تواند بین آنها فاصله

بیندازد به خاطر هر چیزی که در عرف عذر نامیده می‌شود، اگرچه به درجه ضرورت نرسد. اما از روی اختیار و بدون عذر، بنا بر احتیاط واجب، روزه‌اش را ترک نکند.

مسأله ۹۸۳: کسی که بر او واجب است دو ماه پی در پی روزه بگیرد، می‌تواند از اثناء ماه شروع کند. ولی بنا بر احتیاط واجب، باید شصت روز روزه بگیرد، اگرچه ماهی که در آن شروع کرده و ماه بعد از آن هم بیست و نه روز یا یکی بیست و نه روز و دیگری سی روز باشد. اما اگر اول ماه شروع کرد، کافی است که دو ماه هلالی روزه بگیرد، اگرچه هر دو بیست و نه روز باشند.

مسأله ۹۸۴: در غذا دادن که در کفاره واجب است، مخیر است که غذا را به فقراء بدهد یا آنها را دعوت کند و سیر نماید. سیر کردن مقدار معینی ندارد، بلکه مدار در آن دادن غذا به آنها است به مقداری که سیر شوند، کم باشد یا زیاد. اما نوع غذا واجب است که غذایی بدهد که برای غالب مردم است، از پختنی و غیر آن، و اگرچه بدون خورشت باشد، به طوری که عادت مردم آن است که آن را با نان و مانند آن می‌خورند. بهتر این است که با خورشت باشد و هرچه که بهتر باشد، افضل است.

اما اینکه به خودش بدهد، باید به هر کدام حداقل یک مد (تقریباً ۷۵۰ گرم) غذا بدهد و افضل و احتیاط مستحب این است که دو مد (۱،۵ کیلوگرم) بدهد. هر غذایی کفایت می‌کند، مانند خرما، برنج، کشمش، ماش، ذرت، گندم و غیر آن. بله، بنابر احتیاط واجب در کفاره قسم و نذر، گندم یا آرد آن را بدهد.

مسأله ۹۸۵: اگر غذا را به فقیر بدهد، ملک فقیر می‌شود و ذمه کفاره‌دهنده به مجرد تسلیم به فقیر بری می‌شود و متوقف بر خوردن طعام نیست. پس بر او جایز است که آن را به کفاره‌دهنده یا به دیگری بفروشد.

مسأله ۹۸۶: بچه و بزرگ در غذا دادن مساوی هستند، اگر تسلیم به او باشد. پس به کوچک یک مد بدهد، همچنانکه به بزرگ می‌دهد. اگرچه در بچه لازم است به ولی شرعی او بدهد. اما اگر غذا دادن به طور سیر کردن باشد، لازم است دو بچه کوچک را یکی حساب کند، هرگاه جداگانه باشند. بلکه اگر با بزرگان باشند، بنابر احتیاط واجب، دو نفر را یکی حساب کنند. در این صورت، اجازه کسی که بر او ولایت و حضانت دارد معتبر نیست، مگر اینکه با حق او منافات داشته باشد.

مسأله ۹۸۷: جایز است که بعضی را سیر کند و بعضی را به آنها تسلیم کند. اما یک فقیر را چند مرتبه نمی‌تواند سیر کند یا چند مد از یک کفاره را به یک فقیر بدهد. اما از چند کفاره، جایز است. پس چنانچه تمام ماه رمضان را افطار کند، جایز است که شصت فقیر معین را به مدت سی روز سیر کند یا سی روز از غذا برای هر کدام بدهد.

مسأله ۹۸۸: هرگاه شصت فقیر در یک شهر نبود، واجب است به شهر دیگر برود. اگر نمی‌تواند، باید صبر کند و بنا بر احتیاط واجب، به یک فقیر نمی‌تواند چند کفاره بدهد.

مسأله ۹۸۹: پوشاندن فقیر به یک پیراهن واجب است و به دو پیراهن مستحب می‌باشد. پوشاندن بچه خیلی کوچک، مثلاً دو ماهه، بنا بر احتیاط واجب کفایت نمی‌کند.

مسأله ۹۹۰: قیمت غذا و لباس در کفاره کفایت نمی‌کند. بلکه در غذا باید غذا بدهد تا سیر شود یا به او تسلیم کند و در پوشاندن، باید لباس را به او بدهد که ملکش شود.

مسأله ۹۹۱: در کفاره تخییری، باید یکی از موارد را انتخاب کند. پس جایز نیست در کفاره افطار در ماه رمضان، یک ماه روزه بگیرد و سی فقیر را غذا بدهد.

مسأله ۹۹۲: مراد از مسکین که مستحق مصرف کفاره است، فقیری است که مستحق زکات است و باید مسلمان باشد، بلکه بنابر احتیاط واجب، مؤمن باشد. ولکن جایز است که کفاره را به ضعیفان از غیر ولاتی بپردازد، مگر اینکه ناصبی باشد، بشرط اینکه مؤمن پیدا نکند. همچنین جایز نیست به کسی که نفقه آنها بر او واجب است، مانند پدر و مادر، فرزندان و زن دائم، کفاره را بپردازد. اما جایز است که به سایر نزدیکان بپردازد و این کار افضل است.

مسأله ۹۹۳: اگر کسی از بعضی موارد کفاره سه گانه در کفاره جمع عاجز باشد، باید بقیه را انجام دهد و بنابر احتیاط واجب، استغفار هم کند. اگر هیچ کدام را نمی تواند انجام دهد، لازم است فقط استغفار کند. مسأله ۹۹۴: هرگاه در کفاره قتل خطائی نتواند غذا به فقراء بدهد، بنابر احتیاط واجب، هیجده روز روزه بگیرد و استغفار هم کند. اگر روزه هم نمی تواند بگیرد، فقط استغفار کند.

مسأله ۹۹۵: اگر در کفاره تخییری افطار ماه رمضان از هر سه مورد کفاره عاجز شد، باید به مقداری که می تواند صدقه دهد. اگر این هم نمی تواند، استغفار کند. ولکن هرگاه بعد از آن توانست، بنابر احتیاط واجب باید کفاره را انجام دهد. همچنین اگر در کفاره تخییری شکستن

عهد نتواند هیچ یک از آن سه را انجام دهد، باید هیجده روز روزه بگیرد و اگر از این هم عاجز بود، استغفار کند.

مسئله ۹۹۶: هرگاه در کفاره افطار قضاء ماه رمضان بعد از ظهر نتواند سه روز روزه بگیرد و در کفاره قسم و نذر نیز نتواند سه روز روزه بگیرد، پس باید استغفار کند. همچنین است اگر در کفاره برائت نتواند ده فقیر را غذا دهد، باید استغفار کند.

مسئله ۹۹۷: در کفاره مالی، جایز است به مقداری که تسامح و سستی در اداء واجب، نباشد، تأخیر بیندازد. اگرچه بنا بر احتیاط مستحب، فوراً پردازد.

مسئله ۹۹۸: جایز است در دادن کفاره‌های مالی کسی را وکیل کند. اما تبرع در کفارات مالی، بنا بر احتیاط واجب، کفایت نمی‌کند. یعنی جایز نیست که کفاره کسی را بدون اینکه مطالبه کند، پردازد. همچنین تبرع از او در کفاره بدنی، یعنی روزه، هم جایز نیست، اگرچه از انجام دادن روزه عاجز است. بله، تبرع از میت در کفاره‌های مالی و بدنی مطلقاً جایز است.

مسئله ۹۹۹: کفاره‌های مستحب یکی از آنها از امام صادق علیه السلام روایت شده که کفاره کار کردن برای سلطان، برآوردن حاجت برادران دینی

است. کفاره مجالس این است که وقتی بلند می‌شوی بگویی: «سبحان ربّک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین». کفاره خنده این است که بگویی: «اللهم لاتمقنتنی». کفاره غیبت، استغفار کردن برای کسی است که غیبت شده و کفاره فال بد زدن، توکل به خدا است. همچنین کفاره به صورت زدن، استغفار و توبه است.

احکام ارث

مسئله ۱۰۰۰: کسانی که به خاطر خویشاوندی ارث می‌برند، سه طبقه هستند. پس کسی از نزدیکان در طبقه پائینی ارث نمی‌برد مگر اینکه در طبقه بالائی کسی نباشد و ترتیب طبقات به شرح زیر است:

طبقه اول: پدر و مادر و اولاد هرچه که پائین آیند هستند. پس فرزند و فرزند فرزند در طبقه اول هستند. اما فرزند مانع ارث بردن نوه پسری و نوه دختری است اگر نوه‌ها با فرزند باشند و این مورد اجماع مسلمانان است. اما ما در این اجماع اشکال کردیم، به همین دلیل پدربزرگ را ملزم کردیم که وصیت کند که نوه‌های پسری و نوه‌های دختری به اندازه حصه‌ای که پدرشان یا مادرشان می‌برند، ارث ببرند.

طبقه دوم: پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها هستند، هرچه بالا روند، و برادران و خواهران هستند. اگر اینها نبودند، فرزندانشان هستند. هرگاه اولاد برادر متعدد باشند، نزدیکترین آنها مانع دورترین از میراث است. پس فرزند برادر در ارث بردن مقدم بر نوه برادر است و همچنین پدربزرگ مقدم بر پدر پدربزرگ است.

طبقه سوم: عموها و دایی‌ها و عمه‌ها و خاله‌ها هستند و هرگاه هیچ کدام از آنها نبودند، فرزندانشان جای آنها هستند و نزدیکترین ارث

می‌برد. پس فرزندان عموها و دایی‌ها با وجود عمو یا دایی یا عمه یا خاله ارث نمی‌برند.

بله، مشهور یک حالت را استثناء کردند و آن میت عموی پدری دارد، یعنی فقط از پدر با پدر میت مشترک هستند و این میت پسر عموی پدر و مادری دارد، یعنی پدر میت با او در پدر و مادر مشترک هستند. پس در این صورت پسر عمو مقدم بر عمو است، اما دلیل بر آن تمام نیست و بنابر احتیاط واجب باید با هم مصالحه کنند و شرط کنند که با این دو عموی پدر و مادری یا عموی مادری و عمه و دایی و خاله نباشد. اگر عموی پدری متعدد باشند یا پسر عموی پدر و مادری متعدد باشند، با آنها شوهر یا زن باشد، در جریان این حکمی که بیان شد، اشکال است. پس احتیاط در آن را ترک نکنند و با هم مصالحه کنند چنانکه بیان شد.

هرگاه میت نزدیکان در این طبقه نداشته باشد، عموی پدر و مادرش و عمه‌های آنها و دایی‌ها و خاله‌های آنها ارث می‌برند. اگر آنها نباشند، فرزندان آنها ارث می‌برند. اگر اینها هم نباشند، عمو و عمه پدربزرگ و مادربزرگ و دایی‌ها و عمه‌های آنها ارث می‌برند. اگر آنها نباشند، اولاد آنها ارث می‌برند، هرچه قدر که واسطه خورده باشند به شرط

اینکه در عرف صدق قرابت میت بکند و نزدیکترین آنها مقدم بر دور است.

در همه این طبقات، شوهر و زن هم هستند و این دو به صورت مستقل در این طبقات ارث می‌برند.

ارث طبقه اول

اگر میت اولاد داشته باشد، سهمی که فرض است به هر یک از پدر و مادر داده شود یک ششم است. و اگر میت اولاد نداشته باشد، مادر یک سوم می‌برد اگر حاجب نداشته باشد و اگر حاجب دارد، یک ششم می‌برد. و بقیه ارث برای پدر است. و اگر میت فقط یک دختر داشته باشد، نصف مال را فرضی می‌برد و اگر دو دختر یا بیشتر داشته باشد، همه آنها دو سوم از مال میت را فرضی می‌برند. اما در مورد پسر، چه یکی باشد یا متعدد، فرض نیست.

و هرگاه ورثه میت همه آنها فرضی ارث ببرند، مثل پدر و مادر و یک دختر، و قسمت همه را دادند و چیزی باقی ماند، باید به نسبت فرض‌هایشان بین آنها تقسیم شود و این کار را رد گویند. اگر مال میت از فرض کمتر باشد، مثل پدر و مادر و دو دختر و زن، نقصی از بعضی از صاحبان فرضی گرفته می‌شود و تفصیل آن در مسائل بعدی

به اذن خداوند می آید.

مسئله ۱۰۰۱: هرگاه میت در طبقه اول فقط فرزندانش باشند، همه مال را به ارث می برند. اگرچه یک فرزند داشته باشد، پسر باشد یا دختر، همه مال برای اوست. اگر چند فرزند پسر یا چند فرزند دختر داشته باشد، مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود. هرگاه میت هم اولاد پسر و هم اولاد دختر داشته باشد، فرزند پسر دو برابر فرزند دختر ارث می برد. پس کسی که بمیرد و یک پسر و یک دختر دارد، مالش سه قسمت می شود: یک قسمت دختر و دو قسمت پسر می برد.

مسئله ۱۰۰۲: اگر میت در طبقه اول کسی به جز یکی از پدر و مادر ندارد، همه مال را می گیرد. اگر پدر و مادر داشته باشد، پدر دو سوم و مادر یک سوم ارث می برد اگر حاجب نداشته باشد. اگر حاجب دارد، سهم مادر از یک سوم به یک ششم کم می شود و باقی به پدر داده می شود.

مقصود از حاجب این است که میت برادر و خواهرانی دارد که شرطهایی که می آید را داشته باشند. پس ایشان چیزی از میت به ارث نمی برند. اما حاجب مادر از یک سوم هستند و سهم مادر از یک سوم به یک ششم کم می شود. شرایط آنها این است:

- ۱- در هنگام مرگ فرزند پدر وجود داشته باشد.
- ۲- برادران و خواهران از دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر کمتر نباشند.
- ۳- خواهر و برادر پدر و مادری میت یا پدری میت باشند.
- ۴- فعلی بدنیا آمده باشند، پس اگر حمل است، کفایت نمی‌کند.
- ۵- مسلمان باشند.
- ۶- آزاد باشند.

مسئله ۱۰۰۳: احتمال‌های ترکیبی ورثه زیاد است که در کتاب «ریاضیات فقیه» شرح داده‌ایم و ممکن است آنها را شمرد، اما فقهاء روششان بر این است که صورت‌های اصلی را در رساله‌های عملی بیان کنند. اگر پدر و مادر با اولاد میت جمع شوند، چند صورت دارد: اول: پدر و مادر با یک دختر: اگر میت خواهر و برادری ندارد که شروط حاجب بودن را داشته باشند، پس پدر و مادر هر کدام یک ششم ارث می‌برند و دختر نصف مال را می‌برد. بقیه که زیاد می‌آید، به نسبت بین آنها تقسیم می‌شود. پس مال پنج قسمت می‌شود و هر یک از پدر و مادر یک قسمت می‌برند و دختر سه قسمت ارث می‌برد.

دوم: پدر و مادر با یک دختر و خواهر و برادر: اگر میت خواهر و برادرانی دارد که شرایط حاجب بودن را دارند، بعضی فقهاء گفته‌اند که حکم این صورت هم مثل حکم صورت قبلی است و مال پنج قسمت می‌شود و اثری برای وجود خواهر و برادر نیست. ولی مشهور گفته‌اند که خواهر و برادر حاجب مادر می‌شوند. پس مال شش قسمت می‌شود: سه قسمت کامل و سه چهارم یک ششم دیگر را به دختر می‌دهند. سهم مادر به همان یک ششم کم می‌شود و سهم پدر یک ششم و یک چهارم یک ششم می‌شود. در نتیجه مال میت بیست و چهار قسمت می‌شود: چهار قسمت به مادر داده می‌شود، پنج قسمت به پدر داده می‌شود و بقیه که پانزده قسمت است، سهم دختر است. این مسأله خالی از اشکال نیست، پس احتیاط را در مابۀ التفاوت بین یک پنجم و یک ششم از سهم مادر ترک نکنند.

سوم: پدر و مادر با یک پسر: اگر پدر و مادر میت با یک پسر باقی مانده باشند، پس مال شش قسمت می‌شود و هر یک از پدر و مادر یک قسمت می‌برند و چهار قسمت باقی مانده برای پسر است. همچنین اگر پدر و مادر میت با اولاد میت باشند، هر یک از پدر و مادر یک ششم از مال میت را می‌برند و چهار قسمت باقی مانده بین فرزندان

بطور مساوی تقسیم می‌شود. اگر همه فرزندان پسر باشند، اما اگر پسر و دختر باشند، پسر دو برابر دختر سهم می‌برد. اگر همه فرزندان میت دختر باشند، کیفیت توزیع بین آنها قبلاً بیان شد.

مسئله ۱۰۰۴: هرگاه یکی از پدر و مادر با اولاد میت باقی مانده باشند، چند صورت دارد:

اول: یکی از پدر و مادر با یک دختر: یک چهارم مال برای پدر یا مادر است و بقیه را به دختر می‌دهند.

دوم: یکی از پدر و مادر یا یک پسر و یا چند پسر: در این صورت، پدر یا مادر یک ششم مال میت را ارث می‌برد و باقی برای پسر است. اگر چند پسر باشند، باقی بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.

سوم: یکی از پدر و مادر با چند دختر: پدر یا مادر یک پنجم مال می‌برند و بقیه بین دختران بطور مساوی تقسیم می‌شود.

چهارم: یکی از پدر و مادر با پسر و دختر با هم: یک ششم به پدر یا مادر داده می‌شود و بقیه بین اولادش تقسیم می‌شود و پسر دو برابر دختر ارث می‌برد.

مسئله ۱۰۰۵: هرگاه میت پسر و دختر بدون واسطه نداشته باشد، ارث برای اولاد آنهاست. پس فرزند پسر سهم پدرش را می‌برد، اگرچه

دختر باشد، و فرزند دختر سهم مادرش را می‌برد، اگرچه پسر باشد. بنابراین، اگر شخصی دختر پسر و پسر دختر داشته باشد، دختر دو سهم می‌برد و پسر یک سهم می‌برد. اگر اولاد پسر یا اولاد دختر متعدد باشند، اگر همه پسر یا همه دختر باشند، سهم پدر یا مادر بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود. اما اگر هم پسر و هم دختر وجود داشته باشد، به پسر دو برابر دختر داده می‌شود.

ارث طبقه دوّم

ارث برادران و خواهران و فرزندانشان

مسئله ۱۰۰۶: قواعد عامه در ارث بردن این طبقه به شرح زیر است: برادران و خواهران: هرگاه برادران و خواهران ارث می‌برند، با وجود برادر و خواهر پدر و مادری، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند. اگر یک خواهر داشته باشد، نصف مال را به فرض می‌برد و اگر دو یا بیشتر خواهر داشته باشد، دو سوم را به فرض می‌برند. اما اگر فقط برادر یا برادر و خواهر داشته باشد، فرضی بر آنها نیست و باقی را به ارث می‌برند.

برادران و خواهران مادری: اگر یک نفر باشند، یک ششم می‌برند و اگر دو نفر و بیشتر باشند، یک سوم بین آنها بطور مساوی تقسیم

می‌شود.

ترکیب برادران و خواهران: هرگاه برادر و خواهر پدر و مادری با برادر و خواهر مادری باشند، به برادر و خواهر مادری قسمتی که فرض شده داده می‌شود و بقیه برای برادر و خواهر پدر و مادری است. ارث ایشان چند صورت دارد:

۱. یک برادر یا یک خواهر: اگر وارث میت یک برادر یا یک خواهر باشد، همه مال میت برای اوست، خواه از طرف پدر باشد یا مادر یا از هر دو طرف با هم.

۲. چند برادر یا چند خواهر: اگر میت چند برادر یا چند خواهر یا برادر و خواهر داشته باشد و همه آنها پدری و مادری یا همه آنها پدری باشند، مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. اگر همه از یک جنس باشند (یعنی همه مرد یا همه زن باشند)، وگرنه به مرد دو برابر زن داده می‌شود. پس خواهر یک سهم و برادر دو سهم می‌برد.

۳. برادران و خواهران مادری: اگر میت برادران یا خواهران و یا برادران و خواهران مادری داشته باشد، مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود، اگرچه مرد و زن باشند.

۴. برادر پدر و مادری با برادر پدری: اگر برادر پدر و مادری با برادر

پدری باشد اما برادر مادری نداشته باشد، همه مال را برادر پدر و مادری ارث می‌برد و برادر پدری چیزی ارث نمی‌برد. اگر چند برادر پدر و مادری داشته باشد، در این صورت مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. همچنین اگر خواهر پدر و مادری و خواهر پدری دارد اما خواهر مادری ندارد، همین حکم را دارد. اگر مرد و زن با هم باشند، برادر دو برابر خواهر ارث می‌برد.

۵. برادران یا خواهران پدر و مادری: اگر برادران و خواهران پدر و مادری یا برادران و خواهران پدری با یک برادر یا یک خواهر یا برادر و خواهر مادری باشند، به برادر یا خواهر مادری یک ششم مال داده می‌شود و بقیه بین برادران یا خواهران پدر و مادری یا برادران یا خواهران پدری بطور مساوی تقسیم می‌شود. اگر برادر و خواهر باشند، به برادر دو برابر خواهر داده می‌شود.

۶. برادران یا خواهران پدر و مادری یا برادران و خواهران پدری: اگر برادران یا خواهران پدر و مادری یا اگر آنها نبودند، برادران یا خواهران پدری با برادران یا خواهران یا برادران و خواهران مادری جمع شوند، ارث سه قسمت می‌شود: یک قسمت به برادران و خواهران مادری بطور مساوی تقسیم می‌شود، اگرچه مرد و زن

باشند و دو قسمت دیگر برای باقی است و برادر دو برابر خواهر سهم می‌برد.

۷. برادران پدر و مادری با برادران پدری: اگر برادران پدر و مادری با برادران پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری باشند، برادران پدری از ارث محرومند و به برادر یا یک خواهر مادری یک ششم داده می‌شود و باقی بین برادران پدری و مادری بطور مساوی تقسیم می‌شود. همین حکم را دارد اگر خواهران پدر و مادری با خواهران پدری با یک برادر و یک خواهر مادری باشند. اما اگر خواهر و برادر پدر و مادری باشند، برادر دو برابر خواهر ارث می‌برد.

۸. اگر میت برادران یا خواهران یا برادران و خواهران پدر و مادری با پدری داشته باشد و برادران یا خواهران مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند. به برادران و خواهران مادری یک سوم داده می‌شود و بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود (مرد و زن فرقی ندارد). دو ثلث دیگر برای کسانی است که پدری و مادری هستند. اگر همه مرد یا همه زن باشند، بطور مساوی تقسیم می‌شود و گرنه برادر دو برابر خواهر ارث می‌برد.

مسئله ۱۰۰۷: هرگاه وارث میت زن و خواهران و برادران باشند، زن (یک چهارم مال یا یک هشتم آن را بنا بر تفصیلی که می آید) ارث می برد و خواهران و برادران او مطابق مسائل قبلی ارث می برند.

اگر وارث میت شوهر و خواهران و برادران میت باشند، شوهر نصف مال را می برد و باقی برای خواهران و برادران میت مطابق آنچه که گذشت، می باشد. در بعضی صورت ها، ارث بردن خواهر و برادر میت سهم فرضی آنها بیشتر از فریضه است، پس از ارث خواهران و برادران پدر و مادری یا پدری کم می شود اما از خواهران و برادران مادری کم نمی شود.

به عنوان مثال، اگر زنی بمیرد و شوهر و دو خواهر از پدر و مادری یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد، سهم خواهران مادری یک سوم است و سهم خواهران پدر و مادری یا پدری دو سوم است. با این ارث تمام می شود، اما سهم شوهر زیاد می آید که نصف است. بنابراین، از سهم خواهران پدر و مادری یا پدری کم می شود.

پس مال میت شش قسمت می شود: برای دو خواهر مادری دو سهم از آن است. اگر زنی که از دنیا رفته شوهر داشته باشد، سه سهم که نصف مال میت است به شوهر داده می شود و یک سهم باقی مانده برای دو

خواهر پدري يا پدر و مادري است. اين به معنای آن است که تقص بر خواهران پدري يا پدر و مادري وارد می‌شود، اما از سهم خواهران مادري کم نمی‌شود.

مسئله ۱۰۰۸: هرگاه میت خواهر و برادر نداشته باشد، بچه‌های آنها جای آنها را در گرفتن سهمشان می‌گیرند. پس اگر میت اولاد برادر مادري و اولاد برادر پدر و مادري يا پدري داشته باشد، برای اولاد یک برادر مادري یک ششم مال است، اگرچه زیاد باشند، و برای اولاد برادر پدر و مادري يا پدري باقی است، اگرچه کم باشند.

اگر چند برادر بودند یعنی پدران اولاد، برادر بودند، میراث بر برادران و خواهران تقسیم می‌شود. سپس قسمت هر کدام از اینها بین اولادشان تقسیم می‌شود. سهم اولاد برادران يا خواهران مادري بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود، اگرچه مرد و زن با هم باشند. اما سهم اولاد برادران يا خواهران پدر و مادري يا پدري به تفاضل تقسیم می‌شود، یعنی به مرد دو برابر زن داده می‌شود. لکن احتیاط در این است که مصالحه کنند.

ارث پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها

پدربزرگ و مادربزرگ مادری یک سوم مال را می‌برند، اگرچه تنها باشند. اما پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های پدری ارث فرضی نمی‌برند و مال بین پدربزرگ و مادربزرگ مادری بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. از طرف پدری، پدربزرگ دو برابر مادربزرگ ارث می‌برد. مسئله ۱۰۰۹: پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها از طبقه دوم هستند، چنانکه گذشت. اما پدربزرگ یا مادربزرگ دورتر با وجود پدربزرگ و مادربزرگ نزدیک‌تر ارث نمی‌برند. ارث پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها چند صورت دارد که به شرح زیر است:

۱- وارث منحصر به پدربزرگ یا مادربزرگ: اگر وارث میت منحصر به پدربزرگ یا مادربزرگ پدری یا مادری باشد، پس همه مال برای پدربزرگ یا مادربزرگ است.

۲- پدربزرگ و مادربزرگ پدری: اگر پدربزرگ و مادربزرگ پدری وارث باشند، پدربزرگ دو سوم و مادربزرگ یک سوم ارث می‌برد.

۳- پدربزرگ و مادربزرگ مادری: اگر پدربزرگ و مادربزرگ مادری وارث باشند، همه مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود.

۴- یکی از پدربزرگ و مادربزرگ پدری با یکی از پدربزرگ و مادربزرگ مادری: اگر یکی از پدربزرگ و مادربزرگ پدری با یکی از پدربزرگ و مادربزرگ مادری وارث باشند، یک سوم مال برای پدربزرگ یا مادربزرگ مادری است و بقیه برای پدربزرگ یا مادربزرگ پدری است.

۵- پدربزرگ و مادربزرگ پدری و مادری: اگر پدربزرگ و مادربزرگ پدری و پدربزرگ و مادربزرگ مادری وارث باشند، پدربزرگ و مادربزرگ پدری دو سوم مال را ارث می‌برند و پدربزرگ و مادربزرگ مادری سهم می‌برد. به پدربزرگ و مادربزرگ مادری یک سوم داده می‌شود و مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.

مسئله ۱۰۱۰: هرگاه مردی از دنیا برود و وارث او زنش و پدربزرگ و مادربزرگ پدری و پدربزرگ و مادربزرگ مادری باشند، به پدربزرگ و مادربزرگ مادری یک سوم مال داده می‌شود و بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود. زن سهم خود را بر اساس احکام ارث می‌برد و باقی مال بین پدربزرگ و مادربزرگ پدری تقسیم می‌شود. در این حالت، سهم مرد (پدربزرگ) دو برابر سهم زن (مادربزرگ) است.

مسئله ۱۰۱۱: هرگاه زنی از دنیا برود و وارث او شوهرش و پدربزرگ و مادربزرگ باشند، شوهر نصف مال میت را می برد و باقی برای پدربزرگ و مادربزرگ است. تقسیم ارث بین پدربزرگ و مادربزرگ بر اساس اینکه از طرف پدری یا مادری باشند، انجام می شود. این تقسیم به تفصیل آنچه که در مسائل قبلی بیان شده است، صورت می گیرد.

احکام ارث خواهر و برادر و اجداد

مسئله ۱۰۱۲: هرگاه وارث میت برادر یا خواهر یا برادران یا خواهران با پدربزرگ یا مادربزرگ یا پدربزرگ ها و مادربزرگ ها باشند، ارث آنها چند صورت دارد:

اول: هر کدام از پدربزرگ یا مادربزرگ و برادر یا خواهر از طرف مادر: در این صورت، مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود، اگرچه هم زن و هم مرد باشند.

دوم: همه از طرف پدر: در این صورت، مال میت بین آنها بطور تفاضل تقسیم می شود. برای مرد دو برابر سهم زن است اگر مرد و زن باشند وگرنه بطور مساوی بین آنها تقسیم می شود.

سوم: پدربزرگ یا مادربزرگ پدری و برادر یا خواهر پدر و مادری:

حکم این صورت مانند صورت دوم است، یعنی برادران و خواهران پدر و مادری مانع از ارث بردن پدربزرگ و مادربزرگ پدری نمی‌شوند و همچنین عکس آن برخلاف آنچه که گذشت هرگاه میت برادر یا خواهر پدری داشته باشد با وجود برادر یا خواهر پدر و مادری ارث نمی‌برند.

چهارم: پدربزرگ‌ها یا مادربزرگ‌ها از همه اصناف: اگر بعضی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها پدری و بعضی مادری باشند، خواه همه مرد باشند یا همه زن باشند یا مرد و زن با هم باشند، برادران و خواهران نیز به همین صورت. در این صورت، مال میت به این شکل تقسیم می‌شود: برای نزدیکان مادری (برادران یا خواهران و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها) یک سوم مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود. برای نزدیکان پدری دو سوم باقیمانده است. اگر مرد و زن با هم باشند، برای مرد دو برابر زن است و گرنه مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.

پنجم: وارث میت پدربزرگ یا مادربزرگ پدری با برادر یا خواهر مادری: در این صورت، برای برادر یا خواهر مادری یک ششم مال است اگر یک نفر باشد و اگر دو نفر و بیشتر باشند، یک سوم مال

میت است و بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود. باقی مال برای پدربزرگ یا مادربزرگ پدری است، خواه یکی باشد یا چند نفر. در صورت متعدد بودن و اینکه زن و مرد با هم باشند، مرد دو برابر زن ارث می‌برد وگرنه بطور مساوی تقسیم می‌شود.

ششم: وارث میت پدربزرگ یا مادربزرگ مادری و برادر پدری یا برادر و خواهر یا بیشتر باشد. در این صورت، برای پدربزرگ یا مادربزرگ یک سوم مال است، خواه یکی باشد یا متعدد. اگر چند نفر باشند، مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود. برای برادر دو سوم است، خواه یکی باشد یا متعدد. در صورت متعدد بودن و اینکه مرد و زن با هم باشند، مرد دو برابر زن ارث می‌برد وگرنه بطور مساوی تقسیم می‌شود. اگر با پدربزرگ یا مادربزرگ مادری خواهر پدری باشد، اگر دو نفر و بیشتر باشند، دو سوم مال می‌برد و اگر یک نفر باشد، نصف می‌برد. برای پدربزرگ یا مادربزرگ در هر دو صورت یک سوم مال میت است. در این صورت آخری، یک ششم زیاد می‌آید و احتیاط را ترک نکنند و با هم مصالحه نمایند.

هفتم: وارث میت پدربزرگ‌ها یا مادربزرگ‌های مختلف: اگر بعضی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها پدری و بعضی مادری باشند و با آنها

برادر یا خواهر پدری باشد (خواه یکی باشد یا بیشتر)، در این صورت، مال میت به این شکل تقسیم می‌شود: برای پدربزرگ یا مادربزرگ مادری یک سوم مال میت است و اگر متعدد باشند، بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود. برای پدربزرگ یا مادربزرگ و برادر یا خواهر پدری دو سوم باقیمانده است. اگر مرد و زن با هم باشند، مرد دو برابر زن سهم می‌برد وگرنه بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. اگر با آنها برادر یا خواهر مادری باشد، برای پدربزرگ یا مادربزرگ مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود و برای پدربزرگ یا مادربزرگ پدری دو سوم باقیمانده است. اگر مرد و زن با هم باشند، مرد دو برابر زن ارث می‌برد وگرنه بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.

هشتم: با برادران یا خواهران از هر دو گروه پدربزرگ یا مادربزرگ پدری باشند. در این صورت، برای برادر یا خواهر مادری یک ششم است اگر یک نفر باشد و اگر متعدد باشند، یک سوم مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود. برای برادر یا خواهر پدری با پدربزرگ یا مادربزرگ پدری باقی مال است. اگر مرد و زن باشند، مرد دو برابر زن سهم می‌برد وگرنه بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. اگر با آنها

پدربزرگ یا مادربزرگ مادری باشد، با برادر یا خواهر مادری همگی با هم یک سوم مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود و برای برادر یا خواهر پدری باقی مال است. اگر زن و مرد با هم باشند، مرد دو برابر زن ارث می‌برد و گرنه بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.

مسئله ۱۰۱۳: اولاد خواهر و برادر با وجود برادر و خواهر چیزی از ارث میت نمی‌برند. پس فرزند برادر اگرچه پدری و مادری باشد با وجود برادر یا خواهر ارث نمی‌برد، اگرچه فقط پدری یا مادری باشند. این در صورتی است که برادر یا خواهر باشد و اما هرگاه برادر یا خواهر نبودند، مثل اینکه وارث میت پدربزرگ مادری و فرزند برادر مادری و برادر پدری باشد، پس فرزند برادر مادری با پدربزرگ مادری در یک سوم مال شریک است و دو سوم باقیمانده به برادر پدری میت داده می‌شود.

ارث طبقه سوم

ارث طبقه سوم شامل عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها می‌شود و اگرچه بالا روند، یعنی عموها و عمه‌های پدری یا مادری و دایی‌ها و خاله‌های آن دو، یا اگر پایین بیایند، مثل فرزندان عموها یا عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها، با مراعات قاعده که نزدیک‌ترین مانع از دورترین

است. برخی قواعد خاص این طبقه به شرح زیر است:

۱. عموها و عمه‌های پدر و مادری مانع از ارث بردن

عموها و عمه‌های پدری می‌شوند، اما مانع از ارث

عموها و عمه‌های مادری نمی‌شوند.

۲. عموها و عمه‌های پدر و مادری ارث بین آنها با تفاضل

تقسیم می‌شود و اما دایی‌ها و خاله‌ها ارث بطور مساوی

بین آنها تقسیم می‌شود و تطبیق آنها در توضیح می‌آید.

۳. هرگاه دایی‌ها و خاله‌ها با عموها و عمه‌ها جمع شوند، با

چشم‌پوشی از عدد آنها، برای عنوان دایی و خاله یک

سوم مال میت است و برای عنوان عمو و عمه دو سوم

مال است، بنابر تفصیلی که ان‌شاء... می‌آید.

مسئله ۱۰۱۴: برای ارث بردن عمو و عمه چند صورت است:

۱. وارث منحصر به یک عمو یا یک عمه: در این صورت،

مال همه آن برای عمو یا عمه است، خواه با پدر میت در

پدر و مادر مشترک باشند (عمو یا عمه پدر و مادری) یا

فقط در پدر مشترک باشند (عمو یا عمه پدری) یا در

مادر مشترک باشند (عمو و عمه مادری).

۲. عموها یا عمه‌ها وارث باشند: اگر شخصی از دنیا رفته و عموها یا عمه‌ها وارث او هستند و همه آنها عموها یا عمه‌های پدری یا مادری یا پدری و مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.
۳. عمو و عمه پدری یا پدری و مادری: اگر شخصی از دنیا رفته و عمو و عمه پدری یا پدری و مادری داشته باشد، عمو دو برابر عمه ارث می‌برد و در این فرقی ندارد که عمو یا عمه یکی باشد یا بیشتر از یکی باشد.
۴. عموها و عمه‌های مادری: اگر شخصی از دنیا برود و عموها و عمه‌های مادری وارث او باشند، در این صورت آنها را سفارش به مصالحه می‌کنیم بخاطر فرقی که در نتیجه قسمت کردن می‌آید از اینکه به تفاضل ببرند یا بطور مساوی ببرند.
۵. عموها و عمه‌های پدری و مادری: اگر شخصی از دنیا برود و وارث او عموها و عمه‌ها باشند که بعضی از آنها پدری و مادری و بعضی پدری هستند، عموها و عمه‌های پدری ارث نمی‌برند و اما بقیه ارث می‌برند.

پس اگر برای میت یک عمو یا یک عمه مادری باشد، یک ششم مال به او داده می‌شود و بقیه بین عموها و عمه‌های پدر و مادری تقسیم می‌شود و عمو دو برابر عمه ارث می‌برد. هرگاه میت عمو و عمه مادری داشته باشد، یک سوم مال بین آنها تقسیم می‌شود با رعایت احتیاطی که قبلاً سفارش کردیم.

۶. اگر شخصی از دنیا برود و عموها و عمه‌ها وارث او باشند که بعضی از آنها پدری و بعضی مادری هستند، در این صورت نزدیکان پدری به جای نزدیکان پدر و مادری که در صورت سابق بود قرار می‌گیرند.

مسئله ۱۰۱۵: دایی‌ها و خاله‌ها از طبقه سوم چنانکه گذشت برای دایی تنها همه مال میت است و برای دو دایی و بیشتر مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. برای خاله تنها همه مال میت است و همچنین اگر دو خاله یا چند خاله باشند. اگر مرد و زن با هم باشند و برای میت یک دایی و بیشتر و یک خاله و بیشتر باشد، خواه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند، در اینکه مال بین آنها بطور مساوی یا تفاضل تقسیم شود، اشکال است. پس احتیاط را ترک نکنند و در

زیادی با هم مصالحه کنند.

هرگاه دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری با هم جمع شوند، در سقوط ارث پدری یعنی دایی که از مادر میت در پدر مشترک هستند، و اینکه ارث منحصر به باقی باشد، اشکال است. پس احتیاط را ترک نکنند و با هم مصالحه کنند. در هر صورت، با اختلاف در مرد و زن بودن، اشکال قبلی جاری می‌شود که آیا مساوی یا به تفاضل ارث می‌برند. پس احتیاط را ترک نکنند و مصالحه کنند.

مسئله ۱۰۱۶: هرگاه عموها و عمه‌ها یکی باشند یا بیشتر با یکی یا بیشتر از دایی‌ها و خاله‌ها جمع شوند، مال میت سه قسمت می‌شود: یک قسمت برای دایی و خاله و دو قسمت برای عمو و عمه است. هرگاه میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، فرزندان آنها بجای آنها می‌باشند، بنابر آنچه که در ارث خواهر و برادر بیان کردیم. مسئله ۱۰۱۷: هرگاه وارث میت عموها و عمه‌های پدری و دایی‌ها و خاله‌های پدری و عموها و عمه‌های مادری و دایی‌ها و خاله‌های مادری باشند، یک سوم مال میت به نزدیکان مادری داده می‌شود و در اینکه مال بین آنها بطور مساوی یا تفاضل تقسیم شود، اشکال است.

پس احتیاط را ترک نکنند و با هم مصالحه نمایند. یک سوم باقی به دایی و خاله پدری داده می‌شود و بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. باقی برای عمو و عمه پدری است و در اینکه تقسیم بین آنها به مساوی یا به تفاضل است، اشکال می‌باشد. پس احتیاط را ترک نکنند و مصالحه نمایند. هرگاه برای میت هیچکدام از آنها نبودند، ارث برای فرزندان آنها است با رعایت نزدیک‌ترین آنها. و نیکو است که در این مورد و سایر موارد که ما احتیاط کردیم، مراجعه به حاکم شرع شود که سهم هر وارث را مشخص کند.

ارث زن و شوهر

مسئله ۱۰۱۸: برای شوهر، اگر زنش بمیرد، نصف مال زن است. اگر زن بچه ای، اگرچه پایین بیاید نداشته باشد. اما اگر زن بچه دارد، هرچند از شوهر دیگر باشد، مرد یک چهارم ارث می‌برد و باقی مال بین سایر ورثه تقسیم می‌شود.

برای زن، هرگاه شوهرش بمیرد، یک چهارم مال میت به او می‌رسد. اگر شوهر فرزند اگرچه پایین بیاید نداشته باشد. اما اگر شوهر بچه دارد، یک هشتم مال میت به او تعلق می‌گیرد، حتی اگر بچه از زن دیگری باشد و باقی آن برای سایر ورثه است.

اما در مورد زن، بنا بر مشهور علماء، حکم خاصی در ارث وجود دارد. برخی اموال را مطلقاً ارث نمی‌برد و سهمی در آن ندارد و در قیمت و پول آن هم سهمی ندارد. این اموال شامل زمین به طور عام است، مانند زمین خانه و مزرعه و زمین‌هایی که مجرای قنات در آن جاری است.

برخی اموال را زن در عین آن ارث نمی‌برد، اما در قیمت آن ارث می‌برد، به معنای اینکه در خود عین حقی ندارد، اما در مالیت آنها سهم می‌برد. این اموال شامل درختان، زراعت، ساختمان خانه و غیره است. بنابراین، برای زن سهم در قیمت این اموال معتبر است و قیمت را باید به قیمت روزی که می‌پردازند، پرداخت شود. و بنظر ما این حکم، یک حکم ولائی از طرف امام معصوم علیه السلام است و در اجرای آن احتیاج به امضای ولی فقیه جامع‌الشرایط دارد. در غیر این صورت، حکم قسم اول مانند دوم است. و بنا بر احتیاط واجب، بین ورثه مصالحه شود، خصوصاً در موردی که زن میت غالباً مادر آنها نیز می‌باشد و مراعات طرف مادر را نمایند.

اگر وارث به زن میت، اموال را به جای قیمت بدهد، بر زن واجب است قبول کند و با وارث شریک در عین می‌شود.

اما غیر از این موارد، در بقیه آنچه که میت بجا گذاشته، زن از آن ارث می‌برد، همچنانکه سایر ورثه نیز ارث می‌برند.

سپس اینکه راه قیمت‌گذاری در مواردی که زن از قیمت آن ارث می‌برد، این است که آنچه که در بین کارشناسان قیمت‌گذاری خانه و باغ هنگام فروش مرسوم است، ساختمان و درخت را بدون زمین قیمت‌کنند. این کاری متداول بین کارشناسان است و وقتی آنها را قیمت‌گذاری می‌کنند، ارث زن از قیمتی که بر این اساس بدست آورده‌اند، داده می‌شود.

مسئله ۱۰۱۹: جایز نیست که سایر ورثه در مالی که زن میت هم از آن ارث می‌برد، تصرف کنند، حتی در مواردی که از قیمت آن ارث می‌برد، مانند درختان و ساختمان خانه، مگر اینکه به اجازه او باشد.

مسئله ۱۰۲۰: هرگاه میت چند زن داشته باشد، یک چهارم یا یک هشتم مال بین آنها تقسیم می‌شود، اگرچه به همه آنها و بعضی از آنها دخول نکرده باشد. بله، آن زنی که هنوز به او دخول نکرده و در بیماری که منجر به مرگ او شد، با او ازدواج کرده، ازدواجش باطل است و زن مهریه و ارث ندارد. ولکن اگر زنی که مریض است و با آن مرض از دنیا رفته، با مردی ازدواج کند، مرد از او ارث می‌برد، اگرچه

دخول نکرده باشد.

مسئله ۱۰۲۱: زن و شوهری که با طلاق رجعی از هم جدا شده‌اند و هنوز عده باقی است، از همدیگر ارث می‌برند. پس هرگاه عده تمام شود یا طلاق بائن باشد، از همدیگر ارث نمی‌برند.

مسئله ۱۰۲۲: هرگاه مردی زنتش را در حال بیماری طلاق دهد و در آن بیماری بمیرد و قبل از یک سال تمام باشد، یعنی دوازده ماه هلالی، زن از او ارث می‌برد اگر سه شرطی که می‌گوییم را داشته باشد:

۱. زن در اثناء سال با کس دیگری ازدواج نکرده باشد.
 ۲. طلاق به خواست زن و رضایت او در مقابل عوض یا بدون آن نباشد.
 ۳. مرگ شوهر در آن بیماری به خاطر همان مرض یا به سبب دیگری باشد. پس اگر از آن بیماری خوب شود و به سبب دیگری بمیرد، زن ارث نمی‌برد.
- مسئله ۱۰۲۳: لباس و مانند اینها که زن با اجازه شوهر از آن استفاده می‌کرده، اما ملک او نکرده است، جزئی از ترکه میت است و همه ورثه از آن ارث می‌برند و اختصاص به زن میت ندارد.

مسائل متفرقه ارث

مسئله ۱۰۲۴: از مال پدر، به پسر بزرگتر در زمان مرگ، قرآن، انگشتر، شمشیر و لباس بدنش (نه لباسی که برای فروش و مانند اینها دارد) داده می‌شود و به این «حبوه» گویند. اگر غیر از لباس متعدد باشد، چنانکه دو انگشتر داشته باشد، در اینکه جزء حبوه باشد اشکال است. همچنین رحل قرآن نیز مشکل است که جزء حبوه باشد. اما تفنگ، خنجر و مانند این دو از هر اسلحه‌ای جزء حبوه است. پس پسر بزرگتر احتیاط را ترک نکند و با سایر ورثه مصالحه کند.

مسئله ۱۰۲۵: هرگاه میت قرضی داشته باشد که همه مال میت را شامل می‌شود، بر پسر بزرگتر واجب است که چیزهایی هم که اختصاص به او دارد در پرداخت قرض میت پردازد یا اینکه دینش را به اینها تمام کند. اما اگر قرضی نباشد که همه مال او را بگیرد، پس اگر مزاحمتی پیش بیاید که اگر حبوه را نپردازد، مال میت کمتر از قرض است، باید به مقداری که سهم اوست از حبوه پردازد یا اینکه با این حبوه دین او را پردازد. اما اگر مزاحمتی نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید به اندازه سهمش قرض او را پردازد. پس اگر قرضش برابر با نصف همه مال میت باشد، نصف حبوه برای قرض میت

پرداخت می‌شود و در حکم قرض، کفن میت و غیر آن از مخارج تجهیز میت از اصل مال میت خارج می‌شود.

مسئله ۱۰۲۶: وارث میت باید مسلمان باشد. اگر میت مسلمان بوده باشد، کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، اگرچه مسلمان از کافر ارث می‌برد. همچنین نباید میت را به عمد و از روی ظلم کشته باشد. اما اگر او را از روی خطای محض کشته باشد، مثل اینکه سنگی را به طرف پرنده‌ای انداخت و اشتباهی به آن شخصی خورد و از دنیا رفت، یا خطای شبیه عمد باشد، مثل اینکه آن شخص را به چیزی که بطور عادی موجب قتل نیست بزند و قصدش این باشد که او را بزند نه اینکه بکشد و در قضا بمیرد، این قتل مانع ارث بردن او از میت نمی‌شود. بله، از دیه او ارث نمی‌برد.

مسئله ۱۰۲۷: حمل اگر زنده به دنیا بیاید، ارث می‌برد و قبل از ولادتش، سایر ورثه می‌توانند مال میت را تقسیم کنند. ولکن هرگاه مطمئن نیستند که دختر است، بنا بر احتیاط واجب باید سهم یک پسر یا دو پسر یا بیشتر از آن را کنار بگذارند، هرگاه احتمال مورد اعتناء برای تعدد وجود داشته باشد. پس اگر زنده دنیا آمد و معلوم شد مقداری که کنار گذاشته‌اند بیشتر است، اضافی را بین سایر ورثه به

قدر سهامشان تقسیم می‌شود.

مسئله ۱۰۲۸: بچه زنازاده و پدر و مادرش که زنا کرده‌اند، از همدیگر ارث نمی‌برند و همچنین در نزدیکان او هم ارث وجود ندارد. پس او از آنها ارث نمی‌برد و آنها هم از او ارث نمی‌برند. اما زنازاده و فرزندان او که حلال‌زاده هستند، از همدیگر ارث می‌برند و همچنین زن و شوهر از همدیگر ارث می‌برند. اگر زنازاده بمیرد و وارث شرعی نداشته باشد، امام علیه‌السلام از او ارث می‌برد.

مسئله ۱۰۲۹: امام علیه‌السلام وارث کسی است که وارث ندارد، خواه از نسب یا سبب دیگری باشد. راه مصرف ارث او، راه مصرف سهم امام علیه‌السلام از خمس است و امر آن در عصر غیبت به دست حاکم شرع است. بنابر احتیاط واجب، باید به مرجع تقلید اعلم که از تمام جهات مردم اطلاع دارد، رجوع کند.

مسئله ۱۰۳۰: هرگاه شخصی غایب شود و علم به زنده بودن و مرگ او ندارد، پس حکم اموالش این است که چهارسال صبر کنند و از او جستجو کنند و این کار باید با اجازه حاکم شرع باشد. پس اگر خبری از او نشد، اموالش بین ورثه‌اش که از او ارث می‌برند تقسیم می‌شود. اگر هنگام تمام شدن مدتی که صبر کردند، از دنیا رفته باشد، اما کسی

که از او ارث می‌برد اگر بعد از مدتی که صبر کرده بمیرد، از او ارث نمی‌برد و وارث از آن شخص ارث می‌برد اگر قبل از تمام شدن مدت بمیرد. اما اگر بعد از آن بمیرد، از او ارث نمی‌برد. جایز است که بعد از گذشتن ده سال از مفقود شدنش، اموال تقسیم شود بدون اینکه احتیاج به جستجو داشته باشد.

مسئله ۱۰۳۱: اگر دو نفر که از همدیگر ارث می‌برند، بمیرند و در مرگ هر یک از آن دو احتمال سبقت یا تأخیر مرگ یا همزمانی مرگ بدهند، یا اینکه می‌داند یکی جلوتر از دنیا رفته اما نمی‌داند کدام است، هر یک از دیگری ارث می‌برد. راه آن این است که بنا را بر زنده بودن هر یک از آن دو در هنگام مرگ دیگری بگذارند. پس از آنچه که در زمان مرگ مالک بوده، ارث می‌برد، اما از چیزی که از او به ارث برده، ارث نمی‌برد.

کتاب حدود و تعزیرات

حد به معنای عقوبتی است که شرع آن را معین کرده و خداوند متعال بر کسانی که جرم معینی را مرتکب می‌شوند، مانند زنا، نوشیدن شراب، دزدی و لواط قرار داده است. این عقوبت به دو دسته تقسیم می‌شود:

حد: عقوبتی که شرع آن را معین کرده و مقدار آن مشخص است.

تعزیر: عقوبتی که شرع آن را معین نکرده و مقدار آن به حاکم شرع واگذار شده است و به مقدار حد نمی‌رسد. تعزیر مربوط به جرائم و جنایتی است که حدی برای آنها وجود ندارد.

شارع مقدس اهتمام زیادی به اجرای حدود دارد و کسانی را که در این زمینه سستی می‌کنند، مذمت کرده است. از امام کاظم ع روایت شده که در تفسیر آیه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (روم، آیه ۱۹) فرمودند: احیاء زمین به باران نیست، بلکه خداوند مردانی را برمی‌انگیزد تا عدل را زنده کنند. پس زمین به احیاء عدل زنده می‌شود، به همین ترتیب، اقامه حد برای خداوند از چهل روز باران صبحگاهی بهتر است.

پیامبر خدا ص نیز فرموده‌اند: «یک ساعت از امام عادل بهتر از

عبادت هفتاد سال است» و اقامه حد برای خداوند بهتر از چهل روز باران صبحگاهی است.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است خدا یا ... به پیامبرت (صلی الله علیه و آله) در موردی که از دینت به او خبر دادی، فرمودی ای محمد: «کسی که حدی از حدود من را تعطیل کند، با من دشمنی کرده و می‌خواهد با من ضدیت کند». امام باقر علیه السلام نیز فرمودند که خداوند چیزی را که این امت تا روز قیامت به آن احتیاج دارد، وا نگذاشته مگر اینکه در کتابش نازل کرده و برای پیامبرش صلی الله علیه و آله بیان کرده است و برای هر چیزی حدی قرار داده و دلیلی بر آن نیز قرار داده و بر کسی که از آن حد تجاوز کند یک حدی قرار داده است.

حکمت تشریح قوانین کیفری در شریعت، اعم از حدود و تعزیرات، جلوگیری از وقوع جرم و دشمنی است. مردم اصلاح نمی‌شوند مگر با ترس از زور قانون تا عدالت و قسط برقرار شود و حقوق مردم حفظ گردد و زندگی آرام و امنی داشته باشند. خداوند فرموده است: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره، آیه ۱۷۹).

و چون این حدود و تعزیرات و سایر احکام اجتماعی مانند قضا و ولایت امر، مشروع نشده‌اند که فقط مرکب روی ورق باقی بمانند.

اجرای این احکام ضروری است تا جامعه‌ای مناسب و سالم شکل گیرد. بنابراین، شارع مقدس به اقامه حدود اهتمام دارد و مراجع دین باید وظایف نیابت از معصوم علیه السلام را انجام دهند تا وضعیتی ایجاد کنند که به اجرای حدود کمک کند، به اینکه اگر مقدمات برپائی حکومت اسلامی است آن را تشکیل دهند یا در حکومت‌هایی که هست قوه تاثیر گذاری بوجود آورند، و خداوند متعال به لطف خود کمک می کند چنانکه تعدادی از بزرگان علماء ما در این دوره به آن قیام کردند.

مسئله ۱۰۳۲: اقامه حدود و تعزیرات و سایر احکام اجتماعی از وظایف مجتهد جامع الشرایط است که متصدی امور مردم است. هیچ کس دیگر حق ندارد که آنها را اجرا کند مگر به امر و اجازه او باشد، مگر در موارد خاصی.

کتاب قضاوت

قضاوت وظیفه بزرگ الهی است و این از میراث پیامبران و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «از حکم کردن پرهیزید»، زیرا حکم کردن برای امام عالم به قضاوت است که در بین مسلمانان عادل باشد، برای پیامبر یا وصی پیامبر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح قاضی وقتی که او را به قضاوت نصب کرد فرمود: «ای شریح، در جایگاهی نشستنی که در این جایگاه نمی‌نشیند مگر پیامبر یا وصی پیامبر یا سنگ‌دل». با قضاوت عادل، حقوق حفظ می‌شود، ظلم از بین می‌رود، امنیت گسترش می‌یابد و مردم آرامش پیدا می‌کنند و حکومت در راه مستقیم قرار می‌گیرد.

نهی شدیدی از تصدی قضاوت توسط کسانی شده که اهلیت آن را ندارند، کسانی که شرعیتشان را از مجتهد جامع‌الشرائط که متصدی ولایت امور مردم است، نمی‌گیرند. در صحیح هشام بن صالح از امام صادق علیه السلام آمده است که: «چونکه امیرالمؤمنین علیه السلام شریح را برای قضاوت نصب کرد، بر او شرط کرد که حکمی نکند تا اینکه به ایشان عرضه کند».

از سالم بن مکرم جمال نقل شده است که امام جعفر بن محمد

صادق عليه السلام فرمود: «بر حذر باشید که بعضی از شما برای شکایت از بعضی به حاکم جور رجوع کند، بلکه مردی از خودتان را برگزینید که چیزی از احکام ما را می‌داند، پس او را بین خودتان قاضی قرار دهید، چونکه من او را قاضی قرار دادم. پس مرافاعت خود را به سوی او ببرید».

امام صادق عليه السلام همچنین فرمودند: «حکم دو حکم است: حکم خداوند عزوجل و حکم جاهلیت. پس کسی که حکم خدا را اشتباه کند، به حکم جاهلیت حکم می‌دهد».

بنابراین، هر کسی که متصدی برای قضاوت بین مردم است، اعم از کسانی که در محاکم دولتی قضاوت می‌کنند یا کسانی که در اختلاف عشائر قضاوت می‌کنند و به (فریضه) نام‌گذاری می‌شوند، یا کسانی که در اختلاف تجار در بازار حکم می‌کنند و به آن‌ها (اهل مصلحت) گویند، باید از قضاوت بر حذر باشند. بله، ممکن است که حکم کردنشان را تصحیح کنند به اینکه قبل از اینکه حکم کنند، بر عالم دینی و شرعی عرضه کنند، همچنانکه در شرط امیرالمؤمنین عليه السلام بر شریح قاضی است.

تعریف قضاوت

قضاوت به معنای تمام کردن دعوای بین دو نفر است که با هم دعوا دارند و حکم به ثبوت ادعای کسی که ادعا دارد، یا اینکه حکم کند که مدعی حقی بر کسی که بر علیه او ادعا شده، ندارد.

فرق بین حکم و فتوا

فتوا عبارت است از بیان احکام کلی بدون اینکه بر مورد خاصی تطبیق شود. فتوا حجیت ندارد مگر بر کسی که واجب است از مرجع تقلیدی تقلید کند و تطبیق آن به نظر خود مقلد است، نه به نظر مرجع تقلید.

قضاوت حکم موارد شخصی است که مورد دعوا و مشاجره قرار گرفته است. قاضی حکم می‌کند که فلان مال برای زید است یا فلان زن، زن فلانی است و مانند این‌ها. حکم قاضی بر هر کسی نافذ است، حتی اگر یکی از دو طرف دعوا مجتهد باشد.

گاهی منشأ دعوا اختلاف در فتوا است، چنانکه ورثه در زمین‌ها با هم دعوا دارند. مثلاً زن میت که بچه دارد ادعا کند که از زمین ارث می‌برد و باقی ورثه بگویند نه، ارث نمی‌برد. در این صورت، آنها نزد قاضی می‌روند و حکم قاضی بر آنها نافذ است، حتی اگر مخالف فتوای مرجعی باشد که محکوم علیه از او تقلید می‌کند.

مسأله ۱۰۳۳: قضاوت از واجبات اجتماعی است، به این معنا که بر جامعه واجب است که برخی افراد را برای امر قضاوت و حل و فصل دعوای بین مردم آماده کند. اگر این کار انجام نشود، همه افراد جامعه گناهکار خواهند بود.

مسأله ۱۰۳۴: قضاوت را حاکم شرع که متصدی امور قضایای عام است، معین می‌کند. او کسی است که امور مالی قاضی که برای یک زندگی آبرومند نیاز دارد، متکفل است تا مانع از نفسهای ضعیف شود و از دریافت رشوه و مانند آن جلوگیری کند. در عهدنامه امام امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر آمده است که فرمود: «حقوق قاضی را زیاد کن و زیاد به او عطا کن تا کمبودش از بین برود و احتیاجش به مردم کم شود».

مسأله ۱۰۳۵: رشوه در قضاوت حرام است و فرقی در دهنده و گیرنده آن وجود ندارد.

مسأله ۱۰۳۶: قاضی بر دو نوع است: قاضی منصوب و قاضی تحکیم.

مسأله ۱۰۳۷: تعیین قاضی که دعوایشان را نزد او ببرند، متوقف بر رضایت دو طرف دعوا است اگر قاضی تحکیم باشد. اما اگر می‌خواهند دعوا را نزد قاضی منصوب ببرند، بر اساس نظر مشهور،

دست مدعی است و اشکالی ندارد که قاضی اختلاف در تقلید آن دو را اگر اختلافی به وجود بیاید، مراعات کند یا اینکه این امر را موکول به حاکم شرع کند. همچنین، هرگاه هر دو مدعی باشند و اختلاف داشته باشند که به کدام قاضی رجوع کنند.

مسأله ۱۰۳۸: در قاضی چند چیز شرط است: اول بلوغ، دوم عقل، سوم مرد، چهارم ایمان، پنجم حلال زاده، ششم عدالت، هفتم رشد، هشتم قاضی منصوب مجتهد باشد.

مسأله ۱۰۳۹: همچنانکه حاکم بین مدعی و منکر با شاهد و اقرار و قسم حکم می‌کند، می‌تواند با علم خود حکم کند به شرط اینکه هر دو طرف دعوا راضی باشند برای اینکه از تهمت و شک بدور باشد و در این فرقی بین حق الله و حق الناس نمی‌باشد.

مسأله ۱۰۴۰: در شنیدن ادعا باید بطور جزم و یقین باشد اما اگر بطور گمان و احتمال باشد قبول نیست.

مسأله ۱۰۴۱: اگر شخصی ادعای مالی بر دیگری کند و دیگری هم یا اعتراف می‌کند و یا منکر آن است یا سکوت کرده به معنای اینکه نه اعتراف می‌کند و نه انکار می‌کند، پس در اینجا سه صورت است:
اول: کسی که بر علیه او ادعا شده اعتراف کند. حاکم بر طبق آن حکم

می‌کند و مال به مدعی داده می‌شود.

دوم: کسی که بر علیه او ادعا شده انکار می‌کند. پس از مدعی خواسته می‌شود که شاهد بیاورد. اگر شاهد آورد، بر طبق آن حکم می‌شود وگرنه منکر قسم می‌خورد. پس اگر منکر قسم خورد، دعوا تمام می‌شود و بعد از حکم قاضی، جایز نیست که مدعی از مال کسی که قسم خورده تقاض کند. بله، اگر کسی که قسم خورده گفت: «قسم دروغ خوردم»، مدعی می‌تواند مالش را مطالبه کند و اگر امتناع کرد و نپرداخت، می‌تواند از اموال او تقاض کند.

سوم: کسی که بر علیه او ادعا شده سکوت کند. پس از مدعی خواسته می‌شود که شاهد بیاورد و اگر شاهد نیاورد، قاضی از کسی که بر علیه او ادعا شده می‌خواهد که قسم بخورد. هرگاه مدعی هم راضی شود و بخواهد که قسم بخورد، پس اگر قسم خورد، دعوا تمام می‌شود و اگر قسم نخورد، حاکم از مدعی می‌خواهد که قسم بخورد.

و اما اگر کسی که بر علیه او ادعا شده ادعا کند که هیچ نمی‌داند، پس اگر مدعی این را تکذیب نکرد، پس نمی‌تواند او را قسم دهد و اگر او را تکذیب کرد، او را قسم می‌دهد که هیچ چیزی نمی‌داند.

مسأله ۱۰۴۲: اگر بعد از اینکه منکر قسم خورد و حاکم به نفع او

حکم کرد، مدعی شاهد بر ادعایش آورد، قبول نمی‌شود.

مسأله ۱۰۴۳: هرگاه منکر قسم نخورد و به مدعی رد کرد، پس اگر مدعی قسم خورد، ادعایش ثابت می‌شود و اگر قسم نخورد، دعوا ساقط می‌شود.

مسأله ۱۰۴۴: اگر منکر قسم نخورد و قسم هم به مدعی رد نکرد، پس قاضی مدعی را قسم می‌دهد. پس اگر قسم خورد، به نفع او حکم می‌شود.

مسأله ۱۰۴۵: بعد از اینکه مدعی شاهد آورد، قاضی نمی‌تواند مدعی را قسم دهد مگر اینکه مدعی بر علیه میت ادعا کند. پس در این صورت، حاکم باید مدعی را علاوه بر بینة، قسم دهد که حقیش بر ذمه میت باقی بوده است.

مسأله ۱۰۴۶: ظاهر این است که حکم قسم دادن مدعی بر میت اختصاص به قرض ندارد و هر موردی که در محل گمان تعلیل امام کاظم علیه السلام است، جاری می‌شود. در روایت عبدالرحمن ابن ابی عبدالله فرمود: «وگرنه حقی برای او نیست زیرا ما نمی‌دانیم شاید میت با شاهد پرداخت کرده که مکان آن را نمی‌دانیم یا بدون شاهد قبل از مرگش پرداخت نموده است».

مسأله ۱۰۴۷: در ادعای بر میت فرقی ندارد که مدعی ادعای دین بر میت کند برای خودش باشد یا برای موکلش یا برای کسی که او بر آن شخص ولایت دارد. پس در همه این موارد چاره‌ای نیست در ثبوت ادعا که قسم هم به شاهد ضمیمه کند و فرقی ندارد که مدعی وارث باشد یا وصی یا اجنبی باشد.

مسأله ۱۰۴۸: اگر دین میت بدون شاهد ثابت شد، مثل اینکه ورثه اعتراف به آن دارند یا به علم حاکم ثابت شد یا اینکه اینقدر شیوع داشته باشد که انسان علم حاصل می‌کند و احتمال هم می‌دهد که میت دینش را پرداخت کرده، پس در مانند این آیا نیاز است که قسم هم بخورد یا نه؟ دو وجه است؛ اقرب این است که قسم هم بخورد.

مسأله ۱۰۴۹: اگر مدعی بر علیه میت یک شاهد آورد و قسم هم خورد، پس معروف این است که با این قرض ثابت می‌شود، اما آیا احتیاج به قسم دیگری هم دارد؟ در این اختلاف است؛ گفته شده که احتیاج ندارد و گفته شده که باید قسم بخورد و صحیح‌ترین، دوّمی است.

مسأله ۱۰۵۰: اگر بینه اقامه کرد که دینی بر بچه یا دیوانه یا غائب دارد، آیا در این موارد احتیاج به قسم هم دارد؟ در این تردید و

اختلاف است و اظهر این است که مثل مسأله سابق است زیرا تعلیل عمومیت دارد هرگاه احتمال پرداخت وارد باشد.

مسأله ۱۰۵۱: وقتی که قاضی اوّل حکم کرد، دیگر جایز نیست مرافعه را نزد قاضی دیگری ببرد و برای قاضی دوّم جایز نیست که حکم قاضی اوّل را نقض کند مگر اینکه قاضی اوّل شرائط قضاوت را نداشته باشد یا حکم قاضی اوّل مخالف موردی باشد که با قرآن و سنت بطور قطع ثابت شده یا ادله‌ای داشته باشد که اشتباه حکم اوّل را ثابت کند.

مسأله ۱۰۵۲: هرگاه مدعی حقی را مطالبه کند و کسی که بر علیه او ادعا شده غائب باشد و فعلاً احضار او ممکن نیست، پس در این صورت اگر مدعی شاهد بر ادعای خود آورد، قاضی به نفع او حکم می‌کند و از اموال کسی که بر علیه او ادعا شده حق او را می‌گیرد و به او می‌دهد. همچنین از مدعی یک کفیل برای مال می‌گیرد و غائب هرگاه برگشت، پس بر دلیل خود است. پس اگر ثابت کرد که مدعی چیزی را مستحق نیست، قاضی هرچه را که به مدعی داده، برمی‌گرداند.

مسأله ۱۰۵۳: هرگاه موکل غائب است و وکیلش از غریم بخواهد که

حقی را که با اقرار یا شاهد ثابت شده که بر او هست، پردازد و غریم ادعا کند که به موکل پرداخته یا موکل او را ابراء کرده است، پس اگر شاهدی بر آن آورد، تمام است و اگر شاهد نیاورد، بر اوست که به وکیل آن مال را پردازد و حاکم نمی تواند وکیل را قسم دهد که حق موکل باقی است مگر غریم ادعا کند که وکیل می داند که داده ام یا ابراء کرده است.

مسأله ۱۰۵۴: هرگاه قاضی حکم کند که دینی بر شخصی ثابت است و او امتناع کرد که پردازد، بر قاضی جایز است او را زندان کند یا مجبور نماید که پردازد. بله، هرگاه محکوم نمی تواند پردازد، جایز نیست او را زندان کند، بلکه قاضی به او مهلت می دهد که وقتی توانست پردازد.

احکام قسم

مسأله ۱۰۵۵: قسم صحیح نیست مگر به خداوند و اسامی خداوند تعالی و معتبر نیست که به لفظ عربی باشد، بلکه به هر زبانی که ترجمه اسامی خداوند سبحان باشد، صحیح است.

مسأله ۱۰۵۶: جایز است قاضی اهل کتاب را به آنچه که اعتقاد دارند قسم دهد و واجب نیست که آنها را ملزم کند به اسامی خداوند تعالی

قسم بخورند.

مسأله ۱۰۵۷: آیا در قسم مباشرت شرط است یا اینکه جایز است کسی را وکیل کند که وکیل به نیابت از موکل قسم بخورد؟ ظاهر این است که مباشرت شرط نیست.

مسأله ۱۰۵۸: هرگاه قاضی بداند کسی که قسم می خورد توریه کرده و چیز دیگری را قصد کرده، ظاهر این است که قسمش کفایت نمی کند.

مسأله ۱۰۵۹: اگر منکر، کافر غیر کتابی باشد (کافر کتابی مالش محترم است) مانند کافر حربی یا مشرک یا ملحد و مانند اینها، بعضی از علماء فرمودند که او را به خداوند قسم دهد و بعضی دیگر فرمودند که بر آنچه که اعتقاد دارند قسم بدهد. بنابر اختلافی که بیان شد، ولكن ظاهر این است که او را به چیزی قسم ندهند. پس هرگاه مسلمان حق خود را بر او ثابت کرد، حکم به نفع او می شود و انکار کسی که بر علیه او ادعا شده قبول نمی شود.

مسأله ۱۰۶۰: مشهور این است که قاضی کسی را نمی تواند قسم دهد مگر اینکه در محل قضاوتش باشد، ولكن دلیلی بر آن نیست. پس اظهر این است که جایز است، لکن در حضور متخاصم با کسی که نایب از اوست یا دو شاهد عادل می تواند قسم دهد تا شک و اختلافی

در کار نباشد.

مسأله ۱۰۶۱: اگر کسی قسم بخورد که هیچ وقت قسم نخورد، ولكن بطور اتفاقی اثبات حقیقت متوقف بر قسم خوردن است، جایز است که قسم بخورد و قسمش منحل نمی‌شود و احتیاط هم کند و كفاره شکستن قسم را بپردازد. بله، هرگاه نذر کند که حتی در این موارد قسم نخورد، اگرچه حقیقت از بین می‌رود، واجب است به آنچه که نذر کرده و قطعی است ملتزم باشد.

مسأله ۱۰۶۲: هرگاه شخصی بر علیه میت مالی را ادعا کند و ادعا کند که وارث می‌داند و وارث آن را انکار کند، پس مدعی می‌تواند آنها را قسم بدهد که نمی‌دانند وگرنه قسمی متوجه وارث نیست.

مسأله ۱۰۶۳: هرگاه شخصی بر علیه میت مالی را ادعا کند و ادعا کند که وارث می‌داند که او از دنیا رفته و مالی نزد آنها دارد، پس اگر ورثه اعتراف به آن دارند، بر آنها لازم است بپردازند وگرنه باید قسم بخورند که آنها نمی‌دانند او مرده است یا مالی از میت نزد آنها نیست.

مسأله ۱۰۶۴: دعوا در حدود ثابت نمی‌شود مگر با شاهد و اقرار و قسمی متوجه منکر نیست.

مسأله ۱۰۶۵: در اثبات بین دو حقی که بر سرقت مترتب است،

ملازمه ای نیست. حق الله تعالی است که حد است و حق الناس است که غرامت است. هرگاه در سرقت مدعی شاهد ندارد و منکر قسم بخورد، غرامت از او ساقط می شود و اگر مدعی یک شاهد آورد و قسم خورد، منکر باید غرامت بدهد. اما حد ثابت نمی شود مگر با شاهد یا اقرار و با قسم ساقط نمی شود. پس هرگاه بعد از قسم، مدعی شاهد آورد، بر دزد حد جاری می شود.

مسأله ۱۰۶۶: هرگاه بر عهده میت دینی است و شخصی که بستانکار میت است ادعا کند که میت بر ذمه شخص دیگری قرضی دارد، بطوری که میت بدهکار مدعی و بستانکار شخص دیگری است، پس اگر این قرض همه مال میت را می گیرد، بستانکار رجوع به کسی که بر علیه او ادعا شده می کند و آن قرض را مطالبه می کند. پس اگر شاهد بر آن اقامه کرد، تمام است و گرنه کسی که بر علیه او ادعا شده قسم می خورد. اما اگر قرض میت همه مال او را نگیرد، پس اگر نزد ورثه مالی از میت است که غیر از مالی که ادعا شده بر ذمه دیگری است، بستانکار به ورثه رجوع می کند و قرض خود را مطالبه می کند. پس اگر بینه آورد یا ورثه اقرار کردند، به او داده می شود و گرنه ورثه باید قسم بخورند که نمی دانند. اگر مالی از میت نزد ورثه نبود، نه عین

آن و نه بدل آن به اعتبار اینکه در مال میت تصرف کرده‌اند، پس یک بار ورثه ادعا می‌کند که علم به بستانکاری میت از دیگری ندارد و دیگر اینکه آنها هم اعتراف به آن دارند. پس در صورت اول، بستانکار به کسی که بر علیه او ادعا شده رجوع می‌کند. پس اگر شاهد بر آن آورد یا او اقرار به این قرض داشت، تمام است و گرنه کسی که بر علیه او ادعا شده قسم می‌خورد. در صورت دوّم، به ورثه رجوع می‌کند و ورثه رجوع به کسی که بر علیه او ادعا شده می‌کنند و از او بستانکاری میت را مطالبه می‌کنند. پس اگر شاهد آوردند یا او اقرار به آن داشت، قاضی به آن برای ورثه حکم می‌کند و گرنه کسی که بر علیه او ادعا شده قسم می‌خورد. بله، اگر ورثه امتناع کردند که به بدهکار مراجعه کنند، بستانکار می‌تواند به او مراجعه کند و بستانکاری میت را از او مطالبه کند، بنابر آنچه که بیان شد.

مسأله ۱۰۶۷: ادعای در مال با شهادت یک عادل و قسم مدعی ثابت می‌شود و مشهور این است که باید اول شاهد شهادت دهد، بعد مدعی قسم بخورد و اگر برعکس باشد، ثابت نمی‌شود. به معنای اینکه بنابر احتیاط باید بعد از شهادت عادل دوباره قسم بخورد. این در ادعای بر علیه زنده است و اما ادعای بر علیه میت کلام در مورد آن گذشت.

مسأله ۱۰۶۸: ظاهر این است که ادعای مالی که بر آن ادعا شده به شهادت یک عادل و قسم مدعی مطلقاً ثابت می‌شود، چه عین باشد و چه دین. و اقرب این است که در غیر از مال، از حقوق دیگر با شهادت یک عادل و قسم مدعی ثابت نمی‌شود.

مسأله ۱۰۶۹: هرگاه گروهی ادعا کنند که مالی برای مورث آنها است و یک شاهد آوردند، پس اگر همه قسم خوردند، مال بین آنها به نسبت ارششان تقسیم می‌شود. اگر بعضی از آنها قسم خوردند و بعضی دیگر امتناع کردند، فقط حق کسی که قسم خورده ثابت می‌شود و کسی که امتناع از قسم کرده، ثابت نمی‌شود. پس اگر آن چیزی که ادعا شده دین باشد، کسی که قسم خورد سهم خودش را می‌برد و دیگری در آن شریک نیست. اگر عین باشد، کسی که بر علیه او ادعا شده در آن عین به اندازه خودش شریک است و بنابر احتیاط، کسی که بر علیه او ادعا شده با ورثه دیگر نسبت به سهم آنها مصالحه کند. همینطور است اگر گروهی ادعای وصیت به مالی کنند؛ پس اگر آنها یک شاهد عادل آوردند، حق کسی که قسم بخورد ثابت می‌شود و کسی که امتناع کرده ثابت نمی‌شود.

مسأله ۱۰۷۰: اگر گروهی که بر مالی برای مورثشان ادعا دارند بین

آنها بچه باشد، پس مشهور این است که بر ولیش برای اثبات حق بچه قسم خوردن ثابت نیست، بلکه سهم او باقی می ماند تا اینکه بالغ شود. پس اگر بچه قبل از بلوغش بمیرد، وارث او جای او می نشیند. پس اگر قسم خورد، ثابت می شود وگرنه حقی برای او نیست. در فرض مسأله اشکال است؛ زیرا اگر ولی عالم به حق بچه باشد، پس خودش شاهد است و شهادت دوّم تمام است و بینة تحقق می یابد و اگر نمی داند، جایز نیست قسم بخورد.

مسأله ۱۰۷۱: هرگاه بعضی ورثه ادعا کنند که میت مثلاً خانه اش را بر آنها وقف کرده که نسل بعد نسل باشد و دیگران آن را انکار کردند، پس اگر کسانی که ادعا می کنند دو شاهد آوردند، وقف بودن ثابت است. همچنین، هرگاه یک شاهد داشته باشند و همگی قسم خوردند، اگر همگی از قسم خوردن امتناع کردند، وقف بودن ثابت نیست و آنچه که بر آن ادعا شده بین ورثه تقسیم می شود، بعد از اینکه قرض های او را پرداختند و به وصیتش عمل کردند. اگر میت قرض دارد یا وصیتی کرده باشد، بعد به وقفیت سهم مدعی حکم می شود زیرا اقرار به وقف کرده است. اگر بعضی از کسانی که ادعا دارند قسم خوردند و بعضی دیگر قسم نخوردند، وقف بودن در سهم کسی که

قسم خورده ثابت می‌شود. پس اگر میت وصیت یا دینی دارد، از باقی مال بیرون می‌کنند و سپس بین ورثه تقسیم می‌شود.

مسأله ۱۰۷۲: هرگاه بعضی از ورثه از قسم خوردن امتناع کنند، سپس قبل از حکم قاضی بمیرد، وارثش جای او می‌نشیند. پس اگر قسم خورد، وقفیت در سهم او ثابت می‌شود و گرنه ثابت نمی‌شود.

احکام تقسیم مال مشترک

مسأله ۱۰۷۳: قسمت کردن عین مال مشترک در مواردی که اجزاء مساوی دارد جاری می‌شود و شریک می‌تواند از شریکش مطالبه تقسیم کردن مال را کند و اگر امتناع کرد، بر آن مجبور می‌شود.

مسأله ۱۰۷۴: قسمت کردن مالی که در عین آن شریکند اما اجزاء مساوی ندارند، چند صورت دارد:

اوّل: همه بخاطر تقسیم ضرر می‌کنند. در این حالت، جایز نیست او را مجبور به تقسیم کرد و راضی کردن او جایز است.

دوّم: بعضی ضرر می‌کنند و بعضی ضرر نمی‌کنند. در این حالت، اگر کسی که ضرر می‌کند راضی به قسمت کردن مال شود، تقسیم می‌شود و گرنه جایز نیست که او را مجبور به تقسیم کردن مال کند.

سوّم: هیچ کس ضرر نمی‌کند. در این حالت، می‌توان کسی را که از

تقسیم کردن مال امتناع می‌کند، مجبور کرد.

مسأله ۱۰۷۵: هرگاه یکی از دو شریک مطالبه تقسیم مال کند، لازم است قبول کند خواه تقسیم به افراز باشد یا به تعدیل باشد.

اول: چنانکه عینی که مورد شراکت است اجزاء آن از حیث قیمت مساوی باشد، مانند حبوبات و روغن‌ها و پول و مانند آن.

دوم: هرگاه عینی که مورد شراکت است اجزاء آن از جهت قیمت مساوی نباشد، مانند لباس و خانه و مغازه و باغ و حیوانات و مانند آن. در مانند این، چاره‌ای نیست که اول سهم هرکدام را از جهت قیمت تعدیل کند. مثلاً اگر لباسی یک دینار است و دو لباس هر یک نصف دینار است، پس اولی را یک سهم قرار می‌دهد و آن دو را هم یک سهم قرار می‌دهد، سپس بین دو شریک تقسیم می‌شود.

اگر تقسیم کردن ممکن نبود مگر به رد کردن، چنانکه هرگاه مالی که آنها در آن شریکند دو ماشین باشد، یکی از آنها هزار دینار و دیگری هزار و پانصد دینار قیمت داشته باشد، در مانند این مورد تقسیم کردن ممکن نیست مگر به رد. به این معنا که کسی که ماشین گران‌تر را گرفت، باید به دیگری دوپست و پنجاه دینار بپردازد. پس اگر به این راضی شدند، تمام است وگرنه به اینکه هر کدام یکی از آن دو

گران‌ترین ماشین را می‌خواهد، سهم هر کدام با قرعه مشخص می‌شود. مسأله ۱۰۷۶: اگر مالی مشترک بین دو نفر باشد و نتوان در خارج آن را تقسیم کرد و یکی از آن دو نفر مطالبه تقسیم کند و راضی نشود که یکی از آن دو قبول کند و به دیگری قیمت سهمش را بپردازد، مجبور به یکی از دو کار می‌شوند:

قرعه بزنند که یکی از آنها عین را قبول کند و به دیگری قیمت سهمش را بدهد.

به دیگری فروخته شود و قیمت آن بین آن دو تقسیم شود.

مسأله ۱۰۷۷: هرگاه نتوان مال را با افزای یا تعدیل تقسیم کرد و یکی از دو شریک مطالبه تقسیم مال به رد کند و دیگری از آن امتناع کند، کسی که امتناع می‌کند مجبور می‌شود. او مخیر است که قرعه بزند تا معلوم شود کدام یک عین را قبول کند. اگر نتوان آنها را مجبور به قرعه کرد، مجبور به فروش مال می‌شوند و قیمتش بین آن دو تقسیم می‌شود. اگر این هم ممکن نباشد، حاکم شرع یا وکیل او آن را می‌فروشد و قیمتش بین آن دو تقسیم می‌شود.

مسأله ۱۰۷۸: تقسیم کردن مال عقد لازم است، پس هیچ کدام از دو شریک نمی‌تواند آن را فسخ کند. اگر ادعا کند که غلط و اشتباه در آن

واقع شده، پس اگر آن را به بینه ثابت کرد، تمام است و گرنه ادعای او مورد قبول نیست. بله، اگر ادعا کند که شریکش می‌داند که اشتباه شده، پس می‌تواند شریکش را قسم بدهد که نمی‌داند.

مسأله ۱۰۷۹: هرگاه بعد از تقسیم کردن معلوم شود که بعضی از مال برای دیگری است، پس اگر در سهم یکی از آن دو باشد، تقسیم کردن باطل است. اگر در سهم هر دو با هم باشد، پس اگر نسبت مساوی است، تقسیم صحیح است و بر هر یک از آن دو واجب است از مال دیگری را که گرفته به صاحبش برگرداند. اگر نسبت آنها مساوی نباشد، چنانکه دو سوم از آن در سهم یکی از آن دو و یک سوم از آن در سهم دیگری باشد، تقسیم مال باطل است.

مسأله ۱۰۸۰: هرگاه ورثه مال میت را بین خودشان تقسیم کرده باشند و سپس معلوم شود که قرضی بر میت بوده، پس اگر ورثه قرض میت را از اموال خودشان دادند یا بستانکار ذمه میت را بری کرد، یا کسی دیگر تبرعی پرداخت نمود، تقسیم مال صحیح است و گرنه باطل است. بنابراین، باید اول قرض میت را از آن مال پردازند و سپس باقی مال بین آنها تقسیم می‌شود. ورثه می‌توانند همان تقسیم سابق را قبول کنند و قرض میت را از سهمی که ارث بردند به نسبت سهمشان پردازند.

احکام مربوط به دعاوی

مسأله ۱۰۸۱: مدعی کسی است که ادعای چیزی بر دیگری دارد و نزد عقلاء لازم است که ادعایش را ثابت کند. به عنوان مثال، اگر شخصی ادعای مال یا حق یا غیر آن دو را می‌کند، یا ادعای دادن قرض یا دادن عینی می‌کند که بر او واجب است، باید ادعایش را اثبات کند. در اینجا عقل معتبر است و همچنین بلوغ، مگر اینکه بر ادعای بچه اثری متوجه شود، مانند اینکه تهمتی به کسی که ادعا بر علیه او شده متوجه شود. گفته شده که در مدعی، رشد معتبر است، ولی اظهر این است که رشد معتبر نیست.

مسأله ۱۰۸۲: در شنیدن ادعای مدعی شرط است که دعوا برای خودش باشد یا برای کسی که از او ولایت دارد. بنابراین، ادعای اینکه مال برای دیگری است، شنیده نمی‌شود مگر اینکه مدعی ولی، وکیل یا وصی او باشد. همچنین، در شنیدن ادعای مدعی باید آن چیزی که دعوا به آن تعلق دارد، امر جائز و مشروع باشد. به عنوان مثال، اگر مسلمانی بر علیه مسلمانی ادعا کند که بر ذمه او شراب یا خوک یا مانند آن است، این ادعا شنیده نمی‌شود. همچنین معتبر است که چیزی که دعوا به آن تعلق دارد، اثر شرعی داشته باشد. به عنوان مثال، اگر

ادعای بخشش یا وقف کند در حالی که قبض صورت نگرفته، ادعایش مورد قبول نیست.

مسأله ۱۰۸۳: هرگاه مدعی کسی باشد که حق برای او نیست، مانند ولی، وصی یا وکیل که امور به او واگذار شده، اگر می‌تواند ادعایش را به شاهد ثابت کند، تمام است و گرنه می‌تواند منکر را قسم دهد. اگر منکر قسم خورد، ادعا ساقط می‌شود. اگر منکر قسم را به مدعی برگرداند، پس اگر مدعی قسم خورد، حق ثابت می‌شود و اگر قسم نخورد، ادعا فقط از طرف او ساقط می‌شود و صاحب حق می‌تواند بعد از آن دعوا را تجدید کند.

احکام مربوط به مقاصه (تقاص)

مسأله ۱۰۸۴: هرگاه مال شخصی در دست دیگری باشد، بر او جایز است که بدون اجازه او آن را بردارد. اما اگر دینی باشد که در ذمه اوست، پس اگر کسی که بر علیه او ادعا شده بر آن اعتراف دارد و به او می‌دهد، جایز نیست که از مال او بدون اجازه‌اش بردارد. همچنین، اگر او از روی حق امتناع کند، حق ندارد از مال او بدون اجازه‌اش بردارد. در صورتی که نمی‌داند مالی از او بر ذمه‌اش می‌باشد، باید نزد قاضی بروند. اما اگر از روی ستم امتناع می‌کند، خواه اعتراف به آن

داشته باشد یا انکار کند، جایز است برای کسی که حق دارد از اموال او بدون اجازه بردارد. به نظر می‌رسد که این تقاص متوقف بر اجازه حاکم شرع یا وکیل او نیست، هرچند که اجازه گرفتن احتیاط است. احتیاط بیشتر این است که مرافعه را نزد قاضی ببرد و بعد از حکم قاضی حقش را از او بگیرد. همچنین جایز است که از اموال او عوض از مال شخصی‌اش تقاص کند اگر گرفتن آن مال ممکن نباشد.

مسأله ۱۰۸۵: تقاص کردن از جنس دیگری که غیر از جنس مالش است که در ذمه او ثابت است، جایز است، ولی باید قیمت آن را تعدیل کند و بیشتر برداشتن جایز نیست.

مسأله ۱۰۸۶: اظهر این است که از مالی که به امانت نزد او می‌باشد و از همان جنس است، می‌تواند تقاص کند، اما این کار مکروه است. اما اگر اختلاف دارند، بنابر احتیاط واجب، تقاص جایز نیست.

مسأله ۱۰۸۷: جواز تقاص کردن اختصاص ندارد به مباشرت کسی که حق دارد، بلکه او می‌تواند دیگری را وکیل کند که تقاص کند. همچنین برای ولی هم جایز است. پس اگر برای بچه یا دیوانه مالی نزد دیگری باشد و او انکار کند، بر ولی آن دو جایز است که از مال او تقاص کند. بنابراین، بر حاکم شرع نیز جایز است از اموال کسی که

حقوق شرعی خود را از خمس و زکات نمی‌پردازد، تقاص کند.

احکام مربوط به دعوای املاک

مسأله ۱۰۸۸: اگر کسی ادعای بر مالی داشته باشد که در دست کسی نیست، برای او حکم می‌شود. پس اگر چیزی بین جماعتی باشد و یکی از آنها بگوید برای من است نه دیگران، برای او حکم می‌شود.

مسأله ۱۰۸۹: اگر دو نفر در مالی با هم نزاع داشته باشند، چند صورت دارد:

اول: مال در دست یکی از آن دو است.

دوم: مال در دست هر دو است.

سوم: مال در دست سوّمی است.

چهارم: مال دست هیچ کس نیست.

اما صورت اول: اگر هر یک از آن دو شاهد دارد که مال برای اوست و دیگر بار یکی از آن دو شاهد دارد و دیگری ندارد. سوّم: هیچ‌کدام شاهد ندارند. پس بنابر اول، اگر کسی که مال در دست اوست منکر آنچه است که دیگری ادعا می‌کند، حکم می‌شود که مال برای اوست و قسم می‌خورد. اما هرگاه منکر نباشد بلکه ادعا کند که نمی‌دانم و مال از دیگری به ارث یا مانند آن به او منتقل شده، در این صورت قسم

متوجه کسی است که شاهد بیشتری از حیث عدد دارد. پس هرگاه قسم خورد، حکم می‌شود که مال برای اوست و هرگاه شاهد دو طرف از حیث عدد مساوی بودند، بین آن دو قرعه زده می‌شود و هرکس که قرعه به نام او در آمد قسم می‌خورد و مال را می‌گیرد. بله، هرگاه مدعی کسی را که مال دست اوست تصدیق کرد که چیزی نمی‌داند و لکن ادعا کرد کسی که مال از او به این شخص منتقل شده آن را غصب کرده یا مال نزد او عاریه بوده یا مانند آن، در این صورت اگر شاهد بر آن آورد، حکم می‌شود که مال برای اوست و گرنه مال برای کسی است که دست اوست.

و بنابر دوّم: اگر مدعی شاهد داشت به نفع او حکم می‌شود و اگر کسی که مال دست اوست شاهد داشت، حکم به نفع او می‌شود و باید قسم بخورد. اما اینکه حکم به نفع او باشد اما قسم نخورد، در آن اشکال است و اظهر این است که ثابت نمی‌شود. و بنابر سوّم، آن کسی که مال دست اوست قسم می‌خورد. پس اگر قسم خورد، به نفع او حکم می‌شود و اگر قسم نخورد و قسم را به مدعی برگرداند، پس اگر مدعی قسم خورد به نفع او حکم می‌شود و گرنه مال برای کسی است که مال دست اوست.

و اما صورت دوّم: در این صورت هم گاهی هر دو شاهد دارند و گاهی یکی شاهد دارد و دیگری شاهد ندارد و سوّم اینکه هیچ کدام شاهد ندارند. بنابر اوّل، اگر هر دو قسم بخورند یا هر دو قسم نخورند، مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود و اگر یکی از آن دو قسم بخورد اما دیگری قسم نخورد، حکم می شود که مال برای اوست. و بنابر دوّم، مال برای کسی است که شاهد دارد با قسم و در اینکه فقط اکتفاء به شاهد تنها شود، اشکال است و اظهر این است که کافی نیست. و بنابر سوّم، هر دو قسم می خورند. پس اگر هر دو قسم خوردند، مال بین آن دو بطور مساوی تقسیم می شود و همچنین اگر هیچ کدام قسم نخوردند و اگر یکی از آن دو قسم خورد، مال برای او می باشد.

و اما صورت سوّم: مانند صورت چهارم است که موضوع دعوا در دست هیچ کدام نیست و فرق بین آنها این است که در این صورت هرگاه کسی که مال دست اوست یکی از آن دو یا هر دو را تصدیق کند و عادل باشد، پس یک شاهد عادل است و در تحقق بینه وزیادی عدد شاهد در مواردی عدد شاهد لحاظ شده اثر دارد، همچنانکه گذشت. و اگر اعتراف ندارد که مال برای آن دو است، حکم این

صورت مانند حکم صورت چهارم است و فرقی ندارد.

و اما صورت چهارم: در این صورت گاهی برای هر دو شاهد است که مال برای اوست و یا برای یکی شاهد است و سوّمی اصلاً شاهدی وجود ندارد. پس بنابر اوّل، اگر هر دو قسم بخورند یا هر دو قسم نخورند، مال بین آن دو بطور مساوی تقسیم می‌شود و اگر یکی قسم بخورد و دیگری قسم نخورد، مال برای کسی است که قسم خورده است. و بنابر دوّم، مال برای کسی است که شاهد دارد. و بنابر سوّم، اگر یکی از آن دو قسم بخورد و دیگری قسم نخورد، مال برای اوست و اگر هر دو قسم بخورند، مال بطور مساوی بین آن دو تقسیم می‌شود و اگر هیچ کدام قسم نخورند، بین آن دو قرعه زده می‌شود.

سپس اینکه مراد از بینه و شاهد در این مسأله شهادت دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن است و اما شهادت یک مرد و قسم مدعی بینه نیست و اگرچه با آن حق ثابت می‌شود، چنانکه گذشت.

مسأله ۱۰۹۰: هرگاه شخصی بر مالی ادعا داشته باشد که در دست دیگری است و او هم اعتراف دارد که مال برای دیگری است و مال او نیست، او دیگر طرف دعوا نیست. در این صورت، اگر مدعی شاهد آورد بر اینکه مال برای اوست، حکم می‌شود که مال برای اوست، ولی

دیگری باید کفیل او شود، چنانکه در ادعای بر علیه غائب گذشت. مسأله ۱۰۹۱: اگر کسی بر مالی ادعا داشته باشد که در دست دیگری است، پس اگر شاهد آورد که مال قبلاً دست او بوده یا ملک او بوده، اثری بر این شاهد نیست و ملکیتش ثابت نمی‌شود. بلکه مقتضای قاعده ید این است که مال ملک کسی است که دست او می‌باشد. بله، مدعی می‌تواند او را قسم دهد و اگر بینه آورد که مال دست این شخص امانت یا اجاره بوده یا از او غصب کرده، حکم می‌شود که مال برای او می‌باشد و قاعده ید فعلی از اعتبار ساقط می‌شود. بله، اگر صاحب ید شاهد بیاورد که مال فعلاً برای اوست، به نفع او حکم می‌شود با قسم. و اگر صاحب ید اقرار کرد که مال سابقاً ملک مدعی بوده اما بعد به فروش و غیر آن به او منتقل شده، پس اگر بر مدعای خود شاهد آورد، تمام است و گرنه گفته صاحب قبلی با قسمش قبول می‌شود.

احکام اختلاف در عقود

مسأله ۱۰۹۲: هرگاه زن و شوهر در عقد با هم اختلاف داشته باشند به اینکه شوهر ادعا می‌کند که عقد موقت است و زن ادعا می‌کند که عقد دائم است یا بالعکس، پس ظاهر این است که مدعی دائم بودن

مقدم است و کسی که ادعای انقطاع دارد باید برای ادعایش شاهد بیاورد. پس اگر نتواند شاهد بیاورد، حکم به عقد دائم بودن می‌شود و کسی هم که این ادعا را دارد قسم می‌خورد. همینطور است هرگاه اختلاف بین ورثه شوهر و ورثه زن باشد.

مسأله ۱۰۹۳: هرگاه زوجیت بین مرد و زن با اعتراف آنها ثابت شد و شخص دیگری ادعا کرد که آن زن، زن او می‌باشد، پس اگر شاهد آورد، تمام است و گرنه او می‌تواند هر یک از آن زن و شوهر را قسم دهد.

مسأله ۱۰۹۴: اگر مردی ادعا کند که زنی زن او می‌باشد و آن زن اعتراف نکند، هر چند بخاطر ندانستن باشد و مرد دیگری نیز ادعا کند که او زن او می‌باشد و هر یک از آن دو شاهد بر ادعای خود بیاورند، کسی که بیشترین شاهد از حیث عدد دارد قسم می‌خورد. اگر در عدد شاهد مساوی بودند، بین آن دو قرعه زده می‌شود. پس به اسم هر کدام از آن دو قرعه افتاد، او قسم می‌خورد. هرگاه کسی که شاهدش بیشتر است یا کسی که قرعه به نام او درآمد، قسم نخورد، زوجیت ثابت نمی‌شود زیرا که دو شاهد با تعارض ساقط شده و هرگاه زن ازدواج با هر یک از آنها را انکار کند، پس اگر یکی از آن دو شاهد

آورد که او زنش می‌باشد، پس آن ثابت است و اگر هیچ‌کدام شاهد ندارند، پس باید زن قسم بخورد و دعوا تمام می‌شود. بله، هرگاه قاضی حکم کند که او زن یکی از آن دو است یا بینه یا مانند آن باشد و آن زن خودش می‌داند که واقعاً زن او نیست و بینه را تکذیب کرد، جایز نیست که ترتیب آثار زوجیت کند.

مسأله ۱۰۹۵: هرگاه در عقد معامله اختلاف کنند، پس کسی که مال را به دیگری نقل داده ادعا دارد که فروخته و کسی که مال به او منتقل شده ادعای بخشش دارد، پس کلام مدعی بخشش مقدم است و کسی که ادعای فروش دارد باید اثبات کند، خواه هبه لازم باشد به اینکه در آن تصرف کرده یا به صاحب رحم باشد یا هبه جائزه باشد. و اما اگر برعکس شد، پس کسی که مال را نقل داده ادعای هبه کند و کسی که مال به او منتقل شده ادعای فروش کند، پس گفتار کسی مقدم است که ادعای فروش دارد و کسی که ادعای هبه دارد باید اثبات کند.

مسأله ۱۰۹۶: هرگاه مالک ادعای اجاره کند و دیگری ادعای عاریه کند، پس کلام کسی که ادعای عاریه می‌کند پذیرفته می‌شود و اگر برعکس شود، قول مالک پذیرفته می‌شود و در هر دو حکم اشکال است.

مسأله ۱۰۹۷: هرگاه دو نفر اختلاف داشته باشند و مالک ادعا می‌کند مالی که تلف شده قرض است و گیرنده ادعا می‌کند امانت است، پس کلام مالک با قسم پذیرفته می‌شود. اما هرگاه مال موجود باشد و قیمی است، پس کلام کسی که ادعای امانت بودن می‌کند پذیرفته می‌شود.

مسأله ۱۰۹۸: هرگاه دو نفر اختلاف داشته باشند و مالک ادعا می‌کند که مال امانت است و گیرنده مال ادعا می‌کند که رهن است، پس اگر دین ثابت شود، کلام گیرنده مال با قسم مقدم است و گرنه کلام مالک مقدم است.

مسأله ۱۰۹۹: هرگاه در رهن بودن اتفاق داشته باشند اما رهن‌گیرنده می‌گوید هزار درهم است و رهن‌دهنده می‌گوید صد درهم است، پس کلام رهن‌دهنده با قسم مقدم است.

مسأله ۱۱۰۰: هرگاه اختلاف داشته باشند که این مالی که گرفته بصورت فروش است یا اجاره و گیرنده بگوید فروش است و مالک بگوید اجاره است، پس ظاهر این است که کلام مدعی اجاره مقدم است و کسی که ادعای فروش دارد باید اثبات کند.

مسأله ۱۱۰۱: هرگاه فروشنده و خریدار در زیادی یا کمی قیمت

اختلاف داشته باشند، پس اگر چیزی که فروخته شده تلف شده، کلام مشتری با قسم مقدم است و اگر چیزی که فروخته شده باقی باشد، بعید نیست که کلام فروشنده با قسم مقدم باشد، همچنانکه مشهور می‌گویند.

مسأله ۱۱۰۲: هرگاه مشتری ادعا کند که بر فروشنده شرط گذاشته، مثل اینکه قیمت را مدت‌دار بپردازد یا شرط می‌کند که بعد از آن در رهن او باشد یا غیر آن، در اینجا کلام فروشنده با قسم مقدم است. و همچنین اگر در مقدار مدت اختلاف کنند و مشتری ادعای مدت بیشتر را داشته باشد، کلام فروشنده مقدم است.

مسأله ۱۱۰۳: هرگاه در مقدار چیزی که فروخته شده اختلاف داشته باشد اما در مقدار قیمت اتفاق دارند، پس مشتری ادعا می‌کند که چیزی که فروخته شده مثلاً دو لباس است و فروشنده بگوید یک لباس است، پس کلام فروشنده با قسم مقدم است. و هرگاه در جنس چیزی که فروخته یا جنس عوض اختلاف دارند، مورد تداعی است. پس اگر ادعای یکی از آن دو به شاهد یا قسم ثابت نشد، حکم به فسخ معامله می‌شود.

مسأله ۱۱۰۴: هرگاه در اجاره اتفاق دارند اما در مبلغ اجاره کم و

زیادش اختلاف دارند، پس کلام کسی که ادعای کم بودن می‌کند مقدم است و کسی که ادعای زیاد بودن می‌کند باید اثبات کند. و همینطور است اگر اختلاف در عین چیزی که اجاره داده شده کم و زیادش اختلاف باشد، در صورتی که اتفاق در مبلغ اجاره است یا اختلاف در کمی و زیادی مدت اجاره است با اینکه در عین اجاره داده شده و مقدار اجاره توافق دارند.

مسأله ۱۱۰۵: هرگاه در مال معینی اختلاف داشته باشند و هر یک ادعا کند که از زید خریده و پولش را داده است، پس اگر فروشنده برای یکی اعتراف کند و برای دیگری اعتراف نکند، مال برای کسی است که اقرار به او دارد و برای دیگری است که فروشنده را قسم بدهد. این حکم برقرار است خواه هر کدام از آنها شاهد بر ادعای خود بیاورد یا هیچ‌کدام شاهد نیاورند. بله، هرگاه کسی که برای او اقرار نشده بر ادعای خود شاهد بیاورد، اعتراف فروشنده از اعتبار ساقط می‌شود و مال برای او می‌باشد و فروشنده باید به کسی که به نفع او اقرار کرده، چیزی که از او گرفته برگرداند.

اگر فروشنده اصلاً اعترافی نکند، پس اگر یکی از آن دو شاهد بیاورد، به نفع او حکم می‌شود و دیگری می‌تواند فروشنده را قسم دهد. پس

اگر قسم خورد، حقش ساقط می‌شود و اگر قسم را به او برگرداند، پس اگر قسم نخورد، حق او ساقط می‌شود و اگر قسم خورد، حقش ثابت می‌شود و پولی که داده از او می‌گیرد.

اگر هر یک از آن دو بر ادعای خودشان شاهد آوردند یا شاهد نیاوردند، باید فروشنده قسم بخورد. پس اگر قسم بخورد که به هیچ‌کدام از آن دو نفروخته، حق هر دو ساقط می‌شود و اگر قسم بخورد که به یکی از آن دو نفروخته، حق او ساقط می‌شود. اگر قسم نخورد و قسم را به آن دو بازگرداند، اگر یکی از آن دو قسم بخورد و دیگری قسم نخورد، مال برای کسی است که قسم خورده. و اگر فروشنده اعتراف دارد که به یکی از آن دو فروخته اما معین نکند کدام است، حکم دو دعوا بر یک مال دارد که دست هیچ‌کدام نیست، همچنانکه در صورت چهارم مسأله (۱۰۸۹) گذشت.

مسأله ۱۱۰۶: هرگاه دو نفر بر مالی که در دست دیگری است ادعا داشته باشند و هر یک از این دو شاهد بیاورند که هر دو مال برای اوست، حکم به ملکیت هر یک از آن دو می‌شود که در دست اوست و باید قسم بخورد.

مسأله ۱۱۰۷: هرگاه زن و شوهر در ملکیت چیزی اختلاف دارند، اگر

از چیزهایی است که اختصاص به یکی از آن دو دارد، پس آن برای او می‌باشد و دیگری باید اثبات کند. اما آنچه که مشترک بین آن دو است، مانند کالای خانه و اثاث خانه، پس اگر می‌داند یا شاهد آورد که زن آن را آورده، پس آن برای زن می‌باشد و شوهر باید ادعای خود را ثابت کند. اگر شوهر شاهد آورد که برای او می‌باشد، تمام است و گرنه شوهر می‌تواند زن را قسم دهد. اگر علم ندارد، مال بین آن دو مساوی تقسیم می‌شود. همینطور است اگر اختلاف بین ورثه یکی از این دو با ورثه دیگری باشد.

مسأله ۱۱۰۸: هرگاه زنی بمیرد و پدرش ادعا کند که بعضی اموالی که نزد آن زن بوده عاریه بوده و این احتمال هم وارد باشد، پس اظهر این است که ادعایش مورد قبول است و دیگری می‌تواند او را قسم بدهد که این مال را به ملک دخترش در نیاورده است. اما اگر مدعی کسی دیگر غیر از پدر باشد، مانند شوهر زن یا پدر شوهر زن، باید ادعای خود را با شاهد ثابت کند و گرنه برای وارث زن است با قسم. بله، اگر وارث اعتراف کند به اینکه مال برای مدعی است اما او به زنی که از دنیا رفته بخشیده، دعوی برعکس می‌شود و وارث باید آنچه را که ادعا دارد با بینه یا قسم دادن منکر هبه ثابت کند.

احکام مربوط به دعوی ارث

مسأله ۱۱۰۹: هرگاه مسلمانی بمیرد و دو فرزند داشته باشد که در بعضی مراحل زندگیشان کافر بودند و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، اگر هر دو مسلمان شده‌اند و اسلام آوردن یکی از آن دو قبل از وفات پدر و دیگری بعد از وفات بوده و هر دو اختلاف دارند که کدام یک اسلام آوردنش مقدم بر وفات بوده، پس کسی که ادعای تقدم دارد باید اثبات کند وگرنه کلام برادرش با قسم مقدم است، هرگاه منکر تقدم باشد. اگر بگوید نمی‌دانم، پس مدعی می‌تواند او را قسم بدهد که علم به تقدم اسلام او بر مرگ پدرش ندارد، اگر ادعا دارد که او می‌داند.

مسأله ۱۱۱۰: اگر میت فرزند کافری و وارث مسلمانی دارد، پس پدر از دنیا رفته و بچه اسلام آورد و ادعا کرد که اسلام آوردنش قبل از مرگ پدرش بوده و وارث مسلمان آن را انکار کند، پس فرزند باید تقدم اسلام آوردنش بر مرگ پدرش را ثابت کند و اگر ثابت نکرد، ارث نمی‌برد.

مسأله ۱۱۱۱: هرگاه مالی در دست شخصی باشد و دیگری ادعا کند که این مال برای مورثش که مرده می‌باشد، پس اگر شاهد بر آن آورد

و اینکه او وارث آن میت است، تمام مال به او داده می‌شود. اگر بداند که میت وارث دیگری هم دارد، سهم او را می‌دهد و سهم غائب را باید نگهدارد و از او جستجو کند. پس اگر او را یافت، به او بدهد وگرنه باید مانند مجهول‌المالک به آن عمل کند، اگر صاحبش مجهول باشد یا معلوم است اما ممکن نیست مال را به او برساند. وگرنه باید با آن مال طوری عمل کند که خبری از صاحبش ندارد.

مسأله ۱۱۱۲: هرگاه زنی یک بچه داشته باشد و هر یک از آن دو مالی داشته باشند و زن و فرزندش بمیرند و برادر زن ادعا کند که فرزند قبل از مادر مرده است و شوهر ادعا کند که زن قبل از فرزند مرده، پس برای زوج قدر متیقن از حقیق است، بنابر اینکه فرزند در حیات مادر مرده است. در این صورت، نزاع بین برادر و شوهر در نصف مال زن و یک ششم مال فرزند است. اما نصف دیگر مال زن و پنج ششم مال فرزند برای شوهر است.

در هر دو فرض، اگر هر کدام از آن دو شاهد بر ادعای خود بیاورند، حکم می‌شود که مالی که در آن نزاع است بین آن دو نصف شود و هر دو قسم بخورند. همچنین اگر شاهدهی ندارند و هر دو هم قسم بخورند، و اگر یکی از آن دو شاهد آورد و دیگری نیاورد، مال برای

او می‌باشد. همچنین اگر یکی قسم بخورد و دیگری قسم نخورد، مال برای کسی است که قسم خورده و اگر هیچ‌کدام قسم نخورند، بین آن دو قرعه زده می‌شود.

مسأله ۱۱۱۳: حکم قاضی در تمام شدن نزاع اثر دارد و باید به طور ظاهر آثار آن را مترتب کنند، اما نسبت به واقع اثری اصلاً ندارد. پس اگر مدعی بداند که هیچ حقی بر کسی که بر علیه او ادعا کرده ندارد و با این حال با حکم قاضی بگیرد، جایز نیست که در آن تصرف کند، بلکه باید به مالکش برگرداند. همچنین است اگر وارث می‌داند که مورثش مالی را از کسی که بر علیه او ادعا کرده به ناحق گرفته است. در صحیح هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام آمده است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من بین شما با شاهد و قسم حکم می‌کنم و بعضی از شما در دلیل آوردن اصرار بیشتری بر دیگری دارید. پس هر شخصی که مالی از برادرش جدا کند، با این مال قطعه‌ای از آتش برای او جدا می‌شود».

